

دانشنامه امام محمدی
عجل الله فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمد علی شمس

جلد پنجم

مترجم

عبد الهادی سخودی

بناکار

محمد کاظم طباطبائی

و جمعی از پژوهشگران

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امام مهدی (عج) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی)،
محمدی ری شهری، با همکاری سید محمدکاظم طباطبایی، ترجمه عبدالهادی مسعودی .
مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳-
مشخصات ظاهری : ۱۰ ج .

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5

ISBN: 978 - 964 - 493 - 759 - 0

وضیعت فهرست نویسی : فیبا

موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -- غیبت

شناسه افزوده : طباطبایی، سید محمدکاظم، ۱۳۴۴-

شناسه افزوده : مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳- مترجم.

رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ۳۳۲۲۲/م ۵۱/ BP

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۴۳۷۷۱

دانشنامه امام محمدی عجل الله فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمدی شکر

جلد پنجم

ترجم

عبدالهادی سعودی

بایمکاری

محمد کاظم طباطبائی

و جمعی از پژوهشگران

دانش‌نامه امام مهدی علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی) / ج ۵
محمد محمدی ری شهری

با همکاری: سید محمدکاظم طباطبایی

مترجم: عبد الهادی مسعودی

با همکاری:

نقد علمی: رضا استادی و دیگران
أخذ روایات: محمود کریمیان، محمد رضا سجادی طلب، سید روح الله سید طبایی، احمد غلامعلی، غلامحسین مجیدی،
محمد رضا سبحانی، حیدر مسجدی، محمدحسین صالح آبادی
تحقیق و تکمیل مصدریایی: محمود کریمیان، محمد رضا سجادی طلب
مقابله با مصادر: عبد الکریم مسجدی، عبد الکریم حلفی، رعد بهبانی و دیگران
اعراب‌گذار: رسول آفتی
رجال و تراجم: محمدکاظم رحمان‌ستایش، محمد قنبری
اعتبارسنجی روایات: محمود کریمیان
همکاری در نگارش تحلیل و بیان: رضا برنجکار، رسول جعفریان، قاسم جوادی، سید حمید حسینی، علی راد، محمدکاظم
رحمان‌ستایش، علی اصغر رضوانی، احمد رنجبری، غلامحسن شانه‌چی، علی الشیخ، هادی صادقی، مصطفی صادقی، ضیاء الدین
مرتضوی، مهدی مهریزی
بازبین ترجمه: رسول آفتی
بازبینی: سید حسن فاطمی موحد، مرتضی خوش‌نصیب
پیگیری نهایی: سید روح الله سید طبایی، سید محمود طباطبایی نژاد
همکاران دیگر: محمد هادی خالقی، محمدحسین صالح آبادی
سرپرستار فارسی: محمد خنیفرزاده
ویراستار فارسی: محمدباقری زاده اشعری، حسین پورشریف، سید محمدعلی طباطبایی، سید محمد دلال موسوی
سرپرستار عربی: حسین دباغ
شرح لغات و ویراستاری عربی: حسین انصاری (حمیداوی)
نمونه‌خوان عربی: محمدعلی دباغی، عبدالکریم حلفی، رعد بهبانی
نمونه‌خوان فارسی: علینقی نگران، محمود سپاسی، سید هاشم شهرستانی
صفحه‌آرا: سید علی موسوی کیا
حروفچین: حسین افخمیان، علی اصغر دریاب، علی اکبری
خوش‌نویس: حسن فرزاتگان
مدیر آماده‌سازی: محمد باقر نجفی
ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث
چاپ: اول / ۱۳۹۳
چاپخانه: دارالحدیث
شمارگان: ۱۰۰۰



دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵ / تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۰۵۷۱ / ص.ب
۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) / تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۰۵۴۵ / فروشگاه شماره «۲» (قم، خیابان معلم، مجتمع
ناشران، طبقه همکف پلاک ۲۹) / تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۸۴۲۳۰۹ / ۰۲۵ - ۳۷۸۴۲۳۱۰

فروشگاه شماره «۳» (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ۷ درب شرقی ۷) / تلفن: ۰۲۱ - ۵۵۹۵۲۸۶۲
فروشگاه شماره «۴» (مشهد مقدس، چهار راه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه همکف:
۰۵۱۱ - ۲۲۴۰۰۶۲ - ۳

<http://darolhadith.ir>

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5

darolhadith.20@gmail.com

ISBN: 978 - 964 - 493 - 759 - 0

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست اجمالی

بخش ششم: دیدار امام مهدی علیه السلام و کرامات او

- فصل یکم: دیدار کنندگان امام مهدی علیه السلام پیش از غیبت ۹
- فصل دوم: دیدار کنندگان امام علیه السلام در دوران غیبت صغریا ۲۹
- فصل سوم: دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۹۹
- پژوهشی در باره رؤیت امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا ۱۷۹
- فصل چهارم: شماری از عالمان مورد عنایت امام مهدی علیه السلام ۲۰۳
- فصل پنجم: خاطراتی از نگارنده ۲۵۷

بخش هفتم: وظایف مردم در روزگار غیبت

- انتظار فرج امام عصر علیه السلام ۳۰۵
- فصل یکم: انتظار فرج ۳۱۵
- پژوهشی در باره حدیث «إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ» ۳۲۳
- فصل دوم: عجله نکردن ۳۶۵
- فصل سوم: استقامت ۳۸۱

بخش ششم

دیدار امام مهدی علیه السلام و کرامات او

- | | | |
|---|---|-----------|
| دیدار کنندگان امام مهدی علیه السلام پیش از غیبت | : | فصل یکم |
| دیدار کنندگان امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری | : | فصل دوم |
| دیدار کنندگان امام مهدی علیه السلام در روزگار غیبت کبریا و کسانی که کرامتی از او دیده اند | : | فصل سوم |
| شماری از عالمان مورد عنایت امام مهدی علیه السلام | : | فصل چهارم |
| خاطراتی از نگارنده | : | فصل پنجم |

فصل یکم دیدارکنندگان امام مهدی علیه السلام پیش از غیبت

۱ / ۱

حکیمه

۷۵۵. موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه، فرزند امام کاظم علیه السلام، نقل کرده است که حکیمه،^۱ دختر امام جواد علیه السلام و عمه پدر او (امام زمان علیه السلام)، برایم گفته که او (مهدی علیه السلام) را در شب تولدش و نیز پس از آن دیده است.^۲

۷۵۶. شیخ طوسی^۳ از گروهی از بزرگان نقل کرده است که: حکیمه در گزارش ولادت امام مهدی علیه السلام گفته است: وجود سرورم را احساس کردم و صدای ابو محمد حسن

۱. حکیمه دختر امام جواد علیه السلام، همان عمه پدرش (حکیمه، دختر امام کاظم علیه السلام) و همان کسی است که هنگام ولادت حجت علیه السلام حضور داشته است. همان گونه که عمه همانامش حکیمه، در ولادت امام جواد علیه السلام حاضر بوده است. این نکته را طبری در «إعلام الوری» (ج ۲ ص ۲۱۴) و ابن شهر آشوب در «المناقب» (ج ۴ ص ۳۹۴) به هنگام ذکر دختران امام جواد علیه السلام نقل کرده‌اند که حکیمه، راوی ماجرای ولادت قائم علیه السلام به تفصیل است (ر. ک: الفوائد الرجالیة: ج ۲ ص ۳۱۵، همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۲۲۳ «ماجرای ولادت»).

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۰ ح ۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۱، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۳۹. نیز، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۸۸ ح ۲۴۱.

۳. ابو جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، معروف به شیخ الطائفة و مشهور به شیخ طوسی است. او در سال ۳۸۵ ق در طوس به دنیا آمد و در سال ۴۶۰ ق در نجف وفات یافت. نجاشی در باره وی گفته است: «جلیل من اصحابنا، ثقة، عین من تلامذة شیخنا ابی عبد الله المفید وله کتب منها: تهذیب الأحکام (رجال النجاشی: ج ۲ ص ۳۲۲ ش ۱۰۶۹، خلاصة الأقوال: ص ۱۴۸ ش ۴۶).

عسکری علیه السلام را شنیدم که می‌فرمود: «ای عمّه! پسر من را نزد من بیاور». من پرده از سرورم بر گرفتم، دیدم در سجده است و هفت جایگاه سجده‌اش را روی زمین نهاده است و بر ساعد دست راستش نوشته شده است: حق آمد و باطل رفت. بی گمان، باطل، از میان رفتنی است.^۱

۲/۱ نسیم و ماریه

۷۵۷. شیخ صدوق^۲ با سندش از سیاری نقل کرده است: که نسیم^۴ و ماریه^۵ به او گفتند: هنگامی که صاحب الزمان از دل مادرش بیرون آمد، بر زانوانش نشست و دو انگشت اشاره‌اش را به سوی آسمان بالا گرفت و سپس عطسه کرد و فرمود: «ستایش، ویژه خدای جهانیان است، و خدا بر محمد و خاندان او درود فرستد! ستمکاران پنداشتند که حجّت خدا از میان رفته است. اگر به ما اجازه سخن داده می‌شد، تردید از میان می‌رفت».^۶

۷۵۸. شیخ صدوق با سندش از ابراهیم بن محمد علوی نقل کرده است که: نسیم، خادم امام

۱. اشاره است به آیه ۸۱ سوره اسراء.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۳۹ ح ۲۰۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۹ ح ۲۷، نیز، ر.ک: دلائل الإمامة: ص ۵۰۰ ح ۴۹۰، الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۵۶ ح ۱، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۱۰ ح ۱.

۳. شیخ ابو جعفر، محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، ملقب به شیخ صدوق، از بزرگان و سرشناسان شیعه، جلیل القدر، حافظ حدیث و آگاه به اسناد و رجال بود. او در قم به دنیا آمد و در سال ۳۸۱ ق در ری از دنیا رفت. وی کتاب‌های فراوانی تألیف کرده است از جمله: کتاب من لا یحضره الفقیه و الخصال است (در این باره، ر.ک: رجال النجاشی: ج ۲ ص ۳۱۱ ش ۱۰۵۰، الفهرست: ص ۲۳۷ ش ۷۱۰، خلاصة الأقوال: ص ۱۴۷ ش ۴۴، أعیان الشیعة: ج ۱ ص ۲۴).

۴. نسیم، خادم امام حسن عسکری علیه السلام بوده است (ر.ک: ج ۲ ص ۲۶۵ ح ۳۵۲).

۵. احتمال دارد او از خادمان امام مهدی علیه السلام در زمان ولادت ایشان بوده باشد.

۶. کمال الدین: ص ۴۳۰ ح ۵، الغیبة، طوسی: ص ۲۴۴ ح ۲۱۱، الثاقب فی المناقب: ص ۵۸۴ ح ۵۲۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۱۷، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۸۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۴ ح ۶.

حسن عسکری علیه السلام، به او گفته است: یک شب پس از تولد صاحب الزمان، بر او وارد شدم. نزدش عطسه کردم. به من فرمود: «خدایت رحمت کن!».

نسیم می گوید: از این سخن، خوش حال شدم. به من فرمود: «آیا در باره عطسه / به تو بشارتی ندهم؟».

گفتم: چرا، مولای من!

فرمود: «آن تا سه روز، امان از مرگ است»^۱.

۳/۱

کنیز ابوعلی خیزرانی

۷۵۹. ابوعلی خیزرانی به محمد بن یحیی عطرفروش گفت که: یکی از کنیزانم را به ابو محمد، حسن عسکری علیه السلام، هدیه کردم؛ اما هنگامی که [امام علیه السلام در گذشت و] جعفر کذاب [به ادعای فرزند نداشتن امام]، اموال ایشان را غارت کرد، از دست جعفر گریخت و به نزد آمد و با او ازدواج کردم. آن کنیز برایم گفت که در تولد آقا علیه السلام حاضر بوده است، و نام مادر آقا، صقیل بود و ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) ماجراهایی را که بر سر آنها می آید، به او (مادر امام زمان علیه السلام) گفته است. او از امام علیه السلام خواست که از خدای علیه السلام بخواهد مرگ او را پیش از وفات ایشان قرار دهد و در حیات امام عسکری علیه السلام نیز در گذشت و بر روی لوح بالای قبر او نوشته اند: این، قبر مادر محمد علیه السلام است.

ابو علی می گوید: و از همین کنیز شنیدم که می گفت چون آقا متولد شده، نوری دیده که از ایشان ساطع شده و به کرانه آسمان رسیده است و نیز پرندگان سفیدی

۱. کمال الدین: ص ۴۴۱ ح ۱۱ و ص ۴۳۰ ح ۵، الثاقب فی المناقب: ص ۲۰۳ ح ۱۸۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۱۷، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۵ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰ ح ۲۴.

را مشاهده کرده که از آسمان فرود آمده و بال‌هایشان را به سر و صورت و بقیه پیکرش مالیده‌اند و سپس پریده [و رفته] اند.

ابو محمد (امام عسکری) (عج) این را به ما خبر داد و با خنده و شادمانی فرمود: «آنها فرشتگانی بودند که برای تبرک جستن از این فرزند متولد شده، فرود آمده بودند و آنها یاوران او به هنگام قیامش خواهند بود»^۱.

۴/۱

ابونصر ظریف

۷۶۰. کلینی^۲ با سندش از ابو نصر ظریف خادم^۳ نقل می‌کند که او (امام مهدی) را دیده است.^۴

۷۶۱. ابو نصر ظریف^۵ گفته است که: بر صاحب الزمان (عج) وارد شدم. فرمود: «برایم صندل سرخ^۶ بیاور».

برایش آوردم. سپس فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟».

۱. کمال الدین: ص ۴۳۱ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۵ ح ۱۰.

۲. ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی بغدادی ملقب به «ثقة الإسلام»، مؤلف کتاب الکافی و متولد سال ۲۶۹ ق در کلین (از روستاهای ری) و در گذشته به سال ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق در بغداد است. مطمئن‌ترین و استوارترین مردم در حدیث و جلیل‌القدر و آشنا و آگاه به احادیث و صاحب چندین کتاب است (رجال النجاشی: ج ۲ ص ۲۹۰ ش ۱۰۲۷، الفهرست، طوسی: ص ۲۱۰ ش ۶۰۲، أعيان الشيعة: ج ۱۰ ص ۹۹).

۳. شرح حالی برای ابو نصر ظریف خادم در کتاب‌های رجال‌شناسی به دست نیامد، جز آن که در برخی کتاب‌های حدیثی، از او اخباری نقل شده است که دلالت می‌کند. او قائم (عج) را دیده است. از این میان می‌توان به احادیث شیخ طوسی، صدوق و راوندی اشاره کرد. در احادیث، از خادم امام عسکری (عج) با تعبیرهای متفاوتی مانند: ابو نصر، ابو بصیر و ابو غانم یاد شده است (در این باره، ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۴ ص ۳۰۳ ش ۷۲۶۱).

۴. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۲ ح ۱۳، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۵۴، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۴۰ (در این منابع، ظریف، به جای ظریف آمده)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۱۸، بحار الأنوار: ۵۲ ص ۶۰ ح ۴۹.

۵. به نظر می‌رسد «ظریف» صحیح باشد، چنان که از نقل‌های دیگر استفاده می‌شود.

۶. صندل، چوب خوش‌بویی است که در درمان صرع و ضعف گوارش و خفقان به کار می‌رفته است.

گفتم: آری.

فرمود: «من کیستم؟».

گفتم: تو سرور من و فرزند سرور من هستی.

فرمود: «در این باره از تو نپرسیدم».

گفتم: خدا مرا فدایت کند! پس برایم توضیح بده.

فرمود: «من آخرین وصیّم و خداوند به وسیله من، بلا را از خانواده و شیعیانم

دور می گرداند».^۱

۵/۱

احمد بن اسحاق بن سعد

۷۶۲. احمد بن اسحاق بن سعد اشعری^۲ می گوید که: بر ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) وارد شدم. می خواستم از او جانشین پس از او را جويا شوم که بی مقدمه فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خدای - تبارک و تعالی - زمین را از هنگام خلقت آدم تا کنون، از حجّت خدا بر خلقش خالی نگذاشته است و تا قیام قیامت نیز خالی نمی گذارد. خداوند، با او بلا را از زمینیان دور می کند و با وی باران فرو می فرستد و با همو برکات زمین را بیرون می کشد».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! امام و جانشین پس از تو کیست؟

امام علیه السلام به شتاب برخاست و به درون خانه رفت و سپس در حالی بیرون آمد که پسری را بر دوش خود گرفته بود. پسر، سه ساله می نمود و چهره اش به سان ماه شب چهارده بود. فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر جایگاه تو نزد خدای علیه السلام و

۱. کمال الدین: ص ۴۴۱ ح ۱۲، الغیبة، طوسی: ص ۲۴۶ ح ۲۱۵، الغرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۳، کشف

الغمة: ج ۳ ص ۲۸۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰ ح ۲۵.

۲. ر.ک: ج ۳ ص ۱۴۹ یا نوشت ح ۵۲۵.

حجّت‌های او نبود، این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم»^۱.

۶ / ۱

ابوهارون

۷۶۳. محمد بن حسن کرخی^۲ گفته که: از ابوهارون^۳ - که مردی از یارانمان بود - شنیدم که می‌گوید: صاحب الزمان (عج) را دیدم که چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید و روی نافش، خطی از مو دیدم^۴.

۷ / ۱

ابوعلی بن مطهر

۷۶۴. کلینی به نقل از علی بن محمد، از فتح، وابسته خاندان زراره، آورده است: شنیدم که ابوعلی بن مطهر^۵ می‌گوید که او را دیده و قامتش را برای فتح، توصیف

۱. کمال الدین: ص ۳۸۴ ح ۱ (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۸ (با سند معتبر)، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳ ح ۱۶، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۱۶۳ ح ۳۰۷.

۲. محمد بن حسن کرخی، شناخته شده نیست. گفته شده است که وی محمد بن حسن بن ابراهیم کرخی، کاتب ابو نصر، از مشایخ شیخ صدوق است (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۱۹ ش ۱۲۹۷۱).

۳. ر.ک: ص ۱۱۸ ح ۸۱۲.

۴. کمال الدین: ص ۴۳۴ ح ۱ و ص ۴۳۲ ح ۹، الغیبة، طوسی: ص ۲۵۰ ح ۲۱۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۰ / الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۵۷، العدد القویة: ص ۷۲ ح ۱۱۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵ ح ۱۸ و ج ۵۱ ص ۱۵ ح ۱۶.

۵. ابوعلی بن مطهر، همان احمد بن محمد بن مطهر بغدادی است که برقی، او را در شمار یاران امام هادی (عج) و امام عسکری (عج) آورده و از برخی اسناد احادیث، روشن می‌شود که همراه و یار همیشگی امام عسکری (عج) بوده است و از سخن شیخ صدوق، مدح و جلالت او معلوم می‌گردد. شیخ زنجانی، از رجال شناسان شیعه، گفته است: «او را جز انسانی ثقه، مورد اعتماد و با اسنادی صحیح نمی‌پندارم». کلینی، مفید، طوسی و دیگران، این

کرده است.^۱

۸ / ۱

ابو غانم خادم

۷۶۵. ابو غانم خادم^۲ می گوید: فرزندی برای امام عسکری علیه السلام به دنیا آمد که او را محمد نامید و روز سوم، وی را به یارانش نشان داد و فرمود: «پس از من، این، صاحب (امام) شما و جانشین من بر شماست، و او قائمی است که گردن‌ها به انتظارش کشیده می‌شوند و چون زمین، از ظلم و ستم پر شد، خروج می‌کند و آن را از عدل و داد پر می‌نماید».^۳

۹ / ۱

عبدالله سوری

۷۶۶. جعفر بن معروف^۴ می گوید که: ابو عبد الله بلخی^۵ برای من نوشت: عبد الله سوری^۶ برایم گفت: به بوستان بنی عامر رفتم. دیدم پسرانی در گودال آبی بازی می‌کنند و جوانی بر جانمازش ایستاده و آستینش را روی دهانش نهاده است. گفتم: این

۱. حدیث را با طریق‌های گوناگونی از او نقل کرده‌اند (ر.ک: ص ۹۶ ح ۸۱۱، رجال البرقی: ص ۶۰، کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۵۰۸، الجامع فی الرجال: ص ۱۸۳).

۲. الکسافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۵، الإرشاد: ج ۲ ص ۳۵۲، الفییه، طوسی: ص ۲۶۹ ح ۲۳۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۴۰، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۰ ح ۴۵.

۳. به نظر می‌رسد که او غیر از ابو سعید غانم باشد.

۴. کمال الدین: ص ۴۳۱ ح ۸، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۳ (در این منبع، «غانم خادم» آمده)، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۵۱ ح ۱۱.

۵. جعفر بن معروف، مشترک بین دو نفر است: ۱. ابو محمد جعفر بن معروف که کشی از او حدیث نقل می‌کند و تعبیر شده است به این که وکیل و کاتب بوده است؛ ۲. جعفر بن معروف ابو الفضل سمرقندی که عیاشی از او حدیث نقل می‌کند و این غضائری، وی را در مذهب، تضعیف نموده است (خلاصه الأقوال: ص ۸۸ ش ۵).

۶. از حسین بن روح قمی، روایت می‌کند و جعفر بن معروف از او نقل می‌کند (ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۳۱ ش ۱۰۵۲).
۶. شرح حالی برای وی در کتاب‌های رجال‌شناسی به دست نیامد.

کیست؟ گفتند: «م ح م د»، فرزند امام حسن علیه السلام است. چهره‌اش شبیه پدرش بود.^۱

۱۰/۱ عمرو اهوازی

۷۶۷. عمرو اهوازی^۲ می‌گوید: امام عسکری علیه السلام پسرش را به من نشان داد و فرمود: «این، پس از من، صاحب امر شماست».^۳

۱۱/۱ سعد بن عبدالله قمی

۷۶۸. سعد بن عبدالله قمی^۴ گفته است که: ... من طوماری تهیه کرده بودم و در آن، چهل و چند مسئله از مسائل پیچیده‌ای که پاسخگویی برایشان نیافته بودم، در آن نوشتم تا آنها را از عالم شهرمان، احمد بن اسحاق، یار مولایمان امام عسکری علیه السلام، بپرسم. پس به دنبال او - که به قصد زیارت مولایمان، به سوی سامرا می‌رفت - روان شدم و در یکی از منازل راه، به او رسیدم و چون مصافحه کردیم، گفت: خیر باشد! گفتم: شوق دیدار و عادت به سؤال، مرا به این جا رساند.

۱. کمال‌الدین: ص ۴۴۱ ح ۱۳، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۴۰ ح ۲۹.
۲. شیخ طبرسی، او را از جمله سفیران امام و ابواب معروف دوران غیبت صغرا شمرده که امامیه معتقد به امامت امام عسکری علیه السلام، در باره آنها اختلاف نظری ندارند (اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۹).
۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۳ و ص ۳۲۲ ح ۱۲ (در این منبع، عبارت «پس از من» جود ندارد)، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۳، الغیبة، طوسی: ص ۲۲۴ ح ۲۰۳، روضة الواعظین: ص ۲۸۷، اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۰ ح ۴۸.
۴. سعد بن عبدالله، معاصر امام حسن عسکری علیه السلام است. نجاشی، رجال شناس بزرگ شیعه، او را بزرگ طائفه، فقیه و با وجاهت خوانده است. سعد، کتاب‌های فراوانی تألیف کرد و در سال ۳۰۱ یا ۲۹۹ ق درگذشت. شیخ طوسی، او را چنین ستوده است: «جلیل‌القدر، یر اطلع از حدیث، دارای تألیفات فراوان، ثقة و مورد اعتماد» و به هنگام شمارش کتاب‌هایش کتاب‌های الضیاء فی الامامة و مقالات الامامة را نیز برشمرده است. ۱. داستانی طولانی در زیارت حجّت علیه السلام دارد که همین حدیث است (رجال الطوسی: ص ۲۹۹ ش ۵۸۵۲، رج: النجاشی: ج ۱ ص ۴۰۱ ش ۴۶۵، الفهرست: ص ۱۲۵ ش ۳۱۶).

احمد بن اسحاق گفت: در این باره، مانند هم هستیم. من نیز مشتاق زیارت مولایمان امام عسکری علیه السلام هستم و نیز می‌خواهم از او مسائل مشکلی را در تأویل [قرآن] و مشکلاتی را در تنزیل بپرسم. پس با هم باشیم که همراهی مبارکی است و بر کرانه دریایی خواهی رسید که شگفتی‌هایش پایان نمی‌گیرد و امور غریبش فنا نمی‌پذیرد و آن همان امام ماست.

به سامرا وارد شدیم و به در خانه سرورمان رفتیم و اجازه ورود خواستیم. اجازه ورود آمد. بر دوش احمد بن اسحاق، انبانی بود که آن را با یک عبای طبری پوشانده بود و صد و شصت کیسه دینار و درهم در آن بود که بر هر کیسه، مهر صاحب آن خورده بود.

من چهره مولایمان امام عسکری علیه السلام را هنگامی که نور چهره‌اش ما را فرا گرفت، جز به ماه شب چهارده تشبیه نکردم و روی ران راستش، پسری بود که در خلقت و قیافه، مانند ستاره [درخشان و بزرگ] مشتری بود و میان دو گیسوی سرش، فرق باز کرده بود، گویی که الفی میان دو واو باشد، و پیش روی مولایمان، اناری زرین بود که یکی از بزرگان بصره، آن را به او هدیه داده بود و نقش‌های بدیعش میان دانه‌های شگفت‌انگیز سوار شده روی آن می‌درخشید. در دست امام علیه السلام، قلمی بود که هر گاه می‌خواست با آن بنویسد، پسر بچه، انگشتان ایشان را می‌گرفت و مولایمان نیز انار زرین را پیش او می‌غلتاند و او را به باز گرداندن آن، سرگرم می‌کرد تا مانع نوشتن آنچه می‌خواست، نشود. ما بر او سلام دادیم و با مهربانی پاسخ داد و اشاره نمود که بنشینیم.

هنگامی که از نوشتن بر روی کاغذ سفیدی که در دستش بود فارغ شد، احمد بن اسحاق، انبانش را از لای عبایش بیرون کشید و آن را پیش روی ایشان نهاد. امام هادی علیه السلام^۱ به آن پسر نگریست و به او فرمود: «پسر جان! از هدیه‌های شیعیان و

۱. همان گونه که از پایان حدیث پیداست، به امام عسکری علیه السلام نیز هادی گفته می‌شده است و یا شاید در این جا ابن هادی بوده است. در دلائل الإمامة و الثاقب، «ابو محمد علیه السلام» آمده است.

دوستدارانت مَهر برگیر».

او گفت: مولای من! آیا جایز است که دستی پاک را به سوی هدیه‌هایی ناپاک و اموالی پلید، دراز کنم که حلال و حرامش درهم آمیخته است؟! مولایم (امام عسکری علیه السلام) فرمود: «ای ابن اسحاق! آنچه را در انبان است، بیرون بیاور تا او میان حلال و حرامش تمیز دهد» و وقتی احمد، نخستین کیسه را بیرون کشید، پسر گفت: «این، از آن فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است و شصت و دو دینار در آن است که چهل و پنج دینار آن، بهای حجره‌ای است که ارث پدری‌اش بوده و آن را فروخته است و چهارده دینارش، بهای نُه لباس و سه دینارش هم اجاره دکان‌هایش بوده است».

مولایمان فرمود: «درست گفتی، پسر جان! به این آقا (احمد) حرام‌هایش را نیز بگو».

سپس فرمود: «دنبال سکه طلایی بگرد که در ری ضرب شده و تاریخ فلان سال را دارد و نقش نیمی از یک روی آن، پاک شده است و نیز یک قطعه طلای آملی به وزن یک چهارم دینار. علت حرام بودنش آن است که صاحب این کیسه در فلان ماه از فلان سال، یک من و یک چهارم من نخ به بافنده‌ای در همسایگی‌اش داد تا آن را ببافد؛ ولی مدتی بعد، دزدی، آن نخ‌ها را ربود و آن بافنده به صاحب نخ‌ها خبر داد؛ اما او نپذیرفت و به جای آن نخ‌ها، یک من و نیم نخ نازک‌تر از آن نخ‌ها، از بافنده گرفت و لباسی از آنها درست کرد که این سکه و آن قطعه طلا، بهای آن است».

هنگامی که احمد سر کیسه را باز کرد، به برگه‌ای در میان دینارها برخورد که نام صاحب آن سکه و طلا و مقدار آنها همان گونه که ایشان خبر داده بود، در آن نوشته شده بود، و دینار و قطعه طلا را با همان نشان، بیرون آورد. سپس کیسه‌ای دیگر بیرون کشید و آن پسر گفت: «این از آن فلانی پسر فلانی، از فلان محله قم است و پنجاه دینار در آن است؛ اما دست زدن به آن برای ما روا نیست».

گفت: برای چه؟

[پسر] گفت: «زیرا آن، بهای گندمی است که صاحبش در تقسیم آن، بر کشاورز خود ستم کرده است؛ چون سهم خود را با پیمانهای تمام و پُر برداشته و سهم کشاورز را با پیمانه ناتمام داده است».

مولایمان (امام عسکری علیه السلام) فرمود: «درست گفتی، پسر جان!».

سپس فرمود: «ای احمد بن اسحاق! همه آن را ببر و به صاحبانشان باز گردان و یا وصیت کن که باز گردانند، که ما هیچ نیازی به آنها نداریم. پارچه پیرزن را بیاور».

احمد گفت: و آن پارچه، در جامه دانم بود و از یادش برده بودم....

سپس مولایمان امام عسکری علیه السلام و آن پسر برخاستند تا نماز بخوانند و من از نزد آنان به دنبال احمد بن اسحاق بیرون آمدم که دیدم گریه کنان از رو به رو می آید.

گفتم: چرا دیر کردی و گریه می کنی؟

گفت: آن پارچه ای را که مولایم از من خواست بیاورم، گم کرده ام.

گفتم: تقصیری نداری. به ایشان خبر بده. و او به شتاب رفت و خندان باز گشت، در حالی که بر محمد علیه السلام و خاندان محمد درود می فرستاد. گفتم: چه خبر؟

گفت: پارچه را دیدم که زیر پاهای مولایم گسترده بود و بر آن نماز می خواند.

ما خدای متعال را بر آن ستودیم و سپاس گفتیم و پس از آن روز، به منزل مولایمان رفت و آمد می کردیم؛ اما آن پسر را نزد او نمی دیدیم....^۱

۱۲/۱

یعقوب بن منقوش

۷۶۹. یعقوب بن منقوش^۲ گفته است که: بر ابو محمد، امام عسکری علیه السلام - که بر سگویی در

۱. کمال الدین: ص ۴۵۴ ح ۲۱، دلائل الإمامة: ص ۵۰۶ ح ۴۹۲ (در سند دلائل الإمامة آمده است که: عبد الله بن محمد الثعالبی در رجب سال ۳۷۰ ق برای عبدالباقی بن یزداد نقل کرده است)، الثاقب فی المناقب: ص ۵۸۵ ح ۵۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۸ ح ۱.

۲. یعقوب بن منقوش، از یاران امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است (ر.ک: رجال الطوسی: ص ۳۹۳

خانه‌اش نشسته بود - وارد شدم. در سمت راست او، اتاقی بود که پرده‌ای بر آن آویخته بودند. به او گفتم: سرور من! صاحب این امر (ولایت) کیست؟
فرمود: «پرده را بالا بزن».

[پرده را] بالا زدم. پسری به قد پنج و جب که ده و یا هشت ساله و یا این حدود نشان می‌داد، بیرون آمد که جبینش پیدا، سپیدرو، چشمانش به سان مروارید، با کف دستانی پرگوشت، زانوانش متمایل به هم، در گونه راستش یک خال و در سرش، گیسوی بافته‌ای بود. او روی پای ابو محمد نشست و ابو محمد (امام عسکری (عج)) به من فرمود: «این، همان امام شماس است».

او سپس برخاست و امام عسکری (عج) به او فرمود: «پسرکم! تا زمانی مشخص به درون اتاق برو».

او به درون اتاق رفت و من به او می‌نگریستم. سپس امام (عج) به من فرمود: «ای یعقوب! بین چه کسی در اتاق است؟»
من به درون رفتم و کسی را ندیدم.^۱

۱۳/۱

کامل بن ابراهیم

۷۷۰. ابو نعیم محمد بن احمد انصاری^۲ نقل کرده که: گروهی از مفوضه و مقصره،^۳ کامل بن

۱. ش ۵۸۰۰ و ص ۴۰۳ ش ۵۹۱۳.

۱. کمال الدین: ص ۴۰۷ ح ۲ و ص ۴۳۶ ح ۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۰، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۵۸، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵ ح ۱۷، نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۳۶۹ ح ۴۶۷.

۲. شرح حالی برای وی در کتاب‌های رجال‌شناسی به دست نیامده است (ر.ک: ص ۶۰ ح ۷۸۳، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۶ ص ۴۰۵ ش ۱۲۴۴۴).

۳. مفوضه، گروهی گم‌راه هستند که قائل اند خداوند (عجل) محمد (عج) را آفرید و سپس آفرینش و خلق دنیا را به

ابراهیم مدنی^۱ را به خدمت امام عسکری علیه السلام فرستادند. کامل می گوید: با خود گفتم: از او می پرسم: آیا تنها، کسی که به معرفت و باور، مانند من باشد، به بهشت می رود؟ هنگامی که بر سرورم امام عسکری علیه السلام وارد شدم، به لباس سپید نرمش نگریستم و با خود گفتم: ولی و حجّت خدا، خود، لباس نرم و لطیف می پوشد و به ما فرمان می دهد که با برادرانمان همدردی و همراهی و یاری کنیم و ما را از پوشیدن این گونه لباس ها باز می دارد!

امام علیه السلام لبخندزنان فرمود: «ای کامل!» و آستین هایش را بالا زد. دیدم جامه ای پلاس سیاه و زبر، روی پوستش است» [و فرمود: «این، برای خدا و این، برای شماست».

بر او سلام دادم و نزدیک دری نشستم که پرده ای بر آن آویخته بودند و باد آمد و پرده را بالا زد و ناگهان جوانی چهارده ساله یا مانند آن را دیدم که به پاره ماه می ماند. به من فرمود: «ای کامل بن ابراهیم!».

من از این ندا بر خود لرزیدم و به من الهام شد که بگویم: بله بله، ای سرورم! فرمود: «به نزد ولی خدا و حجّت و درگاه او آمده ای تا از او پرسی: آیا تنها، کسی که به معرفت و باور توست، به بهشت می رود؟».

گفتم: آری، به خدا سوگند!

فرمود: «در این صورت، وارد شونده به بهشت، کم می شود. به خدا سوگند،

۱ او تفویض فرمود. پس او به نوبه خود، خلاق را آفرید. نیز می گویند که پاره ای از ایشان اعتقاد دارند که خداوند متعال، آفرینش موجودات را به امیر مؤمنان علیه السلام بلکه دیگر ائمه علیهم السلام تفویض فرموده است. مقصره، اهل تفریط اند و حق اهل بیت علیهم السلام را چنان که باید، نمی شناسند.

۱. کامل بن ابراهیم مدنی، از یاران امام عسکری علیه السلام است که به دیدار حجّت علیه السلام مشرف شد و او از نیکان شیعه بود. نام وی مختلف آمده است: کافور به جای کامل و مزنی و مدائنی به جای مدنی آمده است (ر. ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۶ ص ۲۹۵ ش ۱۱۹۵۳ و ص ۲۹۶ ش ۱۱۹۵۵، معجم رجال الحدیث: ج ۱۵ ص ۱۰۵، تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۵ ش ۹۸۱۸، منتخب الأنوار المضية: ص ۲۵۳).

گروهی داخل آن می‌شوند که به آنها حقیقه گفته می‌شود».

گفتم: ای سرور من! آنها چه کسی هستند؟

فرمود: «گروهی که به خاطر محبتشان به علی علیه السلام، به حق او سوگند یاد می‌کنند؛ ولی نمی‌دانند که حق و فضیلت او چیست».

سپس ایشان - که درودهای خدا بر او باد - لختی به من چیزی نگفت و آن گاه فرمود: «و آمده‌ای از عقیده مفوضه بپرسی! آنها نادرست می‌گویند [که خداوند، کارها را به ما و نهاده است]؛ بلکه دل‌های ما، ظرف خواست خداوند است. هنگامی که بخواهد، می‌خواهیم و خداوند می‌فرماید: ﴿و شما نمی‌خواهید، جز آن که خداوند می‌خواهد﴾^۱.

سپس پرده به حالت اولش باز گشت و دیگر نتوانستم کنارش بزنم. امام عسکری علیه السلام لبخندزنان به من نگریست و فرمود: «ای کامل! برای چه نشسته‌ای؟ حجت پس از من، از حاجتت خبر داد».

من برخاستم و بیرون آمدم و پس از آن، دیگر آن جوان را ندیدم.

ابو نعیم می‌گوید: من کامل را دیدم و این حدیث را از او پرسیدم و او برایم گفت.

این حدیث را احمد بن علی رازی با سند دیگری نیز نقل کرده است.^۲

۱۴/۱

ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری

۷۷۱. ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری^۳ گفت: هنگامی که حاکم، عمرو بن عوف - که

۱. انسان: آیه ۳۰، تکویر: آیه ۲۹.

۲. الفیبة، طوسی: ص ۲۴۶ ح ۲۱۶، دلائل الإمامة: ص ۵۰۵ ح ۴۹۱، الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۴، كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۸۹ (با عبارت مشابه)، منتخب الأنوار المضية: ص ۲۵۳، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۳۶ ح ۱۶.

۳. ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری، از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است. شیخ کشی از

مردی سختگیر و شیفته کشتن شیعیان بود. آهنگ کشتن مرا نمود و من باخبر شدم و ترسی بزرگ، مرادر بر گرفت، با خانواده و دوستانم خدا حافظی کردم و به سامرا و خانه امام عسکری علیه السلام رفتم تا با آن حضرت وداع کنم و سپس بگریزم. هنگامی که بر امام علیه السلام وارد شدم، پسری را دیدم که در کنار ایشان نشسته بود و چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشید، به گونه ای که من از نور و درخشش او حیران ماندم و نزدیک بود ترس و قصد فرارم را از یاد ببرم.

آن پسر فرمود: «ای ابراهیم! فرار نکن که خداوند - تبارک و تعالی - به زودی، تو را از سر او آسوده خواهد کرد».

حیرت من بیشتر شد و به امام عسکری علیه السلام گفتم: ای سرور من! خدا مرا فدایت کند! او کیست که از درونم به من خبر می دهد؟!

فرمود: «فرزندم و جانشینم پس از من، و او کسی است که غیبتی طولانی خواهد داشت و پس از پُر شدن زمین از ظلم و ستم، آن را از عدل و داد، پر می کند». از نامش پرسیدم. فرمود: «او همان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه اوست و برای کسی حلال نیست که او را به نامش یا کنیه اش بخواند تا آن گاه که خداوند، دولت و سلطنت او را آشکار کند [و بر همه غلبه دهد]. ای ابراهیم! آنچه را امروز دیدی و از ما شنیدی، پنهان بدار، جز از اهلش».

من بر آن دو و پدرانشان درود فرستادم و با یاری جستن از فضل خدای متعال و با اطمینان به آنچه از صاحب الامر علیه السلام شنیده بودم، بیرون آمدم [و نگریختم].^۱

«عیاشی در باره این شخص پرسیده، و او جواب داده که: در باره خود این شخص، اشکال وجود ندارد؛ اما اشکال در برخی افرادی است که وی از آنها روایت می کند. از این رو، علامه حلی و ابن داوود، او را در بخش اول کتاب هایشان آورده اند. شیخ موسی زنجانی گفته است: [خبر] وی حسن در حدّ صحیح است (رجال الطوسی: ص ۳۸۳ ش ۵۶۴۰ و ص ۳۹۷ ش ۵۸۲۶، رجال البرقی: ص ۶۰ و ص ۱۸ ش ۳۲، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۱۲ ش ۱۰۱۴، خلاصة الأقال: ص ۷ ش ۲۵، رجال ابن داوود: ص ۳۳ ش ۳۲، الجامع فی الرجال: ص ۶۵).
۱. مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۲۸۱ ح ۱۴۰۹۶ (به نقل از: الغیبة، فضل بن شاذان). نیز، ر. ک: إثبات الهداة: ج ۳ ص ۷۰۰ ح ۱۳۶.

۱۵/۱ گروهی از پیروان اهل بیت علیهم السلام

۷۷۲. جعفر بن محمد بن مالک فزاری بزّار،^۱ از گروهی از شیعه، همچون: علی بن بلال،^۲ احمد بن هلال،^۳ محمد بن معاویه بن حکیم^۴ و حسن بن ایوب بن نوح^۵ در حدیثی

۱. ابو عبد الله جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی را شیخ طوسی توثیق نموده و گفته: «روی فی مولد القائم أعاجیب». برخی نیز وی را تضعیف نموده‌اند (الفهرست، طوسی: ص ۹۲ ش ۱۴۷، رجال الطوسی: ص ۴۱۸ ش ۶۰۳۷، خلاصة الأقوال: ص ۳۳۰ ش ۳، رجال النجاشی: ص ۱۲۲).

۲. ظاهراً او، علی بن بلال بغدادی با کنیه ابو الحسن است، همان گونه که محقق شوشتری و آیه الله خویی در جایی برداشت کرده‌اند و گفته‌اند: به این شرط که صحابی‌ای برای امام عسکری علیه السلام با این لقب نباشد. در جایی دیگر احتمال داده‌اند که وی ابو طاهر محمد بن علی بن بلال است. شیخ طوسی، او را در شمار اصحاب امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام آورده و توثیقش کرده است. کشی در شرح حال اسحاق بن اسماعیل روایت کرده که امام عسکری علیه السلام به وی فرموده است: «ای اسحاق! کتاب ما را برای بلالی - که خدا از او خشنود باد - بخوان؛ چرا که وی فردی مورد اعتماد، امین، و آشنای به تکالیفش است» (رجال الطوسی: ص ۳۷۷ ش ۵۵۷۸ و ص ۳۸۸ ش ۵۷۰۸ و ص ۴۰۰ ش ۵۸۵۹، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۴۷ ش ۱۰۸۸، قاموس الرجال: ج ۹ ص ۴۳۰ ش ۷۰۳۲ و ج ۱۲ ص ۱۲ ش ۲۶، معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۳۰۷ ش ۷۹۶۶ و ج ۱۷ ص ۳۳۳ ش ۱۱۳۰۵، نیز، ر.ک: ج ۴ ص ۷ (مدعیان دروغین)).

۳. احمد بن هلال، فرد بزرگی بوده؛ اما بعدها منحرف شده است. ظاهراً این نقل، قبل از انحراف وی بوده است (ر.ک: ج ۴ ص ۷ (مدعیان دروغین)).

۴. محمد بن معاویه بن حکیم، تنها در این روایت نام او ذکر شده است. در کمال الدین این گونه آمده، جز این که در این کتاب، معاویه بن حکیم است، و عبارت «محمد بن» از آن حذف شده است. این را اعلام الوری و منتخب الأنوار المضية (ص ۱۲۳) هم تأیید می‌کنند. در المستدرک گفته است: وی از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده و از کسانی است که در باره امام حجت قائم علیه السلام حدیث نقل کرده است. شاید از همین حدیث است که وحید (بهبهانی) استفاده کرده که وی از رؤسای شیعه بوده است (ر.ک: ح بعدی، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۳۳۲ ش ۱۴۵۱۷، تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۸۹ ش ۱۱۳۸۷، الفوائد الرجالية: ج ۱ ص ۳۹۸).

۵. نام حسن بن ایوب بن نوح، تنها در این روایت نام او ذکر شده است. در کمال الدین هم این گونه آمده، و وی این روایت را با اسناد خود و با اختلاف اندکی نقل کرده است، و در سند آن، «محمد بن ایوب بن نوح» به جای «حسن بن ایوب» آمده است. احتمال دارد که عنوان «ابو محمد بن ایوب» بوده، و وجهش هم این است که کنیه کسی که نامش حسن است، غالباً ابو محمد است، در این صورت، «ابو» تصحیف شده و افتاده است؛ اما در رجال النجاشی در شرح حال ایوب بن نوح، وی با کنیه ابو الحسن ذکر شده است، و احتمال دارد که برای بار

طولانی و مشهور، نقل کرده است که همگی گفتند: در منزل ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) گرد آمدیم تا از وی حجتِ پس از او را جويا شويم. چهل تن در مجلس بودند و عثمان بن سعید بن عمرو عمري برخاست و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! می خواهم از تو در باره موضوعی سؤال کنم که تو از من به آن داناتری.

امام علیه السلام به او فرمود: «ای عثمان! بنشین» و او با ناراحتی برخاست^۱ که برود. امام فرمود: «هیچ کس خارج نشود!» و کسی از ما بیرون نرفت. مدتی که گذشت، امام علیه السلام عثمان را صدا زد و او بر پا ایستاد.

امام فرمود: «بگویم برای چه آمده اید؟».

گفتند: بفرمایید، ای فرزند پیامبر خدا!

فرمود: «آمده اید تا از من حجتِ پس از خودم را جويا شوید».

گفتند: آری. ناگهان، پسری چون پاره ماه بیرون آمد که شبیه ترین مردم به ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) بود.

امام عسکری علیه السلام فرمود: «این، امام شما پس از من و جانشینم بر شماست. از او اطاعت کنید و پس از من، متفرق شوید که دینتان تباه می شود. به هوش باشید که او را از این پس نخواهید دید تا عمرش کامل شود. پس آنچه را عثمان [بن سعید] می گوید، قبول کنید و فرمانش را گوش دهید و سخنش را بپذیرید، که او جانشین

۱. دوم، تصحیف شده باشد، و یا او پسر دوم ایوب، پس از حسین باشد.

کنیه وی ابو جعفر است و وکیل مخصوص صاحب الزمان علیه السلام بوده و جایگاهی بزرگ در میان شیعیان دارد، و محور شیعه است (ر.ک: ح بعدی، رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۵۵ ش ۲۵۲، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۲ ص ۲۵۴ ش ۳۲۹۳ و ج ۶ ص ۴۷۵ ش ۱۲۷۶۳).

۱. ممکن است ناراحتی او از جهت سؤال نا به جایی بوده که بسی مقدمه پرسیده است و امام از پاسخ بدان استنکاف کرده. و یا علت دیگری داشته که خدا بدان آگاه تر است. هر چه باشد، این متن نمی تواند به شخصیت و جاهت جناب عثمان بن سعید، کوچک ترین آسیبی برساند، چنان که از ادامه متن مشاهده می شود.

امام شماسست و کار به دست اوست»^۱.

۷۷۳. معاویه بن حکیم^۲ و محمد بن ایوب بن نوح^۳ و محمد بن عثمان عمری گفته اند: ما چهل تن در منزل ابو محمد، امام عسکری (عج)، بودیم که فرزندش [مهدی (عج)] را به ما نشان داد و فرمود: «این، امام شما پس از من و جانشین من بر شماست. از او اطاعت کنید و پس از من در گرفتن دین و آیین، متفرق نشوید که هلاک می‌گردید. به هوش باشید که او را از این پس نخواهید دید!».

ما از نزد امام (عج) بیرون آمدیم و چند روزی نگذشته بود که ابو محمد (امام عسکری (عج)) در گذشت.^۴

۱۶ / ۱

مردی از فارس

۷۷۴. ضوء بن علی عجلی، از مردی ایرانی^۵ نقل کرده است: امام عسکری (عج) او (مهدی (عج)) را به او نشان داده است.^۶

۷۷۵. مردی ایرانی - که نامش را گفت - برای ضوء بن علی عجلی حکایت کرده است که: به

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۷ ح ۳۱۹ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۶.

۲. در ذیل نام محمد بن معاویه بن حکیم گفتیم که یادکرد معاویه در زمره کسانی که ایشان را دیده‌اند، درست نیست؛ چرا که معاویه از اصحاب امام رضا (عج) و امام جواد (عج) و امام هادی (عج) است، و وی را از اصحاب امام عسکری (عج) نشمرده‌اند تا امکان روایت ایشان برای وی وجود داشته باشد؛ بلکه سعد بن عبد الله و محمد بن حسن صفار - که از اصحاب امام عسکری (عج) هستند - از وی روایت می‌کنند. پس درست این است که پسر معاویه، یعنی محمد، همان گونه که در اعلام الوری آمده، امام (عج) را دیده است (ر.ک: ح قبل).

۳. در عنوان حسن بن ایوب بن نوح، گفتیم که در این روایت، تصحیف رخ داده است. درست آن، حسن است و نه محمد. شواهد تصحیف و درستکاری و احتمالات در آن را هم در شرح حال وی ذکر کردیم. پس دیدن امام (عج) از سوی وی، ثابت نیست (ر.ک: ح قبل).

۴. کمال الدین: ص ۴۲۵ ح ۲ (با سند موثق)، اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۲ (با سند موثق)، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵ ح ۱۹. نیز، ر.ک: کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۷.

۵. احتمال دارد نام این مرد، مجروح باشد (ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰).

۶. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۲ ح ۱۴.

سامرا آمدم و به در خانه ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) چسبیدم تا این که مرا بدون آن که اذن بطلبم، فرا خواند و بر او وارد شدم و سلام دادم.

فرمود: «ای ابو فلان! حالت چه طور است؟» و سپس به من فرمود: «بنشین، ای فلان!». سپس از حال مردان و زنان خویشانم پرسید و آن گاه فرمود: «چه چیزی تو را به این جا کشانده است؟».

گفتم: اشتیاق برای خدمت کردن به شما.

به من فرمود: «در خانه بمان»، و من در خانه همراه خادمان بودم و گاه آنچه را می خواستند، از بازار برایشان می خریدم و هر گاه که زنی در خانه نبود، بدون اجازه بر ایشان (امام عسکری علیه السلام) وارد می شدم.

روزی بر امام علیه السلام - که در بیرونی خانه بود - وارد شدم. حرکتی در اتاق شنیدم و ندایی که گفت: «همان جا بمان!». من جرئت ورود و خروج نیافتم تا کنیزی به سوی من بیرون آمد که چیزی سرپوشیده با خود داشت. سپس امام علیه السلام مرا صدا زد که داخل شوم. داخل شدم و کنیز را نیز ندا داد و او به سوی ایشان باز گشت.

امام علیه السلام به کنیز فرمود: «پرده از آنچه با توست، بردار».

او پرده برداشت. پسری سپید و خوش سیما بود. پارچه را از شکمش نیز کنار زد؛ مویی از زیر گلو تا نافش روییده بود که سبز بود نه سیاه.

امام عسکری علیه السلام فرمود: «این، همان امام شماس است» و سپس به کنیز فرمان داد و او کودک را برداشت و برد، و دیگر پس از آن، او را ندیدم تا ابو محمد علیه السلام در گذشت.

ضوء بن علی می گوید: به آن مرد ایرانی گفتم: در آن هنگام، عمر او را چند سال می دانستی؟ گفت: دو سال.

عبدی می گوید: به ضوء گفتم: تو اکنون عمر او را چه قدر می دانی؟ گفت: چهارده سال.

ابو علی و ابو عبد الله [راویان متأخرتر این حدیث در سال ۲۷۹ ق] نیز می‌گویند:
ما اکنون عمر او را [حدود] بیست و یک سال می‌دانیم.^۱

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۱۴ ح ۲ و ص ۳۲۹ ح ۶، الغیبة، طوسی: ص ۲۳۳ ح ۲۰۲، کمال الدین: ص ۴۳۵ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۶ ح ۲۱. همچنین کلینی، از علی بن محمد، از ابو محمد و جنانی [حسن بن و جناء نصیبی] از کسی که امام مهدی عج را دیده است، نقل کرده که: ده روز پیش از واقعه درگذشت امام حسن عسکری عج از خانه بیرون آمده در حالی که می‌گفته است: «خدایا! تو می‌دانی که آن (سامرا)، از دوست‌داشتنی‌ترین جاها نزد من است، اگر مرا نمی‌راندند»، یا سخنی مانند این (الکافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۶ ح ۵۲).

فصل دوم

دیدارکنندگان امام علی(ع) در دوران غیبت صغری

۱ / ۲

ابراهیم بن ادریس

۷۷۶. ابراهیم بن ادریس^۱ می گوید: امام علی(ع) را پس از درگذشت امام عسکری(ع) دیدم که جوانی بالغ و رشید شده بود و دست و سرش را بوسیدم.^۲

۲ / ۲

ابراهیم بن عبده نیشابوری خادمه او

۷۷۷. شیخ مفید^۳ با سندش از زنی صالح - که خادم ابراهیم بن عبده

۱. ابراهیم بن ادریس قمی، از یاران امام هادی(ع) و از راویان قمی است که از سوی رجال شناسان شیعه و اهل سنت، به راستی و درستی توصیف شده است (ر.ک: رجال الطوسی: ص ۲۸۲ ش ۵۶۲۸، رجال البرقی: ص ۵۹، قاموس الرجال: ج ۱ ص ۱۵۲ ش ۵۵).

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۸، الغیبة، طوسی: ۲۶۸ ح ۲۳۲، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۰، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۴۰.

۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان با کنیه ابو عبد الله و مشهور به «ابن معلّم»، از بزرگ ترین متکلمان امامیه و در روزگار خود مرجع و بزرگ امامیه بوده است. نجاشی در توصیف او گفته است: بزرگ و استاد ماست. خدا از او راضی باشد. فضلش در فقه، کلام، روایت، مورد اطمینان بودن و دانش، مشهورتر از آن است که به وصف آید. او نزدیک به دویست کتاب بزرگ و کوچک دارد و فهرست کتاب های او معروف است. ولادت او در سال

نیشابوری^۱ بود - نقل کرده است که گفت: با ابراهیم بر کوه صفا [نزدیک مسجد الحرام] ایستاده بودم که صاحب الامر علیه السلام آمد و با او ایستاد و کتاب مناسک حجّش را دست گرفت و چیزهایی به او فرمود.^۲

۳ / ۲

ابوالأدیان

۷۷۸. ابوالأدیان^۳ گفت: من در خدمت امام عسکری علیه السلام بودم و نامه‌هایش را به شهرها می‌رساندم. در بیماری منجر به فوتش - که دروذهای خدا بر او باد - بر او وارد شدم. ایشان نامه‌هایی را که نوشته بود، به من داد و فرمود: «آنها را به مدائن ببر. و تو پانزده روز غایب می‌شوی و روز پانزدهم که به سامرا وارد می‌شوی، صدای عزاداری از خانه‌ام می‌شنوی و مرا در غسل‌خانه خواهی یافت».

گفتم: سرور من! چون این گونه شود، چه کسی [امام] است؟

فرمود: «هر کس پاسخ نامه‌هایم را از تو خواست، او قائم پس از من است».

گفتم: از او بیشتر برایم بگو.

۱. ۲۳۶ یا ۲۳۸ ق و وفات او در سال ۴۱۳ ق بوده است (رجال النجاشی: ج ۲ ص ۲۲۷ ش ۱۰۶۸، الفهرست،

طوسی: ص ۲۳۸ ش ۷۱۱، خلاصة الأقوال: ص ۱۴۷ ش ۴۵).

۲. ابراهیم بن عبده نیشابوری، از یاران امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و در شمار افراد مورد اعتماد و وکیل امام عسکری علیه السلام بوده است. دو رجال‌شناس بزرگ شیعه، علامه حلی و ابن داوود حلی، او را جزو راویان مورد اعتماد آورده‌اند و ابن داوود، او را وکیل امام عسکری علیه السلام دانسته است که امام علیه السلام فرمان به اطاعت از او داده است (رجال الطوسی: ص ۲۸۴ ش ۵۶۴۶ و ص ۳۹۷ ش ۵۸۲۳، خلاصة الأقوال: ص ۷ ش ۲۴، رجال ابن داوود: ص ۳۲ ش ۲۶، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۴۲۳، نیز، ر.ک: رجال الکشی: ج ۱ ص ۷۹۷ ش ۹۸۳ و ص ۸۲۱ ش ۱۰۲۹ و ص ۸۴۴ ش ۱۰۸۸ و ص ۸۴۸ ش ۱۰۸۹).

۳. الإرشاد، مفید: ج ۲ ص ۲۵۲، الکافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۶ (با عبارت مشابه)، الغیبة، طوسی: ص ۲۶۸ ح ۲۳۱،

إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۱۹، كشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۴۰، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۰.

۴. خادم امام عسکری علیه السلام و امین و نامه‌رسان ایشان به شهرها بوده است (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۳۲۱ ش ۱۶۶۰۶).

فرمود: «هر کس بر من نماز خواند، او قائم پس از من است».

گفتم: برایم بیفزا.

فرمود: «هر کس از آنچه در درون [این] همیان^۱ خبر داد، او قائم پس از من است».

سپس هیبتش مانع شد که از درون همیان سؤال کنم. نامه‌ها را به مدائن بردم و پاسخ‌هایشان را گرفتم و همان‌گونه که فرموده بود، روز پانزدهم به سامرا وارد شدم. از خانه‌اش صدای عزادارای شنیدم و او را در غسل‌خانه و جعفر بن علی، برادر امام عسکری علیه السلام، را بر درِ خانه و شیعیان را به گرد او دیدم که به او تسلیت [فوت برادر] و تبریک [امامت] می‌گفتند.

با خود گفتم: اگر این امام باشد، امامت از میان رفت؛ زیرا او را می‌شناختم که نیب^۲ می‌نوشت و قماربازی می‌کند و تنبور می‌نوازد. من هم جلو رفتم و تسلیت و تبریک گفتم؛ اما چیزی از من نخواست.

آن‌گاه کسی آمد و گفت: سرور من! برادرت کفن شد. برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر بن علی و شیعیان گرد او به درون آمدند و پیشاپیش آنان، سمّان^۳ و حسن بن علی، معروف به سلمه، قتیل معتصم بودند.

هنگامی که به درون خانه رفتیم، پیکر حسن بن علی - که دروذهای خدا بر او باد - را دیدیم که کفن شده بود. جعفر بن علی جلو رفت تا بر پیکر برادرش نماز بخواند؛ اما هنگامی که خواست تکبیر بگوید، کودکی گندمگون با موهایی موجدار و دندان‌هایی گشاده بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و فرمود: «ای عموا!

۱. همیان، کمربندی است که در آن پول می‌نهند و به کمر می‌بندند.

۲. نیب، آب صاف و شیرین شده با دو سه خرماست؛ اما به تدریج تعداد خرماها و مقدار ماندن آن را در آب افزودند و آن را به صورت شرابی سبک درآوردند.

۳. سمّان، لقب عثمان بن سعید، نخستین نائب امام زمان در دوران غیبت صغریاست.

عقب پایست که من در نماز بر پدرم از تو سزاوارترم».

جعفر در حالی که رنگش دگرگون و زرد شده بود، عقب رفت و کودک جلو آمد و بر ایشان نماز خواند و سپس [امام عسکری (عج)] در کنار قبر پدرش (عج) به خاک سپرده شد.

آن گاه فرمود: «ای بصری! جواب نامه‌هایی را که همراه داری بیاور» و من آنها را به او دادم و با خود گفتم: این، دو نشانه و فقط این همیان مانده است! سپس به سوی جعفر بن علی [کذاب] رفتم، در حالی که [از خشم] نفس نفس می‌زد. حاجز و شاء به او گفت: سرور من! این کودک کجاست تا بر او حجّت اقامه کنیم؟ او گفت: به خدا سوگند تاکنون او را ندیده بودم و نمی‌شناسم!

ما نشسته بودیم که چند تن از قم آمدند و جویای امام عسکری (عج) شدند و چون فهمیدند در گذشته است، گفتند: به چه کسی تسلیت بگوییم؟ مردم به جعفر بن علی [کذاب] اشاره کردند. آنها بر او سلام دادند و وفات امام عسکری (عج) را تسلیت و جانشینی‌اش را تهنیت دادند و گفتند: نامه‌ها و مالی همراه ماست. می‌گویی نامه‌ها از کیست و مال، چه اندازه است؟

جعفر برخاست و در حالی که لباس‌هایش را می‌تکاند، گفت: از من می‌خواهید که علم غیب بدانم؟ خادم بیرون آمد و گفت: با شما نامه‌های فلانی و فلانی و کیسه‌ای در بر دارنده هزار و ده دینار است که برخی از آن دینارها طلاکاری شده‌اند. آنها نامه‌ها و آن مال را به او دادند و گفتند: آن که تو را برای گرفتن مال فرستاده است، امام است.

جعفر بن علی [کذاب] نزد معتمد [خلیفه عباسی] رفت و موضوع را برای او آشکار کرد. معتمد، خادمانش را روانه کرد و صیقل (مادر امام زمان (عج)) را گرفتند و کودک را از او طلبیدند و او نیز انکار کرد و مدّعی شد باردار است تا وضعیت کودک پنهان بماند. او را به قاضی ابن ابی شوارب سپردند که مرگ ناگهانی عبید الله بن

یحیی بن خاقان،^۱ و شورش زنگیان در بصره، آنها را غافلگیر کرد و به آنها مشغول شدند و از آن زن (کنیز امام حسن علیه السلام و مادر امام زمان علیه السلام) غافل ماندند و او از دستشان بیرون آمد.^۲

۴ / ۲

ابوسعید

۷۷۹. ابو سعید غانم^۳ هندی گفته است: من در شهر هند، معروف به کشمیر داخلی، با شماری از دوستانم در سمت راست سلطان بر صندلی می نشستیم. آنها چهل تن بودند و همگی کتاب‌های چهارگانه تورات و انجیل و زبور و صُحُف ابراهیم را مطالعه می کردند. ما بین مردم، قضاوت می کردیم و [تعالیم و احکام] دینشان را به آنها می آموختیم و در باره حلال و حرامشان فتوا می دادیم. مردم به ما مراجعه می کردند، از پادشاه گرفته تا دیگران. قدری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن به میان آوردیم و گفتیم: این پیامبری که در کتاب‌ها [ی آسمانی] از او یاد شده، حقیقتش بر ما پوشیده است. باید در باره او جستجو و پیگیری کنیم [بینیم او کیست]. همگی توافق کردیم که من بروم و برایشان تحقیق کنم. من هم پول بسیاری با خود برداشتم و از کشمیر خارج شدم. دوازده ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم. عده‌ای از تُرک‌ها به من حمله کردند و راه را بر من بستند و پول‌هایم را گرفتند و به شدت مجروح شدم. مرا به شهر کابل بردند. پادشاه آن جا، چون از مأموریت من آگاه شد، مرا به شهر بلخ - که داوود بن عباس بن ابی اسود، حاکم وقت آن بود - فرستاد. به او خبر دادند که من از هند برای تحقیق آمده‌ام و زبان فارسی می دانم و با فقیهان و متکلمان، بحث و

۱. وزیر متوکل و معتمد عباسی تا هنگام مرگش در سال ۲۶۳ ق.

۲. کمال الدین: ص ۴۷۵ ح ۲۵، الناقب فی المناقب: ص ۶۰۷ ح ۵۵۴، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۱۱۰۱ ح ۲۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۷ ح ۵۳.

۳. در الخرائج و الجرائح «ابو سعید غانم بن سعید هندی» آمده است.

مناظره داشته‌ام.

داوود بن عباس، در پی من فرستاد و مرا به مجلس خود فرا خواند و فقیهان را گرد آورد و آنها با من بحث و مناظره کردند. به آنها گفتم: من از کشور خود خارج شده‌ام تا در باره این پیامبر که در کتاب‌ها خوانده‌ام، جستجو کنم. گفتند: کدام پیامبر؟ نامش چیست؟ گفتم: محمد. گفتند: او پیامبر ماست که در جستجویش هستی.

از آنها در باره احکام و تعالیم او پرسیدم. مرا آگاه کردند. به آنها گفتم: من می‌دانم که محمد، پیامبر است؛ اما نمی‌دانم او همین کسی است که شما می‌گویید یا نه. پس جای او را به من نشان دهید تا نزدش بروم و نشانه‌ها و دلایلی را که دارم، از او بپرسم. اگر همان کسی بود که در جستجویش هستم، به او ایمان می‌آورم. گفتند: او در گذشته است. گفتم: وصی و جانشین او کیست؟ گفتند: ابو بکر. گفتم: نامش را برایم بگویید. این، کنیه اوست. گفتند: عبد الله بن عثمان و او را به قریش نسبت داده‌اند. گفتم: نسب پیامبرتان محمد را برایم بگویید. نسبش را برایم گفتند. گفتم: این آن کسی نیست که من در جستجویش هستم. کسی که من در جستجوی او هستم، جانشینش، برادر دینی او و پسر عموی نسبی اش و شوهر دخترش و پدر فرزندان اوست. برای آن پیامبر، بر روی زمین، نسلی نیست جز فرزندان همان مردی که جانشین اوست.

یکباره همه آنها بر من تاختند و گفتند: ای امیر! این مرد از شرک به کفر رفته است و خورش حلال است. به آنها گفتم: ای جماعت! من برای خود دینی دارم و به آن چنگ زده‌ام و تا قوی‌تر از آن را نیابم، ره‌ایش نمی‌کنم. من اوصاف این مرد را در کتاب‌هایی که خدا بر پیامبرانش فرو فرستاده است، دیده‌ام و در جستجوی او هندوستان و مقام و موقعیتی را که داشتم، ترک گفته‌ام. حالا هم پس از تحقیق در باره این شخص که شما گفتید، معلوم شد او آن پیامبر معروف در این کتاب‌ها نیست.

پس دست از من بردارید.

حاکم در پی مردی به نام حسین بن اشکیب^۱ فرستاد و او را احضار کرد و گفت: با این مرد هندی، مناظره کن. حسین به حاکم گفت: حاکم به سلامت باد! در این مجلس، فقیهان و دانشمندان حضور دارند و آنان در مناظره با او از دانش و بینش بیشتری برخوردارند. حاکم گفت: به تو می‌گویم با او مناظره کن. با وی خلوت کن و ملاحظت در پیش گیر. من با حسین بن اشکیب به گفتگو پرداختم و او به من گفت: این کسی که تو در جستجویش هستی، همان پیامبری است که اینها گفته‌اند؛ اما در باب جانشین او مطلب چنان نیست که گفته‌اند. این پیامبر، محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و جانشینش، علی بن ابی طالب بن عبد المطلب است. او شوهر فاطمه، دختر محمد و پدر حسن و حسین نوه‌های محمد است.

گفتم: الله اکبر! این همان کسی است که در جستجویش بودم. نزد داوود بن عباس برگشتم و به او گفتم: ای امیر! آنچه را می‌جستم، یافتم. من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد، فرستاده خداست. پس امیر، مرا بسیار نواخت و صله و پاداشم داد و به حسین گفت: هوای او را داشته باش. من با حسین رفتم و با او انس و رفاقت پیدا کردم و آنچه را بدان نیاز داشتم، مانند نماز و روزه و دیگر فرایض، به من آموخت.

به او گفتم: ما در کتاب‌های خود می‌خوانیم که محمد، خاتم پیامبران است و

۱. حسین بن اشکیب، نجاشی شرح حالش را آورده و او را از اساتید عیاشی بر شمرده و گفته است: «کششی در رجال ابو محمد می‌گوید: حسین بن اشکیب مروزی، ساکن سمرقند و کش، عالم و متکلم و دارای تألیفاتی است.» شیخ طوسی او را از اصحاب ابو محمد عسکری علیه السلام شمرده و اوصاف یادشده در رجال النجاشی را در باره او آورده و همچنین وی را در شمار کسانی که از هیچ یک از امامان علیهم السلام روایت نکرده‌اند، ذکر کرده و گفته است: «او شخصی فاضل، بزرگوار، متکلم، فقیه، مناظره‌گر، صاحب تصنیفات، خوش‌گفتار و نیک‌اندیش بود» (ر.ک: رجال النجاشی: ج ۱ ص ۱۴۶ ش ۸۷، رجال الطوسی: ص ۲۸۶ ش ۵۶۷۹ و ص ۲۹۸ ش ۵۸۳۶ و ص ۴۲۰ ش ۶۰۷۲، خلاصة الأقول: ص ۴۹ ش ۸).

پس از او، پیامبری نخواهد آمد و زمام امور پس از وی به دست وصی و وارث و جانشین اوست و سپس به دست اوصیا، یکی پس از دیگری، و این امر خدا، همچنان در نسل‌های بعدی آنها جریان می‌یابد تا سپری شدن دنیا. بنا بر این، وصی وصی محمد، چه کسی است؟ گفت: حسن، سپس حسین، پسران محمد، و همچنان اوصیا را ادامه داد تا رسید به صاحب الزمان (عج). آن گاه مرا از آنچه رخ داده (غیبت امام) آگاه ساخت و از آن پس، تمام هم و غم من این بود که به ناحیه [ی مقدسه] بروم.

ابو سعید در سال دویست و شصت و چهار به قم آمد و همنشین یاران ما شد و با آنها به بغداد رفت. او در این سفر، همراهی از اهالی سند داشت که با او همکیش بود.

عامری افزود: غانم به من گفت: من از بعضی از اخلاق و رفتارهای همسفرم خوشم نیامد. از این رو از او جدا شدم. از بغداد به عباسیه رفتم تا برای نماز آماده شوم و نماز بگذارم.

همین طور که ایستاده بودم و به مقصودم از این سفر فکر می‌کردم، ناگهان دیدم شخصی آمد و گفت: تو فلانی هستی؟ و نام هندی او را برد. ^۱ گفتم: بله. گفت: مولایت تو را احضار کرده است. من با او رفتم. مدام مرا از کوچه‌ای به کوچه‌ای می‌برد تا این که به سرایی و بستانی رسید. دیدم امام (عج) نشسته است. به زبان هندی فرمود: «خوش آمدی فلانی! حالت چه طور است؟ حال فلانی و فلانی چه طور بود؟» تا هر چهل نفر را اسم بُرد و از حال یکایک آنها پرسید. آن گاه از آنچه میان ما گذشته بود، به من خبر داد و همه اینها به زبان هندی بود.

سپس فرمود: «می‌خواستی با قمی‌ها به حج بروی؟».

۱. در مرآة العقول (ج ۶ ص ۱۷۸) آمده: عبارت «نام هندی او»، از عامری است، یعنی: نام هندی او را گفت.

گفتم: بله، سرورم!

فرمود: «امسال را با آنها به حج مرو و برگرد. سال بعد حج بگزار.»

آن گاه همیانی را که در برابرش بود، به طرف من انداخت و فرمود: «این را خرج راحت کن و در بغداد نزد فلانی - که نامش را بُرد - مرو و او را از چیزی از این ملاقات [مطلع مکن].»

[آری، او] به نزد ما در شهر برگشت.^۱

بعد، چند پیک نزد ما آمدند و خبر دادند که یاران ما [که برای حج رفته بودند]، از گردنه برگشته‌اند.

غانم به خراسان رفت و سال بعد که شد، به حج رفت و از سوغاتی‌های خراسان برای ما [به قم] هدیه فرستاد. او مدتی در خراسان اقامت کرد و سپس از دنیا رفت. خدایش بیامرزد!^۲

ر.ک: ص ۷۴ (کلبلی).

۵ / ۲

ابوعبدالله صالح

۷۸۰. ابو عبد الله بن صالح^۳ گفته است که: او (امام زمان علیه السلام) را دید [م] که نزد حجر الأسود - که مردم همدیگر را برای استلام آن گرفته و کنار می‌کشند - می‌فرماید: «به این [کار]، فرمان نیافته‌اند!»^۴.

۱. در شرح أصول الكافي مازندرانی (ج ۷ ص ۳۳۹) و مرآة العقول (ج ۶ ص ۱۷۸) آمده است: جمله «او نزد ما به شهر برگشت»، از عامری است و مراد از شهر، شهر مقدس قم است.

۲. الكافي: ج ۱ ص ۵۱۵ ح ۲، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۰۹۵ ح ۲۱ (با عبارت مشابه). نیز، ر.ک: کمال الدین: ص ۴۹۵.

۳. کلینی چند روایت از او نقل می‌کند که دلالت بر رؤیت و علاقه او به امام مهدی علیه السلام دارد (ر.ک: ج ۴ ص ۳۳۱ ح ۷۰۲). در برخی منابع، «عبد الله بن صالح» آمده است.

۴. الكافي: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۷، الإرشاد، مفید: ج ۲ ص ۳۵۲ (با عبارت مشابه)، كشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۴۰،

۶ / ۲

ابو محمد حسن بن و جناء نصیبی

۷۸۱. ابو محمد حسن بن و جناء نصیبی^۱ حکایت کرده است که: در پنجاه و چهارمین حجّم و

پس از نماز عشا، زیر ناودان کعبه به سجده رفته و مشغول گریه و زاری بودم که

کسی مرا حرکت داد و گفت: برخیز، ای حسن بن و جناء!

برخاستم. دیدم کنیزی نحیف با رخساره‌ای زردرنگ است که به نظر، چهل سال

به بالا می‌آمد. او جلوی من رفت و من هم از او چیزی نپرسیدم تا مرا به خانه

خدیجه علیها السلام [همسر پیامبر صلی الله علیه و آله] برد. در آن جا اتاقی بود که درش میان دیوار بود و

نردبانی از چوب ساج داشت که از آن بالا می‌رفتند. آن کنیز بالا رفت و ندا آمد که:

«ای حسن! بالا بیا»، و من بالا رفتم و جلوی در ایستادم.

صاحب الزمان علیه السلام به من فرمود: «ای حسن! خیال می‌کنی که از دیده من پنهانی؟

به خدا سوگند، هیچ زمانی در حَجّت نبوده است، جز آن که من هم با تو بوده‌ام».

سپس همه آن وقت‌ها [و کارهایم] را برشمرد. من مدهوش به رو افتادم که احساس

کردم دستی روی من گذاشته شد و برخاستم.

به من فرمود: «ای حسن! ملازم خانه جعفر بن محمد علیه السلام باش و در اندیشه

خوراک و نوشاب و حتی پوشاک نباش».

سپس دفتری به من داد که دعای فَرَج و صلوات بر او در آن بود و فرمود: «این

دعا را بخوان و این گونه بر من صلوات بفرست و آن را به جز اولیای حقیقی من [به

۱. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۰ ح ۴۶.

۱. به نظر می‌رسد که و جناء، نام جدش باشد و نام پدرش علی یا محمد و کنیه او ابو محمد است. شیخ طوسی،

روایتی را نقل می‌کند که از آن می‌توان قوّت و استواری ایمان او را برداشت نمود. شیخ موسی زنجانی نیز او را

مردی مورد اعتماد دانسته است (ر.ک: ص ۴۸ پانویس ح ۷۷۵ و ص ۱۱۷ ح ۸۱۰، الغیبة، طوسی: ص ۳۱۵

ح ۲۶۴ و ح ۲۶۵، قاموس الرجال: ج ۳ ص ۳۹۲ ش ۲۰۷۱، الجامع فی الرجال: ص ۵۶۲، أعیان الشیعة: ج ۲

ص ۲۷۴ ش ۹۲۷).

کسی دیگر] مده؛ خداوند - که جلالتش باشکوه باد -، تو را موفق می دارد».

گفتم: ای مولای من! از این پس، دیگر تو را نمی بینم؟

فرمود: «ای حسن! هنگامی که خدا بخواهد».

من از حج باز گشتم و ملازم خانه جعفر بن محمد علیه السلام شدم و از آن جا که بیرون می آمدم، جز برای این سه کار باز نمی گشتم: برای تجدید وضو یا خواب و یا وقت افطار. وقت افطار، داخل اتاقم می شدم و کاسه‌ای چهار نفره پر از آب و نانی بر سر آن می دیدم که هر چه در طول روز دلم خواسته بود، روی آن قرار داشت و آن را می خوردم و برایم کافی بود و در وقت سرما و زمستان، لباس زمستان و در تابستان، لباس تابستان می رسید و من در روز، وارد آب [حوض] می شدم و اتاق را آب پاشی می کردم و کوزه را خالی می نهادم و غذا برایم آورده می شد و چون نیازی به آن نداشتم، آن را شبانه صدقه می دادم تا کسانی که همراه من هستند، از وضعیت من آگاه نشوند.^۱

۷۸۲. ابو حسین، حسن بن وجناء^۲ گفته است که: پدرم از جدش^۳ برایم نقل کرد که در خانه امام عسکری علیه السلام بوده که سواران به همراهی جعفر بن علی کذاب^۴ به آنها هجوم

۱. کمال الدین: ص ۴۴۳ ح ۷، الناقب فی المناقب: ص ۶۱۲ ح ۵۵۸ (با عبارت مشابه)، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۶۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱ ح ۲۷.

۲. در بحار الأنوار «ابو حسن بن وجناء» و در الخرائج «ابو حسین بن وجناء» آمده است. به نظر می رسد که این شخص، فرزند حسن بن وجناء نصیبی است.

۳. در برخی نسخه ها «از جدّم» آمده است.

۴. او عموی امام زمان علیه السلام بود که مدّعی امامت شد، و به «جعفر کذاب» مشهور گردید؛ همان طور که بر اساس فرموده امام زین العابدین علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، پیامبر از آن خیر داده بود.

در کتاب الکافی از علی، از عبد الله بن صالح و احمد بن نصر از قنبری (مردی از فرزندان قنبر کبیر، غلام امام رضا علیه السلام)، روایت کرده است که گفت: قصّه جعفر بن علی (مشهور به جعفر کذاب) پیش آمد. پس قنبری، او را مذمت کرد. من به او گفتم: آیا امام را دیده‌ای؟ امام کسی جز او نیست. گفت: من او را ندیده‌ام، و دیگری او را دیده است. گفتم: چه کسی او را دیده؟ گفت: جعفر، دوبار دیده و ماجرای دارد.

آورده و به چپاول و غارت پرداختند، و من تنها به فکر مولایم قائم علیه السلام بودم که ناگهان دیدم پیش آمد و از در جلوی آنان بیرون رفت و من به او - که کودکی شش ساله بود - می‌نگریستم؛ اما کسی او را ندید تا غایب شد.^۱

۷ / ۲

ابونعیم محمودی، علان، ابوشیم، ابوجعفر و علوی

۷۸۳. ابونعیم انصاری زبیدی^۲ نقل کرده است که: در روز ششم ذی الحجه سال دویست و نود و سه (در مسجد الحرام) کنار مستجار بودم. گروهی حدود سی مرد نیز در حال طواف بودند که میان آنها محمودی،^۳ علان

«شیخ صدوق در کمال الدین با سند خود از محمد بن صالح بن علی بن محمد بن قنبر کبیر غلام امام رضا علیه السلام گفت: امام زمان علیه السلام روزی از جایی ناشناخته بر جعفر کذاب، وارد شد؛ در زمانی که جعفر پس از درگذشت ابو محمد عسکری علیه السلام بر سر میراث دعوا داشت. به وی فرمود: «ای جعفر! تو را چه می‌شود که متعرض حقوق من می‌شوی؟». جعفر، متحیر و مبهوت شد، و سپس، امام پنهان شد. جعفر در پی یافتن ایشان برآمد؛ اما او را ندید. وقتی مادر بزرگ امام یعنی أم الحسن از دنیا رفت که وصیت کرده بود در داخل خانه دفن شود، باز جعفر با وارثان دیگر کشمکش کرد که این خانه، خانه من است، و کسی نباید در آن دفن گردد. امام علیه السلام به نزد او آمد و فرمود: «ای جعفر! این خانه، خانه توست؟» و بعد پنهان شد و پس از آن، دیگر دیده نشد. این دو خبر، دلالت می‌کنند که جعفر، دو بار قائم علیه السلام را دیده است (ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۲، کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲ و ص ۴۳۱ ح ۷ و ص ۴۴۲ ح ۱۵، الغیبه، طوسی: ص ۲۲۶ ح ۱۹۳ و ص ۲۴۸ ح ۲۱۷).

۱. کمال الدین: ص ۴۷۳ ح ۲۵، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۶۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۴۷ ح ۲۳.
۲. ابونعیم انصاری شناخته شده نیست. در طریق شیخ صدوق واقع شده است. در برخی نسخه‌ها سلیم بن ابی نعیم الأنصاری آمده است (ر.ک: ص ۴۲ ح ۷۷۰، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۴ ص ۱۱۵ ش ۶۴۶۳، قاموس الرجال: ج ۱۱ ص ۵۳۵ ش ۹۳۷).

۳. ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی، از اصحاب امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است. پدرش ابوالعباس احمد بن حماد در زمان امام هادی علیه السلام از دنیا رفت، و امام علیه السلام پس از درگذشت پدر ابوعلی به وی نوشت: «پدرت - که خداوند از وی و از تو راضی باشد - از دنیا رفت، و پیش ما شخصیتی محمود و پسندیده بود، و تو از این حال [پدرت] دور نباش». از این رو به محمودی ملقب شد (ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۹۴ (پاورقی)، رجال الطوسی: ص ۳۹۲ ش ۵۷۸۳ و ص ۲۹۷ ش ۵۸۲۴، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۳۳ ش ۱۰۵۷، رجال ابن داوود: ص ۱۶۲ ش ۱۲۹۰).

کلینی،^۱ ابو هیثم دیناری و ابو جعفر همدانی هم بودند و جز محمد بن قاسم علوی،^۲ هیچ یک از آنان مخلص (شیعه) نبود. در این شرایط، جوانی از طواف بیرون آمد که دو جامه احرام به تن داشت و کفش هایش در دستش بود. چون او را دیدیم، از هیبت و شکوه او همگی بدون استثنا برخاستیم و بر او سلام کردیم. او به میان ما آمد و نشست و پیرامونش گرد آمدیم. او به راست و چپ نگریست و فرمود: «آیا می دانید که امام صادق علیه السلام در دعای الحاح چه می گفت؟».

گفتیم: چه می گفت؟

فرمود: «چنین می گفت: "پروردگارا! تو را به نامی می خوانم که آسمان و زمین به سبب آن نام، برپاست و به وسیله آن، حق و باطل را جدا می کنی و پراکنده ها را گرد می آوری و گرد آمده ها را می پراکنی و به آن، عدد ریگ ها و وزن کوه ها و حجم دریاها را محاسبه می کنی. تو را می خوانم که بر محمد و دودمان محمد درود فرستی و برای من در کارم گشایشی قرار دهی"».

سپس برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او، ما نیز برخاستیم تا آن که باز گشت و فراموش کردیم که از او یاد کنیم و بگوییم او کیست و چه کس است، تا فردا همان وقت که باز از طواف به سوی ما بیرون آمد و ما نیز مانند دیروز برایش برخاستیم و او در جای خود راحت نشست و نگاهی به راست و چپ کرد و فرمود: «آیا می دانید که امیر مؤمنان علیه السلام پس از نماز واجب چه می گفت؟».

گفتیم: چه می گفت؟

فرمود: «چنین می گفت: "خدایا! صداها تنها به سوی تو بلند است و دعاها به

۱. ر.ک: ج ۴ ص ۴۲۴ پانویس ح ۷۴۹.

۲. محمد بن قاسم علوی عقیقی، شخص با اخلاصی بود که به دیدار صاحب الزمان علیه السلام نایل شده، و این دیدار در سال ۲۹۳ ق بوده است. احتمال دارد که او همان محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی علوی باشد (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۲۹۳ ش ۱۴۳۲۷، معجم رجال الحدیث: ج ۱۸ ص ۱۷۲ ش ۱۱۶۳۵).

سوی توست و چهره‌ها برای تو در خشوع و گردن‌ها برای تو فرو افتاده و داوری در کارها با توست. ای بهترین درخواست شده و ای بهترین بخشنده! ای راستگو! ای آفریدگار! ای آن که خُلف وعده نمی‌کنی! ای آن که به دعا فرمان و اجابت را وعده دادی! ای آن که گفت: ﴿مرا بخوانید تا جوابتان گویم﴾!^۱ ای آن که گفت: ﴿هر گاه بندگانم از تو در بارهٔ من پرسند، بی گمان، من نزدیکم. دعای دعاکننده را هر گاه که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم. پس مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند؛ باشد که راه یابند﴾!^۲ ای آن که گفت: ﴿ای بندگان من که در بارهٔ خودتان اسراف کرده‌اید! از رحمت خدا نومید نشوید. خداوند، همهٔ گناهان را می‌آمرزد. او آمرزندهٔ مهربان است﴾!^۳.

آن گاه پس از این دعا به راست و چپ نگریست و فرمود: «آیا می‌دانید که امیر مؤمنان (ع) در سجدهٔ شکر چه می‌گفت؟».

گفتیم: چه می‌گفت؟

فرمود: «چنین می‌گفت: "ای آن که اصرار مصرّان، او را جز جود و کرم نمی‌افزاید! ای آن که گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین، از آن اوست! ای آن که گنجینه‌های آنچه ریز و درشت است، برای اوست! بدکاری من مانع نیکوکاری تو نمی‌شود. از تو می‌خواهم تا با من آن کنی که شایستهٔ آنی، که تو اهل بخشش و کرم و گذشتی. پروردگار! خداوند! با من آن کن که سزاوار آنی، که تو بر عقوبت من قادری و من مستحقّ آنم و دلیل و عذری هم نزد تو ندارم. با همهٔ گناهانم، نزد تو می‌آیم و به آنها اقرار می‌کنم تا از من در گذری و توبه آنها داناتر از منی. با هر گناهی که مرتکب شده‌ام و هر خطایی که بر دوش کشیده‌ام و هر زشتی‌ای که انجام داده‌ام،

۱. غافر: آیه ۶۰.

۲. بقره: آیه ۱۸۶.

۳. زمر: آیه ۵۳.

به سوی تو باز می‌گردم. پروردگارا! مرا ببخشا و رحم کن و از آنچه می‌دانی، در گذر. بی‌گمان، تو صاحب قدرت و بزرگی».

او برخاست و وارد طواف شد. با برخاستن او ما نیز برخاستیم. فردا در همان وقت باز آمد. ما نیز چون گذشته برای آمدنش برخاستیم. میان ما نشست و نگاهی به راست و چپ افکند و فرمود: «زین العابدین علیه السلام در سجده‌اش در این جا (با دستش به حجر [اسماعیل]، زیر ناودان اشاره کرد) چنین می‌گفت: "بنده ناچیزت، در آستان توست. بیچاره‌ات، در پیشگاه توست. از تو چیزی می‌خواهد که جز تو کسی بر آن توانا نیست».

سپس به راست و چپ نگاه کرد و [از میان ما] نگاهی به محمد بن قاسم علوی افکند و فرمود: «ای محمد بن قاسم! اگر خدا بخواهد، تو بر خیر هستی» [و محمد بن قاسم، معتقد به ولایت بود].^۱

سپس برخاست و وارد طواف شد. هیچ یک از ما نبود، مگر آن که دعایی را که او خواند، در دل گرفت و به خاطر سپرد و فراموش کردیم که در باره او گفتگو کنیم مگر در آخرین روز.

محمودی به ما گفت: ای گروه! آیا او را می‌شناسید؟
گفتیم: نه.

محمودی گفت: به خدا سوگند که او صاحب الزمان است!
گفتیم: ای ابو علی! از کجا دانستی؟

او گفت که هفت سال است پروردگارش را خوانده و از او خواسته است تا صاحب الزمان علیه السلام را به او نشان دهد.

او (محمد بن قاسم) می‌گوید: غروب روز عرفه، همین فرد را دیدم که دعایی

۱. افزوده، از شیخ طوسی است.

می‌خواند که من آن را فرا گرفتم و از او دربارهٔ نسبش پرسیدم. او فرمود که: «از مردم است.»

گفتم: از کدام مردم؟ از عرب‌ها یا عجم‌ها؟

فرمود: «از عرب‌ها.»

گفتم: از کدام تیرهٔ عرب؟

فرمود: «از شریف‌ترین آنها.»

گفتم: آنان کیان‌اند؟

فرمود: «بنی هاشم.»

گفتم: از کدام بنی هاشم؟

فرمود: «از آنان که برترین و برجسته‌ترین نسب را دارند.»

گفتم: از کدامین؟

فرمود: «از آن که فرق سر [دشمن] را شکافت و [به محرومان] طعام خوراند و

آن گاه که مردم در خواب بودند، در شب به نماز ایستاد.»

من دانستم که او علوی است و به خاطر علوی بودنش به او علاقه پیدا کردم.

سپس او را در برابرم نیافتم و نفهمیدم چگونه به آسمان پر کشید یا در زمین فرو

رفت. از مردمی که اطراف او بودند، پرسیدم: آیا این علوی را می‌شناسید؟ گفتند:

آری، همه‌ساله با ما پیاده به حج می‌آید.

گفتم: سبحان الله! به خدا سوگند، نشان [پای] پیاده‌روی بر او را نمی‌بینم و سپس

غمگین و دلگیر از فراق او به مزدلفه آمدم و آن شب را خوابیدم. در خواب، پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که فرمود: «ای محمد! خواسته‌ات را دیدی؟»

گفتم: چه کسی، سرور من؟!

فرمود: «آن را که غروب دیدی، صاحب الزمان تو بود.»

پس چون این را از او شنیدیم، او را سرزنش کردیم که چرا ما را آگاه نکرد؟! و

او گفت: تا این زمان که با ما سخن گفت، این مسئله را فراموش کرده بود. شیخ صدوق می‌گوید: این حدیث را عمّار بن حسین بن اسحاق اسروشنی - که خدا از او خشنود باد - در کوهستان بوتک در سرزمین فرغانه^۱ با سندی دیگر از ابو نعیم انصاری برایم نقل کرده است و نیز ابو بکر محمد بن محمد با سندش، مشابه همین حدیث را از ابو جعفر محمد بن علی منقذی حسنی، روایت کرده است.^۲

۷۸۴. ابو علی محمد بن احمد محمودی^۳ حکایت کرده است که: من بیست و اندی حج گزاردم و در همه آنها به پرده کعبه می‌آویختم و نزد حطیم و حجر الأسود و مقام ابراهیم می‌ایستادم و در این جاها بر دعا مداومت می‌ورزیدم و در موقف [عرفات و مشعر]، وقوف می‌کردم و دعای مهمّ من این بود که مولایم صاحب الزمان را - که درودهای خدا بر او باد - به من بنمایاند.

در یکی از سال‌ها، در مکه توقف کرده بودم تا چیزی را که نیاز داشتم، بخرم و غلامی همراهم بود که در دستش آبخوری درخشانی بود. من پول را به غلام دادم و آبخوری را از دستش گرفتم و او سرگرم چانه‌زدن و خرید شد و من ایستاده و منتظر بودم که کسی ردایم را کشید. رویم را به او چرخاندم و مردی را دیدم که چون به او نگریستم، از هیبتش به وحشت افتادم. به من فرمود: «آبخوری را می‌فروشی؟» و من [از ترس] نتوانستم پاسخ دهم و از جلوی چشمانم ناپدید شد و نتوانستم با دیدگانم او را دنبال کنم، و گمان بردم که مولایم است. روزی از روزها در باب صفا در مکه نماز می‌خواندم. به سجده رفتم و آرنجم را در سینه‌ام جای دادم که کسی مرا با پا تکان داد. سر که برداشتم، به من فرمود: «شانه‌هایت را از سینه‌ات باز کن».

۱. فرغانه، جایی نزدیک سمرقند است و به آن، «کاسان» نیز می‌گفته‌اند و شهری بزرگ و آباد بوده است.
 ۲. کمال الدین: ص ۴۷۰ ح ۲۴، الغیبة، طوسی: ص ۲۵۹ ح ۲۲۷، دلائل الإمامة: ص ۵۴۲ ح ۵۲۳، فلاح السائل: ص ۳۲۲ ح ۲۱۶، نزهة الناظر: ص ۲۲۸ ح ۵۲۸، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۵۲ ح ۵.
 ۳. ر.ک: ص ۴۰ ح ۷۸۳ پاورقی ۳.

چشم گشودم، دیدم همان مردی است که آبخوری را از من خواسته بود و چنان هیبتش مرا فرا گرفته بود که نتوانسته بودم او را دنبال کنم و از جلوی دیدگانم ناپدید شده بود.

و من بر امید و یقینم پابرجا بودم و مدتی گذشت. من حج می‌گزاردم و دعا در موقف [عرفات و مشعر] را ادامه می‌دادم، تا این که در آخر سال، در پشت کعبه نشسته بودم و یمان بن فتح بن دینار و نیز محمد بن قاسم علوی و علان کلینی با من بودند و با هم گفتگو می‌کردیم که مردی را در طواف دیدم. با نگاه به او اشاره کردم و برخاستم و دوان دوان در پی او رفتم. او طواف کرد تا آن که به حجر [اسماعیل] رسید. گدایی را دید که در حجر، ایستاده است و مردم را به خدای تعالی سوگند می‌دهد و گدایی می‌کند و می‌خواهد تا به او صدقه بدهند. آن مرد، سرک کشید و چون گدا را دید، خم شد و چیزی از زمین برداشت و آن را به گدا داد و گذشت. به سوی گدا راه کج کردم و از آنچه به او بخشیده بود، پرسیدم؛ اما او از آگاه کردن خودداری کرد. من یک دینار به او دادم و گفتم: آنچه را در دست داری، به من نشان بده. دستش را باز کرد و [پول در دستش را] بیست دینار تخمین زدم، و یقین قلبی پیدا کردم که او مولای من است.

به همان جا که نشسته بودم، باز گشتم و چشمم به طواف بود تا آن گاه که آن مرد از طواف فارغ شد و به سوی ما آمد و بیم شدیدی ما را فرا گرفت و دیدگان همه ما سرگشته شدند و برایش برخاستیم و او نشست. به او گفتیم: کجایی هستی؟

فرمود: «عرب هستم».

گفتیم: از کدام تیره؟

فرمود: «از هاشمیان».

گفتیم: از کدام هاشمیان؟

فرمود: «بر شما مخفی نمی‌ماند، اگر خدای متعال بخواهد».

سپس رو به محمد بن قاسم کرد و فرمود: «ای محمد! تو بر خیر هستی، ان شاء الله! آیا می‌دانید که زین العابدین علیه السلام پس از فراغت از نمازش، در سجده شکر چه می‌گفت؟».

گفتیم: نه.

فرمود: «می‌گفت: "ای بزرگوار! بینوای تو در حیاط خانه توست. ای بزرگوار! فقیر تو به زیارتت آمده است. حقیر تو، بر درگاهت است، ای بزرگوار!"».

سپس از نزد ما رفت و ما ایستادیم و با هم گفتگو کردیم و [چیزها و افرادی را] به یاد آوردیم و اندیشیدیم و به جایی نرسیدیم [که او چه کسی بود].

فردای آن روز، او را دوباره در طواف دیدیم و چشمانمان به سوی او کشیده شد و هنگامی که از طوافش فارغ شد، به سوی ما آمد و نزد ما نشست و با ما مانوس شد و سخن گفت و سپس فرمود: «آیا می‌دانید زین العابدین علیه السلام در دعای پس از نمازش چه می‌گفت؟».

گفتیم: به ما می‌آموزی؟

فرمود: «می‌گفت: "خدایا! به آن سمت که آسمان و زمین با آن برپاست، و به آن سمت که متفرق را گرد می‌آوری و گرد آمده را متفرق می‌کنی و به آن سمت که میان حق و باطل فرق می‌نهی، و به آن سمت که حجم دریاها و تعداد ریگ‌ها و وزن کوه‌ها را با آن می‌دانی، از تو می‌خواهم که برایم چنین و چنان کنی"».

و به من روی آورد تا به عرفات رفتیم و من دعایم را ادامه دادم و چون از آن کوچ کردیم و به سوی مزدلفه بیرون آمدیم و در مزدلفه خوابیدیم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در رؤیا دیدم. به من فرمود: «آیا به خواسته‌ات رسیدی؟».

گفتم: چه خواسته‌ای، ای پیامبر خدا!

فرمود: «آن مرد، صاحب امر توست»، و در این هنگام، یقین کردم.^۱

۷۸۵. یکی از اهالی مدائن برای احمد بن راشد چنین نقل کرده است که: با یکی از رفقایم به حج رفته بودم. به موقف [عرفات] که رسیدیم، جوانی را دیدیم که نشسته و پیراهن و ردایی بر تن و نعلین زردی به پا دارد. به نظرم پیراهن و ردایش، صد و پنجاه دیناری ارزش داشت؛ ولی آثار سفر در او نبود. گدایی نزد ما آمد. او را رد کردیم. نزد آن جوان رفت. چیزی از روی زمین برداشت و به او داد. گدا او را دعای بسیار کرد. جوان برخاست و از نظر ما ناپدید شد. ما نزد آن گدا رفتیم و گفتیم: پدر جان! او به تو چه داد؟ گدا یک ریگ طلای دندان‌دندانه به ما نشان داد که بیست مثقالی وزن داشت. به رفیقم گفتم: سرور ما کنار ماست و ما نمی‌دانیم! سپس در جستجوی ایشان رفتیم و تمام موقف را گشتیم؛ اما پیدایش نکردیم. از مکیان و مدنیانی که پیرامونش بودند، سؤال کردیم. گفتند: او جوانی علوی است که هر سال، پیاده به حج می‌آید.^۱

۸ / ۲ احمد بن عبدالله هاشمی

۷۸۶. احمد بن عبدالله هاشمی،^۲ از فرزندان عباس گفته است: روزی که امام عسکری علیه السلام در سامرا وفات کرد، من در خانه‌اش بودم. جنازه‌اش را آوردند و بیرون [در حیاط] نهادند. ما سی و نه مرد، نشسته بودیم و انتظار می‌کشیدیم تا پسری ده‌ساله، پابرنه - که ردایش را به سر و صورتش کشیده بود - به سوی ما بیرون آمد. هنگامی که [از درون اتاق] بیرون آمد، ما بی آن که او را بشناسیم، از هیبت او برخاستیم. او جلو

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۲ ح ۱۵، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۶۹۴ ح ۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۹ ح ۴۳.
 ۲. احمد بن عبدالله هاشمی، از نوادگان عباس است. نام او در کتاب‌های رجالی نیامده است. او از امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرانش، خطبه امیر مؤمنان علیه السلام را در تمجید پیامبر خدا و امامان معصوم علیهم السلام روایت کرده است. نیز (ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۳۵۶ ش ۱۱۴۸).

رفت و مردم ایستادند و پشت سر او صف کشیدند و او بر امام علیه السلام نماز خواند و رفت تا داخل اتاقی شد که غیر از اتاقی بود که از درونش بیرون آمده بود.

ابو عبد الله همدانی می گوید: در مراغه، مردی تبریزی به نام ابراهیم بن محمد تبریزی را دیدم که مانند همین حدیث را بدون هیچ تفاوتی، از احمد بن عبد الله هاشمی برایم گفت.

محمد بن علی [راوی حدیث از ابو عبد الله همدانی] می گوید: از همدانی پرسیدم: پسری به قامت پسران ده ساله یا [واقعاً] ده ساله؟؛ زیرا روایت شده است که ولادت ایشان، سال ۲۵۶ ق بوده است و غیبت [و وفات] امام عسکری علیه السلام سال ۲۰۶ ق،^۱ چهار سال پس از ولادت امام زمان علیه السلام بوده است؟ همدانی گفت: نمی دانم. این گونه شنیده‌ام؛ ولی پیرمردی از اهل همان شهر او - که فهمیدگی، روایت دانی و دانشی داشت - به من گفت: مقصود، این است که قامتش به پسران ده ساله می ماند.^۲

۹ / ۲

ازوی (اودی)

۷۸۱. احمد بن علی رازی^۳ گفته است که: بزرگی بر ابو حسین محمد بن جعفر اسدی^۴ درری وارد شد و دو حدیث در باره صاحب الزمان علیه السلام برایش روایت کرد و من نیز آن دو حدیث را مانند او شنیدم و گمان می کنم که این واقعه، پیش از سال سیصد یا

۱. باید سال ستین و متین یعنی ۲۶۰ باشد، همان گونه که در بحار الأنوار است و حاکی از تصحیف متن کتاب الغیبة طوسی است.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۸ ح ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵ ح ۴.

۳. احمد بن علی رازی: در أمل الآمل آمده است: شیخ بزرگوار احمد بن علی رازی فاضل، عالم است که ابن شهر آشوب از او نقل نموده است. و در معالم العلماء می گوید: احمد بن علی ابو العباس و قیل ابو علی رازی الخضیب الأیادی صاحب کتاب است و متهم به غلو است (ر.ک: أمل الآمل: ج ۲ ص ۱۸ ش ۴۱، معالم العلماء: ص ۵۴ ش ۸۲، الفهرست، طوسی: ص ۷۶ ش ۹۱).

۴. ر.ک: ج ۴ ص ۱۷۳ پانویشت ح ۶۸۰.

نزدیک به آن بود. او از قول علی بن ابراهیم فدکی، از اودی^۱ چنین گفت: من در حال طواف بودم و شش دور چرخیده بودم و می‌خواستم دور هفتم را آغاز کنم که حلقه‌ای در سمت راست کعبه، توجهم را جلب کرد. جوانی نیکوروی و خوش‌بو و باهبت که با وجود هیبتش، به مردم نزدیکی و انس می‌جست، و چون سخن گفت، نیکوتر از سخنش و شیرین‌تر از بیانش ندیدم و مجلسش نیکو بود. رفتم که با او سخن بگویم که مردم مرا باز داشتند. از یکی از آنها پرسیدم: این کیست؟ گفت: فرزند پیامبر خدا ﷺ است. در هر سال برای مردم ظاهر می‌شود و با خواص خود سخن می‌گوید و آنها نیز با او سخن می‌گویند. گفتم: کسی در طلب راه هدایت نزد تو آمده است. مرا هدایت کن. خداوند، هدایت کند!

او چند سنگ‌ریزه به من داد و من روی چرخاندم که یکی از همنشینان او به من گفت: فرزند پیامبر خدا، به تو چه داد؟ گفتم: سنگ‌ریزه. و چون دستم را گشودم، دیدم شمش طلاست. من رفتم، که دیدم او خود را به من رساند و فرمود: «حُجَّتْ، بر تو ثابت و حق برایت آشکار شد و بصیرت یافتی. آیا مرا می‌شناسی؟». گفتم: به خدا، نه!

فرمود: «من مهدی‌ام. من قائم روزگارم. من کسی هستم که زمانه را از عدالت پر می‌کنم، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. زمین، از حُجَّتْ، تهی نمی‌ماند و مردم، بیشتر از بنی اسرائیل، در سرگشتگی و دوری از حُجَّتْ نمی‌مانند و روزگار خروج و قیام من، ظاهر شده است و این، امانتی به گردن توست. آن را به برادران حقیقت‌مدارت بگو».^۲

۱. به نظر می‌رسد، اودی، همان ابو جعفر، احمد بن حسین بن عبدالملک ازدی کوفی باشد که نجاشی و طوسی، دو رجال‌شناس بزرگ شیعه، او را مورد وثوق و مراجعه مردم، اما بدون کتاب دانسته‌اند. البته او کتابی جمع‌آوری شده از نام‌های استادان حدیث دارد رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۱۲ ش ۱۹۱، الفهرست: ص ۶۷ ش ۷۱.

۲. الفیبة، طوسی: ص ۲۵۲ ح ۲۲۳، کمال‌الدین: ص ۴۴۴ ح ۱۸، الثاقب فی المناقب: ص ۶۱۳ ح ۵۵۹، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۷۸۴ ح ۱۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱ ح ۱.

۱۰ / ۲

اسماعیل بن علی نوبختی و عقید

۷۸۸. اسماعیل بن علی نوبختی^۱ می گوید که: بر امام عسکری علیه السلام در بیماری منجر به وفاتش، وارد شدم. نزد او بودم که به خدمت گزارش عقید^۲ - که خادمی سیاه پوست و نوبی و پیش از او خدمت گزار امام هادی علیه السلام و بزرگ کننده امام حسن علیه السلام بود - فرمود: «ای عقید! جوشانده کُنْدُر برایم درست کن»، و او برایش جوشاند و صقیل، همسر ایشان و مادر امام زمان علیه السلام، آن را برایش آورد.

هنگامی که کاسه در دستانش قرار گرفت و خواست آن را بنوشد، دستش شروع به لرزیدن کرد تا آن جا که کاسه به دندان های امام علیه السلام می خورد. امام حسن علیه السلام آن را وا نهاد و به عقید فرمود: «داخل اتاق برو، کودکی را در سجده خواهی دید. او را نزد من بیاور».

عقید گفت: داخل شدم و به جستجو پرداختم که دیدم کودکی در سجده، انگشت اشاره اش را به سوی آسمان، بالا برده است. بر او سلام دادم و او نمازش را کوتاه کرد. گفتم: سرورم به شما امر می کند که به سمت او بیرون آیی. در این حال، مادرش صقیل آمد و دست او را گرفت و نزد پدرش امام حسن علیه السلام بُرد.

هنگامی که کودک جلوی امام علیه السلام ایستاد، سلام کرد. او رنگش به سان مروارید، موهایش موجدار و دندان هایش گشاده بود. هنگامی که امام عسکری علیه السلام او را دید،

۱. ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن نوبخت، شیخ متکلمان شیعه و غیر شیعه به شمار می آمد. او از موقعیتی اجتماعی و دینی برخوردار بود و در حدّ وزیران، نقش ایفا می کرد. کتاب های فراوانی تألیف کرده و حجّت علیه السلام را دیده است (الفهرست: ص ۴۹ ش ۳۶، رجال النجاشی: ج ۱ ص ۱۲۱ ش ۶۸، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۶۵۵ ش ۲۸۰ / ۲۰۲۱).

۲. عقید خادم، سیاه پوست و از اهالی نوبه (افریقا) و خادم امام هادی علیه السلام بود و با امام عسکری علیه السلام بزرگ شد و هنگام درگذشت ایشان حضور داشت و از ایشان روایت نقل کرده است. ابو الادیان، و حاجز و ثناء و دیگران، ولادت امام مهدی علیه السلام را از وی نقل کرده اند (ر.ک: ج ۲ ص ۳۱۹ ح ۴۰۱، الغیبة، طوسی: ص ۲۷۲ ح ۲۳۷، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۲۵۲ ش ۹۴۵۱).

گریست و فرمود: «ای سرور خاندان خود! به من آب بنوشان که من ره‌سپار به سوی خدایم هستم». کودک، کاسه جوشانده کُنْدُر را به دست گرفت و لبانش را حرکت داد [و ذکری خواند] و آن را به امام علیه السلام نوشاند. هنگامی که امام علیه السلام آن را نوشید، فرمود: «مرا برای نماز آماده کنید».

پس دستمالی در دامنش نهاده شد و کودک، اعضای پدر را یک به یک وضو داد و بر سر و پاهایش مسح کشید. امام علیه السلام به او فرمود: «مژده بده - ای پسر عزیزم - که تو صاحب زمان هستی، تو مهدی هستی، تو حجت خدا بر زمین هستی و تو فرزند من، و وصی من هستی و من پدر تو هستم و تو محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب هستی؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پدر توست و تو خاتم اوصیا و امامان پاک و پاکیزه هستی. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بشارت تو را داده و او تو را نام و کنیه نهاده است. پدرم از پدران پاک و پاکیزه‌اش اینها را به من رسانده است. خداوند بر اهل بیت درود فرستد! خدای ما بی گمان ستوده و باشکوه است». امام عسکری علیه السلام در همین لحظه، از دنیا رفت. دروذهای خدا بر همه آنان باد!

۱۱/۲ حسین بن حمدان

۷۸۹. ابو حسن مسترق نابینا می‌گوید که: روزی در مجلس ناصرالدوله حسن بن عبد الله بن حمدان،^۲ بودم که از امر ناحیه [ی مقدسه] سخن به میان آوردیم. او گفت: من بر آن

۱. الفیفة، طوسی: ص ۲۷۱ ح ۲۳۷، السلطان المفرج عن اهل الایمان: ص ۵۳ ح ۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۶ ح ۱۴.

۲. ابو محمد حسن بن ابوالهیجاء عبد الله بن حمدان تغلبی عدوی حمدانی، ملقب به ناصرالدوله، از پادشاهان حمدانیان است. او برادر سیف الدوله، و والی موصل بود. حکومتش ۳۲ سال طول کشید. وی با آل بویه مدارا داشت. او امیر موصل و مناطق اطراف آن بود. شخصیتی جلیل‌القدر، ستوده و با آوازه داشت. برادر بزرگ

خُرده می‌گرفتم، تا آن‌که روزی در مجلس عمومی حسین،^۱ حاضر شدم و خواستم در همین باره سخن بگویم که او گفت: پسر جان! من هم مانند تو سخن می‌گفتم تا آن‌که مرا برای فرمانداری قم فراخواندند؛ زیرا کار آن‌جا بر خلیفه عباسی [مقتدر] دشوار شده بود و اهالی آن‌جا با هر که از جانب حکومت به آن‌جا می‌رفت، می‌جنگیدند. پس به من لشکری دادند و من به سوی آن‌جا بیرون آمدم. هنگامی که به منطقه طزر^۲ رسیدم، برای شکار بیرون رفتم که شکاری از دستم گریخت. من در پی‌اش رفتم و آن‌قدر آن را دنبال کردم تا به رودی رسیدم. به آب زدم و هر چه پیش‌تر رفتم، رود، پهن‌تر می‌شد. در این حال بودم که سواری بر من وارد شد. او اسبی خاکستری زیر پا و عمامه خز سبزرنگی بر سر داشت، به گونه‌ای که جز چشمان او را نمی‌دیدم، و در پاهایش نیز دو کفش قرمز رنگ بود. به من فرمود: «ای حسین!» و نه به من فرمانی داد و نه مرا با کنیه خواند.

گفتم: چه می‌خواهی؟

فرمود: «چرا بر ناحیه [ی مقدسه] خُرده می‌گیری و چرا خمس دارایی‌ات را از یارانم باز می‌داری؟».

۱. سیف الدوله بود، و جایگاه مهمی در دولت بنی عباس داشت. وی به سال ۳۵۸ درگذشت و بر روی تپه‌ای در توبه شرقی موصل دفن گردید (أعیان الشیعة: ج ۵ ص ۱۳۶، وفيات الأعیان، ابن خلکان: ج ۲ ص ۱۱۴، الکامل فی التاریخ: ج ۵ ص ۳۶۰، الأعلام، زرکلی: ج ۲ ص ۱۹۵، تاریخ الإسلام، ذهبی: ج ۲۶ ص ۱۷۶).

۲. حسین بن حمدان بن حمدون تغلبی عدوی: از امیران شجاع و پیشگام در دوران عباسیان است. او عمومی سیف الدوله حمدانی است، و نخستین کسی است که پادشاهی اش در بنی حمدان شکل گرفت. خلفای عباسی، برای هر کار مهمی، او را نامزد می‌کردند. مقتدر عباسی، به سال ۲۹۶ ق، او را مأمور جنگ در قم و کاشان کرد، و در زندان مقتدر، با شکنجه سربریده شد. حکومت او در سال ۳۰۶ بود (ر.ک: أعیان الشیعة: ج ۵ ص ۴۹۱ ش ۱۱۳۲، العبر: ج ۱ ص ۴۳۱ و ۴۳۵ و ۴۴۴ و ۴۵۱، الأعلام، زرکلی: ج ۲ ص ۲۳۶).

۳. در برخی منابع، طرز و طرز و نهر به جای طزر آمده است و محلّ واقع شدن آن، اختلاف است. عده‌ای معتقدند که طزر در مرج القلعه در استان خراسان واقع شده است. در بحار الأنوار: طرز آمده است که نام سه محل است: ۱. در مرو؛ ۲. در اصفهان؛ ۳. در نزدیکی اسبیجاب در ماوراء النهرین (ر.ک: قاموس: ج ۲ ص ۱۸۰، معجم البلدان: ج ۵ ص ۱۰۱، وفيات الأعیان: ج ۴ ص ۳۰۸).

من با آن که مردی آرام و نترس بودم، از او به لرزه افتادم و هیبتش در دلم افتاد و به او گفتم: سرور من! آنچه بفرمایی، انجام می‌دهم.

فرمود: «هنگامی که به جایی که قصدش را داری، رسیدی و با رضایت به آن جا وارد شدی، خمس آنچه را به دست آوردی، به مستحق آن می‌رسانی.» و من گفتم: چشم، اطاعت می‌کنم.

او فرمود: «برو، خدا به همراهت!»، و افسار مرکبش را کج کرد و باز گشت. من نفهمیدم که از کدام راه رفت و سمت چپ و راست را در پی او جستجو کردم؛ اما بر من ناپیدا شد و ترسم افزون شد و باز گشتم و به سوی لشکر آمدم و ماجرا را فراموش کردم.

هنگامی که به قم رسیدم، در اندیشه جنگ با آنان بودم؛ اما اهالی آن جا به سوی من آمدند و گفتند: ما با کسانی که به این جا می‌آمدند، به این خاطر می‌جنگیدیم که با ما هم عقیده نبودند؛ اما حال که تو آمده‌ای، اختلافی با هم نداریم.^۱ به شهر، داخل شو و آن را هر گونه که می‌دانی، اداره کن.

من روزگاری در آن جا ماندم و اموالی بیشتر از آنچه تخمین می‌زدم، به دست آوردم. سپس فرماندهان، از من نزد خلیفه بدگویی و سخن چینی کردند و بر طولانی شدن مدت اقامت [و حکومت] و فراوانی اموالی که به دست آورده بودم، حسد بردند و برکنار شدم و به بغداد باز گشتم. ابتدا به سرای خلیفه رفتم و بر او سلام دادم و به خانه‌ام آمدم. در میان کسانی که نزد من آمدند، محمد بن عثمان عمری بود که از میان مردم گذشت و پیش آمد تا [کنار من نشست و] بر همان چیزی تکیه زد که من تکیه زده بودم. من از این کارش، به خشم آمدم؛ ولی او همچنان نشسته بود و بر نمی‌خاست و مردم می‌آمدند و می‌رفتند و خشم من افزون می‌شد. هنگامی که

۱. حسین و حسن و سایر حاکمان حمدانی، چون شیعه بوده‌اند، با مردم قم همکیش به شمار می‌آمدند. (م)

مردم نیامدند و مجلس، خالی شد، به من نزدیک شد و گفت: میان من و تو رازی است، آن را بشنو. گفتم: بگو. گفت: صاحب اسب خاکستری می گوید: ما به آنچه وعده داده بودیم، وفا کردیم.

من ماجرا را به یاد آوردم و از آن بر خود لرزیدم و گفتم: چشم! اطاعت می کنم. آن گاه برخاستم و دستش را گرفتم و خزانه ها را برایش گشودم و او پیوسته آنها را تخمیس می کرد [و یک پنجم را بر می داشت] تا آن که چیزی را تخمیس کرد که من از یاد برده بودم که آن را گرد آورده ام و رفت و من پس از آن، دیگر شک نکردم و یقین پیدا کردم.

و من (حسن ناصر الدوله) از هنگامی که این را از عمویم ابو عبد الله شنیده ام، شک هایی که به دلم می افتادند، از میان رفته اند.^۱

۱۲/۲ رشیق

۷۹۰. رشیق، صاحب مادرای^۲ می گوید که: معتضد [خلیفه عباسی] در پی ما سه نفر فرستاد و به ما فرمان داد که هر کدام از ما سوار بر اسبی شویم و دور از یکدیگر و سبکبار و بدون چیزی، کم یا زیاد، راه بیفتیم و جز روی زین، نماز نخوانیم، و به ما گفت: به سامرا بروید و فلان محله و خانه را برایمان توصیف کرد و گفت: هنگامی که به آن جا رسیدید، بر در خانه، خادمی سیاه پوست می بینید. به خانه هجوم برید و هر کس را که در آن جا دیدید، سرش را برایم بیاورید. ما به سامرا رسیدیم و وضعیت را به همان وصف دیدیم و در دالان خانه، خادمی سیاه پوست بود که در دستش بند

۱. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۷۲ ح ۱۷، كشف القمّة: ج ۳ ص ۲۹۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۶ ح ۴۰.
۲. در برخی نسخه ها: حاجب مادرانی آمده است که محتمل است احمد بن حسن مادرانی باشد (ر.ک: ج ۴ ص ۲۵۹ پانویشت ح ۷۱۵، اعیان الشیعة: ج ۲ ص ۴۹۸).

شلواری بود که آن را می‌بافت. از او در باره خانه و ساکنان آن پرسیدیم. او گفت: صاحبش در آن است و به خدا سوگند، به ما توجهی نکرد و اهمیتی به ما نداد.

همان گونه که به ما فرمان داده بود، به خانه هجوم بردیم. خانه‌ای نیکو بود و جلوی خانه، پرده‌ای بود که تا کنون بهتر و نوتر از آن ندیده بودم، گویی که به تازگی بافته بودند و کسی در خانه نبود. پرده را بالا زدیم؛ خانه‌ای بزرگ و گویی دریایی از آب در آن بود و در انتهای خانه، حصیری بود که فهمیدیم روی آب است و روی آن، مردی در بهترین شکل و سیما به نماز ایستاده بود. او نه به ما توجهی کرد و نه به چیزی از ابزار و اسباب ما. احمد بن عبد الله، جلوتر از ما رفت تا از اتاق بگذرد؛ اما در آب افتاد و در آستانه غرق شدن بود که من دستم را به سوی او دراز کردم و وی را نجات دادم و بیرونش آوردم و بیهوش افتاد و لختی گذشت و همراه دوم من، همین کار را کرد و او نیز به همان سرنوشت دچار شد و من مبهوت ماندم و به صاحب‌خانه گفتم: من نزد خداوند و به نزد تو عذر تقصیر می‌آورم که به خدا سوگند نمی‌دانستم ماجرا چیست، و به سوی چه کسی می‌آیم و من به سوی خدا توبه می‌کنم؛ اما او به آنچه گفتیم توجهی نشان نداد و از نمازش باز نایستاد و همین ما را ترساند و از آن جا بازگشتیم و معتضد، انتظار ما را می‌کشید و پیش‌تر به حاجبان و نگهبانان گفته بود که ما را در هر زمان که رسیدیم، بر او وارد کنند. ما در شب رسیدیم. ما را نزد او بردند و او از ما ماجرا را پرسید و ما آنچه را دیده بودیم، برایش باز گفتیم.

او گفت: وای بر شما! آیا پیش از من کسی شما را دیده است و از شما خبری به کسی درز کرده یا چیزی گفته‌اید؟ گفتیم: نه. گفت: من فرزند جدم نیستم، و شدیدترین سوگندها را یاد کرد که اگر خبر این ماجرا به کسی برسد، گردن‌های ما سه نفر را می‌زند و ما جرئت نکردیم که این ماجرا را بگوییم، مگر پس از

مرگش.^۱

۱۳/۲ زهری

۷۹۱. زهری می گوید که: به شدت در پی این امر بودم تا آن جا که مال قابل توجهی در راه آن، هزینه کردم و به عمری (نایب دوم) رسیدم و به خدمت و ملازمت او مشغول و سپس صاحب الزمان علیه السلام را از او جويا شدم. به من گفت: راهی به آن نیست و من سر تسلیم فرود آوردم. او پس از آن به من گفت: فردا صبح بیا. من [فردا] حاضر شدم و عمری همراه جوانی از من استقبال کرد که از زیباروترین مردم و خوش‌بوترین آنها و در زئی بازرگانان بود و در آستینش، چیزی مانند آنچه بازرگانان دارند، داشت. هنگامی که به او نگریستم، به عمری نزدیک شدم. او به من اشاره‌ای کرد و من به آن جوان نزدیک شدم و سؤال‌هایم را پرسیدم و او به همه آنها پاسخ داد. سپس رفت تا به خانه وارد شد و آن، خانه مجلل و بزرگی نبود.

عمری گفت: اگر می‌خواهی سؤال کنی، پرس که او را پس از این نمی‌بینی! من رفتم تا بپرسم؛ ولی نشنید و به درون خانه رفت و بیش از این با من نفرمود که: «ملعون است، ملعون، کسی که نماز عشا را تا آن جا به تأخیر اندازد که همه ستاره‌ها پدیدار و انبوه شوند!»^۲ ملعون است کسی که نماز صبح را تا آن جا به تأخیر اندازد که ستاره‌ها ناپدید شوند» و به درون خانه رفت.^۳

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۴۸ ح ۲۱۸، كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۸۹، الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۶۰ ح ۵ (با عبارت مشابه)، السلطان المفرج عن أهل الایمان: ص ۵۴ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۱ ح ۳۶.

۲. به احتمال فراوان، در این جا مقصود، نماز مغرب است و عشا به معنای غروب است و یا راوی اشتباه گزارش کرده؛ زیرا آغاز وقت فضیلت عشاء، فراگیر شدن کامل شب، یعنی همان پیدا شدن همه ستاره‌هاست. در این باره، ر.ک: کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۱ ص ۲۲۰، تهذیب الأحکام: ج ۲ ص ۲۳ و ۲۵۴ ح ۴۱، و ص ۲۵۷ ح ۶۱، م.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۲۷۱ ح ۲۳۶، الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۵۷ ح ۳۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵ ح ۱۳.

۱۴/۲ سیما

۷۹۲. یکی از پاسبانان عراق برای علی بن قیس^۱ حکایت نموده که: چندی پیش در سامرا شاهد بودم که سیما^۲ در خانه [ی امام عسکری علیه السلام] را شکست و [امام زمان علیه السلام] با تبری در دست بیرون آمد و به او فرمود: «در خانه من چه می‌کنی؟».

سیما گفت: جعفر گفته که پدر شما از دنیا رفته و فرزندی نداشته است. اگر خانه شماست، پس من بر می‌گردم. و از خانه خارج شد.

علی بن قیس گفت: یکی از خدمتکاران خانه بیرون آمد. من در باره این خبر از او پرسیدم. گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ گفتم: یکی از پاسبان‌های عراق به من گفت. خادم گفت: واقعاً که هیچ چیزی از مردم پنهان نمی‌ماند!^۳

۱۵/۲ عثمان بن عبید

۷۹۳. عبد الله بن جعفر حَمَیْری^۴ می‌گوید که: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) - که خدایش رحمت کند - نزد احمد بن اسحاق رفتیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که از شیخ در باره جانشین بپرسم. من به شیخ گفتم: ای ابو عمرو! می‌خواهم از تو در

۱. کلینی و صدوق در کمال الدین (ص ۴۲۷) از وی حدیث دارند (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۴۲۸ ش ۱۰۲۹۲).

۲. در الغیبة طوسی «نسیم» آمده است و نسیم از معتمدان خلیفه بوده است. سیما ظاهراً اسم عَلَم برای برخی پیروان تُرک بنی عباس، مانند: غلامان و حاجبان و صاحبان برخی دیوان‌ها بوده است. در مرآة العقول (ج ۴ ص ۱۴) می‌گوید: سیما نام یکی از چاکران خلیفه بوده که او را برای ضبط اموال جعفر کذاب یا تحقیق در این باره که آیا امام عسکری علیه السلام فرزندی دارد یا نه، فرستاده بود. نیز ممکن است از طرف خود جعفر مأمور بوده است. در شرح أصول الکافی (ج ۶ ص ۲۲۵) آمده است که وی از غلامان جعفر کذاب بوده است.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۱۱، الغیبة، طوسی: ص ۲۶۷ ح ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳ ح ۷.

۴. ر.ک: ج ۳ ص ۳۲۷ پانویشت ح ۶۱۵.

بارۀ موضوعی بپرسم. البتّه من در بارۀ آنچه می‌خواهم بپرسم، شک ندارم؛ زیرا اعتقاد دینی‌ام این است که زمین از حجّت، خالی نمی‌ماند، مگر آن‌گاه که چهل روز به قیامت مانده باشد و چون آن روز بشود، حجّت برداشته و در توبه بسته می‌شود و آن‌گاه، ایمان کسانی که پیش‌تر ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده‌اند،^۱ سودشان نمی‌بخشد. اینان، بدترین‌هایی از خلق خداوند علیه السلام هستند و قیامت در زمان همین افراد برپا می‌شود؛^۲ بلکه دوست دارم بر یقینم افزوده شود. ابراهیم علیه السلام نیز از پروردگارش علیه السلام خواست که به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می‌کند و خدا فرمود: ﴿مگر ایمان نداری؟﴾. گفت: چرا؛ اما برای این که دلم آرام گیرد.^۳

ابو علی احمد بن اسحاق هم به من گفت که: از ابو الحسن (امام هادی علیه السلام) پرسیدم: با چه کسی مرتبط باشم، یا از چه کسی فراگیرم؟^۴ و سخن چه کسی را بپذیرم؟

به او (ابو علی) فرمود: «عمری، مورد وثوق من است. پس آنچه او از جانب من به تو رساند، از من رسانده است و آنچه از قول من به تو گفت، از قول من گفته است. بنا بر این، از او حرف شنوی و اطاعت کن؛ زیرا او مورد وثوق و امین است.» همچنین ابو علی به من گفت که همین سؤال را از ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) کرده و ایشان به او فرموده است: «عمری و پسرش مورد وثوق اند. پس هر چه از جانب من به تو برسانند، از جانب من رسانده‌اند و آنچه به تو بگویند، از جانب

۱. اشاره است به آیه ۱۵۸ سوره انعام: ﴿روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت بیاید، کسی که قبلاً ایمان

نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی‌بخشد﴾.

۲. یعنی بعد از مرگ آنها، در صور دمیده و قیامت برپا می‌شود (مرآة العقول: ج ۴ ص ۶).

۳. اشاره است به آیه ۲۶۰ سوره بقره.

۴. در مرآة العقول (ج ۴ ص ۶) آمده: «تردید از راوی است، یعنی برای گرفتن احکام و تکالیف دینی‌ام به چه کسی مراجعه کنم؟».

من می‌گویند. بنا بر این، از آن دو، حرف‌شنوی و اطاعت کن؛ چرا که هر دو موثق و امین اند.»

این فرمایش دو امام پیشین در باره توست. ابو عمرو، به سجده افتاد و گریست. سپس گفت: بگو چه می‌خواهی؟ گفتم: آیا تو جانشین بعد از ابو محمد (عج) را دیده‌ای؟ گفت: آری، به خدا! گردنش چنین بود و با دست خود نشان داد.

به او گفتم: یک سؤال دیگر مانده است. گفت: بگو. گفتم: نام؟ گفت: پرسیدن آن بر شما حرام شده است. من این را از پیش خود نمی‌گویم. من حق ندارم حلال و حرام تعیین کنم؛ بلکه این فرمایش خود ایشان است؛ زیرا حکومت این طور فکر می‌کند که ابو محمد (عج) در گذشته و فرزندش از خود به جا گذاشته و میراثش را تقسیم کرده و آن را کسی برداشته که در آن، حقی نداشته است.^۱ این هم خانواده‌اش که در به در شده‌اند و هیچ کس جرئت نمی‌کند با آنها دیدار کند، یا به آنها چیزی بدهد. نام که مطرح شود، تعقیب هم مطرح می‌شود. پس، از خدا بترسید و از [پرداختن به] این موضوع، خودداری کنید.

کلینی - که رحمت خدا بر او باد - گفت: شیخی از اصحاب ما که نامش را فراموش کرده‌ام، به من گفت که: نزد احمد بن اسحاق از ابو عمرو همین سؤال شد و او همین پاسخ را داد.^۲

۷۹۴. عبدالله بن جعفر حمیری بازگو کرده است که: با احمد بن اسحاق، نزد عمری - که خدا از او خشنود باد - بودم. به عمری گفتم: من از تو، سؤالی دارم که همانند سخن خدای متعال در داستان ابراهیم (عج): ﴿أَيُّ آيْمَانٍ نِيَأُورِدُهُ أَيُّ؟﴾ گفت: چرا؛ اما برای

۱. در الوافی (ج ۲ ص ۳۹۸) آمده است: «کنایه از عمویش جعفر کذاب است.»

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱ با دو سند صحیح از سه سند، الغیبة، طوسی: ص ۲۴۳ ح ۲۰۹ و ص ۲۵۹ ح ۳۲۲، إعلام الوری: ص ۲ ح ۲۱۸ (همه آنها با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۷. نیز، ر.ک: الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۱۱ ح ۲۷.

اطمینان قلب می پرسم»^۱ [برای اطمینان خاطر] است. آیا صاحب الأمر را دیده‌ای؟ احمد بن اسحاق به من گفت: «آری و گردنش مانند این است» و با هر دو دستش به گردنش اشاره کرد.

گفتم: نامش چیست؟ گفت: مبادا که از این جستجو کنی، که نزد این گروه (حاکم و ستمکار) چنین است که این نسل [امامان علیهم السلام] منقطع شده است.^۲

۷۹۵. عبد الله بن جعفر در نقلی دیگر حکایت نموده است که: در یکی از سال‌های پس از درگذشت امام عسکری علیه السلام حج گزاردیم و در مدینه السلام (بغداد) بر احمد بن اسحاق [اشعری] وارد شدم و ابو عمرو [عثمان بن سعید، نایب اول امام زمان علیه السلام] را نزد او دیدم و به احمد بن اسحاق اشاره کردم و گفتم: «این پیر بزرگوار که نزد ما مورد اعتماد و رضایت است، در باره تو فلان چیز و فلان چیز را گفته است» و آنچه را گفته بود، برایش گفتم؛ یعنی آنچه از فضیلت ابو عمرو و جایگاهش برای ما گفته بود، و گفتم: تو اکنون از کسانی هستی که در سخن و راستگویی اش تردیدی نیست. پس به حق خداوند و به حق دو امامی که تو را مورد اعتماد دانسته‌اند، آیا فرزند امام عسکری علیه السلام را - که صاحب الزمان علیه السلام است - دیده‌ای؟

او گریست و سپس گفت: به شرط آن که تا زنده‌ام، به کسی نگویی! گفتم: باشد. گفت: او را دیدم که گردنش این قدر بود و می‌خواست نشان دهد که گردن سالم، قوی، کامل و زیبایی دارد. گفتم: نام او؟ گفت: از این نهی شده‌اید.^۳

۷۹۶. حمدان قلانسی^۴ می‌گوید که: به عمری گفتم: امام عسکری علیه السلام در گذشت. او گفت: در

۱. بقره: آیه ۲۶۰.

۲. کمال الدین: ص ۴۴۱ ح ۱۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۳ ح ۷.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۵ ح ۲۱۶، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۵ ح ۱۱.

۴. حمدان نهدی محمد بن احمد بن خاقان ابو جعفر قلانسی، نجاشی، وی را مذمت نموده؛ ولی عیاشی، وی را

گذشت؛ اما میان شما کسی را به جای نهاد که گردشش مانند این است. و با دستش اشاره کرد.^۱

ر.ک: ج ۳ ص ۲۰۹ (بخش چهارم / فصل سوم / عثمان بن سعید).

۱۶ / ۲

علی بن ابراهیم بن مهزیار^۲

۷۹۷. حبیب بن محمد صنعانی چنین گفته است که: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از او در باره خاندان امام عسکری (عج) پرسیدم.

گفت: ای برادر! از امری بزرگ پرسیدی. بیست حج گزاردم و در همه آنها در پی دیدن امام زمان (عج) بودم؛ اما راهی به آن نیافتم؛ ولی شبی در بستر خوابیده بودم که در عالم رؤیا دیدم کسی می‌گوید: «ای علی بن ابراهیم! خدا اذن حج گزاردن به من داده است» و من نفهمیدم شب را چگونه به صبح رساندم و در کارم می‌اندیشیدم و شب و روز، منتظر رسیدن موسم حج بودم.

هنگامی که موسم حج رسید، کارهایم را سامان دادم و به سوی مدینه بیرون آمدم، و همواره می‌رفتم تا به یثرب (مدینه) رسیدم. در باره خاندان امام عسکری (عج) جستجو کردم. اثری نیافتم و خبری نشنیدم. در کار خودم می‌اندیشیدم، تا آن که به قصد مکه از مدینه بیرون آمدم و به [میقات] جحفه رسیدم و یک روز در آن جا ماندم و از آن جا به سوی غدیر خم - که در چهار میلی جحفه

۱. توثیق نموده است (رجال النجاشی: ج ۲ ص ۲۳۱ ش ۹۱۵، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۱۲، مرآة العقول: ج ۴ ص ۲، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۶ ص ۴۱۳ ش ۱۲۴۷۶، معجم رجال الحدیث: ج ۱۵ ص ۳۴۴ ش ۱۰۱۱۹).
۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۴، الإرشاد، مفید: ج ۲ ص ۳۵۱، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۴۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۰ ح ۴۵.

۲. نام علی بن ابراهیم بن مهزیار، در منابع رجالی نیست. این خبر، بر حسن و کمال وی دلالت دارد (ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۲۷۷ ش ۹۵۵۸).

بود - رفتم. هنگامی که به مسجد [غدیر] وارد شدم، نماز خواندم و گونه به خاک ساییدم و در دعا کوشیدم و با خدا به خاطر آنان (خاندان امام عسکری علیه السلام) راز و نیاز کردم، و به قصد عسفان (آبادی ای میان جحفه و مکه) بیرون آمدم و پیوسته رفتم تا به مکه وارد شدم و چند روزی آن جا ماندم و به طواف کعبه می رفتم و [در مسجد الحرام] اعتکاف کردم.

شبی در طواف بودم که متوجه جوانی نیکوروی و خوش بو شدم که با وقار راه می رفت و گرد کعبه طواف می کرد. دلم به او مایل شد و به سوی او رفتم و خود را به او نزدیک کردم. به من گفت: «اهل کجایی؟».

گفتم: از عراقم.

به من گفت: «از کدام منطقه عراق؟».

گفتم: از اهواز.

به من گفت: «ابن خصیب^۱ را در آن جا می شناسی؟».

گفتم: خدا رحمتش کند! دعوت حق را لبیک گفت.

گفت: «خدا رحمتش کند! چه شبش طولانی و عبادتش فراوان و اشکش ریزان بود. آیا علی بن ابراهیم بن مازیار را می شناسی؟».

گفتم: من علی بن ابراهیم هستم.

گفت: «درود بر تو، ای ابو الحسن! با نشانی که میان تو و ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) بود، چه کردی؟».

گفتم: همراهم است.

گفت: «آن را بیرون بیاور» و من دست به جیبم بردم و آن را بیرون آوردم، و هنگامی که آن را دید، نتوانست جلوی اشک ریختنش را بگیرد و با صدای بلند

۱. در برخی نقلها «ابن خصیب» و «خصیبی» آمده است.

گریست تا آن جا که لباس‌هایش تر شد.

سپس گفت: «ای ابن مازیار! اکنون به تو اذن داده شد. به اقامتگاهت برو و آماده باش و چون شب، ردایش را بر همه پوشاند و تاریکی‌اش، مردم را فراگرفت، به درّه بنی عامر برو که مرا آن جا خواهی دید».

من به خانه‌ام رفتم و چون احساس کردم وقتش رسیده است، اثاثیه‌ام را مرتب کردم و مرکبم را پیش آوردم و آن را روی او خوب بستم و حرکتش دادم و بر پشتش سوار شدم و به شتاب آمدم تا وارد درّه شدم که دیدم آن جوان ایستاده است و ندا می‌دهد: «ای ابو الحسن! به سوی من بیا». من پیوسته به سوی او رفتم و چون نزدیکش شدم، پیش از من سلام کرد و به من گفت: «ای برادر! با ما بیا» و همواره با من سخن می‌گفت و من با او سخن می‌گفتم تا آن که کوه‌های عرفات را پشت سر گذاردیم و به کوه‌های مینا رسیدیم و سپیده کاذب و اول صبح دمیده بود که از کوه‌های طائف گذشتیم، و هنگامی که به آن جا رسیدیم، به من فرمان داد که فرود آیم و به من گفت: «فرود آی و نماز شب بخوان»، و من خواندم، و به من فرمان داد که نماز وتر بخوانم و من خواندم و این، بهره‌ای از او بود. سپس مرا به سجده و تعقیبات نماز فرمان داد و سپس نمازش را به پایان برد و سوار مرکبش شد و مرا نیز به سوار شدن فرمان داد و حرکت کرد و من نیز با او حرکت کردم، تا آن که به بلندی طائف رسید و گفت: «آیا چیزی می‌بینی؟».

گفتم: آری. توده ریگی می‌بینم که چادری موین روی آن است و از خانه، نور، ساطع می‌گردد. هنگامی که آن را دیدم، دلم صاف شد و به من گفت: «به آرزویت رسیدی؛ مبارکت باشد!».

سپس گفت: «ای برادر! با من بیا» و من همراه او رفتم تا از بلندی، سرازیر شد و به پایین آن رسید و گفت: «فرود بیا که این جا هر سرکشی، رام و هر جباری، فروتن می‌شود» و گفت: «افسار شتر را رها کن».

گفتم: آن را به که بسپارم؟ گفت: «[این جا] حرم قائم علیه السلام است و جز مؤمن، به آن وارد نمی‌شود و از آن جز مؤمن، بیرون نمی‌آید».

من افسار مرکبم را رها کردم و آن مرد حرکت کرد و من نیز با او رفتم تا آن که به درِ خیمه رسید و پیش از من داخل شد و به من امر کرد که بایستم تا به سوی من بیاید. سپس به من گفت: «به سلامت و مبارکی وارد شو». من داخل شدم. او نشسته بود. پارچه‌ای راه‌راه روی دوش خود انداخته و پارچه‌ای دیگر را به کمر بسته بود و پارچه‌ای مانند بابونه^۱ و به رنگ ارغوانی - که خیس و آزرده از هوا [غبار گرفته] - می‌نمود. مانند شاخهٔ بیدمشک یا شاخهٔ ریحان، باگذشت، باسختی، با تقوای پاکیزه، نه خیلی دراز و نه خیلی کوتاه؛ بلکه چهارشانه. سرش گرد، پیشانی اش بلند، ابروهایش نازک و کشیده، بینی اش کشیده و میانش خمیده، گونه‌هایش نرم و صاف، و روی گونهٔ راستش، خالی مانند خرده‌های مشک روی تکه‌های عنبر است.

هنگامی که او را دیدم، ابتدا سلام کردم و او بهتر از سلام من، جوابم را داد و با من گفتگو کرد و در بارهٔ عراقیان از من پرسید. گفتم: ای سرور من! جامهٔ خواری به تن کرده‌اند و میان قوم [بنی عباس] ذلیل اند.

به من فرمود: «ای پسر مهزیار! شما بر آن قوم، چیره و حاکم خواهید شد، همان گونه که آنان بر شما حاکم شدند و آنان در روزگار حکومت شما، خوار خواهند بود».

گفتم: سرور من! از وطنم دور و طلبم دراز گشته است.

فرمود: «ای پسر مهزیار! پدرم، حسن عسکری علیه السلام با من عهد کرده که مجاور گروهی نشوم که خداوند بر آنان خشم گرفته و لعنتشان کرده است و رسوای دنیا و آخرت اند و عذابی دردناک دارند، و به من امر کرد که جز در کوه‌های دشوارگذر و

۱. بابونه، گیاهی معروف است و گل آن بیشتر به رنگ زرد و گاه به رنگ ارغوانی یا سفید است (م).

سرزمین‌های بی‌ساکن، خانه‌نگیرم، و به خدا سوگند که مولایتان [امام حسن عسکری]، تقیه را آشکار و به من واگذار کرد و من تاروژی که به من اجازه خروج و قیام داده شود، در تقیه هستم!».

گفتم: ای سرور من! این امر قیام، کی حاصل می‌شود؟

فرمود: «هنگامی که میان شما و راه کعبه، مانع شوند و خورشید و ماه، گرد هم آیند و ستارگان و سیارگان به گرد آن دو بچرخند».

گفتم: این کی می‌شود، ای فرزند پیامبر خدا؟

به من فرمود: «در سال فلان و فلان، جنبنده زمین از میان صفا و مروه بیرون می‌آید و عصای موسی و انگشتر (مُهر) سلیمان را به همراه دارد و مردم را به سوی محشر می‌راند».

من چند روزی نزد او ماندم و پس از آن که همه سؤال‌هایم را پرسیدم، به من اجازه بیرون آمدن داد و به سوی خانه‌ام بیرون آمدم. به خدا سوگند از مکه به کوفه آمدم، در حالی که غلامی به همراهم بود و خدمتم می‌کرد و جز نیکی ندیدم. خداوند بر محمد و خاندانش درود و سلامی فراوان بفرستد!

۷۹۸. علی بن ابراهیم بن مهزیار می‌گوید که: در بسترم خفته بودم که در عالم رؤیا دیدم کسی می‌گوید: به حج برو که صاحب زمانت را می‌بینی.

من بیدار شدم و شاد و خوش حال بودم و همواره نماز می‌خواندم تا سپیده دمید و از نماز فارغ شدم و بیرون آمدم و از حاجیان جويا شدم. گروهی را یافتم که می‌خواستند به حج بروند. به اولین دسته پیوستم و همراه آنان بودم تا آنها بیرون آمدند و من نیز به سوی کوفه بیرون آمدم. هنگامی که به کوفه رسیدم، از مرکبم پیاده شدم و وسایلم را به برادران مورد اعتمادم سپردم و بیرون آمدم و از خاندان امام

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۶۲ ح ۲۲۸، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۷۸۵ ح ۱۱۱، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹ ح ۶.

عسکری علیه السلام پرس و جو کردم؛ ولی هر چه بیشتر گشتم، کمتر یافتم.

با اولین گروه، عازم مدینه شدم و چون وارد آن جا شدم، بی درنگ از مرکبم فرود آمدم و وسایلم را به برادران مورد اعتماد سپردم و در طلب خبر و اثری از خاندان امام عسکری علیه السلام روان شدم؛ اما نه خبری شنیدم و نه اثری یافتم. پیوسته در این حال بودم که دسته‌ای از مردم راهی مکه شدند و من نیز همراه آنان بیرون آمدم و به مکه رسیدم و فرود آمدم و از جایم که مطمئن شدم، بیرون آمدم و از خاندان امام عسکری علیه السلام جو یا شدم؛ ولی خبری نشنیدم و اثری نیافتم.

میان یأس و امید و در اندیشه کار و خرده‌گیری بر خودم بودم و چون شب شده بود، گفتم: منتظر می‌مانم گرد کعبه خلوت شود تا طواف کنم و از خدای تعالی بخواهم که آرزویم را به من بشناساند. در همین حال بودم که گرد کعبه خلوت شد و چون به طواف برخاستم، جوانی نمکین‌روی و خوش‌بوی را دیدم که پارچه‌ای به کمر بسته و پارچه‌ای دیگر را بر دوش انداخته و آن را دور گردنش پیچانده است. هیبتش مرا ترساند. به من توجه کرد و گفت: «اهل کجایی؟».

گفتم: از اهوازم.

گفت: «آیا ابن خصیب را در آن جا می‌شناسی؟».

گفتم: خداوند، رحمتش کند! دعوت حق را اجابت کرد.

گفت: «خداوند، رحمتش کند! روزها را روزه می‌گرفت، شب‌ها را به عبادت می‌ایستاد، قرآن تلاوت می‌کرد و به ما دوستی می‌ورزید» و گفت: «آیا علی بن ابراهیم بن مهزیار را در آن جا می‌شناسی؟».

گفتم: من خودم علی هستم.

گفت: «خوش آمدی، ای ابو الحسن! آیا دو صریح را می‌شناسی؟».

گفتم: آری.

گفت: «آن دو کیست اند؟».

گفتم: محمد و موسی.

آن گاه گفت: «با نشان میان خود و ابو محمد (امام عسکری (عج)) چه کردی؟».

گفتم: همراهم است.

گفت: «آن را برایم بیرون بیاور».

انگشتی (مُهری) نیکو را که روی نگینش، محمد و علی نوشته بود، برایش بیرون آوردم و هنگامی که آن را دید، فراوان گریست و ناله سر داد و برای مدتی دراز اشک ریخت، در حالی که می‌گفت: «خداوند، رحمت کند، ای ابو محمد (عج)! امام عادل بودی. فرزند امامان و پدر امام بودی. خداوند، تو را همراه پدرانیت در بهشت برین جای دهد!».

سپس گفت: «ای ابو الحسن! به اقامتگاهت برو و وسایل خود را به اندازه کفایت آماده کن تا یک سوم شب برود و دو سوم شب بماند. آن گاه به ما ملحق شو که به آرزویت می‌رسی، ان شاء الله».

من به سوی اقامتگاهم رفتم و در اندیشه بودم تا این که وقت فرا رسید. به اقامتگاهم رسیدم و وسایلم را مرتب کردم و مرکبم را پیش آوردم و آنها را روی آن نهادم و بر پشتش سوار شدم تا به درّه رسیدم، که دیدم آن جوان آن جاست و می‌گوید: «خوش آمدی، ای ابو الحسن! خوشا به حالت که به تو اذن [ملاقات] داده شد». او حرکت کرد و من نیز همراهی‌اش کردم و مرا از عرفات و مینا گذراند تا به پایین قلّه کوه طائف رسیدم. او به من گفت: «ای ابو الحسن! فرود آی و آماده نماز [شب] شو»، و خود پیاده شد [و نماز خواند] و هر دو از نماز فارغ شدیم.

سپس به من گفت: «نماز صبح را بخوان و کوتاه کن». من نماز را کوتاه خواندم و سلام دادم. او گونه به خاک سایید و سپس سوار شد و مرا نیز به سوار شدن فرمان داد، و من سوار شدم. او حرکت کرد و من نیز با او حرکت کردم تا به قلّه رسید و گفت: «بین چیزی دیده می‌شود؟».

من نگریستم و بقعه‌ای پاکیزه و سبز و خرّم دیدم. گفتم: سرور من! بقعه‌ای پاکیزه و سبز و خرّم می‌بینم. به من گفت: «آیا در بالای آن چیزی می‌بینی؟»
نگریستم و توده‌ی ریگی بالای خانه‌ای موین دیدم که می‌درخشید.
به من گفت: «آیا چیزی دیدی؟».

گفتم: فلان چیز و فلان چیز را می‌بینم.
به من گفت: «ای فرزند مهزیار! خوشا به حالت و چشمت روشن که آن جا، آرزوی هر آرزومندی است!».

سپس به من گفت: «با ما بیا»، و حرکت کرد و من نیز رفتم تا به پایین قلّه رسید و سپس گفت: «فرود آی که این جا، هر دشواری برایت آسان و هموار می‌شود» و فرود آمد. من نیز فرود آمدم تا آن که به من گفت: «ای فرزند مهزیار! افسار مرکب را رها کن».

گفتم: آن را به که بسپارم؟ کسی این جا نیست!

گفت: «این جا حرم امنی است که جز ولی [خدا] به آن وارد نمی‌شود و جز ولی [خدا] از آن خارج نمی‌شود».

من مرکب را رها کردم و او حرکت کرد و من نیز حرکت کردم و چون به خیمه نزدیک شد، جلوتر از من رفت و به من گفت: «همین جا پایست تا به تو اجازه [ی ورود] داده شود»، و اندکی طول نکشید که به سوی من بیرون آمد، در حالی که می‌گفت: «خوشا به حال تو! به مرادت رسیدی».

من بر ایشان - که دروذهای خدا بر او باد - وارد شدم. او بر نمدی که رویش پوست چرم قرمزی انداخته بودند، نشسته و به بالشی چرمین تکیه داده بود. بر او سلام دادم و پاسخ سلامم را داد. به او نگریستم، چهره‌اش مانند پاره‌ی ماه بود. نادان و سبک‌سر نمی‌نمود و نه خیلی بلند بود و نه خیلی کوتاه. قامتش کشیده، پیشانی‌اش تخت و بلند، ابروهایش باریک و کشیده، چشمانش سیاه، بینی‌اش کشیده و میانش

خمیده، گونه‌هایش نرم و هموار، و بر گونه راستش، یک خال بود.

هنگامی که او را دیدم، از صفت و حُسن او، عقل از سرم پرید. پس به من فرمود:
«ای فرزند مهزیار! برادرانت را در عراق به چه حال گذاشتی؟».

گفتم: در زندگی‌ای سخت و ناگوار! شمشیرهای بنی شیبان، پی در پی بر آنها
فرود آمده است.

فرمود: «خدا آنها را بکشد! چگونه از حق، به جایی دیگر روی می‌کنند؟! گویی
آنها را می‌بینم که در خانه‌هایشان کشته شده و فرمان [عذاب] الهی، شب و روز آنها
را در بر گرفته است».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! این، کی رخ می‌دهد؟

فرمود: «هنگامی که میان شما و راه کعبه به وسیله گروه‌هایی که بهره‌ای [از دین]
ندارند و خدا و پیامبرش از آنان بیزارند، مانع ایجاد گردد و سرخی، سه بار در
آسمان پدیدار شود که سه ستون نقره‌فام در آن می‌درخشد. و سروسی از ارمنستان و
آذربایجان خروج می‌کند و به عزم کوه سیاه در پشت ری - که به کوه سرخ چسبیده و
به کوه‌های طالقان متصل است - می‌آید و میان او و مروزی، جنگی خانمان‌سوز رخ
می‌دهد که خردسال، در آن، پیر و پیر، فرتوت می‌شود و کشتار میان آنان بالا
می‌گیرد. آن هنگام، منتظر خروج او به سوی بغداد باشید و در آن درنگ نمی‌کند تا
به باهات و سپس به شهر واسط در عراق برسد. در آن جا یک سال یا کمتر می‌ماند و
سپس به سوی کوفه بیرون می‌رود و میان آنها، جنگی از نجف تا حیره و غری (مزار
شریف امام علی (ع)) در می‌گیرد که از شدتش، عقل‌ها از سرها می‌روند و آن، هنگام
نابودی هر دو گروه است و خداوند، باقی ماندگانش را درو می‌کند».

سپس سخن خدای متعال را قرائت کرد: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.
امر ما شب یا روز به آنها رسید و ما آن را چنان درو کردیم که گویی دیروز، وجود

نداشته است»^۱.

گفتم: ای سرور من! فرزند پیامبر خدا! امر خداوند چیست؟

فرمود: «ما امر خداوند و سربازان او هستیم».

گفتم: سرور من! فرزند پیامبر خدا! وقت آن رسیده است؟

فرمود: «درست‌اخیز، نزدیک شد و ماه بشکافت»^۲.

۷۹۹. علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی در حکایتی دیگر گفته است که: در یکی از سال‌ها به

قصد حج، بیرون آمدم و وارد مدینه شدم و چند روزی در آن جا ماندم و از صاحب

الزمان علیه السلام پرس و جو کردم؛ ولی خبری از او نیافتم و چشمم به زیارتش روشن نشد.

به شدت اندوهگین شدم و ترسیدم که به آرزویم، یعنی رسیدن به صاحب الزمان علیه السلام

نرسم. بیرون آمدم تا به مکه رسیدم. حجّم را به پایان بردم و هفت عمره گزاردم و در

تمام آنها در پی مطلوب خود بودم. [روزی] به فکر فرو رفته بودم که در کعبه برایم

گشوده شد و انسانی دیدم به سان شاخه خوش‌بوی بیدمشک، که پارچه‌ای به کمر

بسته و پارچه‌ای به دوش انداخته و دنباله پارچه را باز کرده و به دور گردنش انداخته

بود. دلم شاد شد و بی درنگ به سویش رفتم. به طرف من برگشت و گفت: «اهل

کجا هستی؟».

گفتم: عراق.

گفت: «از کجای عراق؟».

گفتم: از اهواز.

گفت: «آیا خصیبی را می‌شناسی».

گفتم: آری.

۱. یونس: آیه ۲۴.

۲. قمر: آیه ۱.

۳. کمال الدین: ص ۴۶۵ ح ۲۳. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۴۲ ح ۳۲. نیز، ر.ک: کمال الدین: ص ۴۴۵ ح ۱۹.

گفت: «خدا رحمتش کند! چه شب‌های طولانی و چه پاداش فراوان و چه اشک‌های ریزانی داشت!».

گفت: «فرزند مهزیار، چه؟».

گفتم: خودم هستم.

گفت: «خداوند، زنده و سلامتت بدارد، ای ابو الحسن!».

سپس با من دست داد و روبوسی کرد و گفت: «ای ابو الحسن! با نشان میان خودت و ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) - که خداوند، رویش را خرم بدارد و در گذشت - ، چه کردی؟».

گفتم: همراهم است. و دستم را به جیبم فرو بردم و انگشتری (مُهری) را که بر روی [نگین] آن نام محمد و علی نقش بسته بود، بیرون آوردم. هنگامی که آن را خواند، چنان اشک ریخت که دستمال کهنه روی دستش تر شد و گفت: «ای ابو محمد! خدا تو را رحمت کند که زیور امت بودی و خداوند، تو را با امامت گرامی داشت و تاج علم و دانایی را بر سرت نهاد! ما نیز به سوی تو ره سپاریم».

سپس با من [دوباره] دست داد و روبوسی کرد و آن گاه گفت: «ای ابو الحسن! چه می خواهی؟».

گفتم: امام در پس پرده رفته و پنهان شده از عالم را.

گفت: «او از شما پنهان نگشته است؛ بلکه کارهای بد خودتان، او را از دسترس شما پنهان کرده است. برخیز و به جایگاهت برو و آماده دیدارش باش. هنگامی که ستاره جوزا^۱ پایین آمد و ستارگان آسمان، پدیدار و درخشان شدند، من میان رکن حجر الأسود و کوه صفا منتظر تو خواهم بود».

۱. جوزا، نام یکی از برج‌های آسمان، بنا به دانش هیئت قدیم است که هجده ستاره در آن و هشت ستاره، خارج از آن قرار دارند.

دلم آرام گرفت و یقین کردم که خداوند به من تفضل کرده است و پیوسته منتظر رسیدن وقت بودم، تا این که فرا رسید. به سوی مرکبم رفتم و وسایلم را مرتب کردم و بر پشتش نشستم که دیدم همراهم ندا می دهد: «نزد من بیا، ابو الحسن!» و من بیرون آمدم و خود را به او رساندم و سلامم داد و گفتم: «با من حرکت کن، ای برادر!» و پیوسته از دره ای فرود می آمد و از قلّه کوهی بالا می رفت تا ما را به [کوه] طائف رساند و گفتم: «ای ابو الحسن! با ما فرود بیا تا باقی مانده نماز شب را بخوانیم».

من فرود آمدم و دو رکعت نماز صبح را با ما خواند. گفتم: پس دو رکعت اول [که نافله صبح است] چه؟

گفتم: «آن دو رکعت، جزو نماز شب است [و می توان با آن خواند] و با همان دو رکعت، نماز شب فرد [و سیزده رکعت] می شود، و قنوت در هر نمازی جایز است». و گفتم: «با من حرکت کن، ای برادر!» و همواره مرا از دره ای پایین می برد و از قلّه کوهی بالا می آورد تا به درّه بزرگی مانند کافور [خوش بو] رسیدیم. چشم دوختم، خانه ای موین دیدم که می درخشید. گفتم: «بین چیزی می بینی؟». گفتم: خانه ای موین می بینم.

گفتم: «همان آرزوی توست»، و از درّه سرازیر شد و من هم در پی او رفتم تا آن که به میان درّه رسیدیم. او از مرکبش پیاده شد و رهایش کرد و من نیز از مرکب پیاده شدم و به من گفتم: «رهایش کن».

گفتم: اگر گم شود، چه؟

گفتم: «این، وادی ای است که جز مؤمن به آن وارد نمی شود و جز مؤمن از آن بیرون نمی رود».

آن گاه بر من پیشی جست و به خیمه وارد شد و به شتاب به سوی من بیرون آمد و گفتم: «بشارت بده که به تو اجازه ورود داده شد».

من وارد شدم. خانه‌ای بود که نور از کناره‌هایش ساطع بود. بر امام به نامش سلام دادم. به من فرمود: «ای ابو الحسن! ما [پیوسته] شبانه‌روز، منتظر دیدارت بودیم. چرا دیر کردی؟».

گفتم: ای سرور من! تا کنون کسی را نیافته بودم که راه‌نمایی ام کند.

به من فرمود: «هیچ کس را نیافتی که راه‌نمایی ات کند؟».

سپس با انگشتش بر زمین خطی کشید و آن گاه فرمود: «نه [این گونه نیست]؛ اما شما دارایی‌هایتان را فراوان کردید و بر مؤمنان ناتوان، زورگویی کردید یا زور گفتید و پیوندهای خویشاوندی میان خودتان را گسستید [که از دیدار ما محروم شدید]. اکنون چه عذری دارید؟».

گفتم: توبه، توبه! گذشت، گذشت! یا قبول عذر، قبول عذر!

سپس فرمود: «ای پسر مهزیار! اگر استغفار برخی از شما برای برخی دیگر نبود، هر کس بر زمین بود، هلاک شده بود، مگر خواص شیعه که گفتارشان به کردارشان شبیه است».^۱

۱۷/۲

کابلی

۸۰۰. محمد بن شاذان گفته است که: من کابلی^۲ را همراه ابو سعید [غانم هندی] دیده بودم. او از کابل به طلب دین حق بیرون آمده بود و درستی دین ما را در انجیل یافته و به اسلام راه یافته بود. بعدها به من خبر رسید که او به نیشابور رسیده است. منتظر و در پی او بودم تا آن که او را دیدم و از ماجرایش پرسیدم. او گفت که همواره در طلب [حقیقت و امام زمان (عج)] بوده و در مدینه اقامت کرده و مطلوبش را برای کسی

۱. دلائل الإمامة: ص ۵۳۹ ح ۵۲۲، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۰۴ ح ۱۳۱. نیز، ر.ک: مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۷.

۲. کابلی، شناخته شده نیست.

نمی‌گفته جز آن که او را باز می‌داشته است تا آن که پیرمردی از بنی هاشم به نام یحیی بن محمد عریضی را می‌بیند که به او می‌گوید: آن که در طلبش هستی، در صریا [محلّه‌ای نزدیک مدینه] است. به صریا رفتم و به دهلیزی آبپاشی شده وارد شدم و خود را روی سگویی انداختم. غلامی سیاه [از خانه] به سوی من بیرون آمد و مرا از ماندن منع کرد و راند و گفت: از این جا برخیز و برو. من گفتم: چنین نمی‌کنم. او به درون خانه رفت و سپس به سوی من بیرون آمد و گفت: داخل شو. داخل شدم. مولایم را دیدم که میان خانه نشسته است. هنگامی که مرا دید، با نامی صدایم زد که جز خانواده‌ام در کابل، آن را نمی‌دانستند و چیزهایی را برایم مقرر کرد [که به من داده شود]. به ایشان گفتم: خرجی ام از میان رفته است. بفرمایید چیزی به من بدهند. به من فرمود: «هان که آن حتماً به خاطر دروغت می‌رود!» و به من خرجی‌ای عطا کرد و خرجی همراه خودم [که به دروغ گفته بودم از میان رفته است]، گم شد و آنچه به من عطا فرموده بود، سالم ماند؛ اما سال دوم که باز گشتم، کسی را در آن خانه ندیدم.^۱

ر.ک: ص ۲۲ (ابو سعید).

۱۸ / ۲ محمد بن اسماعیل

۸۰۱. محمد بن اسماعیل^۲، فرزند امام کاظم علیه السلام - که کهن‌سال‌ترین شخص از نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عراق بود -، نقل نموده است که: من او (امام زمان علیه السلام) را هنگامی که نوجوان بود، میان دو مسجد [مکه و مدینه یا کوفه و سهله] دیده‌ام.^۳

۱. کمال‌الدین: ص ۴۹۷، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۶۲.

۲. ر.ک: ص ۹۶ ح ۸۱۱.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۰ ح ۲، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵۱، الغیبة، طوسی: ص ۲۶۸ ح ۲۳۰، إعلام‌الوری: ج ۲ ص ۲۱۸، کشف‌الغمة: ج ۳ ص ۲۳۹، الصراط‌المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۰، بحار‌الانوار: ج ۵۲ ص ۱۳ ح ۸.

۱۹ / ۲

محمد بن جعفر حمیری چند تن از قمیان

۸۰۲. پدر علی بن سنان موصلی^۱ گفته است: هنگامی که سرورمان، ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) وفات کرد، نمایندگان از قم و کوهستان‌هایی [چون: همدان و کردستان] که هنوز از وفات امام علیه السلام آگاه نشده بودند، اموالی را به رسم و عادت خود برای ایشان آوردند. هنگامی که به سامرا رسیدند، در باره سرورمان امام عسکری علیه السلام پرس و جو کردند. به آنها گفته شد: ایشان از دنیا رفته است. گفتند: وارث او کیست؟ گفتند: برادرش جعفر بن علی. در باره او پرس و جو کردند. به آنها گفته شد: او برای تفریح بیرون رفته و بر قایقی در رود دجله سوار شده و [شراب] می نوشد و برخی آوازه‌خوانان همراهش هستند. آن نمایندگان با هم مشورت کردند و گفتند: این، صفت امام نیست و برخی به برخی دیگر گفتند: بیایید برویم و این اموال را به صاحبانشان باز گردانیم.

ابو عباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: درنگ کنید تا این مرد (جعفر) باز گردد و درستی این خبر را بسنجیم.

هنگامی که جعفر باز گشت، قمیان بر او وارد شدند و بر او سلام دادند و گفتند: ای سرور ما! ما اهل قم هستیم و گروهی از شیعیان و غیر آنها همراه ما هستند و ما اموالی را برای سرورمان، امام عسکری، آورده‌ایم. او گفت: آن اموال کجاست؟ گفتند: همراهمان است. گفت: آنها را برایم بیاورید. گفتند: نه، این اموال، خبری شگفت‌انگیز دارند. گفت: چه؟ گفتند: این اموال، گردآوری می‌شود و گاه یک دینار و دو دینار از توده شیعیان در آن است. سپس آنها را در کیسه‌هایی می‌گذارند و هر کیسه را مهر می‌کنند و ما چون آن اموال را برای سرورمان امام عسکری می‌آوردیم،

۱. علی بن سنان موصلی ابو الحسن معدل (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۳۸۳ ش ۱۰۰۷۱).

می فرمود: «مجموع مال، این قدر است و این مقدار دینار، از آن فلانی و این مقدار، از آن دیگری است» و همین گونه همه نام‌ها را می گفت و حتی نقش هر مهوری را بیان می فرمود.

جعفر گفت: دروغ می گوید! به برادرم چیزی می بندید که آن را نمی کرد. این علم غیب است و جز خداوند، آن را نمی داند. هنگامی که آن گروه، سخن جعفر را شنیدند، به یکدیگر نگریستند و جعفر به آنها گفت: این مال را برای من بیاورید. آنها گفتند: ما گروهی اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و آن را جز با نشانه‌هایی که از سرورمان امام عسکری علیه السلام می شناسیم، به کسی نمی دهیم. اگر تو امام هستی، برایمان برهان بیاور، وگرنه آنها را به صاحبانشان باز می گردانیم تا خود، هر چه می خواهند، بکنند.

جعفر، بر خلیفه عباسی - که در سامرا بود -، وارد شد و اقامه دعوا و شکایت کرد. هنگامی که آن نمایندگان را احضار کردند، خلیفه گفت: این مال را برای جعفر بیاورید. گفتند: خداوند، امیر مؤمنان را به صلاح آورد! ما گروهی اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و امانت سپرده شده، از آن گروهی از مردم است که به ما دستور داده‌اند آنها را جز به نشان و دلیلی که رسم و عادت میان ما و امام عسکری بوده است، به کسی تحویل ندهیم. خلیفه گفت: نشانی که با حسن عسکری بوده است، چیست؟

نمایندگان گفتند: برای ما مقدار و چگونگی دینارها و نیز صاحبان آنها و اموال را بیان می کرد و چون چنین می نمود، ما اموال را به او می سپردیم و بارها بر او وارد شدیم و این، نشان میان ما و او و دلیل ما بود. حال که در گذشته است، اگر این مرد، صاحب این امر است، باید همان دلیلی را که برادرش برای ما اقامه می کرد، برای ما اقامه کند، وگرنه آنها را به صاحبانشان باز می گردانیم.

جعفر گفت: ای امیر مؤمنان! اینها گروهی دروغگویند و بر برادرم دروغ

می‌بندند. این، علم غیب است. خلیفه گفت: اینها پیام‌آور و نماینده‌اند و جز رساندن آشکار، چیز دیگری بر عهده پیام‌آور نیست.

جعفر مبهوت شد و پاسخی نداد. نمایندگان گفتند: امیر مؤمنان بر ما منت نهد و فرمان دهد که کسانی کاروان ما را محافظت کنند تا از این شهر بیرون برویم. خلیفه نیز به نقیبی (فرمانده نظامی) فرمان داد تا آنها را [به سلامت] از شهر بیرون ببرد. هنگامی که از شهر بیرون رفتند، جوانی بسیار زیباروی به سوی آنان آمد و گویی که خادم [کسی] است، ندا داد: «ای فلانی پسر فلانی! و ای فلانی پسر فلانی! مولایتان را پاسخ دهید». آنها گفتند: تو مولای ما هستی؟! او گفت: «پناه بر خدا! من بنده مولای شما هستم. به سوی او حرکت کنید».

نمایندگان قمی می‌گویند: ما همراه او حرکت کردیم تا به خانه مولایمان، امام عسکری (عج) رسیدیم که ناگهان فرزندش قائم (عج) سرورمان را دیدیم که بر تختی نشسته، گویی که پاره ماه است. پارچه‌ای سبز بر او بود. بر ایشان سلام کردیم و او پاسخ سلام ما را داد و سپس فرمود: «مجموع مال، این مقدار دینار است. فلانی این مقدار و فلانی این مقدار داده است» و یک یک را تا به آخر نام بُرد و بیان نمود و سپس لباس‌ها و وسایل و آنچه را از مرکب‌ها همراهمان بود، توصیف کرد. ما خود را به زمین انداختیم و برای خدای (عج)، سجده شکر گزاردیم و زمین را پیش روی او بوسه دادیم و آنچه در پی آن بودیم، از او درخواست کردیم و او اجابت کرد و ما اموال را برایش آوردیم و قائم (عج) به ما فرمان داد که پس از این، هیچ مالی را به سامرا نبریم و او مردی را در بغداد برای ما تعیین و نصب می‌کند تا اموال را برای او ببرند و توقیعات نیز از نزد او بیرون آید.

ما از نزد قائم (عج) باز گشتیم و ایشان، حنوط و کفنی به ابو عباس، محمد بن جعفر قمی حمیری داد و به او فرمود: «خداوند، اجرت را به خاطر [وفات] خودت فراوان بدارد!». ابو عباس به گردنه همدان نرسیده بود که وفات یافت. خدا رحمتش کند! و

پس از آن، اموال را به بغداد، برای نایبان منصوب می‌بریم و توقیعات هم از نزد آنان بیرون می‌آید.^۱

۲۰ / ۲

محمد بن عبدالله، بزرگی از قم در مصر

۸۰۳. محمد بن احمد بن خلف نقل کرده است که: در مسجدی میان راهی در منزل عباسیه در فاصله دو منزل مانده به فسطاط مصر، فرود آمدیم و غلامانم به هنگام نزول، متفرق شدند و یک غلام عجم با من در مسجد ماند. در گوشه مسجد، پیرمردی را دیدم که فراوان تسبیح می‌گفت. چون خورشید از نیمه آسمان گذشت، به رکوع و سجود و خواندن نماز ظهر در اول وقتش پرداختم و غذا خواستم و از آن پیرمرد خواستم که با من غذا بخورد و او دعوتم را پذیرفت.

هنگام غذا خوردن، از نام او و نام پدرش، شهر، حرفه و مقصدش پرسیدم. او گفت که نامش محمد بن عبد الله و از قم است و گفت که سی سال است تسبیح می‌گوید تا به حقیقت برسد و در شهرها و کرانه رودها [و دریاها] جابه‌جا می‌شود و بیست سال در مکه و مدینه اقامت کرده و همه جا و همه چیز را کاویده و در پی هر رد پای رفته است. [سرانجام] در سال دویست و نود و سه، هنگامی که گرد کعبه طواف کرده و به مقام ابراهیم رفته تا نماز بخواند، در رکوع آن، خوابش می‌گیرد و صدای دعایی او را بیدار می‌کند که تا کنون مانندش را نشنیده بوده است. او می‌گفت: به دعا کننده دقت کردم. دیدم جوانی گندمگون است که تا کنون در زیبایی چهره و اعتدال قامتش ندیده بودم. سپس نماز خواند و بیرون رفت و به سعی [میان صفا و مروه] پرداخت. او را دنبال کردم و خداوند تعالی به دلم

۱. کمال الدین: ص ۴۷۶ ح ۲۶، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۰۴ ح ۲۴، السلطان المفرج عن اهل الایمان: ص ۶۵ ح ۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۴۷ ح ۳۴.

انداخت که او صاحب الزمان علیه السلام است.

[او گفت:] هنگامی که از سعی فارغ شد، به سوی یکی از درّه‌ها رفت و من ردّ پایش را دنبال کردم و هنگامی که به نزدیکی او رسیدم، ناگهان [غلام] سیاهی مانند یک شتر نر، راه بر من گرفت و با صدایی که ترسناک‌تر از آن نشنیده بودم، بر من بانگ زد: چه می‌خواهی؟ خدا عافیتت دهد!

من ترسیدم و ایستادم و آن جوان از جلوی چشمانم رفت و من حیران ماندم. هنگامی که ایستادن و حیرتم به درازا کشید، باز گشتم و خود را سرزنش کردم که چرا از باز داشتن سیاهی، [ترسیده و] از هدفم دست کشیده‌ام و با خدای تعالی خودم خلوت کردم و او را خواندم و به حقّ پیامبر و خاندانش از او خواستم که کوششم را ناتمام نگذارد و آنچه دلم را استوار می‌کند و بر بینشم می‌افزاید، برایم آشکار کند. سال‌ها بعد، قبر پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله را زیارت کردم. در روضه میان قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواندم که دوباره خوابم برد و ناگهان دیدم کسی مرا تکان می‌دهد. بیدار شدم. دیدم همان مرد سیاه است. گفت: چه خبر؟ چگونه هستی؟ گفتم: خدا را می‌ستایم و تو را نکوهش می‌کنم. او گفت: چنین مکن! من به آن سخن گفتن با تو فرمان یافته بودم و تو، به خیر فراوانی نائل آمده‌ای. دل آسوده دار و بر شکرگزاری آنچه دیدی و نائل آمدی، بیفزای. فلانی (نام یکی از برادران شیعه شده‌ام را گفت) چه کرد؟ گفتم: در بُرقه^۱ است. گفت: درست گفتمی. فلانی (نام یکی دیگر از دوستان شیعه شده‌ام را که در عبادت و دیانت کوشا بود، آورد) چه؟ گفتم: در اسکندریه^۲ است. او تعدادی از برادرانم را برایم نام بُرد و آن‌گاه نام ناآشنایی را یاد کرد و گفت: نقفور چه کرد؟ گفتم: او را نمی‌شناسم. گفت: چگونه بشناسی که او اهل روم است

۱. سه مکان در تاریخ، نام بُرقه دارد: بُرقه در قم، در شمال افریقا در کشور لیبی، و در نزدیکی شهر واسط در عراق (ر.ک: معجم البلدان: ج ۱ ص ۳۸۸).

۲. اسکندریه: شهر بندری مهم و دومین شهر بزرگ مصر است. نام شهر از نام اسکندر مقدونی گرفته شده است.

و خداوند، او را هدایت می‌کند و به قصد یاری [دین خدا] از قسطنطنیه^۱ بیرون می‌آید. سپس در باره مردی دیگر پرسید. گفتم: او را نمی‌شناسم. گفت: او مردی از اهالی هیت^۲، از یاران مولایم علیه السلام است. نزد همراهانت برو و به آنها بگو: امید داریم که خداوند برای یاری مستضعفان و گرفتن انتقام از ستمگران، اجازه‌ای خروج و قیام] دهد.

من گروهی از یارانم را دیدم و این را به آنها رساندم و آنچه را مأمور ابلاغ بودم، گفتم و اکنون در حال باز گشتم و به تو می‌گویم که بار خود را سنگین مکن و جسمت را میازار و خود را وقف اطاعت خدایت کن، که امر [قیام] نزدیک است، اگر خدای متعال بخواهد.

من (محمد بن احمد بن خلف) به خزانه‌دارم دستور دادم پنجاه دینار برایم بیاورد و از آن پیر خواستم که آنها را از من بپذیرد و او گفت: ای برادر من! خداوند بر من حرام کرده است که آنچه را به آن نیاز ندارم، از تو بگیرم، همان گونه که برایم حلال کرده است هنگامی که به چیزی نیاز دارم، آن را از تو بگیرم.

به او گفتم: آیا این سخن را کسی غیر از من و همراهان حاکم، از تو شنیده است؟ گفت: آری، برادرت، احمد بن حسین همدانی که از املاکش در آذربایجان رانده شد و اجازه حج گرفت به این امید که همان کسی را ببیند که تو دیدی و احمد بن حسین - که خدا رحمتش کند - در آن سال به قصد حج بیرون آمد، اما ذکرویه فرزند مهرویه، او را کشت.

و من از او (مرد قمی) جدا شده، به مرز باز گشتم. سپس حج گزاردم و در

۱. قسطنطنیه، پایتخت امپراتوری‌های روم شرقی و عثمانی بوده است. در سال ۱۴۵۳ م، توسط سلطان محمد فاتح، سلطان عثمانی، تصرف شد و عمر هزار ساله امپراتوری بیزانس پایان یافت. این شهر از آن پس به نام اسلامبول (استانبول امروزی) نامیده شد.

۲. هیت، شهری در کنار رود فرات و در استان انبار عراق است (ر.ک: معجم البلدان: ج ۵ ص ۴۲۱).

مدینه، مردی را به نام طاهر، از فرزندان حسین اصغر^۱ دیدم که گفته می‌شد چیزهایی را از این امر (امام زمان علیه السلام) می‌داند. من سماجت کردم تا با من انس گرفت و به من اطمینان یافت و به درستی عقیده‌ام پی برد. به او گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! به حق پدران پاکت، سوگندت می‌دهم که مرا نیز از آنچه در این باره می‌دانی، آگاه کنی که فردی که تو نیز او را مورد اعتماد می‌دانی، نزدم گواهی داده که قاسم بن عبد الله^۲ بن سلیمان بن وهب، به خاطر مذهب و عقیده‌ام، قصد مرا کرده و بارها خواسته ~~مخون~~ مرا بریزد؛ ولی خداوند، مرا از دست او سالم نهاده است. او گفت: برادر من! آنچه را از من می‌شنوی، پوشیده بدار. خیر، در این کوه‌هاست و کسانی که زاد و توشه را در شب حمل می‌کنند تا به جاهایی که می‌شناسند، برسانند، شگفتی‌ها می‌بینند و ما از کاوش و تجسس منع شده‌ایم. من نیز با او خداحافظی کردم و از نزد او باز گشتم.

۲۱ / ۲

محمد بن عثمان عمری

۸۰۴. عبد الله بن جعفر جمیری نقل کرده است که: از محمد بن عثمان عمری پرسیدم: آیا صاحب این امر (ولایت) را دیده‌ای؟ گفت: آری و آخرین بار، او را نزد کعبه دیده‌ام که می‌فرمود: «خدایا! آنچه را به من وعده داده‌ای، محقق کن». محمد بن عثمان گفت: او را - که دروذهای خدا بر او باد - دیدم که در مستجار^۳

۱. شاید ابو القاسم طاهر بن یحیی بن حسن بن جعفر بن عبد الله اعرج بن حسین اصغر بن زین العابدین علیه السلام، مقصود باشد.

۲. در بحار الأنوار، «عبید الله» آمده است.

۳. مستجار، بخشی از دیوار پستی کعبه، رو به روی در آن و نزدیک به رکن یمانی است. مستجار، جایگاه دعا و پناه بردن به خداوند از دوزخ است.

به پرده‌های کعبه آویخته است و می‌فرماید: «خدایا! انتقامم را از دشمنانم بگیر»^۱.
 ۸۰۵. عبد الله بن جعفر حمیری می‌گوید که: به محمد بن عثمان عمری - که خدا از او خشنود
 باد - گفتم: من از تو [و برای اطمینان یافتن]، همان سؤال ابراهیم علیه السلام از خدایش علیه السلام را
 می‌پرسم، آن هنگام که گفت: خدای من! نشانم بده که چگونه مردگان را زنده
 می‌کنی؟ خداوند فرمود: «آیا ایمان نداری؟ گفت: چرا؛ اما می‌خواهم دلم مطمئن
 شود»^۲. مرا از صاحب این امر، باخبر کن که آیا او را دیده‌ای؟ گفت: آری و گردنش
 مانند این است. و با دستش به گردن خودش اشاره کرد^۳.

۲۲ / ۲

محمد بن علی بن بلال

۸۰۶. ابو الحسن محمد بن محمد بن یحیی معاذی^۵ نقل کرده است که: مردی از یارانمان پس از
 تفرقه و اختلاف^۶، به ابو طاهر محمد بن علی بن بلال^۷ ملحق شد و سپس

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۴ ح ۲۲۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳ ح ۲.

۲. بقره: آیه ۲۶۰.

۳. در نقل‌های دیگر، این ماجرا به عثمان بن سعید عمری، نسبت داده شده است و از آن جا که آن نقل‌ها بیشتر و
 قوی‌ترند، ترجیح با آنهاست. احتمال تکرار ماجرا نسبت به هر دو تیز بعید به نظر می‌رسد است (ر. ک: ص ۸۱
 ح ۷۹۴ «عثمان بن سعید»).

۴. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۵۲۰ ح ۳۱۱۵، کمال الدین: ص ۴۴۰ ح ۹ - ۱۰، الغیبة، طوسی: ص ۲۵۱
 ح ۲۲۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰ ح ۲۳.

۵. وی از یاران محمد بن عثمان عمری است که ابو غالب زراری، از او روایت کرده است (مستدرکات علم رجال
 الحدیث: ج ۷ ص ۳۱۶ ش ۱۴۴۵۳).

۶. اختلاف، به چند دستگی شیعه در امر نایبان خاص امام زمان علیه السلام اشاره دارد که به دلیل ادعای دروغین نیابت
 از سوی افرادی مانند محمد بن علی بن بلال ایجاد شد.

۷. ابو طاهر محمد بن علی بن بلال: شیخ طوسی، او را در زمره اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام شمرده
 و توثیقش کرده است؛ اما در کتاب الغیبة، وی را از مذمومان شمرده که ادعای باب بودن کرده‌اند. خلاصه سخن
 آیه الله خویی در شرح حال او پس از نقل اقوال، چنین است: این شخص، ثقه و دارای اعتقاد نیکو بوده؛ اما

باز گشت و به ما پیوست. ما دلیل بازگشتش را از او پرسیدیم. گفت: روزی نزد ابو طاهر بن بلال بودم و برادرش ابو الطیب^۱ و نیز ابن حزر^۲ و گروهی از یارانش نیز حضور داشتند که غلام (حاجب و خدمت‌گزار) وارد شد و گفت: ابو جعفر عمری بر درگاه است. آنها به هراس افتادند و به خاطر مسائلی که میان آن دو بود، آن را نپسندیدند. ابو طاهر گفت: داخل شود. و ابو جعفر - که خدا از او خشنود باد - وارد شد و ابو طاهر و آن جماعت برایش برخاستند و او در بالای مجلس نشست و ابو طاهر، مانند کسی که جلوی او می‌نشیند، نشست و او (عمری) به آنها مهلت داد تا ساکت شوند.

سپس گفت: ای ابو طاهر! تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا صاحب الزمان علیه السلام به تو فرمان نداد اموالی را که نزد توست به من بدهی؟ گفت: به خدا، چرا [فرمان داد]! و ابو جعفر - که خدا از او خشنود باد - برخاست و باز گشت و آن جماعت [لال شدند و] نتوانستند چیزی بگویند و چون حالشان به جا آمد، برادرش ابو الطیب به او گفت: کجا صاحب الزمان علیه السلام را دیده‌ای؟

ابو طاهر گفت: ابو جعفر - که خدا از او خشنود باد - مرا به یکی از خانه‌هایش بُرد و صاحب الزمان علیه السلام از بالای آن خانه به من نگریست و به من فرمان داد اموالی را که نزد من هست، برای ابو جعفر ببرم.

«انحراف و ادعای باب بودنش هم ثابت است؛ پس او ثقه و دارای اعتقاد فاسد است، و اشکالی در عمل به روایاتش نیست، بنا بر کفایت و ثاقت در حجیت روایت، همان‌گونه که صحیح، این طور است. شوشتری گفته است: این شخص، دارای اعتقاد درست بود؛ اما منحرف شد. در الغیبة حسن بن روح از ابو طاهر بن بلال، در حال استقامت و درستی عقیده‌اش روایت نقل کرده است (رجال الطوسی: ص ۳۹۴ ش ۵۸۱۲ و ص ۴۰۱ ش ۵۸۸۶، الغیبة، طوسی: ص ۳۵۳ ح ۳۱۳ و ص ۳۸۷ ح ۳۵۱ و ص ۴۰۰ ح ۲۷۵، معجم رجال الحدیث: ج ۱۷ ص ۳۳۲ ش ۱۱۳۰۵، قاموس الرجال: ج ۹ ص ۴۳۲ ش ۷۰۳۲، نیز، ر.ک: ج ۴ ص ۷ مدعیان دروغین)

۱. ابو طاهر محمد و ابو الحسن، فرزندان علی بن بلال، از اصحاب امام هادی علیه السلام هستند (رجال الطوسی: ص ۳۹۴ ش ۵۸۱۲).

۲. در بحار الأنوار، «ابن حزر» آمده است.

ابو الطیب به او گفت: از کجا دانستی که او صاحب الزمان علیه السلام است؟
گفت: هیبتش به گونه‌ای به دلم افتاد و چنان ترس از او مرا فراگرفت که دانستم او
صاحب الزمان است.

این، دلیل بریدن من از او [و پیوستنم به شما] است.^۱

۲۳ / ۲

یعقوب بن یوسف ضراب غسانی

۸۰۷. یعقوب بن یوسف ضراب غسانی^۲ گفته است که: در بازگشت از اصفهان در سال دویست
و هشتاد و یک هجری قمری، همراه گروهی از همشهریان سنی مذهبیم به حج رفتیم.
هنگامی که به مکه رسیدیم، برخی از آنها جلوتر رفتند و خانه‌ای در کوچه‌ای میان
بازار شب برایمان کرایه کردند. آن، خانه خدیجه بود و خانه رضای علیه السلام نیز نامیده
می‌شد. در آن جا پیرزنی گندمگون بود که چون پی بردم آن جا را خانه رضا
می‌گویند، از او پرسیدم: با صاحبان این خانه، چه نسبتی داری؟ و چرا این جا را خانه
رضا می‌نامند؟ گفت: من از کنیزان آزاد شده آنها هستم و این، خانه [امام] علی بن
موسی الرضا علیه السلام است که [امام] حسن بن علی [عسکری علیه السلام] مرا در آن جا سکنا داد؛
زیرا من از خادمانش بودم.

من چون این را شنیدم، با او انس گرفتم و ماجرا را از همراهان سنی مذهبیم
پوشیده داشتم، و چون شب هنگام از طواف باز می‌گشتم، همراه آنان در ایوان
سرپوشیده خانه می‌خوابیدم و در را می‌بستیم و سنگ بزرگی، پشت در می‌نهادیم و
پشت در، حلقه‌وار می‌خوابیدیم. چندین شب در ایوانی که در آن بودیم، نور

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۰۰ ح ۳۷۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۶۹.

۲. از وی تنها همین روایت نقل شده است که جریان تشرّف در سال ۲۸۱ ق را بیان می‌کند (مستدرکات علم
رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۸۰ ش ۱۶۴۶۶. در قاموس الرجال (ج ۱۱ ص ۱۴۱ ش ۸۵۰۵) به جای «اصفهانی».
«غسانی» آورده است.

چراغی را دیدم که مانند نور مشعل بود و دیدم در باز شد، بی آن که بینم کسی از اهل خانه، در را باز کند، و مردی چهارشانه، گندمگون و متمایل به زرد، که لاغر نمی‌نمود و اثر سجده در صورتش دیده می‌شد و دو پیراهن به تن داشت و ملافه‌ای نازک را به سر کشیده بود و در پایش کفش راحتی داشت، از غرفه در خانه، بالا رفت؛ همان جا که آن پیرزن سُکنا داشت - و او به ما گفته بود که در غرفه، دختری است و نمی‌گذاشت کسی به آن بالا برود - و من آن نوری را که در ایوان مشاهده کردم، می‌دیدم که همراه با بالا رفتن آن مرد از پلکان برای رفتن به آن غرفه، بالا می‌رود و سپس آن نور را در غرفه دیدم، بی آن که خود مشعل و چراغ را بینم و کسانی هم که با من بودند، مانند آنچه را من می‌دیدم، می‌دیدند؛ اما خیال می‌کردند که این مرد، با دختر آن پیرزن رفت و آمد دارد و با او ازدواج موقت کرده است و می‌گفتند: «این علویان، ازدواج موقت را حلال می‌دانند!»، و این، به خیال آنان نادرست و حرام بود. ما [همگی] می‌دیدیم که او داخل می‌آید و بیرون می‌رود و سراغ در می‌آمدیم؛ ولی می‌دیدیم که آن سنگ بزرگ، پشت در و به همان حالت که ما نهاده بودیم، قرار دارد. ما از ترس [دزدیده شدن] اثاثیه و کالاهایمان، در را می‌بستیم و نمی‌دیدیم کسی آن را بگشاید یا ببندد؛ ولی آن مرد، داخل می‌آمد و بیرون می‌رفت، در حالی که سنگ، پشت در بود تا آن هنگام که ما آن را کنار می‌زدیم و بیرون می‌رفتیم.

هنگامی که این امور را دیدم، حيله‌ای به ذهنم آمد و به دلم افتاد. از این رو، با پیرزن ملاطفت کردم و دوست داشتم که از کار آن مرد، سر در بیاورم. به او گفتم: ای فلان! من دوست دارم از تو چیزی بپرسم و بی آن که از همراهانم کسی باشد، با تو گفتگو کنم؛ ولی نمی‌توانم و دوست دارم که هر گاه مرا در خانه تنها دیدی، نزد من آیی تا در باره مسئله‌ای از تو سؤال کنم. او نیز به شتاب به من گفت: من نیز می‌خواستم رازی را به تو بگویم؛ اما به خاطر همین همراهان

برایم میسر نشده است.

گفتم: چه می خواستی بگویی؟ گفت: او به تو می گوید - و از گوینده نامی نبرد -: با همراهانت و شریکانت دشمنی و کشمکش مکن؛ که آنها دشمن تو هستند و با آنها مدارا بکن. به او گفتم: چه کسی می گوید؟ گفت: من می گویم! و من از هیبتی که از او به دلم افتاد، جرئت نکردم که دوباره پرسم. گفتم: مقصودت، کدام همراهان من هستند؟ من گمان می کردم که مقصود او همین حج گزاران همراهم هستند. گفت: شریکانت که در شهرت هستند و در خانه، همراهت هستند، و میان من و کسانی که در خانه، با من بودند، ماجرای بدی به خاطر اختلاف دینی مان رخ داده بود و آنها سخن چینی مرا کرده بودند، تا آن جا که به خاطر آن، گریخته و پنهان شده بودم و فهمیدم که مقصود او آنها هستند.

گفتم: تو با امام رضا علیه السلام چه نسبتی داری؟ گفت: من خدمت گزار امام حسن عسکری علیه السلام بودم. و من چون به آن یقین یافتم، [با خود] گفتم: از او در باره امام غایب می پرسم. گفتم: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا او را با چشمان خودت دیده ای؟ گفت: ای برادر من! او را با چشمم ندیده ام. من خواهرم باردار بود و بیرون آمده بودم؛ ولی امام عسکری علیه السلام به من بشارت داد که او را در آخر عمرم می بینم، و به من فرمود: «تو برای او همان گونه خواهی بود که برای من هستی».

و من از فلان روز تا کنون در مصر هستم و اکنون نوشته و مالی آورده ام که سی دینار است و به دست مردی از خراسان - که عربی را خوب صحبت نمی کند -، برایم فرستاده شده و به من فرمان داده است که امسال حج بگذارم و من به اشتیاق دیدن او رهسپار شدم و به دلم افتاده است که او همان مردی است که من [شبها] می دیدم. پس ده درهم سالم به او دادم که شش درهم آن، درهم های رضوی ضرب شده در زمان امام رضا علیه السلام بود و آنها را نگاه داشته بودم تا در مقام ابراهیم [که گرد آن مانند ضریح محصور شده است] بیندازم؛ چون نذر کرده بودم و نیت آن را داشتم؛

اما با خود گفتم: آنها را به کسانی از نسل فاطمه (ع) بدهم، بهتر از آن است که در مقام [ابراهیم] بیندازم و ثواب بیشتری دارد. سپس به آن پیرزن گفتم: این درهم‌ها را به کسانی از نسل فاطمه (ع) که سزای آن هستند، بده. نیت آن بود آن کس که دیده بودم، همان مرد مورد نظر است و آن زن هم آن درهم‌ها را به او می‌دهد.

آن زن درهم‌ها را گرفت و بالا رفت و لختی ماند و سپس فرود آمد و گفت: به تو می‌فرماید - و این بار نیز نام کسی را نبرد -: «ما حقی در آن نداریم. آنها را در همان جایی قرار بده که نیت کرده‌ای؛ اما به جای این درهم‌های رضوی، عوضش را از ما بگیر و در همان جایی بریز که نیت داشتی». من چنین کردم و با خود گفتم: آنچه به آن فرمان یافته‌ام، از جانب همان مرد است [و پیرزن، از سوی همو می‌گوید].

در آن هنگام، نسخه توفیقی که به سوی قاسم بن علاء در آذربایجان آمده بود، همراه داشتم. [آن را بیرون آوردم و] به پیرزن گفتم: این نسخه را به کسی نشان می‌دهی که توقیعات امام غایب (ع) را دیده باشد. پیرزن گفت: آنها را به من بده که من آنها را می‌شناسم. من نیز نسخه را به او نشان دادم و گمان کردم که آن زن می‌تواند بخواند؛ ولی گفت: من در این جانمی توانم بخوانم، و به غرفه رفت و سپس آن را به پایین آورد و گفت: صحیح است. و در توقیع چنین نوشته بود: «شما را به بشارتی مژده می‌دهم که او و غیر او را به آن بشارت دادم». سپس گفت: به تو می‌فرماید: «هنگامی که بر پیامبر درود می‌فرستی، چگونه بر او درود می‌فرستی؟». گفتم: می‌گویم: خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و به محمد و خاندان محمد برکت ده، برتر از درود و برکت و رحمتی که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم، عطا کردی، که تو ستوده و باشکوهی.

گفت: نه! هنگامی که بر آنها درود می‌فرستی، همه آنان را نام ببر و [یک به یک] درود فرست. گفتم: بله، باشد. چون فردا شد، پیرزن از غرفه پایین آمد و در حالی که دفترچه‌ای به همراه داشت، گفت: به تو می‌فرماید: «هنگامی که بر پیامبر درود

می فرستی، بر او و او صیایش، مطابق این نسخه، درود فرست». من آن را گرفتم و به آن عمل می‌کنم و چندین شب دیدم که آن مرد از غرفه پایین می‌آید و نور چراغ برپاست و من در را می‌گشودم و در پی نور می‌رفتم و نور را می‌دیدم؛ اما کسی را نمی‌دیدم تا به درون مسجد [الحرام] می‌رفت و افرادی از شهرهای گوناگون را می‌دیدم که به در این خانه می‌آمدند و برخی از آنها ورقه‌هایی را که همراهشان بود، به آن پیرزن می‌دادند و پیرزن را می‌دیدم که آن ورقه‌ها را به آنها باز می‌گرداند و آنها و پیرزن با هم گفتگو می‌کردند؛ ولی نمی‌فهمیدم چه می‌گویند و برخی از آنها را در راه بازگشت دیدم تا آن که به بغداد وارد شدم.

۲۴ / ۲

یوسف بن احمد جعفری

۸۰۸. یوسف بن احمد جعفری می‌گوید که: در سال سیصد و شش هجری حج گزاردم و آن سال و پس از آن را تا سال سیصد و نه هجری در مکه ماندم و سپس از آن جا به قصد شام بیرون آمدم. در قسمتی از راه، نماز صبحم قضا شد. از محمل (پشت مرکب) پیاده و آماده [قضای] نماز شدم که چهار نفر را در محمل [دیگری] دیدم. شگفت‌زده ایستادم. یکی از آنها گفت: از چه شگفت‌زده‌ای؟ نمازت را ترک کرده و با مذهب مخالفت کرده‌ای؟!

من به او - که با من سخن می‌گفت - گفتم: تو از کجا مذهب مرا می‌دانی؟

گفت: دوست داری که صاحب زمانت را ببینی؟

گفتم: آری.

او به یکی از آن چهار تن اشاره کرد. گفتم: همانا او [حتماً] نشانه‌هایی دارد.

گفت: کدام را بیشتر دوست داری؟ این که شتر و آنچه روی آن است، به آسمان

برود یا فقط محمّل روی آن به آسمان برود؟

گفتم: هر کدام که باشد، دلیل است. دیدم که شتر و آنچه روی آن بود، به سوی آسمان، بالا می‌رفت. آن مرد، به مردی گندمگون که رنگش به طلا متمایل و میان چشمانش، نشان سجده بود، اشاره کرد [که او امام زمان است].^۱

۲۵ / ۲

مردی از بنی راشد

۸۰۹. احمد بن فارس ادیب،^۲ حکایتی را در باره علت شیعه شدن خاندان بنی راشد - که در همدان بوده‌اند -، از پیرمردی صالح و متقی از این خاندان، این گونه نقل می‌کند: جدّ ما - که به او منسوب هستیم -، به قصد حج، بیرون آمد. او گفت: هنگام بازگشت از حج و فرود آمدن در منزل‌های میان راه، من چابک‌تر فرود می‌آمدم و می‌رفتم تا آن که خسته و درمانده شدم و خوابم گرفت و با خود گفتم: کمی می‌خوابم تا تجدید قوا کنم و چون اواخر کاروان آمد، بر می‌خیزم؛ ولی [فردا] جز با گرمای خورشید برنخاستم و کسی را ندیدم. وحشت کردم و راه و نشانه‌ای ندیدم. بر خدای تعالی توکل کردم و گفتم: به مسیری می‌روم که [خدا] به من می‌نمایاند. خیلی راه نرفته بودم که در زمینی سبز و خرم واقع شدم، گویی که تازه باران خورده است و خاکش، پاکیزه‌ترین خاک‌ها بود.

در پهنه آن دشت، به کاخی که به سان شمشیری می‌درخشید، نگریستم و گفتم:

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۷ ح ۲۲۵، الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۶۶ ح ۱۲، الثاقب فی المناقب: ص ۶۱۴ ح ۵۶۲، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۵۲ ح ۳.

۲. احمد بن فارس: از بزرگان اهل حدیث و از مشایخ شیخ صدوق است که ظاهراً همان احمد بن فارس بن زکریا رازی قزوینی (۳۲۹-۳۹۵ ق) از بزرگان علم نحو و استاد صاحب بن عبّاد است که برای وی کتاب فقه اللغة را نگاشته است. او در ری در گذشته است (أعیان الشیعة: ج ۳ ص ۶۰، معجم رجال الحدیث: ج ۲ ص ۱۹۸ ش ۷۴۹-۷۵۰، الأعلام، زرکلی: ج ۱ ص ۱۹۳).

کاش می دانستم این کاخ که تا کنون آن را ندیده و در باره اش نشنیده‌ام، چیست! به طرفش رفتم و چون به درگاهش رسیدم، دو خدمت‌گزار سفیدروی را دیدم. بر آن دو، سلام دادم. به زیبایی پاسخم را دادند و گفتند: بنشین، که خدا خیرت را خواسته است. یکی از آن دو برخاست و به اندرون رفت و خیلی نماند و سپس بیرون آمد و گفت: برخیز و داخل شو. من به درون کاخ رفتم. ساختمانی نیکوتر و درخشان‌تر از آن ندیده بودم. خادم، جلوتر رفت و پرده‌ اتاق را بالا زد و سپس به من گفت: وارد شو. من داخل خانه شدم. دیدم جوانی میان اتاق نشسته است و شمشیری بلند، بالای سرش از سقف آویخته بود که می‌رفت نوکش با سرش تماس یابد و جوان، مانند ماه شب چهارده، میان تاریکی می‌درخشید. بر او سلام دادم و او پاسخ سلام را با لطیف‌ترین و نیکوترین سخن باز گرداند. سپس به من فرمود: «آیا می‌دانی من که هستم؟».

گفتم: نه، به خدا سوگند!

فرمود: «من قائم خاندان محمد هستم. من کسی هستم که در آخر الزمان، با این شمشیر خروج می‌کنم - و به آن شمشیر اشاره کرد - و زمین را از عدل و داد پُر می‌کنم، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است».

من به رو افتادم و گونه به خاک ساییدم. فرمود: «چنین مکن! سرت را بلند کن. تو فلانی از شهری از کوهستان [به نام همدان] هستی؟».

گفتم: آری، ای سرور من!

فرمود: «آیا دوست داری به سوی خانواده‌ات برگردی؟».

گفتم: آری سرورم! و آنان را به آنچه خدای تعالی [از زیارت شما] به من عنایت کرده است، بشارت می‌دهم.

او به خدمت‌گزار اشاره کرد و وی دستم را گرفت و کیسه‌ای به من داد و بیرون

آمد و چند قدم با من راه آمد و به سایه‌ها و درختان و مناره مسجد می‌نگریستم. گفت: آیا این شهر را می‌شناسی؟ گفتم: نزدیک شهر ما [همدان] شهری به نام اسدآباد است که شبیه آن است. گفت: این اسدآباد است، برو که در راهی. من توجه کردم، او را ندیدم و به اسدآباد وارد شدم، و در کیسه، چهل یا پنجاه دینار بود. وارد همدان شدم و خانواده‌ام را گرد آوردم و آنان را به آنچه خداوند عز و جل برایم میسر کرده بود، خبر دادم و تا آن هنگام که آن دینارها با ما بود، در خیر و نیکی بودیم.^۱

۲۶ / ۲ و این اسدآباد

۸۱۰. محمد بن ابی عبد الله کوفی،^۲ شماری از کسانی را که بر معجزه‌های امام زمان عجل آگاه بوده‌اند و او آنها را دیده، چنین بر شمرده است: از وکیلان قائم عجل در بغداد، عمری و فرزندش و حاجز^۳ و بلالی^۴ را دیده و از کوفه: عاصمی،^۵ و از اهالی اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار،^۶ و از اهل قم: احمد بن اسحاق،^۷ و از اهل همدان: محمد بن صالح،^۸

۱. کمال الدین: ص ۴۵۳ ح ۲۰، الثاقب فی المناقب: ص ۶۰۵ ح ۵۵۳، السلطان المفرج عن أهل الإیمان: ص ۶۲ ح ۱۲.

۲. در سند کمال الدین آمده است: «ابو علی اسدی، از پدرش، از محمد بن ابی عبد الله کوفی» که ظاهراً صحیح آن، «از پدرش محمد بن ابی عبد الله کوفی» است. وی همان محمد بن جعفر اسدی است (ر.ک: ج ۴ ص ۱۷۳ پانویشت ح ۶۸۰، إعلام الوری، ج ۲ ص ۲۷۳، معجم رجال الحدیث: ج ۲۲ ص ۲۶۵ ش ۱۴۵۸۷).

۳. ر.ک: ج ۴ ص ۱۶۷ پانویشت ح ۶۷۸.

۴. ظاهراً وی ابو الحسن علی بن بلال بغدادی یا محمد بن علی بن بلال است (ر.ک: ص ۴۴ ح ۷۷۲).

۵. ر.ک: ج ۴ ص ۱۶۷ پانویشت ح ۶۷۹.

۶. ر.ک: ج ۴ ص ۱۶۵ پانویشت ح ۶۷۶.

۷. ر.ک: ج ۳ ص ۱۴۹ پانویشت ح ۵۲۵.

۸. وی محمد بن صالح بن محمد همدانی است (ر.ک: ج ۴ ص ۴۲۳ پانویشت ح ۷۵۱ و ج ۴ ص ۲۶۱ «بخش چهارم/نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت ع»).

و از اهل ری: بسّامی^۱ و ابو علی اسدی^۲ (روایتگر این نقل برای شیخ صدوق)، و از اهل آذربایجان: قاسم بن علاء،^۳ و از اهل نیشابور: محمد بن شاذان،^۴ و بغدادیان غیر وکیل: ابو القاسم بن ابی حلیس،^۵ ابو عبد الله کندی،^۶ ابو عبد الله جنیدی،^۷ هارون قزاز،^۸ نیلی، ابو القاسم بن دبیس،^۹ ابو عبد الله بن فروخ، مسرور طبّاخ

۱. در برخی نقل‌ها شامی و سایی آمده است. نام وی در کتاب‌های رجال‌شناسی، ذکر نشده است (ر.ک: ح ۸۱۲).
۲. ظاهراً ابو علی اسدی، فرزند محمد بن جعفر اسدی است که راوی این نقل است (ر.ک: پانویشت ۲، اعیان الشیعة: ج ۲ ص ۲۸۴ ش ۲۴۹۴).
۳. ر.ک: ج ۴ ص ۱۵۴ پانویشت ح ۶۶۷.
۴. ر.ک: ج ۴ ص ۳۴۲ پانویشت ح ۷۱۱.
۵. در برخی نقل‌ها «حابس» آمده است (کشف الغمّة). نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۴ ص ۲۳۶ پانویشت ح ۷۰۴.
۶. ابو عبد الله کندی، ظاهراً یحیی بن زکریّا بن شیبان بغدادی علاف است. نجاشی در توصیف وی گفته است: شیخ ثقة صدوق - که مذمتی بر وی وارد نشده است - ... کتاب‌هایی دارد، از جمله الفضائل. از طریق نجاشی، و نیز طریق شیخ در الفهرست به دست می‌آید که طبقه وی با ادعای دیدارش از امام زمان علیه السلام قابل تطبیق است. همان گونه که این ادعای وی را روایتی که در باره غیبت امام علیه السلام در کتاب الغیبة نعمانی روایت کرده، تأیید می‌کند. او با ابو عبد الله کندی معروف به «شاه ربیس» که کشی او را در زمره غالیان ملعون شمرده، متفاوت است (ر.ک: رجال النجاشی: ج ۲ ص ۴۱۳ ش ۱۱۹۱، الفهرست: ص ۳۵ ش ۴ و ص ۵۴ ش ۵۳، الغیبة، نعمانی: ص ۶۶ ح ۶ و ص ۱۲۹ ح ۴ و ص ۱۳۵ ح ۱۹ و ص ۱۷۸ ح ۲۳ و ص ۱۹۷ ح ۶، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۰۶ ش ۱۰۰۲).
۷. از وی تنها همین روایت نقل شده است. شیخ صدوق، حدیثی در باب توقیعات به سندش نقل می‌کند و در آن جا ابو عبد الله بن جنید و در برخی نقل‌ها عبد الله بن جنید آمده است که امام عصر علیه السلام، غلامی را نزد وی در واسط فرستاد که بفروشد... (ر.ک: کمال الدین: ص ۴۴۲ و ص ۴۸۶ ح ۷، الإمامة و المنتظر: ص ۱۴۱ ح ۱۶۳). گفته شده است که وی ابو عبد الله احمد بن جنید است که در باره‌اش آمده است: «امامی حسن، و خرج إليه توقیعه» (ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۲۷۳ ش ۷۹۰، قاموس الرجال: ج ۱۱ ص ۴۰۳).
۸. نام وی در کتاب‌های رجال‌شناسی، ذکر نشده است. در قاموس الرجال (ج ۱۰ ص ۴۷۶ ش ۸۱۴۴)، «فراء» آمده و در مستدرکات علم رجال الحدیث (ج ۸ ص ۱۲۴ ش ۱۵۸۰۲) احتمال داده که وی همان «هارون بن عمران همدانی» باشد.
۹. نام پدر وی مختلف آمده است: دبیس، رمیس، دبیش و رئیس. شیخ صدوق در باب توقیعات، خبری را نقل می‌کند و از ابو رمیس نام می‌برد که احتمالاً همین شخص است (ر.ک: ج ۴ ص ۲۳۶ پانویشت ح ۷۰۴، کشف الغمّة: ج ص ۳۲۲).

مولای امام ابو الحسن (ثالث)،^۱ احمد و محمد فرزندان حسن،^۲ اسحاق کاتب از بنی نوبخت،^۳ صاحب النّواء^۴ و صاحب کیسه مَهر خورده، و از همدان: محمد بن کِشمرد،^۵ جعفر بن حمدان^۶ و محمد بن هارون بن عمران،^۷ و از دینور: حسن بن هارون، احمد بن اُخیّه^۸ و ابو الحسن،^۹ و از اصفهان: ابن بادشاله،^{۱۰} و از صیمره: ^{۱۱} زیدان، و از قم: حسن بن نصر،^{۱۲} محمد بن

۱. مسرور طبّاخ بغدادی، مولای امام هادی علیه السلام، از کسانی است که از معجزه صاحب الزمان علیه السلام اطلاع پیدا کرده و امام را دیده و طبق نقل الخرائج، مورد عنایت امام قرار گرفته است، آن جا که امام علیه السلام کیسه دوازده دیناری را برای تحویل به وی فرستاد (ر.ک: الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۶۹۷ ح ۱۲، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۴۰۲ ش ۱۴۸۶۰، معجم رجال الحدیث: ج ۱۹ ص ۱۴۵ ش ۱۲۲۹).

۲. در إعلام الوری، فرزندان ابو الحسن آمده است.

۳. ظاهراً وی همان اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت کاتب بغدادی است که برقی و طوسی، او را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده‌اند (ر.ک: الأنساب، سمعانی: ج ۵ ص ۵۲۹، رجال الطوسی: ص ۲۸۴ ش ۵۶۴۹، رجال البرقی: ص ۶۰، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۵۵۰ ش ۲۰۰۱).

۴. در منتخب الأنوار و كشف الغمة، «صاحب الفراء» و در اعلام الوری، «صاحب الفداء» آمده است.

۵. در منتخب الأنوار، «کسمرد» آمده است (ر.ک: ج ۴ ص ۳۳۶ پانویشت ح ۷۰۳).

۶. ر.ک: ج ۴ ص ۲۱۹ پانویشت ح ۶۹۲.

۷. در نقل كشف الغمة نیامده است (ر.ک: ج ۴ ص ۳۴۰ پانویشت ح ۷۰۸).

۸. در برخی منابع، به جای عبارت «أحمد بن أخیه»، «أحمد و أخوه» و «أحمد أخوه» «أحمد و أخوه أبو الحسن» آمده است. در أعیان الشیعة (ج ۳ ص ۲۰۰)، احمد بن هارون دینوری آمده و این احتمال وجود دارد که منظور، محمد بن هارون دینوری باشد که کفایة الأثر (ص ۱۷۵) از وی حدیث بر نص از ائمه را نقل می‌کند (ر.ک: مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۳۵۶ ش ۱۴۶۳۷).

۹. شهید ثانی در تعلیقه خود بر کتاب خلاصة الأقوال از دو نسخه صحیح رجال النجاشی و رجال ابن داوود آورده که اسم ابو الحسن دینوری، زکار ابو الحسن دینوری است؛ ولی نسخه موجود از این دو کتاب، «زکار بن حسن دینوری» آمده است و: نجاشی گفته: شیخ من أصحابنا، ثقة، له کتاب الفضائل (رجال النجاشی: ج ۱ ص ۳۹۸ ش ۴۶۲، رجال ابن داوود: ص ۹۷ ش ۶۳۴؛ رسائل الشهید الثانی، حاشیه خلاصة الأقوال: ص ۹۸ ش ۱۷۳، معجم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۷۷ ش ۴۶۸۵، الموسوعة الرجالیة: ج ۶ ص ۴۶۴).

۱۰. در منتخب الأنوار، «ابن بادساکنه» و در اعلام الوری، «ابن بادشایجه» و در بحار الأنوار «ابن بادشاکه» آمده است (ر.ک: ج ۴ ص ۳۹۲ پانویشت ح ۷۳۳).
۱۱. ناحیه‌ای در بصره است.

۱۲. در برخی نقل‌ها، «نصر» آمده است (ر.ک: ج ۴ ص ۳۶۴ پانویشت ح ۷۱۶).

محمد،^۱ علی بن محمد بن اسحاق^۲ و پدرش و نیز حسن بن یعقوب،^۳ و از اهل ری: قاسم بن موسی و فرزندش ابو محمد بن هارون،^۴ صاحب ریگ‌ها،^۵ علی بن محمد،^۶ محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر رفاء (رفوگر)^۷، و از قزوین: مرداس^۸ و علی بن احمد، و از فاقر: ^۹ دو مرد، و از شهرزور: ^{۱۰} ابن خال،^{۱۱} و از فارس: محروج،^{۱۲} و از مرو: صاحب هزار دینار، صاحب مال و برگه سفید و ابو ثابت، و از نیشابور: محمد بن شعیب بن صالح، و از یمن: فضل بن یزید^{۱۳} و فرزندش حسن،^{۱۴} جعفری، ابن اعجمی و شمشاطی،^{۱۵} و از مصر:

۱. محمد بن محمد خزاعی (ر.ک: ج ۴ ص ۳۷۴ پانویشت ح ۷۲۴).
۲. ر.ک: ج ۴ ص ۳۷۴ ح ۷۲۵.
۳. در اعلام الوری، «حسین» آمده است.
۴. در برخی نقل‌ها، «ابن محمد بن هارون» آمده است.
۵. سه نفر صاحب ریگ هستند، از جمله ابن أم غانم (اثبات الوصیه: ص ۳۴۸).
۶. ر.ک: ج ۴ ص ۴۲۴ پانویشت ح ۷۴۹.
۷. احتمال داده شده که جد احمد بن عبد الله بن احمد رفاء باشد (قاموس الرجال: ج ۱۱ ص ۲۵۶ ش ۱۵۲).
۸. احتمال اتحاد با مرداس بن علی دارد (ر.ک: ج ۴ ص ۳۴۶ ح ۷۱۳، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۳۹۲ ش ۱۴۸۱۹، معجم رجال الحدیث: ج ۱۹ ص ۱۲۵ ش ۱۲۲۴۰).
۹. در نقل‌ها، قاقین و فارس و قابس آمده است.
۱۰. شهرزور در منطقه کردنشین عراق در جنوب شرقی سلیمانیه است که زور بن ضحاک، آن را بنا کرده و امروز به «سد صادق» معروف است (ر.ک: معجم البلدان: ج ۳ ص ۳۷۵، تقویم البلدان: ص ۴۱۳).
۱۱. نام ابن خال و جمال هم آمده است.
۱۲. ظاهراً تصحیف شده و صحیح آن، «مجروح» است (ر.ک: ص ۴۷ ص ۷۷۴ و ج ۴ ص ۳۴۶ ح ۷۱۳).
۱۳. در برخی نقل‌ها «مفضل» آمده که شناخته نشده است.
۱۴. شاید وی حسن بن فضل یمانی باشد (ر.ک: ج ۴ ص ۳۹۶ پانویشت ح ۷۲۶).
۱۵. گفته شده است همان «علی بن محمد شمشاطی» است که شیخ صدوق، دو تویع نقل می‌کند و گفته که وی رسول جعفر بن ابراهیم یمانی است. البته در نقل الکافی، «علی بن حسین یمانی» آمده است (ر.ک: ج ۴ ص ۴۰۰ ح ۷۲۷). ابن ندیم در الفهرست گفته: وی در زمان ما زنده بوده و با روایت امام در عصر غیبت منطبق نیست و این که اصل وی از شمشاط از ارمینیه است و این از یمن (ر.ک: قاموس الرجال: ج ۷ ص ۵۶۴ ش ۵۳۰۹، رجال النجاشی: ج ۱ ص ۹۳ ش ۶۸۷ و ص ۲۶۳ ش ۶۸۹، الفهرست، ابن ندیم: ص ۲۴۸، خلاصه الأقوال: ص ۱۸۷ ش ۴۹، الأعلام، زرکلی: ج ۴ ص ۳۲۵، معجم البلدان: ج ۳ ص ۳۶۲).

صاحب دو فرزند، صاحب مال در مکه^۱ و ابو رجاء^۲، و از نصیبین: ابو محمد بن و جناء^۳، و از اهواز: [احمد بن محمد] حصینی^۴،^۵

۸۱۱. فتال نیشابوری^۶ می‌گوید که محمد بن اسماعیل^۷، حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام و عمه امام عسکری علیه السلام، ابو عمرو عمری^۸، ابو علی بن مطهر^۹، ابو عبد الله بن صالح^{۱۰}، ابراهیم بن ادریس^{۱۱}، جعفر بن علی^{۱۲} و ابو نصر طریف خادم^{۱۳}، همگی صاحب

۱. شاید وی همان مردی باشد که از مصر با مالی برای صاحب امر، به مکه آمد (ر.ک: ج ۴ ص ۳۷۰ ح ۷۲۲).
۲. ابو رجاء مصری. ر.ک: ج ۴ ص ۴۰۱ ح ۷۳۸.
۳. حسن بن محمد بن و جناء: ابو محمد نصیبی، ابو محمد و جنائی و حسن بن و جناء که به جدش نسبت می‌دهند. وی با حسن بن علی بن و جناء نصیبی - که شیخ از او توقیع نقل می‌کند - یکی است. او مورد عنایت امام عصر علیه السلام بوده و به حضورش مشرف شده و با امام عسکری علیه السلام مکاتبه داشته است (ر.ک: ص ۵۸ پانویشت ح ۷۸۱ و ج ۳ ص ۲۸۱ ح ۶۴۷ (الغیبة، طوسی)، رجال النجاشی: ج ۲ ص ۲۴۰ ش ۹۳۶، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۳ ص ۶۶ ش ۴۰۶۵ و ص ۵۲ ش ۴۰۰۰، معجم رجال الحدیث: ج ۶ ص ۱۴۱ ش ۳۱۳۰).
۴. احمد بن محمد حصینی اهوازی: از اصحاب امام عسکری علیه السلام است. در حق او آمده است: شخصیتی جلیل و بزرگوار و نیکوست و شیخ موسی زنجانی، او را حسن دانسته است و در منتخب الأنوار، «حصنی» آمده است (رجال البرقی: ص ۶۱، رجال الطوسی: ص ۳۹۷ ش ۵۸۱۸، قاموس الرجال: ج ۱ ص ۵۸۸ ش ۵۲۹، الجامع فی الرجال: ص ۸۹۶ ش ۱۶۳).
۵. کمال الدین: ص ۴۴۲ ح ۱۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۷۳، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۲۲، منتخب الأنوار المضیئة: ص ۲۹۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰ ح ۲۶.
۶. ابو علی محمد بن حسن فتال نیشابوری: از متکلمان و مفسران و واعظ نام‌آور قرن پنجم و ششم هجری است که در سال ۵۰۸ ق، به شهادت رسید.
۷. نوه امام کاظم علیه السلام (ر.ک: ص ۹۶ ح ۸۰۱).
۸. ر.ک: ج ۳ ص ۳۰۹ (نایب نخست).
۹. ر.ک: ص ۳۵ ح ۷۶۴.
۱۰. ر.ک: ج ۴ ص ۳۳۰ ح ۷۰۲.
۱۱. ر.ک: ص ۴۹ ح ۷۷۶.
۱۲. ر.ک: ص ۳۹ پانویشت ح ۷۸۲.
۱۳. ر.ک: ص ۱۲ (ابو نصر طریف).

الزمان علیه السلام را دیده و برخی از آنها صفت و قد او را نیز بیان کرده‌اند.^۱

۸۱۲. به باور علامه حلی،^۲ کسانی که امام علیه السلام را مشاهده کرده‌اند،

فراوان اند که ابو هارون^۳ از جمله آنهاست، و معاویه بن حکیم،^۴ محمد بن

ایوب بن نوح^۵ و محمد بن عثمان عمری^۶ گفتند: امام عسکری علیه السلام،

فرزندش را به ما - که چهل مرد در خانه‌اش بودیم - نشانی داد و فرمود:

«پس از من، این، امام شما و جانشین من میان شماست»، و یعقوب

منقوش،^۷ ابو نصر ظریف^۸ و بلالی^۹ او را دیده‌اند و نیز عطار، عاصمی،^{۱۰}

محمد بن ابراهیم بن مهزیار،^{۱۱} احمد بن اسحاق قمی،^{۱۲} محمد بن صالح همدانی،^{۱۳}

۱. روضة الواعظین: ص ۲۸۷.

۲. شیخ علامه جمال الدین ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی و به آیه الله، ابن المطهر، و شیخ الطائفه، شخصیتی با فضل و علم، دانشمند دانشمندان، محقق، دقیق و ثقة ثقه، فقیه، محدث، متکلم، با مهارت، جلیل القدر، با عظمت و عالی قدر است که ریاست شیعیان در علوم عقلی و نقلی به وی رسیده است. او در رمضان ۶۴۸ ق به دنیا آمد و در ۷۲۶ ق از دنیا رفت (رجال ابن داود: ص ۷۸ ش ۴۶۶، ایضاح الاشتباه: ص ۲۹، أمل الآمل: ج ۲ ص ۸۱ ش ۲۲۴).

۳. ر.ک: ص ۱۴ پانویس ح ۷۶۳ (ابو هارون).

۴. ر.ک: ص ۲۴ ح ۷۷۲-۷۷۳.

۵. ر.ک: ص ۲۴ ح ۷۷۲-۷۷۳.

۶. ر.ک: ج ۳ ص ۳۳۱ (نایب دوم).

۷. ر.ک: ص ۱۹ ح ۷۶۹.

۸. ر.ک: ص ۱۲ (ابو نصر ظریف).

۹. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰.

۱۰. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰ و ج ۴ ص ۱۷۰ ح ۶۷۹.

۱۱. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰ و ج ۴ ص ۱۶۸ ح ۶۷۶.

۱۲. ر.ک: ج ۳ ص ۱۴۹ ح ۵۳۵.

۱۳. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰.

سایب،^۱ اسدی،^۲ قاسم بن علاء^۳ و غیر اینان که اگر همه آنان را بشماریم، نوشته، طولانی می‌شود.^۴

۱. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰.

۲. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰ و ج ۴ ص ۱۷۲ پانویس ح ۶۸۰.

۳. ر.ک: ص ۹۲ ح ۸۱۰ و ج ۴ ص ۱۵۴ ح ۶۶۷.

۴. العدد القویة: ص ۷۳ ح ۱۲۱.

فصل سوم

دیدارکنندگان امام علی(ع) در روز کار غیبت کبر او کسانی که کرامتی از او دیده‌اند

۱ / ۳
ابن بشام

۸۱۳. قطب‌الدین راوندی،^۱ از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه^۲ نقل می‌کند که گفت: در سال ۳۳۹ق، سالی که قرمطیان، حجر الأسود را به جای خودش در کعبه نهادند، چون در سفر حج به بغداد رسیدم، بزرگ‌ترین اندیشه‌ام این بود کسی را که حجر الأسود را در جای خود می‌نهد، دریابم؛ چون که ماجرای کار او در کتاب‌ها آمده بود، و این که آن سنگ را در هر زمانی حجت خدا بر جایش می‌نهد، آن گونه که در زمان حجاج، امام زین‌العابدین(ع) آن را در جایش قرار داد تا قرار گرفت. من به سختی بیمار شدم، آن چنان که بیم جان داشتم، و آنچه را در نظر داشتم،

۱. شیخ قطب‌الدین، ابو الحسن یا ابو الحسین، سعید بن عبد الله بن حسین بن هبة الله بن حسن راوندی کاشانی، عالم بزرگ، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و تاریخدان بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة و الخرائج و الجرایح از آثار اوست (الثقات العیون فی سادس القرون: ص ۱۰۳، أعیان الشیعة، ج ۷ ص ۲۶۰، ریاض العلماء، ج ۲ ص ۴۳۵، معالم العلماء: ص ۱۵ ش ۱۶).

۲. جعفر بن محمد بن قولویه قمی (م ۳۶۸ق): استاد شیخ مفید و از بزرگان فقه و حدیث شیعه و کاملاً مورد اعتماد است. او تألیفات فراوانی دارد (ر.ک: الفهرست، طوسی: ص ۹۱ ش ۱۴۱، رجال الطوسی: ص ۴۱۸ ش ۶۰۳۸، أمل الآمل: ج ۲ ص ۵۵ ش ۱۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۹).

فراهم نگشت. کسی را به نام «ابن هشام» نایب گرفتم و به او نامه مهر شده‌ای دادم. در نامه پرسیده بودم که: عمرم چه قدر خواهد بود؟ و آیا مرگ من در همین بیماری است یا خیر؟ و به آن نایب گفتم: خواسته‌ام این است که این نامه به دست کسی برسد که حجر الأسود را بر جای خودش می‌نهد و جواب نامه گرفته شود. تو را برای این کار، نایب گرفته‌ام.

ابن هشام می‌گوید: چون به مکه رسیدم و تصمیم بر آن شد که حجر الأسود را به جای خود باز گردانند، مبلغی به خدام خانه خدا دادم که توانستم جایی باشم که قرار دهنده حجر الأسود بر جایش را ببینم. کسی را هم از خدام قرار دادم که مانع فشار مردم بر من شود.

هر کس که می‌خواست حجر الأسود را بر جای خود نهد، می‌لرزید و قرار نمی‌گرفت. جوانی گندمگون و زیباروی آمد. آن را گرفت و در جایش نهاد و قرار گرفت. گویا اصلاً از جایش جدا نشده است. صداها برخاست. آن جوان خواست که از در مسجد بیرون رود. از جایم برخاستم و در پی او رفتم و مردم را از راست و چپ خود، کنار می‌زدم تا آن جا که پنداشتند دیوانه‌ام. مردم برایم راه می‌گشودند و چشمم از او جدا نمی‌شد، تا آن که از مردم جدا شد. من در پی او شتاب می‌کردم و او آرام می‌رفت و من به او نمی‌رسیدم. چون به جایی رسید که جز من کسی نبود که او را ببیند، ایستاد و رو به من کرد و فرمود: «آنچه همراه داری، بده».

نامه را به او دادم. بی آن که به آن بنگرد، فرمود: «به او بگو: از این بیماری، هراسی نداشته باش. مرگ او، پس از سی سال خواهد بود».

به گونه‌ای مدهوش شدم که توان حرکت نداشتم و او مرا گذاشت و رفت.

ابو القاسم ابن قولویه گفت: ابن هشام این جمله امام را به من رساند.

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۱۰۱

هنگامی که سال ۳۶۹ ق^۱ فرا رسید، ابو القاسم مریض شد و در کار خویش و آماده کردن وسائل کفن و دفن خود کوشید و وصیت خود را نوشت و در این کار، سعی فراوان کرد.

به او گفته شد: این، چه ترسی است؟ چیزی بر تو نیست. ما امیدواریم که خداوند، شما را سلامت بدارد!

او گفت: این همان سالی است که به آن بیم داده شده‌ام. و در همین بیماری‌اش در گذشت.^۲

۲ / ۳ ابن جعفر قثم

۸۱۴. محمد بن جریر طبری،^۳ از ابو الحسین محمد بن هارون بن موسی تلّکبری نقل می‌کند که گفته است: ابن جعفر قثم، به ابو حسین بن ابی بگل، در حرم کاظمین می‌گوید: این، مولایمان صاحب الزمان است و من او را بارها دیده‌ام که چون حرم، مانند امشب خالی می‌شود، می‌آید.^۴

۱. علامه مجلسی می‌فرماید: شیخ در کتاب رجالش سال وفات ابن قولویه را ۳۶۸ ق دانسته است و این خبر، با سال وفات نمی‌سازد. اشکال قابل توجهی در این متن وجود دارد، این که چگونه چنین ماجرای مهمی، در مکتوبات خود ابن قولویه نیامده است، با توجه به این که بر اساس همین نقل، ابن قولویه سی سال پس از این واقعه، در قید حیات بوده است؟ همچنین چرا شاگردان و مرتبطان با او چون شاگردش مرحوم مفید و شاگرد مفید، مرحوم شیخ طوسی در کتاب الغیبة و جاهای دیگر، این موضوع را نیاورده‌اند؟ آن گاه با فاصله‌ای بیش از دو قرن، بدون هیچ گونه سندی، در کتاب الخرائج، این حادثه به مرحوم ابن قولویه نسبت داده شده است.

۲. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۷۵ ح ۱۸، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۹۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۸ ح ۴۱، نجم الناقب: ص ۳۸۰ ح ۵۳. نیز، ر.ک: الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۱۴.

۳. ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی، از اعظم علمای امامیه در قرن چهارم و صاحب کتاب دلائل الإمامة، الايضاح و المسترشداست (الذریعة: ج ۸ ص ۲۴۱، الکنی و الألقاب: ج ۱ ص ۲۴۳، فهرس تراث: ج ۱ ص ۳۵۹).

۴. دلائل الإمامة: ص ۵۵۱ ح ۵۲۵. نیز، ر.ک: ح بعدی (ابو الحسین بن ابی بگل).

ابو الحسن بن ابی بعل

۸۱۵. محمد بن جریر طبری، از ابو الحسن محمد بن هارون بن موسی تلّکبری^۱ چنین روایت می‌کند:^۲ ابو الحسن بن ابی بعل کاتب^۳ برایم گفت که کاری را از ابو منصور بن صالحان^۴ بر عهده گرفته بودم و ماجرای میان من و او موجب پنهان شدن من از او شده بود و او در طلب من بود و مرا ترسانده بود و من پنهان و بیمناک مانده بودم. سپس شب جمعه به قصد مقبره‌های قریش (کاظمین) بیرون آمدم و در آن شب که باد و باران می‌آمد، آن جا را برای سپری کردن شب به دعا و درخواست برگزیدم و از ابن جعفر، متولی آن جا، خواستم که درها [ی مقبره امام کاظم علیه السلام و امام جواد علیه السلام] را ببندد و بکوشد که آن جا را خلوت کند تا هر دعا و درخواستی را که داشتم، در خلوت، از خدا بخواهم و از ورود کسی که از او ایمن نباشم و از دیدارش بترسم، در امان بمانم. او چنین کرد و درها را قفل کرد و شب به نیمه رسید و چنان باد و بارانی آمد که مردم را از آمدن به آن جا باز داشت و من ماندم و به دعا و زیارت

۱. محمد بن هارون بن موسی تلّکبری (زنده به سال ۴۱۰ ق.)، ساکن بغداد بوده است. نجاشی می‌گوید: با وی در منزل پدرش هارون بن موسی حاضر می‌شدیم و مردم کتاب‌های حدیث را بر وی قرائت می‌کردند (رجال النجاشی: ج ۲ ص ۴۰۷ ش ۱۱۸۵، رجال الطوسی: ص ۴۴۹ ش ۶۳۸۶، أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۵۱ ش ۱۰۸۷. نیز، ر.ک: منتخب الأثر: ص ۴۱۸).

۲. احتمال این که این رویداد در دوران غیبت صغریا یا اوایل غیبت کبرا اتفاق افتاده باشد، وجود دارد.

۳. ابو الحسن محمد بن یحیی بن ابی بعل کاتب، از دبیران و کاتبان در زمان مقتدر عباسی و از وزرای وی بوده و ولایت اصفهان را داشته است. او را به عنوان شاعر هم می‌شناسند و دیوانی نیز برای وی گزارش کرده‌اند. تاریخ وفات او از ۲۹۹ تا ۳۱۳ ق گفته شده است. نام او را محمد بن احمد بن یحیی نقل نموده‌اند (ر.ک: الوافی بالوفیات: ج ۲ ص ۳۶ ش ۳۳۰، ذکر أخبار اصفهان: ج ۱ ص ۱۸، تاریخ الطبری: ج ۱۱ ص ۴۲، معجم المؤلفین: ج ۱۲ ص ۱۰۰، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۸ ص ۲۶۳ ش ۱۶۸۰۹).

۴. ظاهراً ابو منصور محمد بن حسن بن صالحان، وزیر مشرف الدوله ابی الفوارس بن عضد الدوله بوده که در ۷۶ سالگی در سال ۴۱۶ ق، وفات یافته است (ر.ک: الکامل فی التاریخ: ج ۶ ص ۲۰، المنتظم: ج ۱۵ ص ۱۷۳، البداية و النهایة: ج ۱۲ ص ۱۹).

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند..... ۱۰۳

و نماز پرداختم. در همین میان، صدای پایی را نزد مقبره مولا یمان امام کاظم علیه السلام شنیدم. مردی زیارت می‌کرد و بر آدم علیه السلام و پیامبران اولو العزم و سپس بر یکایک امامان علیهم السلام سلام داد تا به صاحب الزمان علیه السلام رسید؛ ولی او را ذکر نکرد. من از این کارش تعجب کردم و به او گفتم: شاید او را از یاد برده یا نمی‌شناسد و یا عقیده این مرد است. هنگامی که از زیارتش فارغ شد، دو رکعت نماز خواند و به سوی من - که نزد مقبره مولا یمان امام جواد علیه السلام بودم - آمد و همان‌گونه زیارت کرد و سلام داد و دو رکعت نماز خواند. من چون او را نمی‌شناختم، از او بیمناک بودم و او را جوان و مردی کامل دیدم که لباس سپیدی به تن و عمامه‌ای به سر داشت و دنباله عمامه را دور گردنش پیچیده و عبایش را بر شانه‌اش انداخته بود.

او به من فرمود: «ای ابو الحسین فرزندان ابو بغل! چرا دعای فرج را نمی‌خوانی؟».

گفتم: آن چیست، ای سرور من؟

فرمود: «دو رکعت نماز می‌خوانی و می‌گویی: "ای که زیبایی را آشکار می‌کنی و زشتی را می‌پوشانی! ای که به جرم، مؤاخذه نمی‌کنی و پرده نمی‌دری! ای که منتت بزرگ، گذشتت کریمانه، بخششت نیکو و مغفرتت گسترده است! ای که دستانت را به رحمت گشوده‌ای! ای نهایت هر نجوا و غایت هر شکایت! ای یار هر یاری خواه! ای آغازگر نعمت پیش از استحقاق آن! ای پروردگار! (ده بار) ای سرور! (ده بار) ای مولا! (ده بار) ای غایت [هستی]! (ده بار) ای نهایی‌ترین غایت هر رغبت! (ده بار) از توبه حق این نام‌ها و به حق محمد و خاندان پاکش می‌خواهم که رنجم را برطرف و خاطرهم را آسوده کنی و غصه‌ام را بگشایی و کارم را سامان دهی" و پس از آن، هر دعایی خواستی می‌کنی و حاجتت را می‌خواهی.

سپس گونه راستت را بر زمین می‌نهی و صد بار در سجدهات می‌گویی: "ای

محمد! ای علی! ای علی! ای محمد! مرا کفایت کنید، که شما کفایت کننده من هستید و مرا یاری دهید، که شما یاری دهنده من هستید".

سپس گونه چپت را بر زمین می‌نهد و صد بار می‌گویی: «مرا دریاب»، و آن را فراوان تکرار می‌کنی و می‌گویی: «کمک، کمک!»، تا نفست ببرد، و سرت را بالا می‌آوری که خداوند به گرمش، حاجتت را روا می‌کند، إن شاء الله تعالی».

هنگامی که به نماز و دعا مشغول شدم، بیرون رفت و چون فارغ شدم، به سوی ابو جعفر^۱ (متصدی حرم) رفتم تا در باره آن مرد از او بپرسم و این که چگونه داخل شده است؛ اما همه درها را به همان حال، بسته و قفل شده دیدم و از آن به شگفت آمدم و گفتم: شاید دری این جا باشد که من خبر ندارم. ابن جعفر، متصدی حرم، را بیدار کردم و او از اتاق [نگهداری] روغن چراغ‌ها به سوی من آمد و از او در باره آن مرد و ورودش پرسیدم. گفت: درها بسته بوده و همان گونه که می‌بینی، آنها را نگشوده‌ام. من ماجرا را برایش گفتم. گفت: این مولایمان صاحب الزمان علیه السلام است و من او را بارها دیده‌ام که چون حرم، مانند امشب خالی می‌شود، می‌آید.

من بر آنچه از دستم رفته بود، تأسف خوردم و نزدیک سپیده‌دمان بیرون آمدم و به سوی کرخ (محلّه‌ای در بغداد) و همان جایی که پنهان شده بودم، رفتم و هنوز روز، بالا نیامده بود که یاران ابن صالحان، دنبال دیدار من بودند و از دوستانم، سراغ مرا می‌گرفتند و همراه خود، امان‌نامه و ورقه‌ای از وزیر داشتند که دست خط او را داشت و پر از مطالب زیبا [و دلخواه من] بود. من با یکی از دوستان مورد اعتماد نزد او حاضر شدم. او برخاست و مرا در آغوش گرفت و به گونه‌ای بی سابقه با من رفتار کرد و گفت: حالت به جایی رسیده که از من نزد صاحب الزمان شکایت می‌کنی؟! گفتم: من دعا و درخواستی کرده‌ام.

او گفت: وای بر تو! دیشب، شب جمعه، مولایم صاحب الزمان را در عالم رؤیا دیدم که مرا به رفتاری پسندیده [با تو] فرمان می‌داد و در این باره چنان با من درشتی

۱. او همان ابن جعفر قیم، متصدی حرم است که در ابتدای حدیث بود. در بسیاری از موارد، «ابن» و «ابو» به یکدیگر تصحیف می‌شوند.

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانى که کرامتى از او دیده‌اند..... ۱۰۵

کرد که ترسیدم.

من گفتم: لا إله إلا الله! گواهی می‌دهم که آنها بر حق و نهایت حق هستند. دیشب مولایمان را در بیداری دیدم و به من این گونه فرمود، و آنچه را در مزار شریف دیده بودم، شرح دادم. از آن، شگفت‌زده شد و کارهای بزرگ و نیکویی در این باره از او صادر شد. به برکت مولایمان صاحب الزمان که درودهای خدا بر او باد، از او به [امکانات و] جایی رسیدم که گمان نمی‌بردم.^۱

۴ / ۳

محمد بن علی علوی

۸۱۶. سید علی بن ابن طاووس، دعای علوی مصری را در کتابی کهن - که نویسنده‌اش نام خود را حسین بن علی بن هند، ذکر و تاریخ نگارش آن را شوال سال ۳۹۶ ق ثبت کرده - یافته است. او متن و سند دعا را ذکر می‌کند و می‌گوید: این دعا را سید و سرورمان، مولایی که آرزومند او هستیم - که درودهای خدا بر او باد -، به مردی مظلوم از شیعیان و اهلش در عالم رؤیا آموخته و خداوند، گره از کارش گشوده و دشمنش را کشته است.

در آن کتاب آمده است: ابو علی احمد علوی عریضی، در حران برایم به نقل از محمد بن علوی (ساکن مصر) گفت: از سخن چینی کسی نزد احمد بن طولون، بیم فراوانی از حاکم مصر داشتم و بر جان خود می‌ترسیدم. به قصد به جای آوردن حج، بیرون آمدم و از حجاز به عراق رفتم و به مزار امام حسین علیه السلام پناه بردم و پانزده روز در آن جا به دعا و گریه و زاری پرداختم، که میان خواب و بیداری، به دیدار امام زمان علیه السلام تشرّف یافتم و به من فرمود: «حسین به تو می‌فرماید: ای فرزند عزیزم! از

۱. دلائل الإمامة: ص ۵۵۱ ح ۵۲۵، فرج المهموم: ص ۲۴۵ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۰۴ و ج ۹۵ ص ۲۰۰ ح ۳۳.

فلانی می‌ترسی؟».

گفتم: آری، می‌خواهد مرا بکشد و به سرورم پناه آورده و شکوه کرده‌ام.

او فرمود: «چرا خدایت را که پروردگار تو و پدران است، با دعاهایی که پیامبران پیشین، او را با آنها خوانده‌اند، نخواندی؟ آنها نیز در سختی بودند و خداوند به خاطر آن دعاهای، گره از کارشان گشود».

گفتم: چه دعایی بخوانم؟

فرمود: «شب جمعه، غسل کن و نماز شب بخوان و چون سجده شکر کردی، دو زانو بنشین و این دعا را بخوان».

دعایی برای من ذکر کرد و این ماجرا پنج شب پیایی برایم اتفاق افتاد و میان خواب و بیداری، او را می‌دیدم و دعا را می‌شنیدم تا آن را حفظ کردم و شب جمعه دیگر نیامد. شب جمعه، غسل کردم و لباس تمیز پوشیدم و عطر زدم و نماز شب را خواندم و سجده شکر گزاردم و دو زانو نشستم و خدای جلیل متعال را با این دعا، خواندم.

شب شنبه، او به خوابم آمد و به من فرمود: «ای محمد! دعایت مستجاب شد و همان هنگام که دعایت تمام شد، دشمنت به دست همو که سخن‌چینی تو را نزدش کرده است، کشته شد».

صبح با سرورم [امام حسین (عج)] وداع کردم و عازم مصر شدم. به اردن که رسیدم، یکی از همسایگان مصری‌ام را - که شیعه بود - دیدم. او برایم گفت که احمد بن طولون دشمنت را دستگیر کرده و فرمان داده است تا سرش را از پشت ببرند، و گفت که این [ماجرا] در شب جمعه بوده است و فرمان داده که جسدش را به رود نیل بیندازند و برادران و برخی از خویشانم نیز این را تأیید کردند که همان وقت بوده است، همان گونه که مولایم - که دروذهای خدا بر او باد - به من خبر داده بود. گفتنی است در نقل دیگری که از این ماجرا آمده، دشمن این شخص، شب

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۱۰۷

جمعه، مهمانی می‌دهد و سپس با غلامانش می‌خوابد؛ اما صبح، او را سربریده از قفا می‌یابند و نمی‌فهمند چه کسی او را کشته است. در این نقل، دعا این گونه شروع می‌شود: خدای من! چه کسی تو را خواند و پاسخش ندادی؟!...»^۱.

۵/۳

حسن بن عبدالله تمیمی

۸۱۷. شیخ طوسی به سند خود از ابو سوره، حسن بن عبدالله تمیمی چنین نقل می‌کند: به سوی حیر^۲ بیرون آمدم و چون به آن رسیدم، دیدم جوانی خوش سیما، نماز می‌خواند و چون او و من هر دو وداع کردیم، [از حرم] خارج شدیم و به شریعه رسیدیم. به من فرمود: «ای ابو سوره! کجا می‌روی؟».

گفتم: کوفه.

فرمود: «با که؟».

گفتم: با مردم.

به من فرمود: «نمی‌خواهی همه با هم برویم؟».

گفتم: چه کسی با ماست؟

فرمود: «لازم نیست کسی با ما باشد» و آن شب رفتیم و ناگهان به مقبره‌های مسجد سهله [در کوفه در دوازده فرسنگی کربلا] رسیدیم. به من فرمود: «این خانه‌ات است، اگر می‌خواهی برو». سپس به من فرمود: «نزد ابن زراری، علی بن یحیی^۳ می‌روی و به او می‌گویی: مالی را که نزد اوست، به تو بدهد».

۱. مهج الدعوات: ص ۳۳۴، جنة المأوی: ح ۷ (چاپ شده در: بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۲۲۷ و ج ۹۲ ص ۲۶۶ ح ۳۴)، نجم الثاقب: ص ۲۰۴ ح ۲۳.

۲. حیر، همان حائر حسینی و مرقد امام حسین علیه السلام در کربلا است. (م)

۳. منظور، ابو الحسن علی بن یحیی بن زراری است (تاریخ آل زرارة: ص ۱۸). در نقلی دیگر، شیخ طوسی در

به او گفتم: او به من نمی‌دهد.

به من فرمود: «به او بگو به آن نشان که این مقدار دینار و آن مقدار درهم و در فلان جاست و روی آن با فلان چیز پوشیده شده است».

به او گفتم: و تو کیستی؟

فرمود: «من محمد بن حسن هستم».

گفتم: اگر از من نپذیرفت و دلیل خواست، چه؟

فرمود: «من پشت سر تو هستم».

من نزد ابن زراری آمدم و به او گفتم: اما او مرا راند. به او نشانه‌ها را دادم و نیز این که او پشت من است. گفت: پس از این دیگر چیزی نیست و گفت: بجز خدای متعال، از این خبر نداشت! و مال را به من داد.

در حدیثی دیگر از او، این متن افزوده شده است: و آن مرد از من در باره وضعیتم پرسید. تنگ‌دستی و عیالواری‌ام را به او خبر دادم و او پیوسته با من راه می‌آمد تا سحرگاهان به مقبره‌های مسیحیان رسیدیم. نشستیم و او با دستش آن جا را حفر کرد و آب بیرون زد و وضو گرفت و سیزده رکعت [نماز شب و نافله صبح] را خواند.

سپس به من فرمود: «نزد ابو الحسن علی بن یحیی برو و به او سلام برسان و به او بگو: آن مرد به تو می‌گوید: صد دینار از آن هفتصد دینار مدفون در فلان جا را به ابو سوره بده. من همان موقع به خانه‌اش رفتم و در زدم. [کنیزی] گفت: کیست؟ گفتم: به ابو الحسن بگو: ابو سوره است. و شنیدم که می‌گفت: مرا با ابو سوره چه

﴿ الغیبة، شبیه این قضایا را از ابن ابی سوره نقل می‌کند که به جای علی بن یحیی، ابو طاهر زراری محمد بن سلیمان است که تاریخ آل زراره احتمال داده یک قضیه باشد و تصحیفی به وجود آمده باشد (ر. ک: حدیث بعدی، تاریخ آل زراره: ص ۲۰۵). اگر دو جریان باشد، چون ابو طاهر حدود سال سیصد فوت کرده، در این صورت، مربوط به غیبت صغراست.

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۱۰۹

کار؟ سپس به سوی من بیرون آمد. بر او سلام دادم و ماجرا را برایش باز گفتم. او به درون خانه رفت و صد دینار برایم آورد و آنها را گرفتم و به من گفت: با او دست دادی؟ گفتم: آری. او دستم را گرفت و بر روی چشمانش نهاد و به صورتش کشید. گفتنی است که این گزارش، اسناد دیگری نیز دارد و در قرن چهارم و پنجم، مشهور بوده است.^۱

همچنین از همان شخص، این گونه حکایت کرده است: رهسپار مزار امام حسین علیه السلام شدم تا روز عرفه آن جا باشم و روز عرفه در آن جا بودم و نماز عشا را خواندم و [به قرائت] ایستادم و از سوره حمد آغاز کردم. جوانی خوش سیما نیز بود که ردایی نقشدار به تن داشت و او نیز از حمد آغاز کرد و او پیش از من و یا من پیش از او [قرآن را] ختم کردیم، و صبح هنگام، با هم از در مزار خارج شدیم و چون به ساحل فرات رسیدیم، جوان به من فرمود: «تو می خواهی به کوفه بروی، برو!»، و من از طریق فرات رفتم و جوان، از راه خشکی رفت. سپس من از جدایی اش پشیمان شدم و او را دنبال کردم. به من فرمود: «بیا همگی به پای دیوار بند [شریعه فرات] برویم، و همگی خوابیدیم و چون بیدار شدیم، کنار عوفی (/ غزی)^۲ روی کوه (/ پُشته) کنار خندق بودیم.

به من فرمود: «تو در تنگنا هستی و عیالوار. نزد ابو طاهر زراری^۳ برو. او از خانه اش با دستی خونین از قربانی اش بیرون می آید. به او بگو: جوانی با این اوصاف به تو می گوید: کیسه ای را که یکی از برادرانت برایت آورده و بیست دینار

۱. الفیة، طوسی: ص ۲۶۹ ح ۲۳۴ و ص ۲۷۰ ح ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴ ح ۱۲. نیز، ر.ک: الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۷۱ ح ۱۵.

۲. نجف.

۳. محمّد بن سلیمان بن حسن بن جهم ابو طاهر زراری (م ۲۳۷ - ۳۰۰ یا ۳۰۱ ق) (تاریخ آل زراره: ص ۱۸، الکنی و الألقاب: ج ۱ ص ۱۳۲).

است، بده. و آن را از او بگیر».

من نزد ابو طاهر زراری رفتم و برایش وصف و گفته آن جوان را گفتم. گفت: خدا را سپاس، و او را دیدم که به درون خانه رفت و کیسه دینارها را برایم آورد و به من داد و من باز گشتم.

ابو عبد الله محمد بن زید بن مروان - که او نیز [مانند ابو سوره] یکی از بزرگان زیدی مذهب است - می‌گوید: این حدیث را برای ابو الحسن محمد بن عبید الله علوی، در حالی که در سرزمین هُر^۱ بودیم، گفتم. او گفت: این، حق است. مردی جوان که در چهره‌اش چیزهایی خواندم، نزد من آمد و چون همه مردم رفتند، به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فرستاده جانشین (امام عسکری علیه السلام) به یکی از برادرانش در بغداد هستم. به او گفتم: آیا مرکبی داری؟ فرمود: «آری در سرای طلحی‌ها». به او گفتم: برخیز و آن را بیاور. و غلامی با او روانه کردم.

او مرکبش را حاضر کرد و آن روز را نزد من ماند و از غذای من خورد و از اسرار و درون خود فراوان به من گفت. به او گفتم: از کدام راه می‌روی؟ گفت: به این نجف فرود می‌آیم. سپس به وادی رمله می‌آیم و آن گاه به فسطاط می‌روم [و مرکب را می‌فروشم] و همراه جانشین، سوار می‌شوم و به سوی مغرب می‌روم.

ابو الحسن محمد بن عبید الله می‌گوید: فردا، او سوار بر مرکبش شد و من نیز با او همراه شدم تا به پل سرای صالح رسیدیم. او به تنهایی از خندق گذشت و من او را می‌دیدم که در نجف فرود آمد و از چشمانم غایب شد.

ابو عبد الله محمد بن زید می‌گوید: این دو حدیث را برای ابو بکر محمد بن ابی دارم یمامی، یکی از بزرگان حشویه^۲ گفتم. گفت: این، حق است. همین چند سال

۱. هُر (به ضم هاء و تشدید راء). تلی در سرزمین یمامه حجاز است. خود یمامه نیز شهری بزرگ و دارای دهکده‌ها، قلعه‌ها، چشمه‌ها و نخيلات است (ر.ک: مراد الاطلاع).

۲. حشویه، گروهی هستند که به ظواهر آیات کلام الهی متمسک شده و به تجسم و غیره قائل گردیده‌اند و آنان یکی از فرقه‌های گمراه شده در شریعت اسلامی هستند (لفت‌نامه دهخدا، ذیل «حشویه»).

پیش، خواهرزاده ابو بکر نخالی عطار - که صوفی و همدم صوفیان بود - نزد من آمد و به او گفتم: تو کیستی و کجایی؟ گفتم: من هفده سال است که مسافریم. به او گفتم: شگفت‌ترین چیزی که دیده‌ای، چه بوده است؟ گفتم: در اسکندریه (بندری در مصر) در کاروان‌سرای که غریبان در آن جا منزل می‌گرفتند، فرود آمدم. در وسط کاروان‌سرا، مسجدی بود که مردم در آن نماز می‌خواندند و امام جماعتی داشت و جوانی بود که از اتاقش یا غرفه‌ای^۱ بیرون می‌آمد و پشت سر آن امام نماز می‌خواند و بی‌درنگ به اتاقش باز می‌گشت و با مردم نمی‌ماند.

چون این کار به درازا کشید و او را جوانی پاکیزه و عبا بر دوش دیدم، گفتم: به خدا سوگند، من دوست دارم تو را خدمت کنم و به حضور تو تشرّف یابم! او فرمود: «مختاری» و من پیوسته او را خدمت می‌کردم تا کاملاً با من انس گرفت و روزی به او گفتم: تو کیستی؟ خداوند، عزیزت بدارد! فرمود: «من صاحب حقّم».

به او گفتم: ای سرور من! کی ظهور می‌کنی؟

فرمود: «الآن، هنگام ظهور من نیست و هنوز مدّتی باقی مانده است» و من به خدمت او مشغول بودم و او به همان حال، در نماز جماعت شرکت می‌کرد و از لغو و حرف‌های کم‌ارزش، دوری می‌نمود تا آن که فرمود: «نیازمند به مسافرتیم». به او گفتم: من همراهت هستم.

سپس به او گفتم: ای سرور من! کی امر تو آشکار می‌شود؟

فرمود: «نشانه ظهور من، فراوانی هرج و مرج و فتنه‌هاست و به مکه می‌آیم و در مسجد الحرام می‌مانم و مردم می‌گویند: برای ما امامی تعیین کنید. و سخن فراوان می‌شود، تا آن که مردی از میان مردم بر می‌خیزد و به چهره من می‌نگرد و سپس می‌گوید: ای مردم! این مهدی است. به او بنگرید! آنها دست مرا می‌گیرند و مرا میان

۱. به بالاخانه و اتاق طبقه دوم، غرفه گفته می‌شود.

رکن و مقام بالا می‌برند و مردم به هنگام یأس از [ظهور] من، بیعت می‌کنند.
 ما به ساحل دریا رفتیم و او تصمیم گرفت از دریا بگذرد و من به او گفتم: ای
 سرور من! به خدا سوگند، من از دریا می‌ترسم!
 او فرمود: «وای بر تو! من با تو هستم و می‌ترسی؟!»
 گفتم: نه! اما می‌ترسم. و او سوار [کشتی] شد و من باز گفتم.^۱

۶ / ۳

سید حسنی جبلی: ثائر بالله

۸۱۸. شیخ منتجب الدین رازی^۲ نقل کرده است که: سید ثائر بالله، فرزند مهدی فرزند ثائر
 بالله حسنی جبلی،^۳ زیدی مذهب بود و ادعای امامت زیدیه را داشت و در گیلان
 شورش کرد و سپس مستبصر و امامی مذهب شد. او احادیثی را روایت کرده و
 ادعای زیارت صاحب الامر علیه السلام را داشت و احادیثی را از ایشان روایت می‌کرد.^۴

۷ / ۳

ابو الحسن علی بن محمد علوی

۸۱۹. شیخ منتجب الدین رازی می‌گوید: سید، عین السادة (چشم سادات)، ابو الحسن، علی
 بن محمد بن علی بن قاسم علوی شعرانی، عالمی صالح بوده و صاحب الامر علیه السلام را

۱. الغيبة، طوسی: ص ۲۹۹ ح ۲۵۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۱۸ ح ۴۱.

۲. شیخ علی بن عبید الله بن حسن بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ منتجب الدین (۵۰۴- بعد از ۵۸۵
 ق): فاضل، عالم، مورد اعتماد و محدثی راستگو و حافظ حدیث بوده است. او نام استادان و عالمان را از شیخ
 طوسی تا روزگار خودش فهرست کرده است (أمل الآمل: ج ۲ ص ۱۹۴ ش ۵۸۳، أعيان الشيعة: ج ۸ ص ۲۸۶،
 الفهرست، منتجب الدین: ص ۵، معالم العلماء: ص ۲۸).

۳. ظاهراً او ابو الفضل جعفر بن محمد بن حسن شاعر، از فرزندان عمر اشرف، متوفای ۳۴۸ ق مشهور به «الثائر
 بالله» و «السید الأبیض» است (أعيان الشيعة: ج ۴ ص ۱۷۶، أمل الآمل: ج ۱ ص ۴۷ ش ۱۲۲).

۴. الفهرست، منتجب الدین: ص ۳۴ ش ۶۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۷، نجم الثاقب: ص ۳۳۰ ح ۳۴.

زیارت و احادیثی را از ایشان نقل کرده است.^۱

۸ / ۳

ابو محمد دلجی

۸۲۰. قطب الدین راوندی می‌گوید که: ابو محمد دلجی،^۲ از برگزیدگان یاران ما بود و حدیث شنیده بود. او دو فرزند داشت که یکی به راه راست و نامش ابو الحسن بود و مرده‌ها را غسل می‌داد، و فرزند دیگر، مانند برخی جوان‌ها، کارهای ناروا و حرام می‌کرد. مالی به ابو محمد داده شد تا حجی به نیابت از امام زمان علیه السلام بگزارد که این کار [نیابت گرفتن] در آن روزگار، عادت شیعه بود. او مقداری از آن را به فرزند فاسدش داد و برای حج بیرون آمد. هنگام بازگشت، حکایت کرد که در موقف [عرفات]، جوانی نیکوروی و گندمگون و صاحب زلف را در کنارش دیده که به دعا و مناجات و گریه و زاری و اعمال نیک اشتغال داشته و هنگام فرارسیدن وقت کوچ از عرفات، به او رو کرده و فرموده است: «ای پیرمرد! آیا حیا نمی‌کنی؟».

ابو محمد می‌گوید: گفتم: از چه چیزی، ای سرور من؟!!

فرمود: «هزینه حجی به نیابت از کسی که می‌دانی، به تو داده می‌شود و تو مقداری از آن را به فاسقی می‌دهی که باده می‌نوشد؟! نزدیک است که این چشمت از میان برود»، و به چشم اشاره کرد و من از آن زمان تا کنون، هراس دارم.

ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید) این را شنید و گفت: چهل روز از ورود او به خانه‌اش نگذشته بود که زخمی در همان چشمش که اشاره کرده بود، در آمد و بینایی‌اش رفت.^۳

۱. الفهرست، منتجب الدین: ص ۱۱۲ ش ۲۳۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۷، نجم الثاقب: ص ۳۸۱ ح ۵۴.
۲. عبد الله بن محمد بن عبد الله، ابو محمد حذاء دلجی، منسوب به جایی در بغداد پشت دروازه کوفه به نام دعالجه است. او فقیه و عارف و استاد نجاشی (رجال شناس بزرگ شیعه) در احکام ارث بوده و کتابی در باره حج دارد (رجال النجاشی: ج ۲ ص ۳۶ ش ۶۰۷، خلاصة الأقوال: ص ۱۱۲ ش ۵۳).
۳. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۸۰ ح ۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۹ ح ۴۲، نجم الثاقب: ص ۵۲۳. نیز،

۹ / ۳

زاهد کوفی و عمر بن حمزه

۸۲۱. وزام بن ابی فراس^۱ با سندش به نقل از ابو محمد حسن بن علی بن حمزه اقسانی^۲ می‌گوید: در کوفه، پیرمردی گازر (جامه شوی) بود که به زهد و درویشی و عبادت و پیروی از گذشتگان صالح، مشهور بود.^۳

روزی من در مجلس پدرم بودم و این پیرمرد رو به روی او برایش سخن می‌گفت. او گفت: شبی در مسجد قدیمی جُعفی، تنها به خلوت و عبادت سرگرم بودم. شب از نیمه گذشته بود که سه تن به سوی من آمدند و وارد مسجد شدند و به میان حیاط که رسیدند، یکی از آن سه نفر نشست و دستش را به چپ و راست زمین کشید. آب جوشید و از آن وضو گرفت و به دو تن دیگر هم اشاره کرد و آن دو نیز وضو گرفتند و به پیش‌نمازی او مشغول نماز شدند و من نیز به آنها پیوستم. هنگامی که نمازش را به پایان بُرد، آب در آوردنش از زمین را بزرگ و شگفت شمردم و از کسی که سمت راستم بود، پرسیدم: این کیست؟ او به من گفت: ایشان صاحب الأمر، فرزند [امام] حسن عسکری علیه السلام است. من نزدیک رفتم و دستانش را بوسیدم و گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! در باره عمر بن حمزه چه نظری دارید؟ آیا بر حق است؟

۱. ر. ک: الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۱۵.

۱. ابو الحسین وزام بن ابی فراس، فرمان‌روای حله در عراق بود. او از نسل مالک اشتر و فاضل، زاهد، بزرگ‌مرتبه، عالم، فقیه و شایسته بود. او جد مادری سید رضی الدین علی بن طاووس، عالم مشهور شیعی است. کتاب تنبیه الخواطر نوشته اوست (الفهرست، منتجب الدین: ص ۱۲۸ ش ۵۲۲، أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۳۸ ش ۱۰۴۰، الکنی و الألقاب: ج ۲ ص ۱۹۳).

۲. ظاهراً او ابو محمد حسن بن علی بن حمزه بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن ابی طالب حسینی علوی کوفی اقساسی، شاعر و مشهور به «ابن اقساسی»، در گذشته به سال ۵۹۳ ق است (أعیان الشیعة: ج ۵ ص ۱۸۷، نجم الثاقب: ص ۳۲۹).

۳. از این جا به بعد، عبارت‌ها گاه خلاصه‌تر و نقل به معنا می‌آید.

فرمود: «نه، و شاید که هدایت یابد! و نمی‌میرد تا مرا ببیند»، و این سخن را دل‌نشین یافتیم.

زمانی طولانی گذشت و عمر بن حمزه در گذشت و شایع نشد که امام را دیده است، و هنگامی که این را نزد شیخ زاهد، ابن نادیه، گفتم و به زبان انکار پرسیدم: مگر تو نگفتی که این عمر نمی‌میرد تا صاحب الأمر را ببیند؟ او پاسخ داد: و تو از کجای می‌دانی که او را ندیده است؟

سپس با ابو المناقب، فرزند عمر بن حمزه، در جایی گرد آمدیم و با هم از پدرش سخن گفتیم. او گفت: در پایان شبی نزد پدرم بودم و او در بستر بیماری منجر به فوتش بود و توانایی‌اش از میان رفته بود و بیم مرگش می‌رفت. در همان حال که درها هم بسته بود، شخصی بر ما وارد شد که [چون] از او ترسیدم و ورودش را شگفت دیدم، غفلت کردیم از او چیزی پرسیم. او نزد پدرم نشست و مدتی دراز با او سخن می‌گفت و پدرم می‌گریست. سپس برخاست و چون غایب شد، پدرم به زحمت گفت: مرا بنشانید. او را نشانیدیم. چشمانش را گشود و گفت: آن کسی که کنارم بود، کجاست؟ گفتیم: از همان جا که آمده بود، رفت. پدرم گفت: او را بیابید. ما هم در پی او رفتیم؛ اما دیدیم درها بسته است و اثری از او نیست. به سوی پدرم باز گشتیم و خبر دادیم. سپس از پدرم در باره او پرسیدم. گفت: این، صاحب الأمر است. سپس دوباره سنگین و بیهوش شد.^۱

۱۰/۳

اسکندر و پیش

۸۲۲. علامه حلی^۲ به سند خود از سید فضل الله راوندی نقل می‌کند که: اسکندر دیر

۱. تنبیه الخواطر: ج ۲ ص ۳۰۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۵ ح ۵۵، نجم الثاقب: ص ۳۲۸ ح ۳۳.

۲. ابو منصور جمال الدین، حسن بن یوسف بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی، از علمای شیعه (۶۴۸ - ۷۲۸ هـ).

بیش^۱ از فرمان‌روایان زاهد صالح شیعه و از سرشناسان و بزرگان و متقدمان عراق بود. او بارها قائم علیه السلام را زیارت کرده بود.^۲

۱۱/۳

ابو عباس واسطی

۸۲۳. سید ابن طاووس^۳ می‌گوید: من در روزگار خود، گروهی را درک کردم که می‌گفتند: مهدی علیه السلام را دیده‌اند... و از جمله، یکی از آنها که می‌دانم راست می‌گوید، گفت: من از مولایمان مهدی علیه السلام [در دعاهایم] می‌خواستم که به من اجازه دهد در روزگار غیبتش، مانند بندگان و خواص خدمت‌گزارش، به خدمت و همراهی اش مشرف شوم و این آرزویم را به هیچ کس نگفته بودم، تا آن که رشید ابو عباس بن میمون واسطی، روز پنجشنبه، بیست و نهم رجب سال ششصد و سی و پنج نزد من آمد و بی مقدمه به من گفت: به تو فرمودند که «قصد ما [از عدم اجابت خواسته‌ات] جز

﴿۷۲۶ق﴾، در شهر حله به دنیا آمد. او مقدمات، ادبیات عرب، علوم فقه، اصول فقه، حدیث و کلام را نزد پدرش شیخ یوسف سدید الدین و دایی اش محقق حلی آموخت و علوم منطق، فلسفه و هیئت را نزد اساتید دیگرش بویژه خواجه نصیر الدین طوسی فراگرفت و قبل از رسیدن به سن بلوغ به درجه اجتهاد نایل شد. تذکره الفقهاء، إرشاد الأذهان فی أحكام الایمان، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، کشف المراد و باب حادی عشر از آثار اوست (أمل الآمل: ج ۲ ص ۳۰۰، روضات الجنات: ج ۱ ص ۲۹۴ و ج ۲ ص ۲۶۹-۲۸۶، ریحانه الأدب: ج ۴ ص ۱۶۷، تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام: ص ۳۴ ج ۳۶).

۱. صارم الدین اسکندر دیربیش، فرزند عکبر ورشیدی خرقانی، فرمان‌روایی زاهد از نسل مالک اشتر، صالح، پارسا و مورد اعتماد بود (ر.ک: فهرست أسماء علماء الشیعة، منتجب الدین: ص ۳۶ ش ۱۶ و ص ۱۲۴ ش ۴۹۲-۴۹۴، ایضاح الاشتباه: ص ۳۱۵ ش ۷۵۳، أعیان الشیعة: ج ۳ ص ۳۰۱).

۲. ایضاح الاشتباه: ص ۳۱۵ ش ۷۵۳، نجم الثاقب: ص ۲۸۴ ح ۵۷.

۳. سید نقیب، رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر، معروف به سید ابن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ق) در حله متولد شد. وی از معروف‌ترین علمای شیعه بوده است و در فضل و زهد و عبادت و فقاہت، زبانزد همگان است. وی شاعر، ادیب و نویسنده نیز بوده و تألیفات فراوانی دارد همچون: الإقبال بصلاح الأعمال، جمال الأسبوع، الدرر الواقیة، فلاح السائل و نجاح المسائل، کشف المحجّة لثمره المهجّة، اللهوف علی قتلی الطفوف و الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان (أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۰۵ ش ۶۲۲، روضات الجنات: ج ۴ ص ۳۲۵، الکنی و الألقاب: ج ۱ ص ۳۲۷، طبقات أعلام الشیعة (المائة السابعة): ص ۱۱۶، أعیان الشیعة: ج ۸ ص ۳۵۸).

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۱۱۷

مهربانی و دلسوزی به تو نیست، و اگر خود را آماده صبر و شکیب کرده‌ای، مرادت حاصل شده است». به او گفتم: این را از جانب که می‌گویی؟ گفت: از سوی مولایمان مهدی - که دروذهای خدا بر او باد -^۱.

۱۲/۳

اسماعیل بن حسن هرقلی

۸۲۴. علی بن عیسی اربلی^۲ می‌گوید که: گروهی از برادران مورد اعتمادم، دو ماجرا از این دست برایم نقل کرده‌اند: فردی به نام اسماعیل بن حسن^۳، اهل روستایی به نام هرقل از توابع حلّه - که در روزگار ما در گذشت؛ ولی من او را ندیده بودم - از پدرش شمس الدین، از جدش نقل کرد: در روزگار جوانی، دُمَلی به اندازه یک مشت انسان روی ران چپم بود که هر بهار، سر باز می‌کرد و خونی بدرنگ از آن خارج می‌شد و دردش مرا از بسیاری از کارهایم باز می‌داشت. من از هرقل به حلّه آمدم و به مجلس سید علی بن طاووس رفتم و از دردم شکوه کردم و گفتم: می‌خواهم آن را مداوا کنم. او پزشکان حلّه را حاضر کرد و جای دُمَل را نشان داد. آنها گفتند: این دُمَل، بالای رگ میانی و اصلی قرار دارد و معالجه‌اش خطرناک است؛

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۴ (به نقل از کتاب النجوم، سید ابن طاووس)، نجم الثاقب: ص ۲۹۵ ح ۱۶. این نقل در نسخه خطی فرج المهموم نیست (ر.ک: فرج المهموم فی معرفة نهج الحلال و الحرام من النجوم أو بمعرفة منهج الحلال و نسخة الحرام من علم النجوم أو... فی تاریخ علماء النجوم، سید ابن طاووس حلّی (الذریعة: ج ۱۶ ص ۱۵۶ ش ۴۲۴).

۲. بهاء الدین ابو الحسن بن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۲ ق): عالم، فاضل، محدث، شاعر، ادیب و مورد اعتماد بود. او دارای چندین کتاب است و کشف الغمّة عن معرفة أحوال الأئمة، از جمله آنهاست (أمل الآمل: ج ۲ ص ۱۹۵ ش ۵۸۸، الأعلام، زرکلی: ج ۴ ص ۳۱۸).

۳. اسماعیل بن حسن حلّی هرقلی، اهل حلّه، زاهد، باتقوا و صاحب کرامت بوده است و طبق این نقل، به حضور امام زمان علیه السلام، تشرّف و به برکت ایشان شفا یافته است. او در روزگار ابن طاووس بوده و فرزندش محمّد، از شاگردان علامه حلّی است (مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۶۳۳ ش ۲۰۲۱ و ص ۶۷۵ ش ۲۰۲۱).

زیرا اگر قطع شود، بیم آن می‌رود که رگ، پاره شود و شخص بمیرد.

ابن طاووس به من گفت: من به سوی بغداد می‌روم و شاید پزشکان آن جا حاذق‌تر باشند. با من همراه شو. من همراه او نزد پزشکان بغداد رفتم. سخن آنان نیز همان بود. من افسرده شدم و سید ابن طاووس گفت: دین، اجازه نماز خواندن با همین لباس خون‌آلود را به تو داده است و بیشتر مواظبت کن و مبادا به خودت ضرر بزنی، که خدا و پیامبرش تو را از این کار، نهی کرده‌اند.

شمس‌الدین می‌گوید: پدرم اسماعیل هرقلی، به ابن طاووس گفت: حال که کار به این جا رسید و به بغداد آمده‌ام، به زیارت حرم سامرا می‌روم و سپس نزد خانواده‌ام باز می‌گردم. ابن طاووس، آن را پسندید و او لباس‌ها و خرج سفرش را نزد سید نهاد و رفت.

او گفت: هنگامی که به حرم مشرف شدم و زیارت کردم، به سرداب رفتم و از خدای متعال و امام علیه السلام یاری طلبیدم و پاره‌ای از شب را در سرداب گذراندم و تا روز پنجشنبه در آن جا ماندم و سپس در رود دجله غسل کردم و لباس تمیز پوشیدم و کوزه‌ام را آب کردم و به قصد حرم بالا آمدم. چهار سوار را دیدم که از دروازه بیرون آمدند. پنداشتم از چوپان‌های اطراف حرم اند. با هم رو به رو شدیم. همه شمشیر به دست بودند و پیری که نیزه داشت، نقاب زده بود. آنها جلوی مرا گرفتند و پس از سلام و جواب سلام، یکی از آنها - که لباس گشادی به تن داشت - فرمود: «تو فردا به سوی خانواده‌ات می‌روی؟».

گفتم: آری.

فرمود: «جلو بیا ببینم چه چیزی تو را دردمند کرده است؟».

من خوش نداشتم آنها به من دست بزنند؛ چون لباسم تر بود و آنها را صحرانشین و نسبت به نجاست و پاکی، بی‌مبالا می‌پنداشتم. با این همه، جلو رفتم و او یک طرف بدنم را از شانهم تا جای دُمَل، دست کشید و آن را فشرد، به

گونه‌ای که دردم گرفت. سپس پیر نقاب‌زده گفت: رستگار شدی، اسماعیل! و من شگفت‌زده از این که مرا می‌شناسد، گفتم: إن شاء الله، ما و شما رستگار باشیم. آن پیر به من گفت: این، امام زمان علیه السلام است. من پیش رفتم و دامنش را گرفتم و رانش را بوسیدم و او رفت؛ اما من دامنش را رها نکردم و همراهش رفتم. فرمود: «باز گرد».

گفتم: هرگز از شما جدا نمی‌شوم!

فرمود: «مصلحت، آن است که باز گردی» و من سخنم را تکرار کردم. پیر مرد گفت: اسماعیل! حیا نمی‌کنی که امام دو بار می‌فرماید: باز گرد و مخالفت می‌کنی؟!

من سرم را پایین انداختم و ایستادم. امام علیه السلام چند گام به جلو رفت و سپس به من رو کرد و فرمود: «هنگامی که به بغداد رسیدی، خلیفه، ابو جعفر مستنصر، تو را می‌طلبد و به تو چیزی می‌دهد. آن را بگیر و به فرزندم [سید رضی الدین علی بن طاووس] بگو به علی بن عیوض، سفارش تو را بکند. من به او توصیه می‌کنم چیزی که می‌خواهی، به تو بدهد».

سپس با همراهانش حرکت کرد و من آنها را با چشم تعقیب کردم تا ناپیدا شدند و ناراحت از جدایی‌اش، ساعتی نشستم و به حرم باز گشتم و متصدیان حرم، گردم را گرفتند و گفتند: رنگت برگشته است. آیا درد می‌کشی؟ گفتم: نه. گفتند: با کسی دعوا کرده‌ای؟ گفتم: نه این خبرها نیست؛ اما آیا شما آن سواران را می‌شناختید؟ گفتند: آنان گله‌داران این اطراف بودند. گفتم: نه؛ او امام زمان علیه السلام بود! گفتند: آن پیر یا آن که لباس فراخی به تن داشت؟ گفتم: همان صاحب لباس فراخ. گفتند: آیا دُمَلت را به او نشان دادی؟ گفتم: او خودش آن را با دستش گرفت، به گونه‌ای که دردم آمد.

سپس لباسم را بالا زدم؛ هیچ اثری از دُمَل ندیدم. عقل از سرم پرید و شک کردم و پای دیگرم را از لباس بیرون آوردم، چیزی ندیدم. مردم بر سرم ریختند

و پیراهنم را تکه تکه کردند و متصدیان حرم، مرا وارد خزانه حرم کردند و مردم را از من دور داشتند و این وضعیت ادامه داشت، تا آن که به هزار زحمت به بغداد رسیدم و وزیر قمی از سید رضی الدین [ابن طاووس]، بررسی صحت ماجرا را خواست. او (سید رضی الدین) خود را به من رساند و چون دُمَل را در پای من ندید، لختی مدهوش شد و با حالت گریان، مرا نزد وزیر بُرد و مرا برادر و محبوب‌ترین فرد نزد خودش معرفی کرد. وزیر، حکایت مرا شنید و پزشکان را که دُمَل مرا دیده و مداوا نکرده بودند، خواست و گفت: دُمَل او خوب شدنی است؟ گفتند: نه.

گفت: بر فرض معالجه و قطع و نمودن، چه قدر طول می‌کشد که زخم خوب شود؟ گفتند: دو ماه؛ اما جایش حفره‌ای سفید و بی‌مو می‌ماند. وزیر از آنها پرسید: کی او را معاینه کرده‌اید؟ گفتند: ده روز پیش. وزیر، ران مرا نشان داد که مانند ران دیگری بود، بی هیچ نشانی از دُمَل. یکی از پزشکان، فریاد کشید که: این، کار مسیح است! وزیر گفت: حال که کار شما نیست، ما می‌دانیم که کار کیست. و ماجرا را برای خلیفه گفت و او هزار دینار به من بخشید؛ اما من گفتم: جرئت گرفتن یک دینارش را هم ندارم. خلیفه گفت: از که می‌ترسی؟ گفتم: از همو که مرا خوب کرد. او گفت که از شما چیزی نگیرم. خلیفه گریست و مکدر شد و من بیرون آمدم و چیزی نگرفتم.

علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب، از سه تن دیگر، تأیید این حکایت را نقل کرده است. دو تن از این افراد، یعنی صفی الدین محمد علوی و نجم الدین حیدر، از بزرگان و سرشناسان و دوستان اربلی بوده و اسماعیل هرقلی را در حال بیماری و صحت دیده‌اند.^۱

۱. کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۸۳، السلطان المرفج عن أهل الإیمان: ص ۶۸ ش ۱۴. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۱ ح ۵۱، نجم الثاقب: ص ۲۶۶ ح ۵.

۱۳/۳ عطوه علوی

۸۲۵. علی بن عیسی اربلی می‌گوید: سید باقی، فرزند عطوه علوی حسینی، برایم حکایت کرد که پدرش، عطوه، باد فتق داشت و زیدی‌مذهب بود. او تمایل پسرانش به مذهب امامیه را نمی‌پسندید و می‌گفت: شما را تصدیق نمی‌کنم و عقیده شما را نمی‌پذیرم، تا آن که صاحب‌تان - یعنی مهدی - بیاید و مرا از این بیماری شفا دهد! و این را مکرر می‌گفت. زمانی، وقت نماز عشا گرد هم بودیم که پدرمان فریادی کشید و از ما کمک خواست و ما به شتاب رفتیم. گفت: در پی صاحب‌تان (مهدی علیه السلام) بروید که هم‌اکنون از نزد من بیرون رفت. ما بیرون رفتیم؛ اما کسی را ندیدیم و باز گشتیم و ماجرا را جویا شدیم. گفت: شخصی بر من وارد شد و فرمود: «ای عطوه!».

گفتم: تو کیستی؟

فرمود: «من صاحب (امام) پسرانت هستم و آمده‌ام تا تو را از این بیماری شفا دهم». سپس دستش را دراز کرد و جای فتق را فشرد و من دست کشیدم؛ اما اثری نبود.

فرزند او گفت: او مانند آهو و بدون هیچ درد و بیماری [می‌دوید] و این داستان، مشهور شده بود و من این داستان را از کسی دیگر غیر از پسر او پرسیدم و او خبر داد و تأیید کرد.^۱

۱۴/۳ کسانی که سید بن طاووس گزارش کرده

۸۲۶. سید علی بن طاووس نقل کرده است که: برای زیارت اول رجب، از نجف بیرون آمدیم و شب جمعه، بیست و هفت جمادی الآخر سال ۶۴۱ ق، رسیدیم. روز

۱. کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۸۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۵.

جمعه، حسن بن بقلی، شخصی را به من معرفی کرد که ظاهر الصلاح و نامش عبد المحسن و از اهالی دشت و صحرای عراق بود که به حله آمده بود و می‌گفت: مولایش مهدی - که درودها و سلام خدا بر او باد - را در عالم بیداری دیده است.^۱ سید علی بن طاووس می‌گوید که: در روزگار خودم، گروهی را دیده‌ام که می‌گویند: مهدی - که درودهای خدا بر او باد - را دیده‌اند و برخی از آنان ورقه‌ها و رساله‌هایی را که بر او عرضه شده است، آورده‌اند. از جمله کسی که درستی آنچه را برایم گفت، باور دارم، ولی اجازه بردن نامش را نداد، برایم گفت که از خدای متعال درخواست می‌کرده که زیارت مهدی علیه السلام را روزی او کند و در عالم رؤیا می‌بیند که در فلان زمان، او را خواهد دید.

او در مزار مولایمان موسی بن جعفر علیه السلام [در کاظمین] بوده که وقت فرا می‌رسد و او صدایی را می‌شنود که پیش از آن، به هنگام زیارت امام جواد علیه السلام [که کنار مزار امام کاظم علیه السلام است] شنیده بود؛ اما به سوی آن نمی‌رود و داخل می‌شود و در قسمت پایین پای ضریح امام کاظم علیه السلام می‌ایستد، و کسی بیرون می‌رود که او اعتقاد داشت مهدی علیه السلام بوده است و همراهی داشته و او را دیده؛ اما از سر ادب حضور ایشان، [پیش نرفته و] سخنی نگفته است.^۲

سید علی بن طاووس می‌گوید: کسی که در بیداری و نه خواب، امام زمان علیه السلام را دیده، در روز یکشنبه - که روز امیر مؤمنان علیه السلام است - ایشان را این گونه زیارت می‌کند: «سلام بر شاخسار نبوی و درخت بزرگ نورافشان هاشمی که نبوت را میوه و امامت را ثمر داده است و بر دو آرمیده در کنارت: آدم و نوح! سلام بر تو و خاندان پاک و طاهرت! سلام بر تو و بر فرشتگان حلقه زده به تو که گرداگرد قبر را فرا

۱. رساله عدم مضایقة الفوائت (چاپ شده در مجله تراثنا: سال دوم، ش ۲ و ۳، ص ۳۴۹، جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۰۹ ح ۲)، نجم الثاقب: ص ۲۸۶ ح ۱۱.
 ۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۵۳ (به نقل از فرج المهموم)، نجم الثاقب: ص ۲۹۲ ح ۱۳.

گرفته‌اند! مولای من، ای امیر مؤمنان! امروز روز یکشنبه و روز شما و به نام شماست و من مهمان شمایم. مرا مهمان کن - ای مولا - و گرامی بدار، که تو کریمی و مهمان دوست و به گرامیداشت مهمان و پناه دادن او فرمان داری. آنچه را به آن رغبت دارم و به آن امید بسته‌ام، به انجام رسان، به حق منزلتی که خود و خاندانت نزد خدا دارید و به منزلتی که خداوند نزد شما دارد، و به حق پسر عمویت، پیامبر خدا - که خدا بر او و بر همه شما درود فرستد -^۱.

ر.ک: ص ۲۰۷ (فصل چهارم / سید ابن طاووس).

۱۵ / ۳

محمد بن ابی رواد رواسی و محمد بن جعفر دهقان

۸۲۷. سید علی بن طاووس به مناسبت ذکر اعمال ماه رجب نوشته است: در اواخر کتاب معالم الدین [اثر ابو طاهر برسی]^۲ از مولا یمان، امام مهدی علیه السلام دعایی نقل شده است. [در آن کتاب آمده است که] محمد بن ابی رواد^۳ رواسی^۴ می‌گوید: در روزی از ماه رجب، با محمد بن جعفر دهقان^۵ به مسجد سهله رفتیم. او گفت: بیا با هم به مسجد صعصعه - که مسجدی مبارک است - برویم، که امیر مؤمنان علیه السلام در آن نماز خوانده است و دیگر امامان نیز بر آن جا گام نهاده‌اند. به سوی آن جا رفتیم و به هنگام نماز، دیدیم که مردی از شترش پیاده شد و آن را در سایه بست و سپس داخل شد و دو رکعت

۱. جمال الأسبوع: ص ۳۸، جنة المأوی (چاپ شده در: بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۲۷۱ ح ۳۵)، بحار الأنوار: ج ۹۹ ص ۲۱۲، نجم الثاقب: ص ۲۹۷ ح ۲۰.
۲. ر.ک: ج ۶ ص ۳۱۲ پانوشت ح ۱۱۰۵.
۳. در بحار الأنوار (ج ۱۰۰ ص ۴۴۷ ح ۲۴)، «ابی داوود» آمده است.
۴. در دعای رجب و فضل مسجد صعصعه، «ابن ابی داوود رواسی» آمده است (ر.ک: المزار، شهید اول: ص ۲۶۶، المزار الكبير: ص ۱۴۶، مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۶ ص ۳۸۱ ش ۱۲۳۳۱).
۵. گفته شده که تشرّف وی در مسجد صعصعه، بر نیکی و ثقه بودن وی دلالت دارد. در برخی نقل‌ها «ابن جعفر» و «ابو جعفر» آمده است (مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۶ ص ۴۹۵ ش ۱۲۸۶۱).

نماز خواند و آن را طول داد و سپس دستانش را بالا برد و دعایی خواند که متنش می‌آید. سپس به سوی مرکبش رفت و سوارش شد [که برود].

[محمد] ابن جعفر دهان به من گفت: آیا بر نمی‌خیزی به سوی او برویم تا پرسیم که کیست؟

به سوی او رفتیم و به او گفتیم: تو را به خدا سوگندت می‌دهیم که تو کیستی؟

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم که مرا چه کسی می‌پندارید؟!».

ابن جعفر دهان گفت: ما گمان می‌کنیم تو خضر هستی.

فرمود: «و تو گمان می‌کنی کیستم؟».

گفتم: من هم همان گمان را دارم.

فرمود: «به خدا سوگند، من کسی هستم که خضر، نیازمند زیارتش است! باز گردید که من امام زمان شما هستم» و این متن دعای ایشان است: «ای خدا، ای دارنده نعمت‌های فراوان! ...»^۱.

۱۶ / ۳

مروی صالح بکفته قطب اوندی

۸۲۸. قطب الدین راوندی می‌گوید: از یکی از صلحا روایت شده که گفته است: برخی وقت‌ها، برخاستن برای نماز شب برای من دشوار می‌شد و این، مرا غمگین می‌کرد. امام زمان علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که به من فرمود: «آب کاسنی بنوش؛ که خداوند، برخاستن را بر تو آسان می‌کند». من از آن فراوان نوشیدم و خداوند، آن را بر من آسان نمود.^۲

۱. الإقبال: ج ۳ ص ۲۱۱، بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۳۹۱. برای دیدن ادامه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۶ ص ۳۱۱ ح ۱۱۰۲.

۲. الدعوات: ص ۱۵۶ ح ۴۲۴، بحار الأنوار: ج ۶۶ ص ۲۱۰ ح ۲۸، نجم الثاقب: ص ۳۵۹ حکایت ۴۰.

۱۷/۳

مردی صالح به گفته حسن بن حمزه علوی

۸۲۹. محدث نوری^۱ می‌گوید که: سید محمد حسینی^۲، مذکور در حدیث سی و ششم کتاب اربعین - که آن را کفایة المهتدی نام نهاده - از کتاب الغیبة حسن بن حمزه علوی طبری مرعشی نقل کرده^۳ که مردی صالح از اصحاب ما امامیه به من گفت: سالی به قصد حج بیرون رفتم و در آن سال، گرما شدت تمام داشت و [باد] سموم [گرم] بسیار بود. از قافله، جدا گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی، از پای در آمدم. بر زمین افتادم و مُشرف به مرگ، شدم. پس شیئه اسبی به گوشم رسید. چشم گشودم. جوان خوش‌رو و خوش‌بویی را دیدم که بر اسبی شهباسوار بود. آن جوان، آبی به من نوشانید که از برف، خنک‌تر و از عسل، شیرین‌تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید. گفتم: ای سید من! تو کیستی که این‌گونه در باره من مرحمت فرمودی؟

۱. حسین بن محمد تقی نوری مازندرانی طبرسی: از محدثان متبّع و چهره سرشناس شیعه در قرن چهاردهم است. وی سال ۱۲۵۴ق در منطقه نور مازندران متولد شد و به سال ۱۳۲۰ق در نجف وفات یافت. وی به «محدث نوری» مشهور است. او تحصیلات خود را در عراق نزد اساتیدی مثل شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی تکمیل نمود و شاگردان زیادی داشت از جمله شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان که از او در کتاب‌هایش به عظمت یاد می‌کند. تألیفات زیادی از او باقی مانده که مشهورترین آنها، مستدرک الوسائل است. نجم الثاقب، تألیف او در مورد امام زمان علیه السلام است (ر.ک: الکنی و الألقاب: ج ۲ ص ۴۴۵، مستدرک الوسائل: مقدمه).

۲. سید محمد بن محمد بن ابو محمد بن محمد، ملقب به مصحفی حسینی موسوی سیزواری مشهور به میرلوحی، ملقب به «مطهر» و متخلص به «تقیی»: او معاصر علامه مجلسی و محدث تقی مجلسی است. قبل از سال هزار در اصفهان به دنیا آمد و در همان شهر در سال ۱۰۸۳ق، پس از آن که کتاب اربعین خود به نام کفایة المهتدی را تمام کرد، از دنیا رفت (الذریعة: ج ۱ ص ۳۸۸ ش ۲۰۰۲ و ج ۹ ص ۱۲۲۰ ش ۷۸۲۶).

۳. ابو محمد حسن بن حمزه بن علی بن عبد الله بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علوی طبری، مشهور به مرعشی (م ۳۵۸ق): از شخصیت‌های جلیل‌القدر و فقیهان شیعه است. شخصیتی ادیب، دانا، فقیه، زاهد، پارسا و دارای خوبی‌های زیاد بود و از مشایخ شیخ مفید و غضائری به شمار می‌رفت. نوشته‌های فراوانی، مانند: المبسوط، المفتخر و الغیبة دارد (رجال النجاشی: ج ۱ ص ۱۸۲ ش ۱۴۸، الفهرست، طوسی: ص ۱۰۴ ش ۱۹۵، أعیان الشیعة: ج ۵ ص ۶۰).

فرمود: «منم حجّت خدا بر بندگان خدا و بقیّة الله در زمین او. منم آن کسی که زمین را از عدل و داد پُر خواهم کرد، آن چنان که از ظلم و جور پر شده است. منم فرزند حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب».

بعد از آن فرمود: «چشم‌هایت را ببند». بستم. سپس فرمود: «بگشا». گشودم و خود را در پیش روی قافله دیدم. پس ایشان - که درود خداوند بر او باد - از نظرم غایب شد.^۱

۱۸/۳

سید محمد آوهای

۸۳۰. محدّث نوری می‌گوید: علامه حلّی (م ۷۲۶ ق) در آخر کتاب منهاج الصلاح^۲ نوشته است: دعای عبرات، دعایی معروف است که از امام صادق علیه السلام روایت شده و سید رضی الدین محمّد آوی^۳ نیز حکایت مشهوری با آن دارد که نوه علامه حلّی، فخر الدین محمّد، آن را از پدرش، از جدّش علامه حلّی، در حاشیة کتاب یاد شده چنین نقل کرده است: سید محمّد آوی، مدّتی طولانی در بند یکی از کارگزاران سلطان جرماغون (یکی از فرماندهان اصلی سپاه چنگیزیان مغول) بود و بر او [در خوردن و نوشیدن] سخت گرفته بودند تا این که امام زمان علیه السلام را در خواب می‌بیند و می‌گرید و می‌گوید: ای مولای من! برای رهایی ام از این ستمگران، شفاعت کن.

۱. نجم الناقب: ص ۲۶۵ ح ۳.

۲. منهاج الصلاح: ص ۵۱۴.

۳. سید رضی الدین محمّد بن محمّد بن زید بن داعی آوی علوی حسینی (م ۶۵۴ ق): فاضل جلیل القدر و سید صالح عابد زاهد و صاحب مقامات عالی و دوست - هم‌دوره سید ابن طاووس و پدر علامه حلّی بوده است و ابن طاووس در نوشته‌هایش از او به عنوان برادر، یاد و برخی حکایات را از او نقل می‌کند. او در مجاورت مزار امیر مؤمنان علیه السلام سُکناگزیده بود (أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۹۸ ش ۹۰۰، أعیان الشیعة: ج ۹ ص ۴۰۵ ش ۹۲۸، خاتمة المستدرک، ج ۲ ص ۳۲۵).

امام علیه السلام به او می‌فرماید: «دعای عِبْرَات (اشک‌ها) را بخوان».

او می‌گوید: دعای عبرات چیست؟

امام علیه السلام می‌فرماید: «آن در کتاب [مصبح] توست».

او می‌گوید: ای مولای من! چه چیزی در کتاب [مصبح] من است؟

می‌فرماید: «دَقَّتْ كُنْ. آن را می‌یابی».

او از خواب بیدار می‌شود و نماز صبح را می‌خواند و کتاب [مصبح] را می‌گشاید و برگه‌ای می‌بیند که این دعا در آن است و برگه، میان برگه‌های کتاب است. آن دعا را چهل بار می‌خواند.

این کارگزار، دو همسر داشته که یکی عاقل و در کارهایش مدبّر بوده و کارگزار به او اعتماد فراوانی داشته است. او نزد وی که می‌آید، زن به او می‌گوید: آیا کسی از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام را دستگیر کرده‌ای؟ او به همسرش می‌گوید: برای چه می‌پرسی؟ زن می‌گوید: کسی را دیدم که گویی نور خورشید از چهره او طلوع می‌کند. گلویم را میان دو انگشتش گرفت و سپس فرمود: «می‌بینم که شوهرت، فرزندم را دستگیر کرده و در خوراک و نوشاب بر او سخت و تنگ گرفته است».

به او گفتم: سرورم! تو کیستی؟

فرمود: «من علی بن ابی طالب هستم. به او بگو: اگر او را رها نکند، خانه خرابش می‌کنم».

این خواب، شایع شد و به سلطان [جرماغون] رسید و او گفت: من چیزی نمی‌دانم. و جانشینان و کارگزارانش را خواست و پرسید: کسی را دستگیر کرده‌اید؟ گفتند: شیخی علوی که فرمان دستگیری‌اش را داده بودید. گفت: رهایش کنید و اسبی به او بدهید و راه را به وی نشان دهید تا به خانه‌اش برود.^۱

۱. سید ابن طاووس در آخر مهج الدعوات (ص ۴۰۳) می‌گوید: «و از این جمله، حکایتی است که در این باره

۱۹ / ۳
تاجر پیر

۸۳۱. علی بن یونس عاملی،^۳ به نقل از محمد بن احمد می گوید: پدرش چون شنید که مهدی علیه السلام، از کرعه خروج می کند، هر سال که حاجیان می آمدند، در باره آن از آنها جویا می شد. روزی، فردی مرا نزد تاجر پیری برد که دارایی و خادم فراوان داشت و سوالم را با او در میان گذاشت. آن پیر به من خوشامد گفت و پرسید: کرعه را از کجا می شناسی؟ گفتم: در کتاب‌ها دیده‌ام. او گفت: پدرم فراوان سفر می کرد و من هم با او می رفتم. روزگاری، راه را گم کردیم و توشه مان تمام شد و نزدیک بود تلف شویم که چادرهایی دیدیم و سرگذشتمان را برای ساکنانش گفتیم. هنگام ظهر، پیری با هیبت که پرهیبت تر و خوش سیماتر و بزرگ مرتبه تر از او ندیده بودم، بیرون آمد و با ایشان نمازی مانند نماز شما عراقیان [شیعی] خواند. پس از سلام نماز، پدرم به او سلام کرد و ماجرایمان را گفت. چند روزی آن جا ماندیم. مردمی مانند آنها ندیده بودم. میان آنها از ناسزا و بیهوده گویی خبری نبود. چون راه را پرسیدیم که برویم، شخصی را با ما روانه کرد و هنوز نیم روزی راه نرفته بودیم که دیدیم همان جایی هستیم که می خواستیم. پدرم پرسید: آن مرد کیست؟ او گفت: او مهدی علیه السلام است و

دوست و برادرم، محمد بن محمد قاضی آوه‌ای - که خداوند جلیل، سعادتش را دو چندان و عاقبت به خیرش کند -، برایم نقل کرد و سبب شگفتی برای آن بیان نمود و آن، این که حادثه‌ای برایش پیش می آید و این دعا را در برگه‌هایی می یابد که خود میان کتاب‌هایش نهاده بوده است و از آن، نسخه برداری می کند و کارش که به پایان می رسد، نسخه اصلی را که میان کتاب‌هایش یافته بوده، گم می کند». ابن طاووس سپس متن دعا را نقل می کند.

۲. جنة المأوی (چاپ شده در: بحار الأنوار: ج ۵۳)، ص ۲۲۱ ح ۴، نجم الثاقب: ص ۳۰۰ ح ۲۲. ابن طاووس، ماجرای دیگری هم از آوه‌ای نقل می کند که مربوط به سال ۶۴۱ ق است (ر.ک: نجم الثاقب: ص ۲۸۵ ح ۱۱).
۳. شیخ ابو محمد زین الدین علی بن یونس عاملی نباطی بیاضی: عالمی فاضل و متکلمی محقق و شاعر بود. او کتاب‌هایی نوشت که الصراط المستقیم از جمله آنهاست. وی در سال ۸۷۷ ق درگذشت (أمل الأمل: ج ۱ ص ۱۲۵ ح ۱۴۵، أعیان الشیعة: ج ۸ ص ۳۰۹، الأعلام، زرکلی: ج ۵ ص ۲۴).

جایی که در آن است، کرعه نام دارد و از سرزمین یمن و در فاصله ده روز راه صحرائی بدون آب است.

گفتنی است که ذکر کرعه به عنوان محلّ قیام مهدی علیه السلام در حدیثی از کتاب نعوت المهدی نوشته ابو نعیم اصفهانی آمده و از عبد الله بن عمر، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است: مهدی از آبادی‌ای به نام کرعه، خروج می‌کند، بر سرش ابری سایه می‌افکند که در آن ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: «این مهدی، جانشین خدا [در زمین] است. از او پیروی کنید».^۱

۲۰ / ۳

نجم الدین جعفر بن زهدری

۸۳۲. سید علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید نیلی^۲ نقل می‌کند که: یکی دیگر از کسانی که قائم علیه السلام را دیده، جمال الدین فرزند قاری فقیه، جعفر بن زهدری^۳ است. عبد الرحمان عتائقی^۴ ماجرای او را به خطّ خودش برایم نوشت: جعفر بن زهدری، فلج شد و مادر بزرگش هر چه در معالجه‌اش کوشید، کاری از پیش نبرد. او را نزد پزشکان بغداد نیز بردند و مدّتی طولانی به معالجه‌اش پرداختند؛ اما سودی نداشت.

۱. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۶۰، نجم الثاقب: ص ۳۸۹ ح ۶۲.

۲. سید بهاء الدین ابو القاسم علی بن سید، غیاث الدین عبد الکریم بن عبد الحمید حسینی علوی: از عالمان نسب‌شناس و از نقبایی است که در اصل، نیلی است؛ ولی در نجف موطن گزیده بود. او فقیه، محدّث، رجال‌شناس، شاعر و صاحب کتاب السلطان المفرج عن أهل الإیمان، از منابع بحار الأنوار است. او تا سال ۸۰۳ ق زنده بوده است (الذریعة: ج ۱۲ ص ۲۱۷ ش ۱۴۳۹، أعیان الشیعة: ج ۸ ص ۲۶۶).

۳. نجم الدین جعفر بن زهدری (ق ۸ ق) شاگرد علامه حلّی و مؤلف کتاب ایضاح ترددات الشرائع است (مجله تراث: ج ۱۳ ص ۲۴۸).

۴. عبد الرحمان بن محمّد بن ابراهیم، معروف به ابن عتائقی (۶۹۹-۷۹۰ ق): فاضلی عالم و محقّقی متبحّر و معاصر شهید اوّل بود. او تألیفاتی دارد که از جمله آنها شرح نهج البلاغة است (أعیان الشیعة: ج ۷ ص ۴۶۵ ش ۱۵۲۴، الأعلام، زركلی: ج ۳ ص ۳۳۰). در بحار الأنوار (ج ۵۲ ص ۷۳) و نجم الثاقب (ص ۳۶۲)، «قبائقی» آمده است.

به او گفته شد: چرا او را به زیر گنبد معروف به مقام صاحب الزمان علیه السلام در حله نمی‌بری؟ شاید خداوند متعال، او را آن‌جا سلامت بخشد! او چنین کرد و وی را زیر آن خواباند و صاحب الزمان علیه السلام، او را ایستاند و فلجش را شفا داد.

سپس بعدها با او دوست و برادر شدم، به گونه‌ای که از هم جدا نمی‌شدیم و ماجرا را از خودش شنیدم و این که حجّت علیه السلام به او فرموده بود: «به اذن خدا برخیز!» و به ایستادن او کمک کرده است، و مردم چون چنین دیده‌اند، بر سرش ریخته و لباس‌هایش را پاره پاره کرده و برای تبرک برده‌اند، تا آن‌جا که مردم، از لباس‌های خود به او پوشانده و به خانه‌اش رسانده‌اند.

من این حکایت را بارها و به درخواست مردم، از خودش شنیدم تا آن‌که به سال ۷۵۵ق در جارف در گذشت.^۱

۲۱ / ۳ حسین مدلل

۸۳۳ . سید علی بن عبد‌الکریم بن عبد‌الحمید نیلی گفته است که: در روایت امام قائم علیه السلام خبری مشهور نزد بیشتر اهالی نجف است. خبر را یکی از افرادی که به او اعتماد دارم، برایم این‌گونه نقل کرده است:

خانه‌ای که اکنون (سال ۷۸۹ق) در آن ساکن هستم، از آن مردی صالح و اهل خیر به نام حسین مدلل بود که گذری هم به نام او، چسبیده به مزار شریف امام علی علیه السلام قرار داشت. او مردی عیالوار و بچه‌دار بود که فلج شد و مدتی نتوانست از جا برخیزد و خانواده‌اش او را بلند می‌کردند و برای کارها و نیازهایش این سو و آن سو می‌بردند. این وضع به درازا کشید و بر خانواده‌اش سخت گذشت و به مردم، نیازمند شدند و مردم هم بر آنان سخت گرفتند [و کمک نکردند]. در سال ۷۲۰ق، شبی

۱. السلطان المفرج عن أهل الإیمان: ص ۴۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۳ ح ۵۵، نجم الثاقب: ص ۳۶۲ ح ۴۳.

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۱۳۱

پس از گذشت یک چهارم آن، خانواده‌اش را بیدار کرد و آنها بیدار شدند و دیدند که خانه و بام چنان پُر از نور شده که چشم را می‌زند. پرسیدند: چه خبر است؟ گفت: امام علیه السلام نزد من آمد و فرمود: «ای حسین! برخیز». گفتم: ای سرور من! آیا می‌بینی که می‌توانم برخیزم؟ و او دستم را گرفت و مرا ایستاند و بیماری‌ام از بین رفت و الآن صحیح و سالم جلوی شما هستم. او به من فرمود: «این گذر، در ورودی من به مزار جَدَم [امیر مؤمنان علیه السلام] است. هر شب آن را ببند». ^۱ گفتم: چشم، گوش به فرمانم! آن مرد (حسین مدلل) برخاست و به مزار امام علی علیه السلام رفت و امام را زیارت کرد و خدای متعال را بر این نعمت، سپاس نهاد و ستود و این گذر، محلی برای نذر در ضرورت‌ها شده و نذرکننده، به برکت امام قائم علیه السلام، ناکام و دست خالی باز نمی‌گردد. ^۲

۲۲ / ۳ محمد بن نجم اسود

۸۳۴. سید علی بن عبد الکریم بن عبد الحمید نیلی، در باره زیارت کنندگان قائم علیه السلام می‌گوید: شیخ صالح عالم فاضل، شمس الدین محمد بن قارون، برایم نقل کرد که مردی به نام محمد بن نجم، ملقب به اسود در روستای دقوسا در ساحل رود بزرگ فرات زندگی می‌کرد که اهل خیر و صلاح بود و همسری صالح و شایسته به نام فاطمه و دو فرزند به نام علی و زینب داشت. در سال ۷۱۲ ق، این مرد و همسرش نابینا شدند و مدتی چنین ماندند و زندگی‌شان بسیار دشوار شد. در یکی از شب‌ها، زن احساس می‌کند که دستی بر صورتش کشیده می‌شود و کسی می‌فرماید: «خداوند، نابینایی را

۱. این عبارت بر اساس نقل بحار الأنوار، ترجمه شد. در منبع، به جای «ببند»، عبارت «آن را اعلام کن» آمده است.

۲. السلطان المفرج عن أهل الإيمان: ص ۴۷ ش ۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۳ ش ۵۵، نجم الناقب: ص ۳۶۳ ح ۴۴.

از تو بُرد! به خدمت همسرت ابو علی قیام کن و در خدمت‌گزاری او کوتاهی مکن». چشمانش را که می‌گشاید، خانه را پر از نور می‌بیند و می‌فهمد که او قائم (عج) بوده است.^۱

۲۳ / ۳ مردی از کوفه

۸۳۵. سید علی بن عبد‌الکریم بن عبد‌الحمید نیلی با سندش از حسن بن محمد بن قاسم و او از مردی به نام عماره می‌گوید: کاروانی از ناحیه طیی رسید تا از ما گندم بخرند. میان آنها مردی خوش‌سیما بود که رئیس کاروان بود. به یکی از حاضران گفتم: ترازو را از خانه علوی بیاور. آن مرد صحرانشین گفت: این جا نزد شما علوی هست؟ گفتم: وای چه می‌گویی؟! بیشتر کوفه علوی هستند. مرد صحرانشین گفت: به خدا سوگند که مرد علوی را در صحرا در یکی از شهرها پشت سرم جا نهادم! گفتم: ماجرا چیست؟ گفت: بدان که من، بزرگ و پیشرو این کاروانم. ما با حدود سیصد اسب‌سوار، عازم جنگ [و غارت] شدیم؛ ولی راه‌نمایمان را گم کردیم و سه روز بدون غذا و گرسنه ماندیم. به همدیگر گفتیم: قرعه می‌کشیم و یکی از اسب‌هایمان را می‌کشیم، چند بار قرعه کشیدیم و به نام اسب من در آمد؛ ولی من نپذیرفتم؛ زیرا هزار دینار برایم ارزش داشت و بیشتر از فرزندم دوستش داشتم تا آن که بار سوم گفتم: بگذارید یک تاخت دیگر با آن بروم. او را تا تپه‌ای به فاصله یک فرسنگی دواندم. پایین تپه، کنیزی هیزم جمع می‌کرد. با او گفتگو کردم. از آن مردی علوی بود.

به نزد همراهانم باز گشتم و آنها را به آن جا نزد آن مرد علوی بردم. از خیمه

۱. السلطان المفرج عن أهل الإیمان: ص ۴۸ ش ۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۴ ش ۵۵، نجم الثاقب: ص ۲۶۳ ح ۴۵.

بیرون آمد. مردی بسیار خوش سیما بود که دو سوی عمامه‌اش تا روی نافش می‌رسید. خندان و سلامگویان، به او گفتم: ای سیمای عرب! تشنه‌ایم. کنیز را فرا خواند و او دو کاسه آب آورد که دستانش را در هر یک نهاد و سپس به ما داد و ما تا آخرین نفر، از آن خوردیم و آب برای هیچ یک، کم نیامد و سپس اظهار گرسنگی کردیم. خود، داخل خیمه شد و طبق غذایی آورد و دستش را در آن نهاد و فرمود: «ده نفر، ده نفر بیایید و بخورید». ما همگی از آن خوردیم و هیچ از آن کم نشد. سپس راه را از او پرسیدیم. راه را به ما نشان داد و چون دور شدیم، به یکدیگر گفتیم: شما دنبال کسب و درآمد از خانه بیرون آمدید. اینها که همه آن جا بود! برخی مخالف و برخی موافق بودند و سرانجام، همه برای ربودن اموال آن علوی باز گشتیم.

هنگامی که دید ما باز گشته‌ایم، سلاح بر گرفت و سوار بر اسب شد و رو به روی ما ایستاد و فرمود: «چه خیالی در سر پرورانده‌اید؟ قصد غارت دارید؟». ما نیز با کمال وقاحت تأیید کردیم و او چنان بانگی بر ما زد که همه ترسیدیم و پا به فرار نهادیم. او خطی میان ما و خودش کشید و فرمود: «به حق جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سوگند، اگر یک تن از شما از این خط بگذرد، گردنش را می‌زنم!» و ما به خدا سوگند که ناکام باز گشتیم. او علوی حقیقی بود، نه اینها که این جا هستند!

۲۴ / ۳

مردی در راه مصر

۸۳۶. سید علی بن عبد‌الکریم بن عبد‌الحمید نیلی، از محیی‌الدین اربلی شنیده که او روزی نزد پدر خود با مردی رو به رو شده که چرت می‌زند و سرش خم می‌شود و عمامه‌اش می‌افتد و جای ضربتی هولناک در سرش دیده می‌شود. ماجرا را جویا می‌شود. او

۱. السلطان المفرج عن أهل الإيمان: ص ۵۷ ش ۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۵، نجم الثاقب: ص ۳۶۵ ح ۴۷.

می‌گوید: این از صفین است. به او گفته می‌شود: صفین، ماجرای کهن [در قرن اول هجری] است و اکنون ما در قرن هشتم هستیم؟! او پاسخ می‌دهد: من مسافر مصر بودم که مردی از غزه همراه شد. در میان راه، واقعه صفین را یاد کردیم. او گفت: اگر در روزگار صفین بودم، شمشیرم را از علی و یارانش سیراب می‌کردم. به او گفتم: من نیز از معاویه و یارانش! و بر سر این، درگیر شدیم و من جز این نفهمیدم که از زخم افتادم، تا این که احساس کردم انسانی با سرنیزه‌اش مرا بیدار می‌کند. چشمانم را گشودم. بر من فرود آمد و جای ضربه را دست کشید و خوب شدم. فرمود: «این جا بمان».

سپس برای مدتی کوتاه غایب شد و با سر بریده همان طرف دعوایم بازگشت و مرکب‌ها [ی من و او] را به همراه داشت و فرمود: «این، سر دشمنت است و تو ما را یاری دادی و ما تو را یاری کردیم» و خداوند بی‌گمان، هر کس را که یاری‌اش دهد، یاری می‌کند»^۱.

گفتم: تو کیستی؟

فرمود: «فلان بن فلان، یعنی صاحب الأمر».

سپس به من فرمود: «هر گاه در باره این ضربه از تو پرسیدند، بگو: در صفین به من زده شده است»^۲.

۲۵ / ۳

شهید ثانی

۸۳۷. محدث نوری، به نقل از محمد بن علی بن حسن عودی، شاگرد شهید ثانی در کتاب منیة المرید - شهید ثانی^۳ در سفر از دمشق به مصر، اتفاقاتی برایش رخ داده که الطاف

۱. حج: آیه ۴۰.

۲. السلطان المفرج عن أهل الإیمان: ص ۴۹ ش ۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۷۵، نجم الثاقب: ص ۳۶۴ ح ۴۶.

۳. شیخ بزرگوار زین الدین بن علی بن احمد بن محمد بن جمال الدین عاملی جبلی (شهید ثانی): او به

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند..... ۱۳۵

الهی و کرامت‌هایی را نشان می‌دهد. از جمله، آن که برایم نقل کرد: در شب چهارشنبه، دهم ربیع الأول سال ۹۶۰ ق، به مسجد ابیض در رمله^۱ رفتم تا پیامبران و کسانی را که در غار [اصحاب کهف] بوده‌اند، به تنهایی زیارت کنم. در، قفل بود و کسی در مسجد نبود. دستم را بر قفل نهادم و کشیدم. باز شد و به درون غار رفتم و به نماز و دعا مشغول شدم و چنان متوجه خداوند شدم که کاروان را از یاد بردم و چون باز گشتم، دیدم رفته‌اند و هیچ کس نمانده است. متحیر و اندیشناک بودم که چگونه به عجز از پیاده رفتن و نداشتن اسبابم، به آنها برسم. با این حال، در پی آنها روان شدم تا آن که درمانده شدم و به آنها که نرسیدم، از دور هم آنها را ندیدم. در این تنگنا بودم که مردی سوار بر استر به سوی من آمد و به من فرمود: «پشت من سوار شو». سپس مانند برق، به راه افتاد و مرا به کاروان رساند و پیاده‌ام کرد و فرمود: «با همراهانت برو».

به درون کاروان رفتم و کوشیدم که آن مرد را در مسیر ببینم؛ اما دیگر ندیدم و پیش از آن نیز ندیده بودم^{۲، ۳}.

سال ۹۱۱ ق به دنیا آمد. در تقه بودن و علم و فضل و زهد و عبادت و پارسایی و تحقیق و مهارت و جلالت قدر و عظمت و صاحب فضایل و کمال بودن، معروف‌تر از آن است که چیزی گفته شود. از افراد زیادی از علمای شیعه و اهل سنت روایت کرده است. همچنین شاگردان بزرگی داشته و نخستین عالم شیعی است که درباره «درایة الحدیث» کتاب نوشته است؛ اما اصطلاحات این علم را از عامه نقل کرده، همان گونه که پسرش و دیگران گفته‌اند. او کتاب‌های فراوانی دارد که از جمله آنها: مسالک الإفهام والروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة است. وی به خاطر شیعه بودن، به سال ۹۶۶ ق در قسطنطنیه کشته شد (أمل الآمل: ج ۱ ص ۸۵ ش ۸۱).

۱. رمله، شهر کوچکی در فلسطین است.
۲. محدث نوری، این ماجرا را تحت عنوان افرادی که با امام زمان علیه السلام ملاقات کرده‌اند آورده؛ ولی در این متن، قرینه‌ای برای اثبات این ادعا وجود ندارد.
۳. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۹۶ ح ۴۹، نجم الثاقب: ص ۳۹۸ ح ۶۷.

۲۶ / ۳ شیخ حسن عراقی

۸۳۸. عبد الوهّاب بن احمد شعرانی^۱ می‌گوید که: سرورم، عارف به خدا، حسن عراقی برایم حکایتی این‌گونه نقل کرد: من صنعتگری جوان در دمشق بودم که جمعه‌ها به لهو و لعب و باده‌نوشی می‌پرداختیم. روزی خداوند، مرا متنبّه کرد و از خود پرسیدم: آیا برای این آفریده شده‌ام؟ این کارها و دوستانم را ترک کردم و به مسجد اموی رفتم. دیدم شخصی بر صندلی در باره منزلت مهدی علیه السلام سخن می‌گوید. مشتاق دیدارش شدم و پس از آن سجده‌ای نمی‌کردم، جز آن که از خدای متعال درخواست می‌کردم که مرا با او گرد آورد. شبی پس از نماز مغرب، نافله می‌خواندم که شخصی پشت سرم نشست و دست بر شانهم گذاشت و به من فرمود: «خداوند، دعایت را مستجاب کرد. فرزندم! چه می‌خواهی؟ من مهدی ام». گفتم: با من به خانه‌ام می‌آیی؟ او با من آمد و فرمود: «مکانی خلوت فراهم کن که تنها من باشم».

برایش آماده کردم و او هفت شبانه‌روز در آن جا نزد من ماند و ذکری به من تلقین کرد. فرمود: «وردم را به تو یاد می‌دهم تا بر آن مداومت کنی، ان شاء الله تعالی. یک روز روزه می‌گیری و یک روز افطار می‌کنی و هر شب، پنجاه رکعت نماز می‌خوانی». من جوانی خوش‌سیمای بودم که هنوز مو بر صورتم نرویده بود. او می‌فرمود: «[هیچ‌گاه رو به روی من نشین؛ بلکه] پشت سر من بنشین» و عمامه‌اش شبیه عمامه ایرانیان بود و ردایی از پشم شتر داشت.

چون هفت روز به سر رسید، بیرون رفت و من با او خداحافظی کردم و به من

۱. ابو محمد عبد الوهّاب بن احمد بن علی حنفی شعرانی: از عالمان صوفی مسلک مصر است که به سال ۸۹۸ ق در قلقشندۀ مصر به دنیا آمد و در قاهره به سال ۹۷۳ ق درگذشت. لوائح الأتوار فی طبقات الأخیار، از جمله کتاب‌های اوست (أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۶۷، الأعلام زركلی: ج ۴ ص ۱۸۰).

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانى که کرامتى از او دیده‌اند ۱۳۷

فرمود: «ای حسن! مانند این همنشینی‌ای که برای تو رخ داد، برای هیچ کس روی نداده است. بر وزدت مداومت کن تا آن گاه که ناتوان شوی؛ که تو عمری طولانی خواهی داشت^۱».^۲

۲۷/۳ امیر اسحاق استرآبادی

۸۳۹. علامه مجلسی^۳ می‌گوید که: پدرم (م ۱۰۷۰ق) نقل می‌کرد: در روزگار ما مرد شریف صالحی به نام امیر اسحاق استرآبادی بود^۴ که چهل حج پیاده گزارده بود و میان مردم مشهور بود که طی الأرض می‌کند. سالی به اصفهان آمد و من این مسئله را از او

۱. شعرانی در بخش دوم کتاب الیواقیت و الجواهر چنین گفته است: «بحث شصت و پنجم: در بیان این که همه نشانه‌های قیامت که شارع، خبر آنها را به ما داده، حق‌اند و قطعاً پیش از قیامت اتفاق می‌افتند، مانند خروج امام مهدی علیه السلام ...: امام مهدی از فرزندان امام حسن عسکری است. ایشان در نیمه شعبان ۲۵۵ق به دنیا آمده و تاکنون زنده است، تا این که با عیسی بن مریم در یک جا گرد آید. سن ایشان تا زمان ما که سال ۹۵۸ق است، ۷۰۶ سال است. این خبر را شیخ حسن عراقی - که در بالای تپه‌الریش المظل مدفون است - در برکه رطلی مصر برایم از امام مهدی روایت کرد. وی در زمانی با امام بوده است. با این حرف وی، استاد ما سرورم علی خواص - که رحمت خدا بر هر دو باد - هم موافق است. شعرانی در الطبقات که مشهور به اللواقح است، بنا بر نقلی که از وی شده، پس از روایت سیاحت حسن عراقی گفته است: من از عمر ایشان پرسیدم. فرمود: فرزندانم! الآن ۶۲۰ سال است که یکصد سال از آن تاریخ گذشته است: شعرانی گفت: من این حرف را به سرورم علی خواص گفتم و او هم آن را تأیید کرد (أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۶۷).

۲. أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۶۸ (به نقل از الطبقات الكبرى المسماة بلواقح الأنوار فی طبقات الأخیار: بخش ۲)، نجم الثاقب: ص ۴۴۵.

۳. محمدباقر فرزند محمدتقی مشهور به علامه مجلسی: یکی از بزرگ‌ترین علمای جهان اسلام و تشیع است. در سال ۱۰۳۷ق در خانه دانش و بیت حدیث به دنیا چشم گشود. بیش از یکصد کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که معروف‌ترین آنها، بحار الأنوار با ۱۱۰ جلد است که مجموعه بزرگی از احادیث را در آن گرد آورده است. تألیف دیگر او، مرآة العقول با ۲۶ جلد است. وی در ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ق در گذشت و در جامع عتیق اصفهان مدفون شد.

۴. بحار الأنوار: ج ۹۴ ص ۲۶۶ ش ۳۴. سند دیگر عالی برای این دعا داریم؛ اما از غرابت خالی نیست. من آن را از پدرم از برخی افراد صالح از مولا یمان امام قائم علیه السلام بدون واسطه روایت می‌کنم... تفصیل آن چنین است. منظور از برخی افراد صالح، امیر اسحاق استرآبادی است (مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۲۹۹).

جویا شدم. گفت: علت آن، این است که سالی همراه حاجیان به سوی کعبه می‌رفتم. در جایی در هفت یا نه منزلی مکه، از کاروان جا ماندم و راه را گم کردم و حیرت‌زده و تشنه، از زنده ماندنم مأیوس شدم. فریاد زدم: ای صالح! ای ابا صالح! راه را به ما نشان بده. خداوند، شما را رحمت کند! که در انتهای صحرا، شب‌چی را دیدم. خوب نگریستم و در مدت زمانی اندک دیدم جوانی نیکوروی، با جامه‌ای پاکیزه، گندمگون و به شکل شریفان و بزرگان، سوار بر شتر و مشک کوچک آبی به دست، به من رسید. بر او سلام کردم و او پاسخم را داد و فرمود: «تشنه هستی؟»

گفتم: آری. مشک را به من داد و نوشیدم و سپس فرمود: «می‌خواهی به کاروان برسی؟». گفتم: آری.

او مرا پشت خود سوار کرد و به سوی مکه راه افتاد. عادت من، خواندن حرزی یمانی در هر روز بود و خواندن آن را شروع کردم که در برخی جاهایش، می‌گفت: «این گونه بخوان» و جز اندک زمانی نگذشته بود که به من گفت: «این جا را می‌شناسی؟». نگریستم، دیدم صحرای ابطح (ریگزار مکه) است. فرمود: «فرود آی!» و چون فرود آمدم، باز گشت و غایب شد.

آن هنگام فهمیدم که او قائم علیه السلام است و از جدایی و نشناختنش ناراحت و نادم شدم، و پس از هفت روز، کاروان رسید و مرا پس از آن که از زنده ماندنم مأیوس شده بودند، در مکه دیدند و از این رو مشهور به داشتن طیّ الأرض شدم.

پدرم [علامه محمدتقی مجلسی] گفت: من حرز یمانی را نزد او خواندم و آن را تصحیح کردم و او به من اجازه [ی نقل آن را] داد و ستایش، ویژه خداست.^۱

ر.ک: ج ۲ ص ۲۲۲ (توضیحی در باره کنیه ابا صالح)

۲۸ / ۳
ملا عبد الرحیم دماوندی

۸۴۰. محدث نوری می‌گوید که: عالم فاضل و متبحر شریف، حاج آقا محمدرضا همدانی [فرزند ملا محمد امین]^۱ در کتاب مفتاح النبوة می‌نویسد: حضرت حجّت، گاه وجود شریفش را به برخی خواصّ شیعه نشان می‌دهد و پنجاه سال پیش نیز خود را به عالم باتقوا ملا عبد الرحیم دماوندی^۲ که هیچ حرفی در صلاحیت و استواری او نیست. نشان داد.

این عالم باتقوا در کتابش چنین آورده است: در شبی تاریک - که چشم هیچ‌جا را نمی‌دید -، او را دیدم که رو به قبله ایستاده و چنان نوری از چهره مبارکش ساطع بود که من در پرتو آن، نقش‌های قالی را می‌دیدم.^۳

۲۹ / ۳
شیخ محمد مشغری

۸۴۱. شیخ حرّ عاملی^۴ می‌گوید: یک روز عید، در روستایمان، مشغرا نشسته بودیم.

۱. حاج ملا محمدرضا بن ملا محمد امین همدانی مؤلف مفتاح النبوة و الدرّ النظیم فی تفسیر القرآن العظیم. در گذشته به سال ۱۲۴۷ ق است (الذریعة: ج ۸ ص ۸۳ ش ۳۰۴).

۲. ملا عبد الرحیم دماوندی کربلایی، فرزند محمد بن یونس و متوفای ۱۱۶۰ ق و صاحب کتاب مفتاح اسرار حسینی و نیز تفسیر قرآن است (الذریعة: ج ۴ ص ۲۸۱ ش ۱۲۸۹ و ج ۶ ص ۴۵ ش ۲۱۸ و ج ۲۱ ص ۳۱۶ ش ۵۲۵۶).

۳. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳) ص ۳۰۶ ح ۵۶، نجم الثاقب: ص ۴۲۹ ح ۹۹.

۴. شیخ محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی: او در شب جمعه هشتم رجب سال ۱۰۳۳ ق در روستای مشغره در منطقه جبل عامل لبنان، در خانواده‌ای مذهبی، اهل علم و علاقه‌مند به خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. وی بزرگ محدّثان و سرآمد متبحران و دانشمندی فقیه و محدّثی ماهر بود. محدّث قمی در باره او می‌نویسد: «محمد بن حسن بن علی مشغری، شیخ محدّثان و بافضیلت‌ترین متبحران، عالم، فقیه هوشیار، محدّث پارسا، ثقة جلیل‌القدر و سرچشمه بزرگواری‌ها و فضیلت‌ها و دارای تألیفات سودمند است. وی تا چهل سالگی در جبل عامل زندگی می‌کرد و در طول این مدّت، دو بار به سفر حج مشرف

ما گروهی از طالبان علم و صالحان بودیم. من گفتم: کاش می‌دانستم که در عید سال آینده، چه کسی از این جمع، زنده و چه کسی مرده است؟ مردی به نام شیخ محمد که همدرس من بود، گفت: من می‌دانم که در عید دیگر و عید پس از آن و تابست و شش عید زنده‌ام و این را به جدیت و نه شوخی می‌گفتم. به او گفتم: تو غیب می‌دانی؟ گفت: نه، امام مهدی علیه السلام را در خواب دیدم و چون به سختی بیمار بودم، به او گفتم: بیمارم و می‌ترسم بی‌هیچ عمل صالحی از دنیا بروم و با دست خالی خدا را ملاقات کنم.

او فرمود: «ترس. خداوند، تو را از این بیماری شفا می‌دهد و نمی‌میری؛ بلکه بیست و شش سال زندگی می‌کنی». سپس کاسه‌ای را که در دستش بود، به من داد و از آن نوشیدم و بیماری‌ام برطرف شد و شفا گرفتم و از خواب برخاستم و نشستم و می‌دانم که این خواب شیطانی نیست.

من (شیخ حرّ عاملی) پس از شنیدن سخن او، تاریخ را که سال ۱۰۴۹ ق بود نوشتم و مدتی طولانی از آن گذشت و در سال ۱۰۷۲ به مشهد مقدّس نقل مکان کردم و در سال گذشته، به دلم افتاد که مدّت به پایان رسیده است. به تاریخ نوشته شده مراجعه کردم، دیدم که بیست و شش سال گذشته است. گفتم: باید آن مرد (شیخ محمد) مرده باشد. یکی دو ماهی بیشتر نگذشت که نامه‌ای از برادرم - که هنوز در همان وطنمان بود - آمد که نوشته بود آن مرد، در گذشت.^۱

۱. شد. در سال ۱۰۷۳ ق، برای زیارت امامان معصوم علیهم السلام به عراق رفت و از آنجا برای زیارت امام رضا علیه السلام عازم مشهد مقدّس گشت و در آنجا ساکن شد. شیخ حرّ عاملی دارای تألیفات ارزشمند و گران‌بهایی است. یکی از مهم‌ترین و معروف‌ترین آنها کتاب ارزشمند وسائل الشیعة است که از زمان نگارش تا این زمان، پیوسته مورد توجه و عنایت فقهای اهل بیت و مجتهدان شیعه قرار گرفته است. وی در روز ۲۱ رمضان سال ۱۱۰۴ ق، وفات یافت. أمل الآمل و إثبات الهداة از دیگر آثار اوست (أعیان الشیعة: ج ۹ ص ۱۶۷، الذریعة: ج ۲ ص ۵۰۶ ش ۱۹۸۵، الکنی و الألقاب: ج ۲ ص ۱۷۶).

۱. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۷۱۲ ح ۱۷۰، جنة المأوی (چاپ شده در: بحار الأنوار: ج ۵۲): ص ۲۷۳ ح ۳۷.

۳۰ / ۳
میرزا محمد استرآبادی

۸۴۲. علامه مجلسی به سند خود از میرزا محمد استرآبادی^۱ نقل می‌کند که گفت: شبی به گرد کعبه طواف می‌کردم. جوانی نیکوروی آمد و به طواف مشغول شد و چون به من نزدیک شد، دسته گل سرخی که وقت رویدنش نبود، به من بخشید. آن را از او گرفتم و بوییدم و به او گفتم: این از کجاست، سرور من؟! فرمود: «از خرابات».

سپس از دیده من ناپیدا شد و دیگر او را ندیدم.^۲

۳۱ / ۳
مردی فلج

۸۴۳. علامه مجلسی می‌گوید: گروهی از اهالی نجف به من خبر دادند که مردی از اهالی کاشان در راه حج، به نجف آمد. در آن جا بیمار و پاهایش خشک و از راه رفتن ناتوان شد. همراهانش او را نزد انسان صالحی نهادند که در حجره مدرسه‌ای در اطراف حرم امیر مؤمنان علیه السلام سکونت داشت. این مرد، هر روز در را بر او می‌بست و برای گردش و یا آوردن دُرّ نجف، به صحرا می‌رفت. روزی مرد فلج به او گفت: دل‌تنگ شده‌ام و در این جا از تنهایی دلم گرفته است.

۱. نجم الثاقب: ص ۳۸۸ ح ۶۰.

۱. میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی: او عالمی فاضل، جلیل، کامل و متکلمی محقق و دقیق و پارسا و زاهد و مورد اعتماد بود. وی استاد رجال‌شناسان و مؤلف منهج المقال است. او در مکه، مجاور مسجد الحرام شد تا آن که در سال ۱۰۲۸ ق در گذشت (الکنی والألقاب: ج ۳ ص ۲۲۰).

۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۷۶. این ماجرا را علامه مجلسی علیه السلام در شمار داستان‌های آن دسته از معاصرانش که امام علیه السلام را زیارت کرده‌اند، آورده است؛ ولی در متن، قرینه‌ای برای اثبات این مدعا وجود ندارد. این سخن در مورد شماری دیگر از این ماجراها نیز صادق است.

امروز مرا با خود ببر و در جایی بگذار و هر جا خواستی، برو. آن مرد صالح پذیرفت و مرا به مقام قائم - که دروذهای خدا بر او باد - در خارج نجف بُرد و مرا در آن جا نشاند و پیراهنش را در حوض شست و روی درخت انداخت تا خشک شود و به صحرا در پی کار خود رفت. من غمگین و در اندیشه عاقبت کار خود بودم که جوانی خوش‌سیما و گندمگون وارد صحن شد و بر من سلام داد و به اتاق مقام [قائم] رفت و چند رکعت نماز با خضوع و خشوع در محراب خواند، به گونه‌ای که تا کنون ندیده بودم. هنگامی که نمازش را به پایان برد، بیرون و به نزد من آمد و از حالم پرسید. به او گفتم: به بلایی گرفتار شده‌ام که مرا در تنگنا قرار داده است. خداوند، نه شفایم می‌دهد که سالم شوم و نه مرا می‌برد تا راحت شوم.

او فرمود: «غصه نخور. خداوند، هر دو را به تو خواهد داد» و رفت. هنگامی که بیرون رفت، دیدم پیراهن، روی زمین افتاده است. برخاستم و پیراهن را برداشتم و آن را شستم و روی درخت انداختم. سپس به کارم اندیشیدم و گفتم: من که نمی‌توانستم برخیزم و حرکت کنم. پس چگونه این کار را کردم؟! به خودم نگریستم. از بیماری‌ام چیزی ندیدم. دانستم که او قائم علیه السلام بوده است. بیرون آمدم و به صحرا نگریستم؛ اما کسی را ندیدم و سخت پشیمان شدم.

هنگامی که آن مرد صالح صاحب حجره آمد، از حالم پرسید و در کارم حیران ماند. ماجرا را به او خبر دادم. او نیز بر آنچه از دست او و من رفته است، حسرت خورد و با او به حجره رفتم.

می‌گویند او سالم و بی‌مشکل بوده است تا این که حاجیان و همراهان او باز می‌گردند. هنگامی که آنان را می‌بیند و کمی هم با آنان می‌ماند، بیمار می‌شود و می‌میرد و در صحن به خاکش می‌سپارند، و صحت خبرش نسبت به هر دو امر (بهبود یافتن و مردن و آسوده شدن) آشکار می‌شود.

این قصه، نزد اهالی نجف، مشهور است و افراد صالح و مورد اعتماد آنها، آن را

به من گفته‌اند.^۱

۳۲ / ۳ حاج علی مکی

۸۴۴. سید علی خان مدنی شیرازی^۲ با سندش از شیخ صالح پارسا حاج علی مکی نقل می‌کند که: من به تنگ‌دستی و سختی و درگیری دشمنان دچار شدم تا آن جا که بر جان خود ترسیدم، که دعایی نوشته شده در جیبم یافتم، بی آن که کسی آن را به من داده باشد. از این امر متعجب و متحیر بودم که خواب دیدم کسی در لباس صالحان و زاهدان می‌فرماید: «ما فلان دعا را به تو دادیم. با آن، دعا کن تا از تنگ‌دستی و سختی نجات یابی». گوینده را نشناختم و تعجبم افزون شد. بار دیگر، حجت علیه السلام را [در خواب] دیدم. به من فرمود: «آن دعایی را که به تو داده‌ام، بخوان، و به هر که می‌خواهی، بیاموز».

من آن را بارها تجربه کردم. خیلی زود در کارم گشایش شد و پس از آن، برای مدتی آن دعا گم شد و من بر از دست دادنش تأسف می‌خوردم و از بدی عملم آمرزش می‌طلبیدم که شخصی نزد آمد و گفت: این دعا از دست شما در فلان جا افتاده است، و من به یاد ندارم که به آن جا رفته باشم. دعا را گرفتم و برای خدا سجده شکر گزاردم و دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ رَبِّ أَسْأَلُكَ مَدَدًا وَرُحَانِيًا تُقَوِّي بِهِ قَوَائِمَ الْكَلِيَّةِ وَالْجُزَيْئَةِ
حَتَّى أَقْهَرَ بِمَبَادِي نَفْسِي كُلِّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ فَتَنْقِضَ لِي إِشَارَةَ رَقَائِقِهَا انْقِبَاضًا تَسْقُطُ

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۷۶، نجم الناقب: ص ۳۶۶ ح ۴۸.

۲. سید علی خان مدنی کبیر، ملقب به صدر الدین، فرزند امیر نظام الدین احمد بن محمد معصوم حسینی شیرازی مدنی: او عالمی فاضل و ماهر و ادیبی شاعر بود که در سال ۱۰۵۲ ق متولد و در سال ۱۱۲۰ ق درگذشت. او در مدینه متولد و سپس مجاور مکه شد و آن‌گاه به حیدرآباد هند سفر کرد و مدتی طولانی در آن جا زیست. کتاب‌های شرح صحیفه سجادیه، الحدائق الندیة فی شرح الصمدیة در علم نحو و نیز کتاب الکلم الطیب و الغیث الصیب نوشته اوست (أعیان الشیعة: ج ۸ ص ۱۵۲).

بِه قُواهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْكَوْنِ ذُو رُوحٍ إِلَّا وَ نَارُ قَهْرِي قَدْ أَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يَا شَدِيدُ
 يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا قَهَّارُ أَسْأَلُكَ بِمَا أَوْدَعْتَهُ عِزْرَائِيلَ مِنْ أَسْمَائِكَ
 الْقَهْرِيَّةِ فَانْفَعَلْتَ لَهُ النَّفُوسَ بِالْقَهْرِ أَنْ تُودِعَنِي هَذَا السِّرِّ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ حَتَّى أَلِيَنَّ
 بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَ أَدْلِلَّ بِهِ كُلَّ مَنِيحٍ بِقُوَّتِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ .

بسم الله الرحمن الرحيم . خدای من! از تو کمکی روحی می‌خواهم تا قوای کلی و
 جزئی‌ام را تقویت کنی و با سرچشمه‌های گرفته از جانم بر هر نفس چیره، چنان
 غلبه کنم که کوچک‌ترین کارهایش بر من بی‌اثر شود، به گونه‌ای که همه قوایش از
 بین برود، تا آن جا که هیچ جاننداری در هستی نماند، جز آن که آتش قهرم، آن را
 بسوزاند و خاکسترش کند. ای سختگیر! ای سختگیر! ای دارای قدرت شدید! ای
 قهار! از تو به حق نام‌های قهاریتت که به عزرائیل سپرده‌ای تا جان‌ها در برابرش
 مقهور شوند، می‌خواهم که به من هم از این اسرار بدهی تا هر سختی را نرم و هر
 مانعی را خرد و نرم کنم، به قوتت، ای قدرتمند با شوکت!

آن را در سحر، سه بار می‌خوانی. اگر ممکن بود و نیز سه بار در شب، و چون
 کار بر کسی که آن را می‌خواند، سخت شد، پس از خواندنش سی بار می‌گوید: «ای
 رحمان! ای رحیم! ای رحیم‌ترین رحیمان! از تو می‌خواهم در آنچه مقدر من است،
 لطفت را جاری کنی.»^۱

۳۳ / ۳

زین العابدین سلامی

۸۴۵ . محدث نوری از آقا محمد (متولی روشنایی حرم سامرا) و امین میرزای شیرازی^۲ (بنیان‌گذار

۱ . الکلم الطیب و الفیت الصیب: ص ۱۶، جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۲۵ ح ۵.
 ۲ . سید محمدحسن حسینی شیرازی، مشهور به «میرزای شیرازی» و «میرزای مجدد»: وی در پانزدهم جمادی
 اول ۱۲۳۰ در شیراز، متولد شد. اوفقیه، محقق، پارسا و متقی بود. در چهار سالگی پای به مکتب نهاد و پس از

نهضت تنباکو)، و او از مادر صالحه‌اش چنین نقل کرده است: روزی در سرداب شریف سامرا با خانواده ملا زین العابدین سلماسی^۱ بودم که برای ساختن دیوارهای آن جا، مجاور شده بود. روز جمعه بود و او دعای ندبه سوزناکی می‌خواند و ما نیز با او می‌خواندیم و اشک می‌ریختیم. در این حال بودیم که فضا عطرآگین شد و چنان بوی خوشی آمد که لحظاتی خاموش و بی‌حرکت شدیم و سپس آن بوی خوش رفت و به حالت قرائت دعا باز گشتیم. به خانه که باز گشتیم، سبب را از ملا زین العابدین پرسیدیم. گفت: تو به این چه کاری داری؟ و از پاسخ، طفره رفت؛ اما برادر بزرگوار، آقا علیرضا اصفهانی - که دوست و رازدار او بود -، برایم گفت: روزی از ملا زین العابدین - که گمان قوی داشتم مانند استادش سید بحر العلوم، قائم علیه السلام را دیده است -، در باره دیدار با حجّت علیه السلام سؤال کردم. او سؤال مرا با ذکر همان واقعه ندبه و مو به مو مطابق آن، پاسخ داد.^۲

فراغت از درس‌های اولیه، در شش سالگی وارد حوزه علمیه شد. در سال ۱۲۴۲ق به اصفهان رفت و در بیست سالگی از سید حسن پیدآبادی اجازه اجتهاد گرفت. تا ۲۹ سالگی در اصفهان ماند و در سال ۱۲۵۹ق به نجف و کربلا رفت. معروف است که شیخ مرتضی انصاری بارها این جمله را بیان نموده که: من درسم را برای سه نفر می‌گویم: محمد حسن شیرازی، میرزا حبیب الله رشتی و آقا حسن تهرانی. وی در سال ۱۲۸۱ق پس از فوت شیخ انصاری، مرجع تقلید شیعه شد و نزدیک به سی سال در این مقام به رفع مشکلات مردم و اداره حوزه‌های علمیه مشغول بود.

یکی از مهم‌ترین حوادثی که در ایام زعامت او رخ داد، قضیه تحریم تنباکو بود. حکم تاریخی او در معاهده انحصار تنباکو در زمان ناصر الدین شاه، چنان مردم را به صحنه کشاند که شاه قاجار، مجبور به فسخ قرارداد تنباکو گردید. میرزای شیرازی در روز دوشنبه هشتم شعبان ۱۳۱۲ق در ۸۲ سالگی در سامرا درگذشت و در یکی از حجرات صحن حرم امیر مؤمنان علیه السلام در نجف دفن شد.

۱. میرزا زین العابدین فرزند میرزا محمد سلماسی کاظمی (م ۱۲۶۶ق): عالمی فاضل و عابد و از شاگردان خاص سید بحر العلوم در خفا و آشکار بود. مزار او در رواق کاظمی در کاظمین است (أعیان الشیعة: ج ۷ ص ۱۶۷ ش ۵۳۴). برخی از کرامات نقل شده از او را آورده‌ایم (ر.ک: ص ۲۵۰ فصل چهارم / «سید بحر العلوم»).

۲. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ص ۲۶۹ ح ۳۳، نجم الثاقب: ص ۴۱۳ ح ۸۰.

۳۴ / ۳

سید احمد موسوی

۸۴۶. محدث نوری می‌گوید که جناب مستطاب تقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن رشتی موسوی، ساکن رشت - آیده الله - در هفده سال قبل تقریباً به نجف اشرف مشرف شد و با عالم ربّانی و فاضل صمدانی، شیخ علی رشتی - طاب ثراه -^۱ به منزل حقیر آمدند و چون برخاستند، شیخ از صلاح و سداد سید مرقوم اشاره کرد و فرمود که قضیه عجیبی دارد و در آن وقت، مجال بیان نبود. پس از چند روزی که ملاقات شد، فرمود که: سید رفت و قضیه را با جمله‌ای از حالات سید نقل کرد. از نشنیدن آنها از خود او بسیار تأسف خوردم. اگر چه مقام شیخ عج اجل از آن بود که اندکی خلاف در نقل ایشان برود و از آن سال تا چند ماه قبل، این مطلب در خاطر بود تا در ماه جمادی الآخر این سال از نجف اشرف برگشته بودم. در کاظمین، سید صالح یاد شده را ملاقات کردم که از سامره مراجعت کرده و عازم عجم بود. پس شرح حال او را چنان که شنیده بودم، پرسیدم و از آن جمله، قضیه معهوده همه را مطابق آن نقل کرد و آن قضیه چنان است که گفت:

در سنه هزار و دویست و هشتاد، به اراده حج بیت الله الحرام، از دار المرز رشت آمدم به تبریز و در خانه حاجی صفر علی، تاجر تبریزی معروف، منزل کردم. چون قافله نبود، متحیر ماندم تا آن که حاجی جبار جلودار سدهی اصفهانی، بار برداشت به جهت طربوزن.^۲ تنها از او مالی کرایه کردم و رفتم. چون به منزل اول رسیدم، سه نفر دیگر به تحریض حاجی صفر علی به من ملحق شدند: یکی حاجی ملا باقر

۱. شیخ علی نجفی معروف به فاضل، مقدّس رشتی (م ۱۲۹۵ق): او عالم فاضل، فقیه، اصولی، عابد، زاهد، متعبد، مجاهد و از شاگردان بزرگ شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی است. وی به دستور میرزای

شیرازی، به لار (از شهرهای فارس) مهاجرت کرد و در آن جا ماندگار شد (أعیان الشیعة: ج ۸ ص ۲۴۰).

۲. طربوزن: ولایتی از ولایات ترکیه (لغت‌نامه دهخدا).

تبریزی حجه فروش معروف علما و حاجی سید حسین تاجر تبریزی و حاجی علی نامی - که خدمت می کرد - .

پس به اتفاق، روانه شدیم تا رسیدیم به ارزنة الروم^۱ و از آن جا عازم طربوزن بودیم و در یکی از منازل ما بین این دو شهر، حاجی جبار جلو دار به نزد ما آمد و گفت: این منزل که در پیش داریم، مخوف است؛ قدری زود بار کنید که به همراه قافله باشید. چون در سایر منازل، غالباً از عقب قافله به فاصله می رفتیم. پس ما هم تخمیناً دو ساعت و نیم یا سه به صبح مانده به اتفاق حرکت کردیم. به قدر نیم یا سه ربع فرسخ از منزل خود دور شده بودیم که هوا تاریک شد و برف، باریدن گرفت، به نحوی که رفقا هر کدام سر خود را پوشانیدند و تند راندند. من نیز آنچه کردم که با آنها بروم، ممکن نشد تا این که آنها رفتند. من تنها ماندم. پس، از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم و به غایت، مضطرب بودم؛ چون قریب ششصد تومان برای مخارج راه همراه داشتم. بعد از تأمل و تفکر، بنا را بر این گذاشتم که در همین موضع بمانم تا فجر طالع شود، به آن منزل که از آن جا بیرون آمدیم، مراجعت کنم و از آن جا چند نفر مستحفظ به همراه برداشته، به قافله ملحق شوم. در آن حال، در مقابل خود باغی دیدم و در آن باغ، باغبانی که در دست، بیلی داشت که بر درختان می زد که برف از آنها بریزد. پس پیش آمد. به مقدار فاصله کمی ایستاد و فرمود: «تو کیستی؟».

گفتم: رفقا رفتند و من ماندم. راه را نمی دانم؛ گم کرده‌ام.

به زبان فارسی فرمود: «نافله بخوان تا راه را پیدا کنی.»

من مشغول نافله شدم. بعد از فراغ تهجد، باز آمد و فرمود: «نرفتی؟».

گفتم: و الله، راه را نمی دانم!

۱. ارزن الروم: شهری در سرزمین ارمنستان (ر.ک: معجم البدان: ج ۱ ص ۱۵۰).

فرمود: «جامعه بخوان».

من جامعه را حفظ نداشتم و تا کنون حفظ ندارم، با آن که مکرّر به زیارت عتبات مشرف شدم. پس، از جای برخاستم و جامعه را کامل از حفظ خواندم.

باز نمایان شد. فرمود: «نرفتی؟ هستی؟».

بی اختیار گریه‌ام گرفت. گفتم: هستم، راه را نمی‌دانم.

فرمود: «عاشورا بخوان».

عاشورا را نیز حفظ نداشتم و تا کنون ندارم. پس برخاستم و مشغول زیارت عاشورا شدم از حفظ، تا آن که تمام لعن و سلام و دعای علقمه را خواندم. دیدم باز آمد و فرمود: «نرفتی؟ هستی؟».

گفتم: نه هستم تا صبح.

فرمود: «من حال، تو را به قافله می‌رسانم».

پس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد. فرمود: «به ردیف من بر الاغ من سوار شو».

سوار شدم. پس عنان اسب خود را کشیدم. تمکین نکرد و حرکت ننمود. فرمود: «دهنه اسب را به من ده». دادم. پس بیل را به دوش چپ گذاشت و عنان اسب را به دست راست گرفت و به راه افتاد. اسب در نهایت تمکین، متابعت کرد. پس دست خود را بر زانوی من گذاشت و فرمود: «شما چرا نافلة نمی‌خوانید؟ نافلة، نافلة، نافلة!» سه مرتبه فرمود و باز فرمود: «شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!» سه مرتبه و بعد فرمود: «شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه!»

و در وقت طی مسافت، به نحو استداره سیر می‌نمود. یک دفعه برگشت و فرمود: «آن است رفقای شما که در لب نهر آبی فرود آمده‌اند. مشغول وضو به جهت نماز صبح بودند».

پس من از الّاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم و نتوانستم. پس آن جناب، پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و مرا سوار کرد و سر اسب را به سمت رفقا برگردانید. من در آن حال، به فکر فرو رفتم که این شخص چه کسی بود که به زبان فارسی حرف می‌زد و حال، آن که زبانی جز ترکی، و مذهبی غالباً جز عیسوی، در آن حدود نبود؟! و چگونه به این سرعت، مرا به رفقای خود رسانید؟! پس در عقب خود نظر کردم، احدی را ندیدم و از او آثاری پیدا نکردم. پس به رفقای خود ملحق شدم.^۱

۳۵ / ۳

سید مرتضی نجفی

۸۴۷. محدّث نوری گفته است که: سید با تقوا و صالح، مرتضی نجفی - که شیخ جعفر کاشف الغطاء (م ۱۲۲۷ق) را درک کرده بود و من سال‌ها در سفر و حضر با او بودم و لغزشی از او ندیدم - می‌گوید: با گروهی در مسجد کوفه بودیم که میان آنها، عالمی مشهور از نجف هم بود که هر چه اصرار کردم، نامش را نگفت که مبادا سِرِّش فاش یا نامش معلوم گردد. هنگام نماز مغرب، همان عالم مشهور، در محراب نشست و مردم، آماده نماز جماعت شدند و من برای وضو گرفتن رفتم که دیدم مرد عربی، با آرامش تمام وضو می‌گیرد و من می‌ترسیدم به جماعت نرسم. قدری ایستادم و دیدم مثل کوه ایستاده است، تکان نمی‌خورد [و جا را برای من خالی نمی‌کند]. گفتم: این کار (نشستن سر راه و آرام وضو گرفتن)، چه معنایی دارد؟! گویی نمی‌خواهی با شیخ نماز بخوانی؟! با این گفته، می‌خواستم که تعجیل کند. فرمود: «نه، نمی‌خواهم نماز بخوانم».

گفتم: چرا؟

فرمود: «چون او شیخ ارزنی است».

نفهمیدم چه می‌گوید. ایستادم تا وضویش را به پایان برد و رفت و من وضو گرفتم و نماز خواندم و چون نماز تمام شد و مردم پخش شدند، ماجرا و هیبت و وقار آن مرد و نیز آنچه را از او دیده و شنیده بودم، برای شیخ گفتم. حال شیخ دگرگون شد و رنگش پرید و اندیشناک و غمناک شد و گفت: تو حجت علیه السلام را درک کرده‌ای؛ ولی او را نشناخته‌ای، و از چیزی خبر داده که جز خدای متعال، آن را نمی‌داند. بدان که من امسال در سمت غرب دریاچه کوفه، ارزن کاشته‌ام که در معرض آسیب دیدن از گذر اعراب آن ناحیه است. به نماز که برخاستم و داخل آن شدم، فکرم به آن جا رفت و در باره آن و آفت‌هایش می‌اندیشیدم.^۱

۳ / ۳۶

سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم قطیفی

۸۴۸. محدث نوری از عالم فاضل ملا محسن اصفهانی و او از عالم متقی سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم قطیفی^۲ نقل کرد که گفت: آن هنگام که کسی از بیم راهزنان و دزدان، جز با عده و عده به مسجد کوفه نمی‌رفت، شبی تصمیم گرفتم با یکی از طلبه‌ها به آن جا بروم. هنگامی که داخل مسجد شدیم، جز یک تن نیافتیم که مشغول اعمال

۱. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۲): ص ۲۵۷ ح ۲۸، نجم الثاقب: ص ۴۲۰ ح ۸۸.

۲. سید محمد بن مال الله بن معصوم موسوی قطیفی (م ۱۲۶۹ یا ۱۲۷۱ق): از شاگردان سید عبد الله شبر و از ادیبان و شاعران فاضل و آشنا به علوم عقلی و نقلی و دیوان شعرش از مرثی اهل بیت علیهم السلام آکنده بود (أعیان الشیعة: ج ۱۰ ص ۴۴، الذریعة: ج ۹ ق ۳ ص ۹۸۸ ش ۶۴۶۷، الأعلام، زرکلی: ج ۷ ص ۱۶).

محدث نوری می‌گوید: او سیدی عظیم الشأن و جلیل القدر بود و استادمان علامه شیخ عبد الحسین تهرانی، از او به نیکی یاد می‌کرد و فراوان او را می‌ستود و می‌گفت: او باتقوا، صالح، شاعر، بزرگوار، ادیب، قاری و غرق در دریای محبت اهل بیت علیهم السلام و اکثر ذکر و فکرش در باره ایشان بود. فراوان او را در صحن شریف (نجف یا کربلا) می‌دیدم و یک سؤال ادبی از او می‌پرسیدم و او پاسخ می‌داد و در لابه لای کلامش به مرثی سروده خود یا دیگران، استشهاد می‌کرد و حالش دگرگون می‌شد و به ذکر مصیبت می‌پرداخت و مجلس ادب و شعر، به مجلس روضه و مرثیه‌خوانی تبدیل می‌شد... (جنة المأوی «چاپ شده در بحار الأنوار»: ص ۲۶۴).

بود. ما نیز به آداب مسجد پرداختیم و هنگام غروب به سوی در مسجد رفتیم و آن را بستیم و پشتش را سنگ و چوب و شن ریختیم تا کسی نتواند آن را از بیرون باز کند. سپس داخل مسجد شدیم و به نماز و دعا مشغول گشتیم و پس از فراغت، با رفیق طلبه‌ام در دکه قضا (جایگاه قضاوت امیر مؤمنان علیه السلام) رو به قبله نشستیم. آن مرد صالح، در دالان نزدیک در فیل، دعای کمیل را با صدای بلند و سوزناکی می‌خواند و شبی مهتابی بود و من رو به آسمان داشتم که ناگهان بوی بسیار خوشی در فضا پیچید و در میان پرتوهای مهتاب، شعله‌هایی مانند شعله‌های آتش دیدم که بر آن چیره شده بود و در آن حال، صدای آن مرد دعاخوان نیز فروکش کرد و متوجه شدم که مردی جلیل از همان در بسته شده، به درون مسجد آمد. او در هیئت و لباس، مانند حجازیان بود و سجاده‌ای به عادت همانها بر دوش داشت و با آرامش و وقار و هیبت و جلال، راه می‌رفت و به طرف در مسلم بن عقیل رفت و برای ما هوش و حواسی نمانده بود و چون از نزدیک ما گذشت، به ما سلام داد. رفیقم که هیچ هوش و حواسی برایش نمانده بود، نتوانست جواب سلام بدهد؛ اما من کوشیدم و با سختی، جواب سلام او را دادم. هنگامی که به در مسجد، داخل و از دیدگان ما پنهان شد، به خود آمدم و گفتیم: این که بود و از کجا داخل شد؟

پس به سراغ آن مرد دعاخوان رفتیم. دیدم که گریبان چاک داده و با سوز و گداز می‌گرید. حقیقت ماجرا را پرسیدیم. گفت: چهل شب جمعه است که به این مسجد می‌آیم تا به دیدار پیشوای حقیقی این عصر و ناموس دهر نائل شوم و تا امشب که چهلمین شب بود، روزی‌ام نشده بود و دیدید که مشغول دعا بودم که دیدم بالای سرم ایستاده است. به او توجه کردم. پرسید: «چه می‌کنی؟» یا «چه می‌خوانی؟» (تردید از راوی است) و من نتوانستم پاسخ دهم و او از من دور شد، همان گونه که دیدید.

ما به سمت در رفتیم. دیدیم به همان گونه که بسته بودیم، هنوز بسته است و ما

سپاس گزار؛ اما حسرت زده باز گشتیم.^۱

۳۷ / ۳

مردبزی فروش نقل از سید حیدر کاظمی

۸۴۹. محدث نوری می گوید که: جمعی از عالمان باتقوا، از جمله سید حیدر کاظمی، از شاگردان بزرگ شیخ انصاری، برای من نوشت و شفاهی نیز گفت که محمد بن احمد بن حیدر حسنی حسینی می گوید: هنگامی که به سال ۱۲۷۵ ق در نجف اشرف مشغول تحصیل علوم دینی بودم، از برخی روحانیان می شنیدم که سبزی فروشی، مولایمان امام منتظر علیه السلام را دیده است. پیجویی نمودم و او را شناسایی کردم. دیدم مردی صالح و متدین است و علاقه پیدا کردم که در جایی خلوت با او گرد آیم تا کیفیت تشرّفش را از او جويا شوم. فراوان به او سلام می دادم و برای خرید، نزد او می رفتم تا سرانجام با هم دوست شدیم.

روزی برای نماز و دعا به مسجد سهله پناه بردم که او را جلوی در مسجد دیدم. فرصت را غنیمت شمردم و به او گفتم که شب با من بماند. او با من ماند تا از اعمال مسجد سهله فارغ شدیم و به مسجد کوفه رفتیم. هنگامی که به آن جا رسیدیم و مستقر شدیم و بخشی از اعمال آن جا را انجام دادیم، از او درخواست کردم که ماجرایش را به تفصیل برایم بگوید و او گفت: من فراوان می شنیدم که اگر کسی چهل شب چهارشنبه، پی در پی، به نیت رؤیت امام منتظر علیه السلام به مسجد سهله برود، موفق به رؤیتش می شود و این، آزموده شده است. از این رو، مشتاق شدم و چنین کردم و گرما و سرما مانع نشد و تا نزدیک به یک سال چنین کردم. غروب یک سه شنبه زمستان - که هوا گرفته و پر از ابر و تاریک و کمی باران بود - به مسجد سهله رفتم. رعد و برق و تاریکی، شدت گرفت و چون به مسجد رسیدم، هیچ کس

۱. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۶۳ ح ۳۱، نجم الناقب: ص ۴۲۱ ح ۸۹.

و حتی خادم ویژه شب‌های چهارشنبه نبود. به شدت بیمناک شدم و با خود گفتم: نماز مغرب را می‌خوانم و اعمال را با شتاب انجام می‌دهم. میان نماز بودم که توجهم به مقام امام زمان علیه السلام جلب شد که در قبله نمازگزار قرار دارد. در آن جا نور کاملی دیدم و صدای نمازگزاری را شنیدم. دلم آرام گرفت و اطمینان یافتم و گمان کردم که برخی از زائران در آن جایگاه شریف هستند. اگر چه من به هنگام ورود به مسجد آنها را ندیده بودم. و اعمالم را با دل‌آسودگی انجام دادم. سپس به سوی مقام شریف امام زمان علیه السلام رفتم و داخل شدم و در آن جا نور بزرگی دیدم؛ اما چراغی ندیدم و غافل از تفکر در این باره بودم. در آن جا سیدی جلیل و باهیت به سیمای عالمان را دیدم که به نماز ایستاده بود. آسوده‌خاطر شدم و گمان می‌کردم که او از زائران غریب است و کمی که او را برانداز نمودم، دانستم که از ساکنان نجف اشرف است.

بر اساس عمل مخصوص آن مقام، به زیارت حجت علیه السلام مشغول شدم و نماز زیارت را خواندم و چون به پایان بردم، خواستم با او در باره رفتن به مسجد کوفه سخن بگویم که هیبتش مانع شد، و من چون به بیرون مقام می‌نگریستم، تاریکی می‌دیدم و صدای رعد و برق و باران را می‌شنیدم؛ اما او به من رو کرد و با سیمایی بزرگوارانه و با دلسوزی و لبخند فرمود: «دوست داری که به مسجد کوفه بروی؟». گفتم: آری، ای سرور ما! عادت ما اهل نجف، تشرّف به عمل این مسجد و سپس رفتن به مسجد کوفه و خوابیدن در آن جاست؛ زیرا آن جا ساکن و خادم و آب دارد. او برخاست و فرمود: «با ما بیا به مسجد کوفه برویم».

من خوش حال از او و همراهی اش بیرون آمدم و در نور و هوای خوب و زمینی خشک که گل چسبنده به پا نداشت، راه رفتیم و من غافل از باران و تاریکی ای بودم که قبلاً می‌دیدم. همچنان غرق شادی بودم و تاریکی و بارانی نمی‌دیدم تا به در مسجد کوفه رسیدیم. در زدم و خادم گفت: کیست؟ گفتم: در را باز کن. گفت: در

این تاریکی و باران شدید، از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از مسجد سهله. هنگامی که خادم در را گشود، به آن سید جلیل توجه کردم. او را ندیدم و هوا کاملاً تاریک و بارانی بود و من ندا می‌دادم: سرور و مولای ما! بفرما که در باز شده است و به پشت سرم باز گشتم و آن جا را گشتم؛ اما کسی را ندیدم و در همین فاصله زمانی کوتاه، باران و سرما به من آسیب رساند.

وارد مسجد شدم و از خواب غفلت بیرون آمدم و خود را سرزنش کردم که چون این همه نشانه و کرامت را دیدم و متوجه نشدم که اگر بیست چراغ هم آن جا می‌افروختند، چنان روشن نمی‌شد و به یاد آوردم که آن سید جلیل القدر، مرا با اسم صدا زد، با آن که اسمم را به او نگفته بودم و پیش‌تر، او را ندیده بودم، و به یاد آوردم که تاریکی و باران بود و چون بیرون آمدم، نور بود و زمین خشک و هوای خوب و دیگر امور شگفت و غریب، و یقین پیدا کردم که او همان صاحب الزمان علیه السلام است که به آرزوی تشرّف به زیارتش، مشقت رفتن به مسجد سهله را در گرما و سرما به جان خریده بودم، و خدای متعال را سپاس نهادم و ستایش، ویژه اوست.^۱

۳۸ / ۳

یا قوت علی

۸۵۰. محدث نوری از ملا علی رشتی^۲ - که عالمی باتقوا و از شاگردان استاد اعظم (میرزای شیرازی) بوده و از سوی همو برای پر کردن خلأ اهالی فارس از عالم دینی، به آن جا اعزام شده و در همان جا در گذشته و در همه مدتی که محدث نوری در سفر و حضر با او بوده، او را در اخلاق و فضل، کم‌نظیر دیده -، نقل می‌کند: یک بار از زیارت امام حسین علیه السلام به سوی نجف باز می‌گشتم. از راه رودخانه فرات و با کشتی

۱. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۳۰۹ ح ۵۸، نجم الثاقب: ص ۳۲۵ ح ۲۲.

۲. شیخ علی نجفی معروف به مقدّس رشتی (م ۱۲۹۵ ق) او از شاگردان شیخ انصاری و میرزای شیرازی است.

کوچکی می‌آمدم که میان اهل کشتی، یک نفر را دیدم که با بقیه، هم‌غذا و هم‌سفره بود؛ اما مانند آنها به لهو و لعب و شوخی نمی‌پرداخت؛ بلکه سنگین و باوقار می‌نمود و آنها بر مذهب او خرده می‌گرفتند. از او متعجب بودم تا به جایی رسیدیم که آب کم بود و صاحب کشتی، ما را پیاده کرد و در کرانه رود، پیاده ادامه دادیم. من هم سفره آن مرد شدم و از او سبب دوری‌اش را از همراهانش پرسیدم و این که چرا آنها او را نکوهش می‌کنند. او گفت: اینها خویشاوندان من اند؛ اما سنی مذهب اند. پدرم نیز سنی است؛ اما مادرم شیعه است و من نیز از آنها بودم؛ اما خداوند به برکت امام زمان علیه السلام مرا شیعه کرد.

از او پرسیدم: چگونه؟

گفت: نام من یاقوت است و نزدیک پل حله، روغن می‌فروشم. یکی از سال‌ها برای خریدن روغن از صحرائشینان بیرون حله، از شهر دور شدم و روغن خریدم و آنها را روی درازگو شدم، همراه گروهی از اهالی حله، آوردم. در یکی از منازل بین راه، فرود آمدیم و خوابیدیم و چون بیدار شدم، هیچ کدام از آنها را ندیدم و راه نیز از میان بیابانی خشک و درندگانی فراوان می‌گذشت. برخاستم و بارها را روی درازگوش گذاشتم و در عقب آن چند نفر رفتم؛ اما راه را گم کردم و از ترس درندگان و تشنگی، متحیر ماندم. از خلفا و مشایخ، کمک و یاری طلبیدم و آنها را شفیع درگاه حق کردم و فراوان گریه و زاری کردم؛ اما فایده‌ای نکرد. با خود گفتم: شنیده‌ام که مادرم می‌گفت: ما امامی زنده با کنیه ابا صالح داریم که راه گم‌کردگان را راهنمایی می‌کند و به کمک و فریادرسی ناتوان‌ها می‌آید. با خدای متعال، عهد کردم که اگر از او یاری طلبیدم و به دادم رسید، به مذهب مادرم در آیم. او را صدا زدم و فریاد کمک سر دادم که دیدم شخصی کنار من راه می‌رود و عمامه سبزی به سر دارد و سپس راه را به من نشان داد و فرمان داد که به مذهب مادرم در آیم و کلمه‌هایی را ذکر کرد که از یاد برده‌ام و فرمود: «تو به زودی به روستایی می‌رسی که اهالی آن، همه شیعه اند».

گفتم: ای سرور من! تو با من به روستا نمی‌آیی؟

فرمود: «نه. من باید به فریادرسی هزار نفر دیگر در گوشه گوشه سرزمین‌ها بروم» و از دیدگان من غایب شد. اندکی بیشتر راه نرفته بودم که به روستا رسیدم، با آن که آن روستا خیلی دور بود و آن گروه از اهالی حله، یک روز پس از من رسیدند. در حله، نزد سید مهدی قزوینی، بزرگ فقیهان، رفتم و قصه را برایش گفتم. او معالم دین شیعه را به من آموخت، و از او خواستم که عملی را به من یاد دهد که با انجام دادن آن بتوانم دوباره مهدی علیه السلام را ببینم. او گفت: چهل شب جمعه، امام حسین علیه السلام را زیارت کن.

من شب‌های جمعه از حله به زیارت امام حسین علیه السلام می‌رفتم تا یک جمعه مانده بود که روز پنجشنبه از حله راه افتادم و چون به دروازه شهر [کربلا] رسیدم، مأمور حکومت، از ما جواز ورود خواستند و من نداشتم. من متحیر ماندم و چند بار خواستم میان جمعیت مخفی شوم و بگذرم، نشد، که ناگهان صاحب الأمر علیه السلام همان همراه در صحرا را در لباس روحانیان ایرانی و با عمامه‌ای سفید بر سر، درون شهر دیدم. چون او را دیدم، از او کمک خواستم و او آمد و [دست] مرا گرفت و با خود از دروازه عبور داد، بی آن که کسی مرا ببیند و چون داخل شهر شدم، او را نیافتم و از جدایی‌اش متحیر شدم، و اکنون بخشی از خاطرات آن زمان از یادم رفته است.^۱

۳ / ۳۹

اسکانی

۸۵۱. آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی^۲ از جمله قضایای عجیبی را که در زمان خود دیده،

۱. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۹۲ ح ۴۷، نجم الثاقب: ص ۴۰۴ ح ۷۱.

۲. آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی، فرزند آیه الله حاج شیخ عبد‌الکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم: او در سال ۱۳۳۴ ق در شهر اراک به دنیا آمد و در سال ۱۴۰۶ ق (۱۳۶۴ ش) در قم از دنیا رفت. وی در

این گونه نقل کرده است: گفتند در قم، شخصی به نام آقای اشکانی، خدمت حجّت - سلام الله علیه - می‌رسد. من یک روز عصر، ظاهراً با جانب آقای حاج شیخ عبد الوهّاب روحی - که رفیق پنجاه ساله من است - و جناب آقای حاج آقامهدی اخوی - سلّمهما الله تعالی عن الآفات و البلیّات -، خدمت این پیرمرد - که منزل او در خیابان ایستگاه راه آهن^۱ بود - رفتیم. مردی پیر و نورانی بود و آثار حقیقت و درستی در چهره او روشن بود. دستگاه رادیو او هم در همان اتاق پذیرایی بود. در آن زمان، داشتن رادیو، خلاف روش مقدّسان بود، و این، دلیلی بود بر این که وی هیچ اهل تظاهر و دکانداری نیست. ما داستان تشرف را از او پرسیدیم. گفت: من خوبی^۲ هستم و نظامی بودم و در مدرسه نظام کشور ترکیه نیز تحصیل کرده‌ام و مدّت‌ها در قشون بودم. یک وقت در تهران، پای منبر بودم. ناطق، ذکر دستوری کرد برای کسی که می‌خواهد به خدمت حجّت علیه السلام برسد و من دستور را عمل کردم و خدمتش رسیدم و نیازهای خود را گفتم و دستور را برای ما گفت که اجمال آن، خواندن آیه نور است در ماه مخصوص با عدد مخصوص که من نگارنده، در این دفتر نمی‌نویسم برای این که شاید هر کسی لایق حضور نباشد و بخواند و به مقصد نرسد، آن وقت باعث سستی عقیده گردد و من مسئول عند الله باشم.

پس از آن که آن مرد نورانی، دستور را بدون مضایقه و تردید برای ما نقل کرد، از او دو سؤال پرسیدم: یکی آن که آیا خدمت آقا به طور معاینه رسیدی؟ معلوم شد به طور مکاشفه می‌رسد. مثلاً گفت: همین طوری که مثلاً زیر کرسی نشسته بودم،

➤ خاندان علم و فضیلت و تقوارشد نمود و در تحصیل علم و دانش، بسیار کوشا بود. زهد و ساده‌زیستی را از پدر بزرگوارش به ارث برده بود.

۱. در قم.

۲. اهل شهر خوی.

اوضاع عوض می‌شد و ایشان را می‌دیدم و عرایض خود را بیان می‌کردم و حتی گاهی در خواب، خدمتش می‌رسیدم از جمله، زمانی که به قم آمدم و خیال مجاورت داشتم و مبلغ پانصد تومان در هر برج، حقوق بازنشستگی داشتم، می‌خواستم تکلیف شرعی خود را بدانم و در این جهت، متحیر بودم که به کدام یک از دو مرجع مشهور در قم - که یکی آقای حاج آقای حسین بروجردی بود و دیگری مرحوم آقای سید محمد حجت تبریزی -، مراجعه نمایم. بعضی از اهل علم، اولی را می‌گفتند و بعضی، دومی را معین می‌کردند. همان دستور را عمل کردم و در خواب خدمتش رسیدم و آقای بروجردی نیز حاضر بودند. مثل این که ایشان آقا را نمی‌دیدند. آقا فرمود: «به این مراجعه کن»؛ و من اسکناس‌ها را که برای دست‌گردان کردن و دادن قسمتی از آن آورده بودم، به ایشان می‌دادم و ایشان می‌گرفتند و در جیب بغل می‌گذاشتند و یک تبسمی بر لب داشتند. در عالم بیداری که خدمتش رسیدم، همان وضع و محازات خواب مشاهده شد؛ همان تبسم و همان گرفتن و در بغل گذاشتن با خصوصیات که در خواب دیدم، مشهود گردید.

از جمله می‌گفت: من پیش از وجود رابطه با وجود مقدّسش، مدّتی در کرمانشاه مأموریت داشتم. پس از این که خدمتش رسیدم، تقریباً فرمودند که: «این مدّت که کرمانشاه بودی و زیارت ابی عبد الله الحسین (عج) نرفتی، جفا بوده است و اینک مشرف شو». من مشرف شدم و مظنونم این است که گفت: در حرم ایشان نیز خدمتش رسیدم.

سؤال دوم، این بود که: شما چه خصوصیت اخلاقی داشتید؟ گفت: من در هیچ اوضاع و شرایطی، نماز خود را ترک نکردم و دیگر این که به احدی ظلم و ستم نکردم.^۱

۴۰ / ۳ حاجی مؤمن

۸۵۲. آیه الله شهید دستغیب^۱ می گوید که: حاجی مؤمن علیه السلام^۲ نقل کرد: در اوّل جوانی، شوق فراوانی به زیارت و ملاقات حجّت علیه السلام در من پیدا شد و مرا بی قرار نمود، تا این که خوردن و آشامیدن را بر خودم حرام کردم تا وقتی که آقا را ببینم (و البته این عهد از روی نادانی و شدّت اشتیاق بود). دو شبانه روز هیچ چیزی نخوردم. شب سوم، اضطراراً قدری آب خوردم. حالت غشوه عارضم شد. در آن حال، حجّت علیه السلام را دیدم و به من تعرّض فرمود که: «چرا چنین می کنی و خودت را به هلاکت می اندازی؟ برایت طعام می فرستم، بخور».

پس به حال خود آمدم. ثلث از شب گذشته بود و دیدم مسجد (مسجد سردزک) خالی است و کسی در آن نیست و درب مسجد را کسی می کوبد. آمدم در را گشودم. دیدم شخصی است که عبا بر سر دارد، به طوری که شناخته نمی شود. از زیر عبا ظرفی پُر از طعام به من داد و دو مرتبه فرمود: «بخور و به کسی نده و ظرف آن را زیر منبر بگذار» و رفت. داخل مسجد شدم. دیدم برنج طبخ شده با مرغ بریان

۱. شهید محراب، آیه الله سید عبد الحسین دستغیب شیرازی: او در آذر ۱۲۸۸ ش در شیراز به دنیا آمد. درس های ابتدایی حوزه علمیه را نزد پدر خواند و پس از فوت پدرش، تحصیلات را در مدرسه خان شیراز ادامه داد و دوره مقدماتی و سطح را به پایان رساند. در سال ۱۲۱۴ ش به نجف اشرف رفت و در درس استادان: سید ابو الحسن اصفهانی، آقا ضیاء الدین عراقی، سید باقر اصطهباناتی و محمدکاظم شیرازی شرکت جست. وی در قبل از انقلاب، جزو مبارزان و از یاوران امام خمینی بود و بعد از انقلاب، همراه انقلاب و امام جمعه شیراز بود، تا این که در آذر سال ۱۳۶۰ ش (چهارده صفر ۱۴۰۲ ق) به دست منافقان به شهادت رسید. آثار متعددی از او به یادگار مانده است از جمله: آدابی از قرآن، سرای دیگر، معارفی از قرآن، گناهان کبیره، و داستان های شگفت.

۲. شهید دستغیب می گوید: صاحب مقام یقین، مرحوم عباسعلی مشهور به حاج مؤمن که دارای مکاشفات و کرامات بسیاری بوده و تقریباً مدّت سی سال نعمت مصاحبت با آن مرحوم در شهر و سفر نصیب بنده بود (داستان های شگفت: ص ۷۳).

است. از آن خوردم و لذتی چشیدم که قابل وصف نیست.

فردا پیش از غروب آفتاب، مرحوم میرزا محمدباقر - که از اخیار و ابرار آن زمان بود - آمد. اول مطالبه ظرف‌ها را کرد و بعد مقداری پول را که در کیسه کرده بود، به من داد و فرمود: تو را امر به سفر فرموده‌اند. این پول را بگیر و به اتفاق جناب آقا سید هاشم، پیش‌نماز مسجد سردزک - که عازم مشهد مقدس است - برو و در راه، بزرگی را ملاقات می‌کنی و از او بهره می‌بری.

حاجی مؤمن گفت: با همان پول به اتفاق مرحوم آقا سید هاشم حرکت کردیم تا تهران. وقتی که از تهران خارج شدیم، پیری روشن ضمیر، [با دست] اشاره کرد و اتومبیل ایستاد. پس با اجازه مرحوم آقا سید هاشم (چون اتومبیل در بست به اجاره ایشان بود)، سوار شد و پهلوی من نشست.

در اثنای راه، اندرزاها و دستوره‌های بسیاری به من داد و پیشامد مرا تا آخر عمر به من خبر داد و نیز آنچه خیر من در آن بود، برایم گزارش می‌داد - و آنچه خبر داده بود، به تمامش رسیدم - . مرا از خوردن طعام قهوه‌خانه‌ها نهی می‌کرد و می‌فرمود: لقمه شبه‌ناک برای قلب ضرر دارد.

با او سفره‌ای بود. هر وقت میل به طعام می‌کردم، از آن نان تازه بیرون آورده و به من می‌داد و گاهی کشمش سبز بیرون می‌آورد و به من می‌داد. تا رسیدیم به قدمگاه، فرمود: «أجل من نزدیک است و من به مشهد مقدس نمی‌روم. و چون مردم، کفن من همراهم است. مبلغ دوازده تومان دارم. با آن مبلغ، قبری در گوشه صحن مقدس برایم تدارک کن و امر تجهیزم با جناب آقای سید هاشم است.

حاجی گفت: وحشت کردم و مضطرب شدم. فرمود: آرام بگیر و تا مرگم نرسد، به کسی چیزی مگو و به آنچه خداوند خواسته، راضی باش.

چون به کوه طرق (سابقاً راه زوار از آن بود) رسیدیم، اتومبیل ایستاد. مسافران پیاده شدند و مشغول سلام کردن به امام رضا علیه السلام شدند. شاگرد راننده، سرگرم مطالبه

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانى که کرامتى از او دیده‌اند ۱۶۱

گنبدنما شد. دیدم آن پیر محترم، به گوشه‌ای رفت و متوجه قبر مطهر گردید. پس از سلام و گریه بسیار گفت: بیش از این لیاقت نداشتم که به قبر شریفتم برسم. پس رو به قبله خوابید و عبایش را بر سر کشید. پس از لحظه‌ای به بالینش رفتم. عبا را پس زدم. دیدم از دنیا رفته است. از ناله و گریه‌ام مسافران جمع شدند. قدری حالاتش را که دیده بودم، برایشان نقل کردم. همه منقلب و گریان شدند. سپس جنازه شریفش را با ماشین به شهر آورده و در صحن مقدّس، مدفون گردید.^۱

۴۱ / ۳

شاکر محمد تقی تربتی

۸۵۲. شیخ علی اکبر طهرانی، ساکن مشهد مقدّس، برای شیخ علی اکبر نهاوندی^۲ در خانه ایشان در سامرا در رُبع آخر سده چهاردهم حکایت کرده است: خبر داد ما را شیخ عالم متقی، شیخ محمد تقی تربتی^۳ که از اکابر فضلا و علمای اخلاق و از تلامذه علامه رشتی میرزا حبیب الله و مجاز از ایشان بود، فرمود: خبر داد ما را بعضی از سادات مریدین متدینین از تلامذه من از اهل تربت گفت: در وقت مراجعت حقیر از زیارت عتبات عالیات، خارج شدم از خانقین و با یکی از طلاب، پیاده عقب قافله رو به قصر شیرین می‌رفتیم و من از شدت عطش و تعب، از راه رفتن عاجز شدم و با زحمت زیاد، خود را به قافله رساندیم. دیدیم قافله را دزدها غارت کرده‌اند و اموالشان را برده‌اند و بعضی مجروح در بیابان افتاده‌اند و محمل‌ها شکسته است و روی زمین افتاده است. من و رفیقم به کناری رفتیم و بر تلی بالا رفتیم در حالت

۱. داستان‌های شگفت: ص ۷۴ ح ۲۴.

۲. ر.ک: ص ۱۷۴ یا نوشت ح ۸۵۹.

۳. شیخ محمد تربتی (م ۱۳۳۰ ق): شخصی فاضل بود، و از محضر آیه الله مجدّد شیرازی در سامرا درس آموخته بود و در مشهد رضوی از دنیا رفت. از آثار وی، حاشیه بر التعادل و التراجیح رسائل [شیخ انصاری] است (الذریعة: ج ۶ ص ۱۵۵ ش ۸۴۴، معجم المؤلفین: ج ۹ ص ۱۲۷).

نهایت ترس. ناگاه، سید جلیلی را دیدیم که با ماست و بعد از ادای تحیت در بین ما، هفت دانه خرماى زاهدی به من داد و فرمود: «چهار عدد آنها را خودت بخور و سه دانه آن را به شیخ بده».

چون [خرماها را] خوردیم، عطش ما رفع شد. سپس فرمود: «این دعا را بخوانید به جهت نجات و حفظ از شرّ دزدها: اللَّهُمَّ إِنِّي أَخَافُ وَأَخَافُ مِمَّنْ يَخَافُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّنْ لَا يَخَافُكَ؛ خدایا! به درستی که من از تو می‌ترسم و از هر کسی که از تو می‌ترسد، در هراسم، و پناه می‌برم به تو از هر کسی که از تو نمی‌ترسد.

و راه می‌رفتیم با آن سید و نرفتیم مگر مقدار کمی. پس ناگاه اشاره کرد و فرمود: «این، منزل است». پس نظر کردیم دیدیم که منزل، پایین آن تل است و چون وارد منزل شدیم، خواب، ما را فراگرفت، از شدت تعبى که گم شده بودیم و ملتفت آنچه برای ما اتفاق افتاده بود، نشدیم. چون بیدار شدیم، متنبه به قضیه شدیم و برای ما منکشف شد که ولّی عصر - عجل الله فرجه - بوده است.^۱

۴۲ / ۳

شفادادن بیمار نقل دکترب عبدالحسین تبریزی

۸۵۴. دکتر عبدالحسین تبریزی (لقمان الملک) در نامه‌ای به درخواست آیه الله شیخ عبد‌الکریم حائری در باره شفا یافتن بیماری به اعجاز امام عصر - ارواحنا له الفداء - خطاب به ایشان نوشته است:

«تقدیم حضور مبارک حضرت مستطاب حجّة الإسلام آیه الله فی الأرضین، آقای حاج شیخ عبد‌الکریم آقا مجتهد^۲ - أدام الله ظلّه علی رؤوس المسلین - .

۱. العبقری الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام: ج ۱ ص ۱۱۷.

۲. آیه الله حاج شیخ عبد‌الکریم حائری یزدی: در سال ۱۲۶۷ق (۱۲۳۸ش) در روستای مهرجرد میبد یزد به دنیا آمد. تحصیلاتش را در اردکان آغاز کرد؛ اما بعد از چندی، برای ادامه تحصیل به عراق رفت. وی دوازده

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند..... ۱۶۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى أَشْرَفِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ
المصطفى و أفضل السلام على حججه و مظاهر قدرته الأئمة الطاهرين و اللعنة على
أعدائهم و المنكرين لفضائلهم و الشاكين في مقاماتهم العالية الشامخة.

شرح اعجازی که راجع به یک نفر مریضه محترمه ظهور نمود، به قرار ذیل است:
این مخدره، تقریباً بین ۴۵ و ۴۶ سن دارد و متجاوز از یک سال بود مبتلا به مرض
رَجِم بود که خود بنده، مشغول معالجه بودم و روز به روز، درد و ورم شدت
می نمود. با شور با آقای دکتر سید ابو القاسم قوام، رئیس صحیه شرق، مشار إليها را
به مریض خانه امریکایی ها فرستاده، در توصیه بنده به رئیس مریض خانه نوشتم که
مادام کپی و خانم های طبیبه، معاینه نموده، تشخیص مرض را بنویسند.

ایشان پس از معاینه نوشته بودند: رَجِم، زخم است و محتاج به عمل جراحی
است و چند دفعه مشار إليها به آن جا رفته و همین طور تشخیص داده بودند و
مریضه، راضی به عمل نشده بود. بعد از آن، مشار إليها را برای تکمیل تشخیص
فرستادم نزد مادام اخابوف روسی. ایشان هم، هم عقیده شده بودند و باز هم برای
اطمینان خاطر و تحقق تشخیص، نزد پروفیسور اکویانس و مادام اکویانس
فرستادیم.

ایشان پس از یک ماه تقریباً معاینه و معالجه، به بنده نوشته بودند که این مرض،

سه سال در سامرا به تحصیل پرداخت و در این مدت، از درس فقیهانی چون: سید محمد فشارکی و شیخ فضل الله
نوری سود برد و پس از رحلت میرزای شیرازی، به نجف و پس از مدت کوتاهی از آن جا به کربلا رفت. آیه الله
حائری به دعوت مردم سلطان آباد (اراک فعلی)، به ایران بازگشت و به مدت هشت سال در حوزه آن، تدریس
کرد. ایشان در سال ۱۳۰۱ ش. به اصرار علمای قم در این شهر ساکن گردید و حوزه علمیه قم را احیا نمود. او
از ۱۳۰۱ ش. تا سال ۱۳۱۵ ریاست تامه و مرجعیت کامل شیعیان را برعهده داشت. وی مردی خردمند و اهل
کیاست بود. کتاب های الصلاة و درر الفوائد فی الأصول، از آثار ایشان است. آیه الله حائری در ۸۴ سالگی، در
هفدهم ذی قعدة ۱۳۵۵ ق (۱۳۱۵ ش) در گذشت و در حرم حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد (آیه الله
مؤسس، علی کریمی جهرمی، أعيان الشيعة: ج ۸ ص ۴۲).

سرطان است و قابل معالجه نیست. خوب است برود تهران، شاید با وسایل قوه برقی و الکتریکی، نتیجه گرفته بشود. چنان که آقای دکتر ابو القاسم خان و خود بنده در اول، همین تشخیص سرطان را داده بودیم، مشار إليها، علاوه بر این که حاضر به رفتن تهران نبود، مزاجاً به قدری علیل و لاغر شده بود که ممکن بود در دو فرسخ حرکت، تلف بشود. در این هنگام، زیر شکم، کاملاً متورم شده و یک غده در زیر شکم در محل رَحْم، تقریباً به حجم یک انار بزرگ به نظر آمد که غالباً سبب فشار مثانه و حبس البول می‌شد و بعد پستان‌ها متورم و صلب شده، خواب و خوراک به کلی از مریضه سلب شده. ناچار بودم برای مختصر تخفیف درد، روزی دو دانه آمپول دو سانتی‌کین مرفین، تزریق می‌نمودم که اخیراً آن هم بی‌فایده و بی‌اثر ماند، تا یک شب به کلی مستأصل شده، مقدار زیادی تریاک خورده بود که خود را تلف نماید. بنده را خبر دادند که جلوگیری از خطر تریاک، به عمل گردید. چون چند سال بود که این خانواده - که از محترمین و معروفین این شهر هستند -، با بنده مربوط و طرف مراجعه بودند، خیلی اهتمام داشتم؛ بلکه فکری جهت این بیچاره که فوق العاده رقت‌آور بود، بشود و از هر جهت مایوس بودم؛ زیرا یقین داشتم سرطان، شعب و ریشه‌های خود را به خارج رَحْم و مبیضه‌ها^۱ دوانیده و مزاج هم به کلی، قوای خود را از دست داده است. برای قطع خیال مشار إليها قرار گذاشتم آقای دکتر معاضد، رئیس بیمارستان رضوی - که متخصص در جراحی است - هم معاینه نمایند.

ایشان پس از معاینه به بنده گفتند: چاره منحصر به فرد به نظر من، خارج کردن تمام رحم است. من هم به مشار إليها گفتم که: شما اگر حاضر به عمل جراحی هستید، چاره منحصر است؛ و الا باید همین طور بمانید. گفت: بسیار خوب. اگر در

عمل مُردم، که نعم المطلوب و اگر هم نمردم، شاید چاره‌ای شود؛ تصمیم برای عمل گرفت. و همان روز که اواخر ربیع الثانی سنه ۱۳۵۳ بود و روز چهارشنبه یا یک هفته دیگر، بنده ملاقات نمودم، یعنی از عیادتش خجالت می‌کشیدم. خودش هم از خواستن من خجالت می‌کشید.

پس از یک هفته دیدم با کمال خوبی، آمد مطب بنده و اظهار خوش وقتی می‌نمود. قضیه را پرسیدم. گفت: بلی. شما که به من آخرین اخطار را نموده و عقیده دکتر معاضد را گفتید، با اشک ریزان و قلب بسیار شکسته، از همه جا مایوس گفتم: یا علی بن موسی! تا کی من خانه دکترها بروم و بالأخره مایوس شوم؟! رفتم و یک هفته شروع به روضه خوانی و متوسل به حضرت موسی بن جعفر - ارواح و العالمین فداه - شدم. شب هشتم (شب شنبه) در خواب دیدم یک نفر از دوستان زنانه‌ام - که شوهرش سید و از خدام آستانه قدس رضوی است -، یک قدری خاک آورد، به من داد که: آقا (یعنی شوهرم) گفت: این خاک را من از میان ضریح مقدس آورده‌ام، خانم بمالند به شکمش. من هم در خواب مالیدم و بعد دیدم دخترم به عجله آمد که: خانم! برخیز! دکتر سواره آمده دم در (یعنی بنده) و می‌گوید: به خانم بگویید بیاید برویم نزد دکتر بزرگ. من هم با تعجیل بیرون آمده، دیدم شما سوار اسب قرمز بلندی هستید. گفتید: بیاید برویم. من هم به راه افتادم تا رسیدیم به یک میدان محصور. دیدم یک نفر بزرگوار ایستاده و جمعیتی کثیر در پشت سرش. من او را نمی‌شناختم؛ اما رسیده، دستش را گرفتم و گفتم: یا حجة بن الحسن! به داد من برس! اول با حالت عتاب به من فرمود که: «به شما گفت: پیش فلان دکتر بروید؟». یکی از دکترها را اسم بردند (بنده نمی‌خواهم اسم ببرم). بعد افتادم به قدم‌هایش. باز گفتم: به داد من برس!

ثانیاً فرمود که: «به شما گفت: نزد فلان دکتر بروید؟».

استغاثه کردم. فرمود: «برخیز! تو خوب شدی و مرضی نداری».

از خواب، بیدار شدم. آمدم اثری از مرض نمانده است. بنده تا دو هفته از نشر این قضیه عجیب برای اطمینان کامل، از عود مرض، خودداری نمودم و بعد، از پروفیسور (اکوبیانس) تصدیق کتبی گرفتم که اگر همین مرض بدون وسایل طبی و جراحی بهبودی حاصل نماید، به کلی خارج از قانون طبیعت است و آقای دکتر معاضد هم نوشت که چاره منحصر به فرد این مرض را در خارج کردن تمام رجم می‌دانستم و حالا چهار ماه است تقریباً به هیچ وجه از مرض مزبور، اثری نیست.

پس از این قضیه، مادام (اکوبیانس) باز مریضه را معاینه کامل نمود، اثری در رحم و پستان‌ها ندیده است. از همان ساعت، خواب و خوراک مریضه به حال صحت برگشته و از سابق، سوء هضمی مزمن داشت، آن هم رفع شده است. الأقل العاصی دکتر عبد الحسین تبریزی لقمان الملک.^۱

۴۳ / ۳

شیخ محمد شوشتری کوفی

۸۵۵. آیه الله مرتضی حائری یزدی می‌گوید: از حوادث و داستان‌های مسلم راجع به رسیدن به خدمت حجّت علیه السلام ماجرای آقای شیخ محمد کوفی^۲ است که آقای امام سده‌ی^۳ - که بسیار سید صالح و درستی بود و نگارنده، کاملاً ایشان را می‌شناختم و با ایشان آمد و شد داشتم -، به خط خودشان از خود آقای کوفی نقل کرده‌اند، چنین مسطور است: جناب آقای شیخ محمد کوفی - که به زهد و تقوا و صلاح بین خواصّ علما

۱. الکلام بجزء الکلام: ج ۱ ص ۱۲۸. نیز، رک: سر دلبران: ص ۱۵۴.

۲. شیخ محمد شوشتری کوفی، فرزند شیخ محمد طاهر، ساکن در کوفه است.

۳. از اخیار علمای معروف به تقوا و سداد و مورد وثوق مرجع بزرگ شیعه و مجدد آثار اهل بیت علیهم السلام آیه الله بروجردی علیه السلام بود. لذا ایشان را برای تأسیس حوزه علمیه در کرمانشاه و افتتاح مدرسه‌ای که به امر ایشان در آن شهر بنا شد، اعزام فرمود.

و فضیلتی نجف اشرف معروف بود، و ملتزم بود که لیالی و ایام جمعات به نجف مشرف شود -، چون قضیه تشرّف ایشان را خدمت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - از بعضی علما شنیده بودم، یک روز جمعه در مدرسه صدر در نجف اشرف در حجره یکی از آقایان رفقا خدمت ایشان رسیدم و استدعا کردم که شرح تشرّف را از زبان خود ایشان بشنوم. آنچه در نظرم مانده، مضمون فرمایش ایشان از قرار ذیل است:

فرمود: با پدرم مشرف شدم^۱ به مکه معظمه. فقط یک شتر داشتیم که پدرم سوار بود و من پیاده، ملازم و مواظب خدمت او بودم. در مراجعت، به سماوه که رسیدیم، استری (قاطری) از... اشخاصی که شغلشان جنازه کشی بین سماوه و نجف بود...، تا نجف اجاره کردیم. چون شتر کندی می‌کرد و گاهی می‌خواست و به زحمت او را بلند می‌کردیم، پدرم سوار قاطر و من سوار شتر، از سماوه حرکت کردیم. بین راه، اغلب نقاط، گلزار و باتلاق بود و شتر همیشه مسافتی عقب می‌افتاد و به خشونت و درشتگویی مکاری (قاطرچی) ... مبتلا بودم تا این که برخوردیم به جایی که گل زیاد بود. شتر خوابید و دیگر هر چه کردیم، برنخاست. در اثر تعقیب در بلند کردن، لباس‌هایم گل آلود شد و فایده نکرد. ناچار مکاری هم توقف کرد تا لباس‌هایم را در آبی که در آن جا بود، بشویم. من از آنها کمی فاصله گرفتم برای برهنه شدن و شستن لباس و فوق العاده مضطرب و حیران که عاقبت این کار به کجا می‌رسد. آن وادی، از جهت قطاع الطريق هم خطرناک بود. ناچار متوسل شدم به ولی عصر - ارواحنا فداه -؛ ولی بیابان همواره و تا حدّ مدّ بصر، احدی پیدا نبود. بغتاً (ناگهان) دیدم جوانی نزدیک من پیدا شد. شباهت داشت به سید مهدی، پسر سید حسین کربلایی. (نظرم نیست که فرمود: دو نفر بودند. یا همان یک نفر و نظرم نیست کدام

۱. ظاهراً این داستان، در سال ۱۳۱۵ش اتفاق افتاده است.

سبقت به سلام کردیم). عرض کردم: شی اسمک (نامت چیست)؟

فرمود: «سید مهدی».

عرض کردم: ابن سید حسین؟

فرمود: «نه ابن سید حسن».

عرض کردم: از کجا می‌آیی؟

فرمود؟ «از خُضیر» (چون مقامی در آن بیابان بود به عنوان مقام خضر علیه السلام). من

خیال کردم می‌فرماید: از آن مقام آمدم.

فرمود: «چرا این جا توقف کرده‌ای؟».

شرح خوابیدن شتر و بیچارگی خود را عرض کردم. تشریف برد نزد شتر. دیدم

تا دست روی سر او گذارد، شتر برخاست، ایستاد و ایشان با او صحبت می‌فرماید و

با انگشت سبابه، به طرف چپ و راست، به شتر نشان می‌دهد. بعد تشریف آورد

نزد من فرمود: «دیگر چه کار داری؟».

عرض کردم: حوائجی دارم؛ ولی فعلاً با این حال اضطراب و نگرانی، نمی‌توانم

عرض کنم جایی را معین فرمایید تا با حواسی جمع، مشرف شده، عرض کنم.

فرمود: «مسجد سهله». بغتاً از نظرم غایب شد. آمدم نزد پدرم گفتم: این شخص

که با من صحبت می‌کرد، کدام طرف رفت؟ می‌خواستم بدانم اینها همه ایشان را

دیده‌اند یا نه. گفتند: احدی این جا نیامد و تا چشم کار می‌کند، بیابان پیدا است. گفتم:

سوار شوید برویم. گفتند: شتر را چه می‌کنی؟ گفتم: امرش با من است. سوار شدند.

من هم سوار شتر شدم. شتر جلو افتاد و به عجله می‌رفت. مسافتی از آنها جلو افتاد.

مُکاری صدا زد: ما با این سرعت نمی‌توانیم بیاییم.

غرض، قضیه بر عکس سابق شد. مکاری تعجب‌کنان گفت: چه شد؟ این شتر،

همان شتر است و راه، همان راه. گفتم: سَری است در این امر. ناگهان نهر بزرگی

سر راه پیدا شد. من باز متحیر شدم که با این آب، چه کنم. تا فکر می‌کردم، شتر

رفت میان نهر، متصل به طرف راست و چپ می‌رفت. مکاری و پدرم لب آب رسیدند، فریاد زدند: کجا می‌روی؟ غرق می‌شوی! این آب، قابل عبور نیست! ولی چون دیدند من با کمال سرعت با شتر می‌روم و طوری هم نیست، جرئت کردند. گفتم: از این راهی که شتر می‌رود، به طرف چپ و راست، به همان طور بیاید. آنها هم آمدند و به سلامت از آن عبور کردیم.

من متذکر شدم که آن وقتی که حجّت علیه السلام انگشت سبّابه به طرف راست و چپ حرکت می‌داد، این آب را اشاره می‌فرمود. خلاصه آمدیم، شب وارد شدیم بر جمعی کوچ‌نشین. آن جا منزل کردیم. همه آنها با تعجب از ما می‌پرسیدند: از کجا می‌آید؟ گفتیم: از سماوه. گفتند: پل خراب شده و راهی نیست، مگر کسی با طرّاده (قایق) از این آب عبور کند. از همه بیشتر، مکاری متحیر مانده بود. گفت: بگو بدانم چه سرّی در این کار بود. گفتم: من آن جا که شتر خوابید، به امام دوازدهم شیعیان متوسّل شدم. ایشان تشریف آورد و این مشکلات را حل نمود....

غرض، به همان حال آمدیم تا چند فرسخی نجف اشرف. باز شتر خوابید. سرم را نزدیک گوش او بردم. گفتم: تو مأموری ما را به کوفه برسانی! تا این کلمه را گفتم، برخاست و به راه ادامه داد تا درِ خانه در کوفه، زانو به زمین زد. من هم او را نفروختم و نکشتم تا مُرد. روزها می‌رفت در بیابان کوفه برای چرا و شب‌ها درِ خانه می‌خوابید.

بعد به ایشان عرض کردم: در مسجد سهله، خدمت آن بزرگوار مشرف شدید؟ فرمود: بلی؛ ولی در گفتن شرح او مجاز نیستم.^۱

۸۵۶. آقای حاج شیخ علی محمد ابن العلم،^۲ در نامه‌ای به مرحوم آیه الله خویی، چگونگی تشرّف شیخ محمد شوشتری را که برای ایشان نقل کرده بوده، استفسار می‌کنند و

۱. سرّ دلبران: ص ۲۶۸.

۲. علی محمد ابن العلم دزفولی (۱۲۸۹ - ۱۳۷۰ ش).

آیه الله خویی، آنچه را که شنیده، به قلم خود برای ابن العلم می‌نویسد:

جناب مستطاب مرحوم مبرور جنّت مکان خلدآشیان، آقای شیخ محمد شوشتری که قبلاً ساکن نجف و بعداً سال‌ها ساکن کوفه شد، شخصاً و بدون واسطه برای این جانب چنین نقل نمودند که: بنا گذاشتم یکی از شب‌های قدر ماه مبارک رمضان را نوزدهم یا بیست و یکم - تردید از بنده است - به مسجد کوفه مشرف شده و در آن جا احیا نمایم. بدین قصد، از نجف به سمت کوفه حرکت نمودم. چون هوا گرم بود، قبل از دخول مسجد به سمت نهر احمیدیّه - که قدری بالاتر از مسجد بود - رفته و جهت رفع گرما قدری آب به خود زده و بعداً وارد مسجد شده، رأساً به محراب امیر علیه السلام مشرف و پس از اذان مغرب، نماز خوانده و پس از نماز، جهت افطار حرکت کردم. قبلاً به ذهنم خطور کرده بود که چه قدر خوب است چشمم به جمال ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - منور [شود] و تسلیت بگویم.

همین که از محراب مذکور قدری دور شدم، در یکی از ایوان‌های مسجد، دو نفر را که یکی دراز کشیده و دیگری نشسته بود، دیدم. شخص نشسته، مرا به نام صدا کرده و گفت: شیخ محمد! کجا می‌روی؟ تعجب کردم که این مرد ناشناس، نام مرا از کجا می‌داند! جواب دادم: می‌خواهم بروم جایی افطار کنم - و افطار من آن شب، نان و خیار چنبر بود - . گفت: همین جا بنشین، افطار کن. من هم نشستم و مشغول افطار شدم. آن شخص، شروع به سؤال از آقایان علمای موجود نجف نموده و حال یک به یک را سؤال نمود تا تمام شدند. من از کثرت اطلاع او تعجب نمودم که باز از حال مرحوم آقا سید ابو الحسن اصفهانی علیه السلام سؤال نمود. در آن وقت، ایشان یکی از طلاب علمی بودند و چندان نمی‌شناختم؛ ولی از ترس این که مبادا بخواهد حال فرد فرد طلاب را بپرسد، گفتم: همه خوب اند. در این وقت، شخصی که دراز کشیده بود، چیزی به او گفت که من نفهمیدم. لذا او ساکت شد و بنده شروع به سؤال نموده، گفتم: این که خوابیده، که است؟ جواب گفتند: ایشان آقای عالم اند (عالم به

فتح لام). عرب‌های عوام، به مُلّا می‌گویند؛ ولی نظر به این که صحبت ما فارسی بود، توضیح خواسته، پرسیدم: آقای عالم اند یا آقای عالم اند؟ تعجب کردم و از این حرف خوشم نیامد و در دل گفتم: چه قدر مبالغه می‌کند! این لقب، سزاوار ولی عصر است، نه کس دیگر - و ایشان هنگام نقل این قصه، زار زار گریه می‌کردند -.

در این اثنا، شخصِ نشسته فرمود: «برای شیخ محمد، آب بیاورید». ناگهان دیدم شخصی حاضر و آماده، جام آبی به دست داشت. من گفتم: تشنه نیستم و آب را رد کردم. پس از صرف افطار، به جای خود برگشتم که دوباره نماز بخوانم و مشغول اعمال شوم. ناگاه احساس کسالت کرده و سر خود را به دیوار تکیه دادم و خوابم برد. وقتی چشمم باز شد، دیدم هوا بی‌اندازه روشن است، که من درز آجرهای دیوار مقابل را به خوبی می‌دیدم یقین کردم صبح شده. بسیار افسوس خوردم که آمده بودم شب را به عبادت احیا نمایم، [اما] خواب، مرا برده است.

در این اثنا دیدم که آن شخصِ خوابیده و جمعی از علما مشغول نماز جماعت و خودش امام آنها بود و نمازشان تمام شده و مشغول تعقیب هستند. گفتم: اینها نماز صبح را خوانده‌اند و مشغول تعقیب اند و شخص نشسته نیز جزء مأمومین بود. از امام سوال نمودم که: این جوان را همراه خود ببریم؟ جواب داد: «نه! ایشان باید سه امتحان بدهد» و برای هر امتحانی، وقتی معین کردند که وقت آخرین امتحان، مصادف با سنّ شصت سالگی احقر می‌شد؛ چون دیدم قریب است نماز صبح قضا شود، از جا بلند شده، رفتم وضو گرفتم و به مسجد برگشتم. دیدم هوا بی‌اندازه تاریک است و اثری از آن اشخاص نیست. بی‌نهایت تعجب کردم و معلوم شد که هنوز اول شب است و خواب من، چندان نبوده و دانستم که آن آقا، ولی عصر علیه السلام بوده و نمازی که می‌خواندند، نماز عشا بوده.^۱

ر.ک: ص ۲۵۱ ح ۸۹۴ (سید ابو الحسن اصفهانی).

۱. تاریخ علماء و روحانیت دزفول: ج ۲ ص ۸۰۱، جرعه‌ای از دریا: ج ۲ ص ۵۳۷ (پانویس).

۴۴ / ۳

صیبه آیه الله اراکی

۸۵۷. عده‌ای از شاگردان آیه الله العظمی آقای اراکی، از معظم له خواستند که داستان تشرّف دخترشان را خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - بیان کنند. فرمودند: این دخترم به احکام شرعی و دستورهای مذهبی، کاملاً وارد بوده و نسبت به اعمال شرعی، پایبند است. بنده از دوران کودکی تا به حال، مواظب حال او بودم، تا این که چندی پیش می‌خواست عازم مکه شود؛ ولی شوهرش نمی‌توانست همراه او برود و پسرش هم راضی نشد که همراه او به مکه مشرف شود.

سرانجام، بنا بر این شد که در معیت آیه الله آقای حاج آقا موسی زنجانی و خانواده ایشان به حج مشرف شود. موقع خداحافظی، او از تنهایی اظهار نگرانی می‌کرد و می‌گفت: با این وضع، چگونه اعمال حج را به جا آورم؟

من به او یاد دادم که این ذکر «یا حفیظ یا علیم» را زیاد بگویند. ایشان خداحافظی کرده و به حج رفت. روزی که از سفر حج بازگشت، خاطره‌ای برای من نقل کرد که: موقع طواف خانه خدا، من معطل ماندم. دیدم که با این ازدحام و جمعیت نمی‌توانم طواف کنم. لذا در کناری به انتظار ایستادم. ناگهان صدایی شنیدم که می‌گفت: «ایشان امام زمان است. متصل شو به امام زمان خود و پشت سر او طواف کن!». دیدم آقایابی در میان جمعیت، جلو است و دور او حلقه‌ای زده شده که هیچ کس وارد آن حلقه نمی‌توانست بشود. من وارد آن حلقه شدم. دستم را به عبای ایشان گرفتم و مکرر می‌گفتم: قربان شما بروم! و هفت بار دور خانه خدا را بدون هیچ ناراحتی‌ای طواف کردم.

آقای اراکی فرمودند که: من از دخترم پرسیدم: در مرتبه بعد، چگونه طواف کردی؟ گفت: به دنبال آقا، طواف کردم.

دیدار کنندگان امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند ۱۷۲

آقای اراکی فرمودند که: من به صدق و راستی این دختر، قطع و یقین دارم و او این داستان را برای کسی حتی آقای حاج آقا موسی زنجانی هم نگفته بود.^۱

۴۵ / ۳

مردی آرایشگر نقل از شیخ باقر نجفی

۸۵۸. محدث نوری با سندش از شیخ باقر نجفی کاظمی^۲ نقل می‌کند که: مردی راستگو به پیشه آرایشگری مشغول بود و پدری مسن داشت که او در خدمت کردن به پدرش کوتاهی نمی‌کرد و تنها شب‌های چهارشنبه، از خدمت او مرخص می‌شد و به مسجد سهله می‌رفت. سپس رفتن به مسجد را ترک کرد. از او علت را پرسیدم. گفت: چهل شب چهارشنبه رفتم و آخرین شب تا نزدیک مغرب نتوانستم بروم و چون شب شد، تنها راه افتادم. شبی مهتابی بود و یک سوم راه باقی مانده بود که عربی اسب‌سوار را دیدم که به قصد من می‌آید. با خود گفتم: این، لباس [و پول] مرا به غارت خواهد بُرد و چون به من رسید، با زبان اعراب صحرائشین، مقصدم را پرسید. گفتم: به مسجد سهله می‌روم.

فرمود: «چیزی خوردنی همراه داری؟».

گفتم: نه.

فرمود: «دستت را به جیب ببر».

گفتم: چیزی در آن نیست. او با شدت بیشتری سخنش را تکرار کرد تا دست به جیبم بردم و مقداری کشمش یافتم که برای بچه‌ام خریده و از یاد برده بودم.

سپس مرد عرب، سه بار به من فرمود: «تو را به عود، سفارش می‌کنم»، و عود در

۱. شرح احوال حضرت آیه الله العظمی اراکی: ص ۵۹۸. گنجینه دانشمندان: ج ۲ ص ۶۴. این ماجرا را آیه الله اراکی در ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۹۳ ق نقل نموده است.

۲. شیخ باقر بن شیخ طالب بن شیخ حسن بن شیخ هادی نجفی کاظمی: فاضل، عالم و ثقه، ادیب، شاعر و از بزرگان فضلالی عرب در نجف به شمار می‌رفت (أعیان الشیعة: ج ۳ ص ۵۳۹، جنة المأوی (چاپ شده در: بحار الأنوار: ج ۵۲): ص ۲۴۰ حکایت ۱۵).

زبان آنها به معنای پدر بزرگ سال است. سپس از دیدگان من پنهان شد و دانستم که او مهدی علیه السلام است و به جدایی من از پدرم حتی در یک شب چهارشنبه، راضی نیست. از این رو، دیگر به مسجد سهله نمی‌روم.^۱

۴۶ / ۳

پدر ملا فتحعلی سلطان آبادی

۸۵۹. شیخ علی اکبر نهاوندی^۲ می‌گوید که: آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی^۳ از والد مرحومش - که از صلحای متقین بوده - نقل فرموده که: وقتی، والد مرحوم با جمعی از زوار به کربلای معلّی مشرف شده و منزلی که سکنا نموده بودند، دور از حرم مطهر بود. از عادت آن مرحوم، این بود که در حرم مطهر می‌ماند تا آن که یکی از همراهان او آمده، او را به منزل می‌برد. اتفاقاً شبی از شب‌ها، همراهان، هر یک به اعتماد به دیگری که والد را از حرم با خود می‌آورد، به سر وقت والد نرفته بودند و ایشان تا وقت در بستن حرم در آن جا مشرف بوده، پس از آن بیرون آمده و در صحن، سرگردان بود که ناگاه دید مردی به زئی اعراب در نزدش حاضر شد و به اسم، او را ندا فرمود و گفت: «ای فلان! دوست داری که تو را به منزلت برسانم؟!». پس دست مرا گرفت و از صحن بیرون آورد. پس با خود گفتم که: من مردی غریب هستم و این عرب را نمی‌شناسم و با من مقداری از وجه نقد هست. نمی‌دانم که این عرب مرا به کجا می‌برد! در این فکر بودم که ناگاه دیدم آن عرب ایستاد و فرمود: «این، منزل توست» و حال آن که از صحن مقدّس تا آن جا چند قدمی بیش

۱. جنة المأوی (چاپ شده در: بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۴۵ حکایت ۱۸، نجم الثاقب: ص ۴۱۸ حکایت ۸۶.
 ۲. شیخ علی اکبر نهاوندی (۱۲۷۸ - ۱۳۶۹ ش): ساکن مشهد خراسان، مؤلف کتاب العبرى الحسان فی تواریخ صاحب الزمان است (ر.ک: الذریعة: ج ۱۵ ص ۲۱۵ ش ۱۴۱۹ و ج ۱۸ ص ۱۸۶ ش ۱۳۲۸).
 ۳. ملا فتحعلی بن حسن سلطان آبادی حائری، متولد ۱۲۴۰ و متوفای ۱۳۱۷ ق در کربلا، عالم بزرگوار، مفسر، اهل تقوا و پارسایی، محدث، صاحب کرامت و از شاگردان صاحب جواهر بود (أعیان الشیعة: ج ۸ ص ۳۹۲).

نیامده بودیم و گویا منزل ما متصل به صحن بود. پس رفقا و همراهان مرا به نام‌هایشان و اسم شهرهایشان ندا کرد. پس رفقای من به عجله از منزل بیرون آمدند و چون در را گشودند، فی الفور گفتم: این مرد را که با من است، ملاحظه کنید و نگاه دارید. ولی رفقای من کسی را ندیدند. پس در طرق و شوارع متفرق شدند و از او تجسس نمودند؛ اما ابدأ اثری از او نیافتند.^۱

۴۷ / ۳ همسر شیخ محمد متقی همدانی

۸۶۰. آیه الله مرتضی حائری یزدی، فرزند مؤسس حوزه علمیه قم، در کتاب سر دلبران، ضمن توثیق آقای محمد متقی همدانی،^۲ متن نوشته ایشان را در باره معجزه‌ای در شفا یافتن همسرش با توسل به امام عصر - ارواحنا فداه - چنین نقل کرده است: روز دوشنبه هجدهم ماه صفر از سال هزار و سیصد و نود و هفت قمری، مشکل مهمی پیش آمد که سخت، مرا و صدها نفر دیگر را نگران نمود؛ یعنی همسر این جانب (محمد متقی همدانی) در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله از داغ دو جوان خود - که در یک لحظه، در کوه‌های شمیران جان سپردند -، در این روز، مبتلا به سکتة ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها به معالجه و مداوا مشغول شدیم؛ ولی

۱. المبقری الحسان فی أحوال مولانا صاحب الزمان علیه السلام؛ ج ۲ ص ۱۰۱ یا قوت ۲۴.

۲. آیه الله شیخ محمد متقی همدانی، متولد سال ۱۲۹۴ ش در شهر همدان از محضر آیه الله العظمی بروجردی استفاده کرد و به اخذ اجازه اجتهاد و نقل روایت، موفق گردید. اساتید دیگر ایشان، حضرات آیات: اراکی، گلپایگانی، شیخ محمد تقی آملی، محمدرضا تنکابنی و... بودند. ایشان بیش از سی سال، امامت جماعت مسجد فرهنگ در قم را بر عهده داشت.

آیه الله متقی، پدر سه شهید بود. دو جوان ایشان به نام‌های علی و حسین - که از دانشجویان مبارز و مخالف رژیم طاغوت بودند -، قبل از انقلاب به طرز مشکوکی به وسیله ساواک در کوه‌های اطراف شمیران، جان باختند و در مراسم یادبودشان که در مسجد ارک تهران برگزار گردید، تظاهرات شد و عده‌ای از دانشجویان، دستگیر و زندانی شدند. فرزند دیگر این عالم مجاهد نیز پس از دریافت دیپلم، وارد سپاه پاسداران شد و در عملیات خیبر به شهادت رسید. او در سال ۱۳۸۱ ش، در ۸۷ سالگی دعوت حق را اجابت کرد.

نتیجه‌ای به دست نیامد. تا شب جمعه ۲۲ ماه صفر یعنی چهار روز بعد از حادثه سکنه، شب جمعه، تقریباً ساعت یازده رفتم در غرفه خود استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعایی... شب جمعه از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجّة بن الحسن - صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین - را مأذون فرماید که به داد ما برسد، و جهت این که به آن بزرگوار متوسّل شدم و از خداوند - تبارک و تعالی - مستقیماً حاجت خود را نخواستم، این بود که تقریباً از یک ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می‌کرد که من قصّه‌ها و داستان‌های کسانی را که مورد عنایت حضرت بقیّة الله - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - قرار گرفته و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده‌اند، برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب نجم الثاقب حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن، من هم به این فکر افتادم که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسّل به حجّت منتظر امام ثانی عشر - علیه سلام الله الملک الأكبر - نشوم. لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسّل شدم به آن بزرگوار و با دلی پُر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه، طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اتاق پایین که مریض سکنه کرده در آن جا بود، صدای همهمه می‌آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند و ساعت پنج و نیم که آن روزها اول اذان صبح بود، به قصد وضو آمدم پایین. ناگهان دیدم صبیّه بزرگم که معمولاً در این وقت در خواب بود، بیدار و غرق در نشاط و سرور است. تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا! مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهرم یا برادرم از همدان آمده‌اند. گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادرم چهار ساعت بعد از نیمه شب با صدای بلند و شتاب و اضطراب، ما را بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهرزاده‌اش مهندس غفّاری - که این دو نفر

اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه - ، این سه نفر در اتاق مریضه بودند، که ناگهان داد و فریاد مریضه که می‌گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید! برخیزید آقا را بدرقه کنید!»، بلند می‌شود. می‌بیند که تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود نمی‌توانست حرکت کند، از جا می‌پرد و دنبال آقا تا دم در حیاط می‌رود. دخترش که مراقب حال مادر بود، بر اثر سر و صدای مادر که: «آقا را بدرقه کنید!» بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می‌رود تا ببیند که مادرش کجا می‌رود. دم درب حیاط، مریضه به خود می‌آید؛ ولی نمی‌تواند باور کند که خودش تا این جا آمده. از دخترش زهرا می‌پرسد که: زهرا! من خواب می‌بینم یا بیدارم؟ دخترش پاسخ می‌دهد که: مادر جان! تو را شفا دادند، آقا کجا بود که می‌گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم!

مادر می‌گوید: آقای بزرگواری که در زئی اهل علم، سید عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد. فرمود: «برخیز! خدا تو را شفا داد». گفتم: نمی‌توانم برخیزم.

با لحنی تندتر فرمود: «شفا یافتید، برخیز».

من از مهابت (ترس) آن بزرگوار برخاستم. فرمود... و چون خواست از اتاق بیرون رود، من شما را صدا زدم که او را بدرقه کنید؛ ولی دیدم شما دیر جنبیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمد الله تعالی پس از این توجه و عنایت، حال مریضه، فوراً بهبود یافت. چشم راستش که در اثر سگته، غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز، که میل به غذا نکرد، در همان لحظه گفتم: گرسنه‌ام؛ برای من غذا بیاورید. یک لیوان شیر که در منزل بود، به او دادند. با کمال میل تناول نمود. رنگ رویش به جا آمد و در اثر فرمان قائم علیه السلام که: «گریه مکن»، غم و اندوه از دلش برطرف شد.

ضمناً خانم مذکوره، از پنج سال قبل رماتیسم داشت. از لطف حجّت علیه السلام شفا

یافت، با آن که اطبا نتوانسته بودند معالجه کنند. ناگفته نماند که در ایام فاطمیّه، در منزل، مجلسی به عنوان شکرانه این نعمت عظمیٰ منعقد کردیم. جناب آقای دکتر دانشور - که یکی از دکترهای معالج این بانو بود -، شفا یافتن او را برایش شرح دادم. دکتر اظهار فرمود: آن مرض سکتی که من دیدم، از راه عادی قابل معالجه نبود، مگر آن که از طریق خرق عادات و اعجاز شفا یابد.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله المعصومین لاسیما امام العصر و ناموس الدهر، قطب دایره امکان، سرور و سالار انس و جان، صاحب زمین و زمان، مالک رقاب جهانیان، حجّة بن الحسن العسکری - صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه المعصومین إلی قیام یوم الدین - .^۱

ر.ک: ج ۶ ص ۲۵۵ (سخنی در باره توشل به امام زمان علیه السلام به وسیله عریضه).

پژوهشی دربارهٔ رؤیت امام علی‌السلام در روزگار غیبت کبرا

رؤیت امام زمان عج در روزگار غیبت کبرا، با انکار و تردیدهایی رو به روست. این انکارها، گاه به دلیل تردید در امکان و یا اصل وقوع آن است، گاه به برخی احادیث - که مشاهده کننده در روزگار غیبت را دروغگو خوانده‌اند - مستند شده و گاه از شک در صداقت گزارش دهندهٔ آن برخاسته است، ضمن آن که عده‌ای نیز به دلیل جلوگیری از سودجویی فرصت طلبان، در اقدامی پیشگیرانه، همه گونه رؤیت امام را انکار می‌کنند تا مبادا کسی از این دریچه وارد شود و افرادی را پیرو هوا و هوس خویش سازد.

در این جا، ابتدا امکان عقلی رؤیت امام عج در روزگار غیبت کبرا را بررسی می‌کنیم و سپس برخی از ادلهٔ وقوع آن را گزارش می‌دهیم و آن گاه ادلهٔ مخالفان را طرح و نقد می‌نماییم. گفتنی است که روی سخن ما با کسانی است که خود، از معتقدان به امامت امام مهدی عج و غیبت آن وجود شریف هستند.

امکان عقلی رؤیت

مسئلهٔ امکان رؤیت با توجه به عدم تفاوت ماهوی امام عصر عج با دیگر امامان عج در داشتن پیکری انسانی و هیئتی بشری، به آسانی قابل اثبات است، و هیچ یک از

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الإسلام والمسلمین عبد الهادی مسعودی.

امامان پیشین و نه خود امام زمان (عج) و نه نایبان خاص ایشان، مدعی تغییر ماهوی و یا صعود آسمانی ایشان نشده‌اند؛ امری که از تشبیه امام عصر (عج) به نوح (عج) و یوسف (عج) و نه مسیح (عج) نیز هویدا است.^۱

افزون بر این، هیچ یک از عالمان بزرگ و مؤلفان مشهور شیعی - که در فزونی عقل و درایت ایشان تردیدی نیست، مانند: شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی -، دیدار امام عصر را محال ندانسته و برخی حتی در کتاب‌های خود، فصلی را برای نام بردن از دیدار کنندگان گشوده^۲ و یا به ممکن بودن آن تصریح کرده‌اند؛^۳ امری که به روشنی، ممکن بودن آن را از نظر عقل نشان می‌دهد. همچنین بسیار بعید است که اشخاص متعددی در روزگاران مختلف، امری غیر ممکن را ادعا کنند و با انکارهای جدی و عمومی، رو به رو نشوند.

امکان نقلی رؤیت

احادیث فراوانی در دست داریم که دعاها و اعمالی را برای تشرّف به خدمت امام عصر (عج) و دیدار ایشان توصیه می‌کنند. این احادیث، به روشنی بر امکان رؤیت، دلالت دارند؛ زیرا معقول نیست که پیشوایان معصوم دینی که خود سرآمد خردورزان‌اند به امری ناممکن، ترغیب و برایش راهکار ارائه دهند. متن برخی از این ادعیه و اعمال، در کتاب‌های حدیثی آمده‌اند.^۴ در یکی از آنها از امام صادق (عج) چنین نقل شده است:

۱. ر.ک: ج ۲ ص ۳۸۳ (بخش دوم / فصل پنجم / ویژگی نوح (عج) در امام (عج)) و ص ۳۸۹ (مثل او، مثل عیسی (عج) است) و ج ۹ ص ۱۳۷ ح ۱۶۹۸ (احیای سنت و سیره پیامبر خدا (ص)).

۲. نام این کتاب‌ها - که شمارشان بیش از سی جلد است - همراه نشانی فصل مربوطه، در کتاب دیدار در عصر غیبت، (ص ۲۷ - ص ۲۹) آمده است. گفتنی است برخی از این فصول، به دیدارها در عصر غیبت صغری اختصاص دارند و برخی، اعم از غیبت صغری و کبریاند.

۳. مانند: الطرائف، ابن طاووس: ص ۱۸۴، کشف الغمّة: ج ۳، ص ۲۸۷ و ۳۲۲، اثبات الهداة: ج ۳ ص ۷۱۲ و....

۴. ر.ک: مکارم الأخلاق: ج ۲ ص ۳۵ ح ۲۰۷۶. نیز، ر.ک: ج ۶ ص ۳۶۶ ح ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ (زیارت آل یس).

هر کس این دعا را پس از هر نماز واجب بخواند، امام «م ح م د بن حسن» - که سلام بر او و پدرانش باد - را در بیداری یا خواب می بیند: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا صَاحِبَ الزَّمَانِ أَيْنَمَا كَانَ وَ حَيْثُمَا كَانَ، مِنْ مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا، سَهْلِهَا وَ جَبَلِهَا، عَنِّي وَ عَنِ الْبَدِيِّ وَ عَنِ وُلْدِي وَ إِخْوَانِي التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ ...^۱

به نام خداوند گسترده مهر مهربان. خدایا! به مولا یمان صاحب الزمان، در هر جا که هست و هر حالتی که دارد، در شرق و غرب زمین، دشت و کوه آن، از سوی من و پدر و مادر و فرزندان و برادرانم به او درود و سلام برسان.

دلیل وقوع رؤیت

پس از اثبات امکان رؤیت، به ارائه دلیل برای وقوع این امر نیازمندیم؛ زیرا اگرچه وقوع چیزی، دلیل امکان آن است، اما امکان یک شیء، مستلزم وقوع آن نیست. با این فرض، به گزارش های قابل اعتمادی نیاز داریم که دیدار امام علیه السلام را برای حد اقل عده ای محدود، ثابت کند. این گزارش ها را می توانیم به چند دسته تقسیم کنیم: یک دسته، احادیثی از امامان اند که به گونه ای کلی و اجمالی، از دسترس برخی از نزدیکان و موالی امام عصر علیه السلام به ایشان و به طور طبیعی، دیدن وجود مبارک امام علیه السلام حکایت دارند؛ دسته دوم، گزارش های مکرر و درازدامن از تشریف ها و رؤیت های پیروان ناب امامان و یا انسان های درمانده و گرفتار اند که برخی از آنها در همین بخش آمده اند.

دسته نخست: دست کم دو حدیث^۲ با اسناد معتبر و مقبول، دسترس به امام علیه السلام را

۱. ر.ک: ج ۶ ص ۲۳۲ ح ۱۰۸۲.

۲. روایت سومی نیز در دست داریم که وجود چنین افرادی را اثبات می کند و تعداد آنها را سی نفر می داند؛ اما مرحوم فیض، آن را ناظر به غیبت صغرا دانسته است. متن روایت در کتاب الکافی چنین است: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ، وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ، وَ نِعْمَ الْمَنْزِلُ طَيِّبَةٌ، وَ مَا

در دوران غیبت کبرا همانند غیبت صغرا، هر چند در دایره‌ای محدودتر، اثبات می‌کنند. حدیث نخست، در معتبرترین کتاب حدیثی، الکافی، به نقل از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ. الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِيهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيهِ.^۱

قائم، دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت نخست، جز خواص شیعه، جای او را نمی‌دانند و در غیبت دیگر، جز خواص و بستگانش، جای او را نمی‌دانند.

حدیث بعدی نیز در الغیبة‌ی نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که این گونه آمده است:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا تَطُولُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ قُتِلَ وَبَعْضُهُمْ يَقُولُ ذَهَبَ فَلَا يَبْقَى عَلَيَّ مِنْ أَمْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَيَّ مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وَلِيِّيَ وَلَا غَيْرِهِ إِلَّا الْمَوْلَى الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.^۲

صاحب این امر (قیام)، دو غیبت دارد: یکی از آنها به درازا می‌کشد، تا آن جا که برخی می‌گویند: مرده است و برخی دیگر می‌گویند: کشته شده و برخی دیگر می‌گویند: رفته است، تا آن جا که جز چند تن اندک از یارانش بر عقیده به او نمی‌مانند. هیچ کس از دوست و غیر دوست، از جای او آگاه نمی‌شود، مگر

«بَثَلَاتَيْنِ مِنْ وَحْشَةٍ؛ صاحب این امر را چاره‌ای نیست از غیبت، و باید که غایب شود و او را در حال غیبت خویش چاره نیست از آن که از خلق، دوری گزینند. و خوب منزلی است طیبه و باسی کس، وحشتی نیست» (الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱). و بیان، این گونه چنین است: «طیبه» هی المدینة المقدسة یعنی إذا اعتزل فیها مستترا و معه ثلاثون من شیعتہ یأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلى غیبتة القصیرة فإن فی الطویلة لیس لشیعتہ إلیه سبیل؛ مراد از طیبه شهر مدینه است یعنی اگر در مدینه پنهان شود و گوشه گیرد و با او سی نفر از شیعیان او باشند که با هم انس گیرند احساس تنهایی نمی‌کنند. گویا این روایت اشاره به غیبت کوتاه حضرت دارد زیرا در غیبت کبرای ایشان، شیعیان او راهی برای رسیدن به ایشان ندارند (الوافی: ج ۲ ص ۴۱ ح ۹۲۵).

۱. ر.ک: ج ۳ ص ۱۲۶ ح ۵۲۷.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۱ ح ۵. نیز ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۳ ص ۱۲۸ ح ۵۳۰.

مولایی که امر او را به دست دارد.

دسته دوم: گزارش‌های فراوانی در کتاب‌هایی متنوع از دیرباز تا کنون در دست‌اند که نشان می‌دهند افراد فراوانی از عالمان فرهیخته تا انسان‌های معمولی، به نزد امام علیه السلام تشرّف یافته و برخی به گفتگو با ایشان نیز موفق گشته‌اند. این گزارش‌ها آن قدر فراوان‌اند و به اندازه‌ای از طریق‌های گوناگون به ما رسیده‌اند که می‌توان تواتر اجمالی را در آنها تحصیل نمود.^۱ تعداد قابل‌اعتنایی از این گزارش‌ها در کتاب‌هایی معتبر و از نویسندگان مشهور، نقل شده‌اند و تعدادی نیز در عصر کنونی و یا بسیار نزدیک به ما، اتفاق افتاده‌اند و با یکی دو واسطهٔ معتبر، به آنها دسترس داریم.

نکتهٔ جالب توجه، آن‌که: تواتر در این مسئله، از چند تن از عالمان مشهور مانند: شیخ حرّ عاملی،^۲ سید عبد الله شبّر^۳ و آیه الله صافی گلپایگانی نیز مطرح شده است.^۴ گفتنی است که اثبات کلی رؤیت از طریق تواتر، به اثبات آن در گذشته و یا تواتر در هر طبقه، نیاز ندارد و همین اندازه که مجموع گزارش‌ها در طول دوازده قرن غیبت، به حدّ تواتر برسد، کافی است. افزون بر تواتر اجمالی، برخی از گزارش‌ها دارای اسناد نیکو و مقبول و گاه گزارشگران آنها از عالمان بسیار موثق، بزرگ و مشهورند و برای اثبات رؤیت، کافی به نظر می‌رسند.^۵

اشکال‌ها و پاسخ آنها

در برابر این ادلهٔ روشن، برخی با استناد به استنباط خود از چند حدیث، به نفی رؤیت امام علیه السلام در روزگار غیبت کبرا پرداخته‌اند. ما متن احادیث مهمّی را که این دسته بدان استناد نموده‌اند، می‌آوریم و مفهوم هر یک و استفادهٔ ایشان از آنها را

۱. ر.ک: ج ۵ ص ۹-۱۷۸.

۲. إثبات الهداة: ج ۳ ص ۶۹۶.

۳. الأنوار اللامعة فی شرح زیارة الجامعة: ص ۳۶.

۴. مجموعة الرسائل، صافی: ج ۲ ص ۲۱۲.

۵. ر.ک: عنایات حضرت مهدی موعود به علما و مراجع تقلید: ص ۲۰۳-۲۵۶.

بررسی می‌کنیم.

۱. توقیع علی بن محمد سمري

مهم‌ترین، معتبرترین و مشهورترین حدیثی که برای نفی دیدار با امام عصر (عج) در غیبت کبرا به آن تمسک شده، نامه ولی عصر (عج) به نایب چهارم خویش، علی بن محمد سمري، است که شیخ طوسی (رحمته الله علیه)، آن را از ابو محمد حسن بن احمد مکتب نقل کرده است و متن آن، چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. يَا عَلِيُّ بْنَ مُحَمَّدِ السَّمُرِيِّ! أَعْظَمَ اللَّهُ أُجْرَ إِخْوَانِكَ فَيْكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتِّهِ أَيَّامٍ فَأَجْمِعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَيَّ أَحَدٍ فَيَقُومَ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ (التَّامَّةُ) ^۱ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جُوراً وَ سَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. ^۲

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. ای علی بن سمري! خداوند، پاداش برادرانت را در باره تو بزرگ نماید! تو در فاصله شش روز از دنیا می‌روی. پس کارهای خود را انجام بده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از تو جانشینت باشد؛ زیرا غیبت دوم (تام) واقع شد و ظهوری نخواهد بود، مگر پس از اذن خداوند و این اجازه، پس از مدتی طولانی است که دل‌ها سخت شوند و زمین از ستم پر گردد. و به زودی، کسی به سراغ شیعیان من خواهد آمد که ادعای مشاهده می‌کند. آگاه باشید! هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترازننده است. و توان و نیرویی نیست، مگر از سوی خداوند بلندمرتبه بزرگ.

۱. در نسخه معتمد واژه «تامه» نیامده است ولی در برخی نسخه‌های کتاب کمال الدین و منابع دیگر این کلمه آمده است.

۲. ر.ک: ج ۳ ص ۲۹۸ ح ۶۵۷، الغيبة، طوسی: ص ۲۹۵ ح ۲۶۵.

منابع و سند

این توفیق، در بسیاری از کتاب‌های امامیه آمده و از سوی برخی عالمان، مورد قبول واقع شده است،^۱ اگر چه طریق آن، تنها به شیخ صدوق می‌رسد و در سند آن، ابو محمد حسن بن احمد مُکْتَب و جود دارد که مجهول و توثیق نشده است. البته چون نکوهشی هم در باره او در دست نیست، روایات او می‌تواند در سایه وجود گزارش‌های موافق و همسو، پذیرفته شود.

دلالت حدیث

برخی منکران رؤیت می‌گویند: بخش میانی^۲ و آخر حدیث،^۳ به نفی رؤیت، اشاره و بلکه تصریح دارد. کسانی را که پس از درگذشت سَمُری، ادعای ظهور و مشاهده امام زمان علیه السلام می‌کنند، کاذب (دروغگو) و مفتری (افترا زننده) خوانده و این، بدان معناست که مشاهده‌ای صورت نمی‌گیرد.

الف - عبارت میانی

برخی با استناد به توصیف غیبت کبرا به «تامه» در توفیق شریف، چنین نوشته‌اند: فراز «فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ (الثَّامَّةُ)» در این معنا صراحت دارد که غیبت امام علیه السلام تا زمان مرگ سَمُری، ناقص بوده است و نقصان غیبت، معنا ندارد، جز با این که دیدار در غیبت صغرا امکان دارد؛ اما پس از مرگ سَمُری، غیبت کامل، تحقق یافته است.

۱. ر.ک: کمال الدین: ص ۵۱۶ ح ۴۴، الغیبة، طوسی: ص ۳۹۵ ح ۳۶۵، الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۵۵ ح ۳۴۹، الناقب فی المناقب: ص ۶۰۳ ح ۵۵۱، کشف الغمة: ج ۲ ص ۳۲۰، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۶۰، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۲۸ ح ۴۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۶۰ ح ۷.

۲. فَقَدْ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةَ (الثَّامَّةُ) فَلَا ظُهُورَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ ﷻ: زیرا غیبت دوم (تام) واقع شد و ظهوری نخواهد بود، مگر پس از اذن خداوند.

۳. وَ سَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمَشَاهِدَةَ أَلَا فَعِنِ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ؛ و به زودی، کسی به سراغ شیعیان من خواهد آمد که ادعای مشاهده می‌کند. آگاه باشید! هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترازننده است.

بنا بر این، دیدار در غیبت کامل برای احدی امکان ندارد و روی همین اصل، نتیجه تحقق غیبت کامل، این است که ظهوری نیست، مگر پس از اذن الهی. بنا بر این، این گونه معنا می‌دهد که: غیبت کامل، تحقق یافته و در نتیجه، احدی تا روز ظهورش او را نمی‌بیند و ظهور ایشان پس از طولانی شدن مدت و... خواهد بود.

و افزوده است: «کامل شدن غیبت و ناقص بودن آن، معنایی ندارد، مگر این که امام برای برخی افراد ظاهر گردد یا نگیرد و این که در غیبت صغرا ظهور برای برخی امکان داشته باشد؛ ولی در غیبت کبرا برای احدی ظهور تحقق نیابد. روی همین جهت است که در روایت، نتیجه‌گیری می‌شود که ظهوری نیست، مگر پس از آن که خداوند تعالی اجازه دهد. اما مقید ساختن ظهور به اذن الهی در آن، اشاره به این نکته است که غیبت کامل و عدم ظهور، غایت و نهایی دارد که همان روز خروج و قیام قائم علیه السلام است»^۱.

برخی نیز چنین نوشته‌اند: «با توجه به این که خواص یاران قائم علیه السلام، ایشان را در غیبت صغرا مشاهده کرده‌اند، توقیع، نفی ظهور و رؤیت کلی می‌کند و جمله "فلا ظهور..."، این معنا را می‌رساند؛ زیرا ظهور، به معنای بروز پس از خفاست و لای نفی جنس همراه استثنا، بدین معناست که هیچ ظهوری ندارد و افراد، وی را مشاهده نمی‌کنند، مگر پس از اذن خداوند»^۲.

پاسخ، این است که: پایه اصلی استدلال نخست بر روی کلمه «الثَّامَّة» بنا شده، در حالی که آن، یک نسخه بدل است و بیشتر نسخه‌ها «الثَّانِيَّة» دارد و این، پایه استدلال را سست می‌کند؛ زیرا وقتی تعبیر توقیع «الثَّانِيَّة» بود، دیگر تمامیت از آن استفاده نمی‌شود.

بر فرض قبول نسخه و تام بودن غیبت، می‌پرسیم: به چه دلیل ادعا می‌شود که

۱. به نقل از: دیدار در عصر غیبت: ص ۱۵۰-۱۵۲.

۲. چشم به راه مهدی: ص ۴۸.

تامه و ناقصه بودن غیبت، تنها با دیدار و عدم دیدار تحقق می یابد؟ اگر کسی بگوید: تام بودن غیبت، به بود و نبود سفیر است، چرا نپذیریم؟ بویژه اگر صدر حدیث را ناظر به نفی نیابت و «فاء» در «فقد وقعت الغیبة» را تعلیل آن و نه نتیجه اش بدانیم، آن گاه تفاوت دو غیبت به خاطر وجود سفیر و نایب امام خواهد بود و نه رؤیت و عدم رؤیت امام.

همچنین در هر دو استدلال، کلمه «ظهور» به معنای لغوی گرفته شده، در حالی که قراین بر اصطلاحی بودن آن دلالت دارد؛ زیرا پُر شدن زمین از ظلم، طولانی شدن زمان و سخت شدن دلها - که در توقیع آمده -، از نشانه های ظهور اصطلاحی و قیام ولی عصر علیه السلام است، نه ظهور به معنای لغوی که با غیبت صغرا هم سازگاری دارد. این قراین اگر موجب انحصار «ظهور» در معنای اصطلاحی اش نشود، دست کم، یک احتمال و بلکه احتمالی راجح را ایجاد می کند و پایه استدلال دوم را نیز سست می نماید.

از این جا روشن می شود که احتمال تفریع و سببی بودن «فاء» در «فلا ظهور» و احتمال لغوی بودن «ظهور»، هر دو، مرجوح و بدون دلیل اند. از این رو، ترجمه توقیع به این که: «غیبت تامه آمد و باعث شد تا ظهور (و رؤیتی) نباشد» منحصر نیست و نتیجه گرفتن به این که: «پس هر کس ادعای رویت کند، دروغگوست»، صحیح نیست.

احتمال قوی تر در معنای «فاء»، تعقیب بودن آن و در کلمه «ظهور»، اصطلاحی بودن آن است، به این معنا که غیبت، واقع شده و به دنبال آن، ظهور و «قیامی» نخواهد بود، مگر بعد از اذن خداوند. پس حاصل توقیع چنین می شود که امام عصر علیه السلام در ابتدا به سمری فرمودند که وصی و نایب تعیین نکند و در فراز دوم، آن را معلل به وقوع غیبت تامه یا دوم نموده و سپس فرمودند: «پس از این غیبت، ظهور [و قیامی] نیست، مگر به اذن الهی».

ب - عبارت پایانی

برخی منکران رؤیت، به عبارت پایانی توقیع نیز استدلال نموده و گفته‌اند: این جمله و ادامه آن، یا مستقل و جداست و یا تفریع بر جمله‌های گذشته حدیث است. بنا بر این، امام اعلام می‌دارد که افرادی دروغگو وجود دارند که مدعی دیدار امام هستند و شیعه باید آنان را دروغگو بخواند. مدعی نیز اعم از کسی است که اطمینان به ادعای خویش داشته باشد یا به دروغ، ادعایی را مطرح کند و یا بپندارد حق است.

پاسخ: ^۱ بر اساس قرینه‌های جانبی و فضای ورود توقیع - که ناظر به عدم نصب نایب خاص است -، ادعای مشاهده، به معنای ادعای سفارت و نیابت و دیدارهای منظم و مداوم است که کاملاً از رؤیت‌های پیش‌بینی نشده و اتفاقی، متفاوت است. بسیاری از عالمان مانند: علامه مجلسی، شبر، محدث نوری و... نیز همین معنا را فهمیده و آن را وجه جمع مناسبی میان احادیث دال بر امکان و وقوع رؤیت و گزارش‌های متعارض با این توقیع دانسته‌اند. ^۲

۲. روایات ندیدن و نشناختن امام علیه السلام

احادیث متعددی بر این مطلب دلالت دارند که امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت، مردم را می‌بیند؛ اما مردم او را نمی‌بینند. این احادیث، متعدّدند که یک نمونه را گزارش می‌کنیم. امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ. ^۳

قائم، دو غیبت دارد: در یکی از آنها در حج حضور می‌یابد و مردم را می‌بیند؛ اما مردم، او را نمی‌بینند.

۱. چشم به راه مهدی: ص ۴۸.

۲. برای آگاهی از اسامی و متن نظریات ایشان و همچنین پاسخ‌ها و ردّ و اثبات هر یک از آنها، ر.ک: دیدار در عصر غیبت؛ ص ۱۶۲ - ۱۷۰.

۳. ر.ک: ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۵۱۶.

پاسخ، این است: روشن است این احادیث، چیزی جز مسئله عام غیبت را بیان نمی‌کنند. حکمی عام که می‌تواند تخصیص زده شود، بویژه آن که مصداق تخصیص، اندک باشد. در این جا نیز در عصر غیبت، عموم مردم نمی‌توانند امام را زیارت کنند؛ اما رؤیت اتفاقی و یا دیدارهایی که امام، خود به دیدن کسی بروند، به وسیله این عمومات، قابل رد نیست و در صورت اعتبار، مانند هر عام و خاص دیگری، قابلیت جمع با هم را دارند.

افزون بر این، احادیث مشابهی داریم که می‌گویند امام دیده می‌شود و مردم، او را مانند یوسف علیه السلام می‌بینند؛ اما نمی‌شناسند و به تعبیر شهید سید محمد صدر، «شخص امام دیده می‌شود؛ اما شخصیت امام، شناخته نمی‌شود».^۱ این احادیث، به روشنی امکان رؤیت و وقوع آن را گواهی می‌دهند. برای نمونه، امام صادق علیه السلام در بیان شباهت‌های امام مهدی علیه السلام به پیامبران می‌فرماید:

أَمَّا سُنَّتُهُ مِنْ يُوسُفَ فَالسُّتْرُ جَعَلَ اللهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَاباً يَرَوْنَهُ وَلا يَعْرِفُونَهُ.^۲

اما سنت او از یوسف، پنهان و پوشیده بودن است. خداوند، بین او و خلقش پرده‌ای قرار داده که مردم، او را می‌بینند؛ ولی نمی‌شناسند.

همچنین احادیث مشابه دیگری در دست است که به گونه‌ای روشن، مقصود احادیث یاد شده را تفسیر می‌کنند. تشابه مضمونی و وحدت موضوعی میان این چند حدیث، به اندازه‌ای است که به گونه‌ای آشکارا می‌توانند مفسر یکدیگر باشند. برای نمونه، حدیث محمد بن عثمان عمری، به حضور امام علیه السلام در موسم حج اشاره کرده و مانند حدیث آورده شده در آغاز همین بحث، دیدن امام را ممکن دانسته؛ اما شناختن امام را نفی کرده است. متن حدیث، چنین است:

وَ اللهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لِيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَرَوْنَهُ وَ

۱. ر.ک: دیدار در عصر غیبت: ص ۲۰۱.

۲. ر.ک: ج ۹ ص ۱۴۰ ح ۱۶۹۷.

لَا يَعْرِفُونَهُ^۱.

به خدا سوگند که صاحب این امر، هر سال در موسم حج ظاهر می‌شود، مردم را می‌بیند و می‌شناسد و آنان نیز او را می‌بینند؛ ولی نمی‌شناسند.

کنار هم نهادن این احادیث، نتیجه روشنی را به دست می‌دهد؛ این که: مقصود دسته نخست، نفی مطلق رؤیت نیست؛ بلکه دیدار همراه با شناخت امام را نفی می‌کند.

گفتنی است که احادیث دسته دوم نیز عام هستند و می‌توانند به وسیله احادیث دیگر و یا گزارش‌های مقبول و اطمینان‌آور، تخصیص زده شوند و چنین نتیجه گرفت که اشخاص معدودی به شرف درک حضور آگاهانه حجّت علیه السلام نایل شده و می‌شوند.

۳. توقیع احمد بن خضر

حدیث دیگری که مستند انکار رؤیت قرار گرفته است، توقیعی است که از سوی امام زمان علیه السلام خطاب به احمد بن خضر آمده و جستجوی او را در طلب امام، چنین نکوهیده است:

مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَ مَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَ مَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ وَ مَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ^۲.

کسی که جستجو کند، طلبیده و کسی که بطلبد، راه‌نمایی کرده و کسی که راه‌نمایی کند، هلاک کرده و کسی که هلاک کند، مشرک شده است.

این حدیث به گونه‌ای مستقیم، به نفی دیدار نپرداخته است؛ اما از ممنوعیت جستجو در آن، عدم امکان دیدار استفاده شده است. برخی سخن نعمانی^۳ را نیز

۱. ر.ک: ج ۳ ص ۲۴۰ ح ۶۲۰.

۲. کمال‌الدین: ص ۵۰۹ ح ۳۹. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۴ ص ۱۶۶ ح ۶۷۵.

۳. نعمانی، از نخستین عالمانی است که در موضوع «غیبت»، کتاب نگاشته است.

مؤید برداشت خود دانسته‌اند.^۱ او گفته است:

و محظور علیهم الفحص و الكشف عن صاحب الغيبة و المطالبة باسمه أو موضعه
أو غیابه أو الإشادة بذكره فضلاً عن المطالبة بمعاینته.^۲

برای شیعیان، جستجو از امام و کشف صاحب غیبت و به دنبال نام و محل سکونت
و محل غیبت او بودن و یا تعریف به ذکر او کردن، ممنوع است، تا چه رسد به آن که
بخواهند آشکارا او را ببینند.

پاسخ، این است که: اگر حدیث را مختص غیبت صغرا ندانیم و بپذیریم که
شامل روزگار غیبت کبرا نیز می‌شود، باز نمی‌توانیم آن را نافی امکان رؤیت بدانیم؛
زیرا با نظر افکندن به دوران حضور امامان، متوجه شویم که با درگذشت هر امام،
وظیفه فحوص از امام بعدی و طلب از حجّت الهی آغاز می‌شد^۳ و این حدیث، در
صدد برداشتن این وظیفه با شروع دوره غیبت از دوش شیعیان است. در روزگار
غیبت، شیعیان باید به جای فحوص از مکان امام علیه السلام، و طلب زیارت شخص امام، به
گونه‌ای دیگر با ایشان ارتباط برقرار کنند تا دشمن، به موضع امام علیه السلام ره‌نمون نشود و
خطری متوجه ایشان و باریافتگان به محضر شریفش نگردد. همان گونه که از متن
حدیث هم هویدا است، حدیث، هیچ اشاره‌ای به عدم امکان رؤیت ندارد و بلکه
گونه‌ای ظهور در امکان رؤیت دارد؛ زیرا اگر دیدن امام امکان نداشت، یافتن و
ره‌نمون شدن به ایشان نیز معنا نداشت و گزندی متوجه ایشان نمی‌شد.

افزون بر این، مقصود حدیث و نیز سخن نعمانی، ناظر به دیدارهای اختیاری و
از پی کوشش‌های فراوان است و نمی‌تواند دیدارهای اتّفاقی و یا دیدارهای
سامان‌یافته از سوی امام علیه السلام را نفی کند.

۱. چشم به راه مهدی: ص ۷۲.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۰ ح ۸.

۳. برای آگاهی از این وظیفه شیعه، ر.ک: الکافی ج ۱ ص ۲۷۸ (باب «ما یجب علی الناس عند مضی الإمام»).

وجود ندارد.

سه. منکران رؤیت، به پاسخ عمری (نایب دوم امام) به شخصی به نام احمد بن ابراهیم نیز استناد کرده‌اند. او شوق به دیدار امام را با عمری در میان نهاده و وی پاسخ داده است:

لَا تَلْتَمِسْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْ تَرَاهُ فَإِنَّ أَيَّامَ الْغَيْبَةِ يُشْتَقُّ إِلَيْهِ وَلَا تَسْأَلِ الْجَمْعَ مَعَهُ
إِنَّهُ عَزَائِمُ اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لَهَا أَوْلَىٰ وَ لَكِنْ تَوَجَّهْ إِلَيْهِ بِالزِّيَارَةِ.^۱

ای ابو عبد الله! نخواه که او را ببینی؛ چرا که در زمان غیبت، شوق به دیدار او هست، و نخواه که با او دیدار کنی. ندیدن امام، تصمیمی الهی است و تسلیم در برابر آن، شایسته‌تر است. می‌توانی با زیارت، به او توجه نمایی.

وجه استدلال، آن است که ظاهر روایت بر عدم امکان دیدار امام علیه السلام دلالت دارد و از آن در می‌یابیم که در زمان غیبت، وظیفه ما توجه و زیارت و اشتیاق قلبی است؛ اما درخواست دیدار و در کنار امام قرار گرفتن، ممنوع است؛ زیرا بیان نموده که اجتماع با امام علیه السلام درخواست نشود؛ چون عدم دیدار امام، تصمیم الهی است. پاسخ، این است که: با صرف نظر کردن از عدم استناد این سخن به امام، می‌گوییم:

اولاً این گفتگو در روزگار غیبت صغرا و حضور نایب خاص ایشان بوده است. ثانیاً یک گفتگوی شخصی است و ممکن است این فرد، استحقاق و صلاحیت تشرّف را نداشته است.

افزون بر این و بر فرض فراگیری این سخن نسبت به روزگار غیبت کبرا و همه شیعیان، حکمی عام است که می‌تواند به وسیله ادله دیگر، تخصیص زده شود و اساساً ناظر به ملاقات‌هایی که امام زمان علیه السلام، خود در پی تحقق آن هستند، نیست.

پیامدهای نادرست ادعایی برای رؤیت

منکران رؤیت، بر این باورند که در صورت پذیرش امکان و وقوع دیدار در روزگار غیبت کبرا، پیامدهایی غیر مقبول پدید می‌آید. از این رو، نمی‌توان آن را پذیرفت. ما موارد ادعایی را طرح و نقد می‌کنیم.

یک. تنافی با فلسفه غیبت و انتظار

غیبت و بویژه طولانی شدن آن، برای آزمودن و سنجش ایمان به غیب و شکیب مؤمنان است و اگر امکان رؤیت امام وجود داشته باشد و هر از گاه بتوان سؤالی پرسید و کمکی گرفت، این سنجش، رخ نمی‌دهد.

پاسخ، این است که: ما نیز موافقیم که سهولت ارتباط و امکان تشرّف فراوان و آسان، با فلسفه غیبت، منافات دارد؛ اما دیدارهایی که گاه برای یک نسل انسانی اتفاق نمی‌افتد و یا در طول یک قرن، از عدد انگشتان در نمی‌گذرد، نه تنها با غیبت منافاتی ندارد، بلکه نور امید را در دل مؤمنان بر می‌افروزد و یاری و پاسخگویی گاه به گاه امام، ایشان را متوجه خسارت‌های طول کشیدن غیبت می‌نماید و آنان را به دعا و راز و نیاز برای پایان یافتن غیبت و آمادگی برای ظهور وی ترغیب می‌کند.

دو. همسان شدن غیبت کبرا با غیبت صغرا

منکران رؤیت می‌گویند: اگر در روزگار غیبت کبرا نیز امکان رؤیت باشد، دیگر تفاوتی میان آنچه غیبت کبرا و تامة نامیده شده است با غیبت صغرا نخواهد بود، در حالی که در احادیث و مطابق با باور شیعه، تعدّد و تفاوت دو غیبت، روشن است.

پاسخ، این است که: تفاوت میان دو دوره غیبت، مقبول همگان است؛ اما این تفاوت به وسیله نصب نایبان و سفیران خاص در غیبت صغرا و عدم آن در غیبت کبرا حاصل است و تفاوت دیگری لازم نیست، هر چند در روزگار غیبت صغرا، دیدار و ارتباط با امام بویژه مکاتبه، آسان‌تر و تعداد ملاقات‌ها بیشتر بوده است و

این نیز تفاوتی دیگر است. گفتنی است برخی عالمان نخستین نیز همین تفاوت‌ها را بر شمرده‌اند.^۱

نکته

منکران رؤیت، معدودی از عالمان را موافق با خود قلمداد کرده و عبارت‌هایی از ایشان نقل کرده‌اند که دلالتی بر ردّ رؤیت ندارند. تفصیل این سخنان و نفی استدلال منکران، در جای خود آمده است.^۲ ما تنها سخن شیخ طوسی را نقل می‌کنیم که با داشتن لقب «شیخ الطائفه» و «لسان القدما»، به روشنی، نظر مشهور عالمان شیعه را ارائه می‌دهد:

إِنَّا أَوْلَىٰ لَانْقِطَعِ عَلَيَّ اسْتِئْرَاهُ عَنْ جَمِيعِ أَوْلِيَانِهِ، بَلْ يَجُوزُ (أَنْ يَظْهَرَ) لِأَكْثَرِهِمْ وَ لَا يَعْلَمُ كُلُّ إِنْسَانٍ إِلَّا حَالِ نَفْسِهِ.^۳

اولاً ما بر پوشیده بودن امام از همه دوستانشان یقین نداریم؛ بلکه امکان دارد بر بسیاری از آنها ظاهر شود و هر انسانی، تنها حال خویش را می‌داند.

آسیب‌ها و پیامدها

در ابتدای تحلیل گفتیم که یکی از انگیزه‌های انکار رؤیت، پیشگیری از پیامدهای ناخواسته‌ای است که برای جامعه شیعه پدیدار شده است، مانند زمینه‌سازی برای ادعاهای دروغین و ارتباطات غیر واقعی، رواج خرافات و دور کردن و راندن اندیشمندان از عقاید ناب و اصیل شیعی.

پاسخ، این است که: هر چند در درازنای تاریخ، بسیاری از اندیشه‌های درست، مورد سوء استفاده شیادان و دنیاپرستانی قرار گرفته‌اند که از راه دین نان می‌خورند

۱. ر.ک: الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۱ و ۱۷۳، الغیبة، طوسی: ص ۶۱.

۲. دیدار در عصر غیبت: ص ۲۴۹ - ۲۶۶. مؤلف محترم کتاب در این بخش نیز نقدهایی جدی وارد نموده و ادعای همراهی این دسته عالمان را با منکران، مردود دانسته است.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۹۹.

و شکی نیست که در کنار باورهای اصیل، خرافه‌هایی آسیب‌زا پدید می‌آیند، اما این به معنای نادرست بودن باور اصلی است؟! و این آیا مجوز کنار نهادن اندیشه درست می‌گردد؟ و پرسش اساسی‌تر، آن که با گزارش‌های متعدد عالمانی بزرگ و فرهیخته و انسان‌هایی سخت راستگو و وارسته که توفیق تشریفی هر چند کوتاه و نادر داشته‌اند، چه کنیم؟ آیا می‌توان به دلیل سوء استفاده برخی، این همه انسان راستین را دروغگو بخوانیم؟!

آنچه وظیفه ماست، ترسیم دقیق معنای رؤیت امام علیه السلام در عصر غیبت است که جز به صورت نادر و برای معدود افرادی بسیار پاک و شایسته و یا بس در مانده و نیازمند و پناهجو، رخ نمی‌دهد و با ادعای رؤیت منظم و مستمر و به اختیار شخص، بسیار متفاوت است و از قضا دسته نخست، آن را پنهان می‌دارند، هر چند به اقتضا و در پیشامدهای تقدیر شده الهی از پرده بیرون می‌افتند.

آری، این دسته دوم هستند که بی‌رؤیت و تشریف حقیقی، و به فریب نفس و شیطان، زمینه خرافه‌گرایی را از یک سو و دل‌سرد کردن و انکار را از سویی دیگر فراهم می‌آورند و وظیفه جستجو و بررسی را بر دوش ما و نظارت و پیشگیری و رویارویی را بر عهده اندیشمندان و متولیان قضایی و حقوقی می‌نهند.

روشن است که ما باید در ابتدا در گزارش هر گزارشگر رؤیت، شکی معقول روا نداریم و بکوشیم با همراهی قرینه‌های جانبی، درستی و یا نادرستی آن را معلوم کنیم و تنها در جایی آن را بپذیریم که به اطمینان می‌رسیم، هر چند ردّ و قبول وقوع رؤیت کسی و انکار و تأیید تشریف او، بر ما لازم نیست.

ره‌نمودهای ارائه شده برای دیدار امام مهدی علیه السلام

پس از اثبات امکان دیدار امام مهدی علیه السلام، این پرسش‌ها رخ می‌نماید که: آیا شیوه‌ای

برای تشرّف به حضور ایشان ارائه شده است؟ این شیوه‌ها چه اندازه معتبرند؟ و بر فرض وجود و اعتبار، چگونه با این گفته که دیدار امام در روزگار غیبت، غیر قابل پیش‌بینی است، سازگار می‌شوند؟

پیش از پاسخ گفتن، به این نکته اشاره می‌کنیم که رؤیت امام مهدی (عج) بی آن که شناخته شود، مقصود سخن نیست؛ زیرا فواید و مزیت دیدار آگاهانه را ندارد و کمتر مورد تردید قرار گرفته است. همچنین مراد ما دیدار خود امام زمان (عج) و نه ملاقات مرتبطان و یاران و خواص ایشان و یا حتی تخیل رؤیت امام (عج) است؛ پیشامدی که گاه برای برخی کوشندگان در این راه روی می‌دهد و امر را بر آنان و اطرافیانشان مشتبه می‌نماید.

با این فرض، می‌توان به پرسش‌های طرح شده چنین پاسخ داد که: برخی احادیث، دعاها و اعمالی را برای تشرّف به خدمت امام مهدی (عج) و دیدار ایشان در خواب یا بیداری توصیه کرده‌اند؛ اما هیچ یک دارای سند قوی، مطمئن و معتبری نیستند و منابع آنها نیز از زمره کتاب‌های اصلی شیعه به شمار نمی‌روند.^۱ بر این پایه، توصیه‌های گزارش شده در این احادیث، اعتبار چندانی ندارند؛ اما برخی تجربه‌های موفق در به کارگیری آنها، زمینه به آزمون درآوردن و حتی باور آنها را فراهم ساخته است؛ تجربیاتی که در طول تاریخ، گاه از برخی گرفتاران و یا بندگان مخلص خدای سبحان نقل شده است. افرادی که در ماندگی و اضطراب، چنان آنان را متوجه خدا و حجّت بر حقّش نموده که زمینه فریادرسی دلسوزانه و حکیمانه امام عصر را فراهم آورده و یا به دلیل خدمات و درخواست همیشگی و مکرّر و نیز صلاح‌دید امام (عج)، از تشرّفی کوتاه یا بلند، بهره‌مند گشته‌اند. پاکی و راستگویی برخی از این ناقلان و نه همه آنان، مقبول معاصران و بلکه همگان بوده و به شخص

۱. ر.ک: بحار الأنوار: ج ۸۳ ص ۶۱ ح ۶۹ (به نقل از: اختیار المصباح). نیز، ر.ک: مکارم الأخلاق: ص ۲۸۴.

و شخصیت، شناخته شده‌اند.

وجه مشترک بسیاری از این تشرّف‌ها - که در کتاب‌های متعددی آمده -^۱، گرفتاری سخت و اضطزارهای فردی و اجتماعی و یا مداومت بر خیر و نیکوکاری و دعا و مناجات و درخواست‌های مکرر بوده که با صلاح‌دید خداوند، همراه گشته است.^۲ در حقیقت، این نیاز و نیکی درونی و نیکوکاری بیرونی است که لیاقت دیدار را پدید می‌آورد، تا آن جا که حتی زمینه آمدن امام زمان علیه السلام و دستگیری ایشان را از دوستدارانش فراهم می‌آورد. به سخن دیگر، می‌توان اهتمام خود را پیش‌تر و بیشتر از آنچه بر اعمال و اذکاری منصوص یا غیر منصوص می‌نهییم تا به توفیق تشرّف نایل شویم، به تقویت ایمان و افزایش معرفت و نیکی و عمل صالح پردازیم تا وجود ذی‌قیمتش، خریدار ما گردد و به دستگیری و هدایت ما بیاید؛ همان نکته‌ای که در سخن برخی رهپویان این راه، مورد تأکید قرار گرفته^۳ و می‌تواند تمام توصیه‌های اخلاقی و دعا و ذکرهای مناسب برای این مقصود را جهت ببخشد.

بر این اساس، شیوه‌های توصیه شده را از یک سو می‌توان زمینه‌ساز ارتقای شخصیت درخواست‌کننده دیدار دانست و از سوی دیگر، جلب عنایت حکیمانه امام مهدی علیه السلام. با این نگرش می‌توان چنین گفت که: چون وقوع و تحقق دیدار، سرانجام، به اراده و مصلحت‌سنجی امام علیه السلام است و به ندرت روی می‌دهد، از ناحیه ما غیر قابل پیش‌بینی می‌شود و از نگاه ما رویدادی اتفاقی به شمار می‌آید و با آنچه

۱. ر.ک: تبصره الولی فی من رأی القائم المهدی علیه السلام، سید هاشم بحرانی؛ النجم الثاقب، میرزا حسین نوری؛ یاقوت الأحمر فی من رأی الحجة المنتظر، علی اکبر نهاوندی؛ دیدار با امام زمان در مکه و مدینه، محمدحسن ضرابی.

۲. میرزا حسین نوری نیز پس از ذکر حکایات تشرّف به خدمت امام مهدی علیه السلام، به این نکته اشاره نموده که مداومت بر عمل نیک و عبادات مشروعه و انابه و تضرع، از اسباب قریبه دیدار است (النجم الثاقب: ص ۶۵۶).

۳. ر.ک: ص ۲۹۷ (فصل پنجم/ارتباط شاگرد میرزا محمد اصطهباناتی)، کیمیای محبت: ص ۲۹ (این کتاب، شرح زندگانی و کرامت‌های شیخ رجبعلی نکوگویان، مشهور به خیاط است).

پیش‌تر در بیان امکان رؤیت گفته شد، تنافی ندارد. اینک برخی از توصیه‌ها را گزارش می‌کنیم:

۱. علامه مجلسی به نقل از کتاب اختیار ابن باقی، دعایی را از امام صادق (ع) نقل کرده است که هر کس آن را پس از هر نماز واجب بخواند، امام مهدی (عج) را در خواب یا بیداری خواهد دید. متن دعا در همین دانش‌نامه آمده است.^۱

۲. مرحوم طبرسی در کتاب مکارم الأخلاق، دعایی را برای تعقیب نماز فریضه ذکر کرده که مداومت بر آن، موجب طول عمر می‌شود.^۲ در نسخه چاپ شده کتاب، تشرّف به دیدار امام عصر (عج) نیز به عنوان اثر دیگر این دعا، افزوده شده است؛ اما در هیچ یک از کتاب‌های دیگری که این دعا را گزارش کرده‌اند، نیامده است و از این رو، قابل اعتماد نیست.^۳

۳. برخی نیز افزون بر دعاهای مرتبط با امام زمان (عج) مانند دعای ندبه و افتتاح، به دعاهایی ویژه برای دیدار امام اشاره کرده‌اند، مانند دعایی که حرز امام زین العابدین (ع) نامیده شده و متن و ترجمه آن در همین مجموعه آمده است.^۴

گفتنی است که این حرز را می‌توان، دعا برای ظهور امام مهدی (عج) و دیدار ایشان در روزگار حکومت جهانی و عدالت‌گسترش، دانست.

در کنار این توصیه‌ها، دو شیوه دیگر نیز در دست است که راه کارهایی عمومی برای دیدار هر یک از معصومان (ع) در خواب یا بیداری است که برای دیدار امام زمان (عج) نیز به کار می‌آید:

یک. در کتاب اختصاص - که به شیخ مفید منسوب شده -، چنین آمده است:

۱. ر.ک: ج ۶ ص ۲۳۲ ح ۱۰۸۲، بحار الأنوار: ج ۸۶ ص ۶۱ ح ۶۹.

۲. مکارم الأخلاق: ص ۲۸۴.

۳. ر.ک: مصباح المتهجد: ص ۴۸، فلاح السائل: ص ۱۶۸، الدعوات، راوندی: ص ۱۳۴.

۴. ر.ک: ج ۶ ص ۷۷ ح ۱۰۳۹.

عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ وَأَزَادَ أَنْ يَرَانَا وَأَنْ يَعْرِفَ مَوْضِعَهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيَغْتَسِلْ ثَلَاثَ لَيَالٍ يُتَاجَى بِنَا فَإِنَّهُ يَرَانَا وَيُغْفَرُ لَهُ بِنَا وَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَوْضِعُهُ.^۱

هر کس حاجتی از خدا دارد و می خواهد ما را ببیند و جایگاه خود را نزد خدا بداند، سه شب غسل کند و با ما مناجات کند، که ما را خواهد دید و به خاطر ما آمرزیده خواهد شد و جایگاهش بر او پوشیده نمی ماند.

دو. شیخ ابراهیم کفعمی نیز شیوه‌ای را در کتاب المصباح برای رؤیت معصومان علیهم السلام در عالم رؤیا آورده و گفته است:

در یکی از کتاب‌های عالمان شیعه دیدم که هر کس در پی دیدار یکی از پیامبران علیهم السلام، امامان علیهم السلام، مردم و یا پدر و مادرش در عالم رؤیاست، سوره‌های: شمس، لیل، قدر، کافرون، اخلاص (توحید)، فلق و ناس را بخواند و سپس صد بار اخلاص را بخواند و صد صلوات بفرستد و با طهارت بر سمت راستش بخوابد که ان شاء الله آنچه را می خواهد، می بیند و هر سخن و پرسش و پاسخی بخواند، با آنها در میان می گذارد.^۲

کفعمی افزوده است:

در نسخه دیگری همین را دیدم؛ اما با این تفاوت که آن را هفت شب و پس از دعایی انجام دهد که اولش این است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يوصف».^۳

شایان ذکر است که راه کارهایی نیز برای دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امیر مؤمنان علیه السلام در عالم رؤیا توصیه شده که ممکن است برخی از آنها قابل تعمیم به امام زمان علیه السلام

۱. الاختصاص: ص ۹۰ ح ۳۲.

۲. المصباح (جنة الامان الواقيه و جنة الايمان الباقية): ص ۴۹.

۳. گفتنی است که این دعا برای دیدار درگذشتگان در عالم رؤیاست و کفعمی در جایی دیگر (المصباح: ص ۴۷) به این نکته اشاره نموده و سید ابن طاووس در کتاب فلاح السائل (ص ۲۸۶) با تفاوت‌هایی آن را گزارش کرده است.

باشد.^۱

همچنین عالمان بزرگی مانند آیه الله بهجت و برخی سالکان کوی دوست همچون شیخ رجبعلی خیاط، توصیه‌هایی برای تشرّف به حضور ولی عصر علیه السلام داشته‌اند که مستند آنها برای همگان روشن نیست، هر چند برخی گزارش‌ها نشان از کامیابی افرادی خاص در عمل به آنها دارد.^۲ این کامیابی، در کنار شخصیت علمی یا معنوی توصیه‌کنندگان آن، مایه تفاوت آنها با دستور العمل‌های ساختگی شیادان دنیاپرست و گمراه‌کنندگان مریدباز است که در پی جلب جاهلان، از تشرّف و بدعت در دین نیز ابایی ندارند.

۱. برای آگاهی از این راه‌کارها، ر.ک: النجم الثاقب: ص ۶۶۵ و ۶۶۶.

۲. زمزم عرفان: ص ۳۵۹ (یادداشت ۲)، کیمیای محبت: ص ۱۹۰-۱۹۱ و ۲۲۳.

فصل چهارم

شماری از عالمان مورد عنایت امام مهدی علیه السلام

۱ / ۴ شیخ صدوق

۸۶۱. یکی از آثار شیخ صدوق کتاب کمال الدین اوست که در باره ولی عصر علیه السلام تألیف نموده، وجود، غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام را در این کتاب با استفاده از احادیث اهل بیت علیهم السلام به اثبات می‌رساند و شبهاتی را که در باره این موضوع وارد شده، پاسخ می‌دهد. از کلمات این عالم بزرگ شیعه بر می‌آید که کتاب یاد شده را به امر مبارک حجة بن الحسن علیه السلام تألیف نموده است. وی در مقدمه، در باره انگیزه خود برای گردآوری این کتاب چنین می‌نگارد:

انگیزه من در تألیف این کتاب، آن بود که چون آرزویم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آن جا اقامت گزیدم، و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می‌کردند، در امر غیبت، حیران اند و در باره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست، منحرف شده و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از اخبار وارد شده از پیامبر خدا و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم - تلاش خود را برای ارشاد ایشان به کار بستم تا آنها را به حق و صواب، راه‌نمایی

کنم، تا این که شیخ نجم الدین محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت (ع) - که از اهل فضل، علم و شرف و از دانشمندان قم بود -، از بخارا بر ما وارد شد. از آن جا که وی دیندار و خوش فکر و راست‌کردار بود، از دیرباز، آرزوی ملاقات او را داشتم و مشتاق دیدار او بودم. پدرم از جد او محمد بن احمد بن علی بن صلت روایت می‌کرد و علم، عمل، زهد و فضلش را می‌ستود و احمد بن محمد بن عیسی، با آن فضل و جلالتی که داشت، از ابو طالب عبد الله بن صلت قمی (ع) روایت می‌کرد. او زنده بود تا آن که محمد بن حسن صفار با او دیدار کرد و از او روایت نمود.

خدای متعال را سپاس گفتم که دیدار این شیخ را - که از آن خاندان رفیع بود - نصیبم ساخت و به برادری‌اش گرامی‌ام داشت و دوستی و صفایش را به من ارزانی فرمود. یک روز که برایم سخن می‌گفت، کلامی از یکی از فلاسفه و منطقیان بزرگ بخارا نقل کرد که آن کلام، او را در مورد قائم (عج) حیران ساخته بود و به واسطه طول غیبتش و انقطاع اخبارش، او را به شک و تردید انداخته بود. پس من فصولی در اثبات وجود آن قائم (عج) بیان کردم و اخباری از پیامبر خدا (ص) و ائمه اطهار (ع) در غیبت آن امام، روایت نمودم. او بدان اخبار، آرامش یافت و شک و تردید و شبهه از قلب او زایل شد و احادیث صحیحی را که از من فرا گرفت، به سمع و طاعت و قبول و تسلیم پذیرفت و از من درخواست کرد که در این موضوع، کتابی برایش تألیف کنم. من نیز درخواست او را پذیرفتم و به او وعده دادم که هر گاه خداوند، وسایل مراجعتم را به محل استقرار و وطنم - شهر ری - فراهم کند، به گردآوری آنچه خواسته است، اقدام نمایم.

در این میان، شبی در باره خانواده و فرزندان و برادران و نعمت‌ها و آنچه در شهر ری باز گذاشته بودم، می‌اندیشیدم که ناگاه خواب بر من غلبه کرد و در خواب دیدم گویا در مکه هستم و به گرد بیت الله الحرام طواف می‌کنم و در شوط هفتم، به حجر الأسود رسیدم. آن را استلام کردم و بوسیدم و این دعا را می‌خواندم: «أَمَانَتِي أَدِّيْتُهَا وَ

مِثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمَوْافَاةِ؛^۱

این، امانت من است که آن را تأدیه می‌کنم و پیمان من است که آن را تعاهد می‌کنم تا به ادای آن، گواهی دهی.»

آن گاه مولایمان صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را دیدم که بر در خانه کعبه ایستاده است و من با دلی مشغول و حالی پریشان به ایشان نزدیک شدم. امام علیه السلام در چهره من نگرینست و راز درونم را دانست. بر او سلام کردم و او پاسخم را داد. سپس فرمود: «چرا در موضوع غیبت، کتابی تألیف نمی‌کنی تا اندوهت را زایل سازد؟».

گفتم: ای پسر پیامبر خدا! پیش‌تر در باره غیبت، رساله‌هایی تألیف کرده‌ام. فرمود: «نه به آن طریق. اکنون تو را امر می‌کنم که در باره غیبت، کتابی تألیف کنی و غیبت انبیا را در آن باز گویی.»

آن گاه قائم - صلوات الله علیه - گذشت. من از خواب برخاستم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و درد دل کردن و شکوه نمودن پرداختم و چون صبح دمید، تألیف این کتاب را آغاز کردم تا امر ولی و حجّت خدا را امثال کرده باشم، در حالی که از خدای متعال، کمک می‌خواهم و بر او توکل می‌کنم و از تقصیرات خود، آمرزش می‌خواهم: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾^۲ توفیق من جز به [یاری] خدا نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم.^۳

۲ / ۴
شیخ مفید

۸۶۲. یکی از عنایات ولی امر علیه السلام، اصلاح فتوایی از شیخ مفید در باره زن بارداری است که

۱. بخشی از دعایی است که در طواف، هنگام استلام و بوسیدن حجر الأسود وارد است (الکافی: ج ۴ ص ۴۰۳

ح ۱۳).

۲. هود: آیه ۸۸.

۳. کمال الدین: ص ۳.

از دنیا رفته بود؛ ولی کودکش در شکمش زنده بود.

میرزا محمد تنکابنی^۱ می‌نویسد: مردی روستایی به خدمت شیخ مفید رسید و سؤال کرد که زنی حامله فوت شده و حملش زنده است. آیا باید شکم آن زن را شکافت و طفل را بیرون آورد، یا این که او را با حمل، دفن نماییم؟ شیخ فرمود: او را با حمل، دفن کنید. مرد برگشت و در میان راه، سواری را دید که به سرعت می‌تازد و می‌آید. چون نزدیک رسید، به او فرمود: «ای مرد! شیخ گفته است که شکم زن را بشکافید و طفل را بیرون آورده و زن را دفن کنید».

آن مرد، همان طور که سوار گفته بود، عمل کرد. بعد از چندی، او ماجرا را برای شیخ مفید نقل کرد. شیخ گفت: من کسی را نفرستادم. معلوم می‌شود آن کس صاحب الزمان (عج) بوده است و اینک که در احکام شرعی خطا می‌کنم، همان بهتر که دیگر فتوا ندهم. پس در خانه را بست و از خانه خارج نشد. ناگاه از صاحب الأمر، توقیعی صادر شد: «ای شیخ مفید! تو فتوا بده، ما اصلاح و استوارش می‌نماییم».

پس شیخ مفید، بار دیگر بر مسند فتوا نشست.^۲

۸۶۳. قاضی نور الله شوشتری^۳ می‌گوید: چند بیت به صاحب الأمر منسوب است که در رثای شیخ مفید گفته‌اند و بر قبر او نوشته شده است:

لا صوت الناعی بفقدک إنه یوم علی آل الرسول عظیم

۱. میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی واعظ (۱۲۳۵ - ۱۳۱۰ ق): وی صاحب آثاری از جمله قصص العلماء به زبان فارسی است (أعیان الشیعة: ج ۹ ص ۲۵۰).

۲. قصص العلماء: ص ۲۸۴ (با اندکی تصرّف)، عنایات حضرت مهدی موعود به علماء و مراجع تقلید: ص ۵۰.

۳. قاضی نور الله بن شریف الدین بن نور الله مرعشی حسینی شوشتری، مشهور به امیر سید و نام‌بردار به شهید ثالث: در ۹۵۶ ق در شهر شوشتر به دنیا آمد و به هند رفت و اکبرشاه، پادشاه هند، او را به منصب قضاوت برگزید. وی به خاطر نوشتن کتاب إحقاق الحق در دوران جهانگیر به سال ۱۰۱۹ ق در شهرهای هند به شهادت رسید. قاضی کتاب‌ها و نوشته‌هایی دارد از جمله آنها مجالس المؤمنین در باره شخصیت‌های مشهور شیعه است (أعیان الشیعة: ج ۱۰ ص ۲۲۸، الأعلام، زرکلی: ج ۸ ص ۵۲).

إن كان قد غيّبت في جدث الثرى فالعلم و التوحيد فيك مقيم
و القائم المهدي يفرح كلما تليت عليك من الدروس علوم^۱
خبر بد آورنده، آهنگ فقدان تو را سر ندهد؛
زیرا روز مرگ تو، بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، روز سخت و بزرگی است.
اگر تو در میان خاک پنهان شدی،
پس علم و توحید در تو مقیم و متمرکز است.
هر گاه علومی از درس‌ها بر تو قرائت می‌شد،
مهدی قائم، شادمان می‌گردید.

۳ / ۴ سید ابن طاووس

۸۶۴. سید علی بن طاووس می‌گوید: شبی در سامرا بودم که به هنگام سحر، دعای قائم علیه السلام را شنیدم و بخشی از آن را که به ذکر مردگان و زندگان می‌پرداخت و برای آنها دعا می‌کرد، حفظ کردم: «وَأَبْقِهِمْ أَوْ قَالَ: وَأَحْيِهِمْ فِي عِزِّنا وَمُلْكِنَا أَوْ سُلْطَانِنَا وَدَوْلَتِنَا؛ و آنان را در روزگار عزت و فرمان‌روایی و تسلط و دولت ما باقی بدار» یا فرمود: «زنده بدار». این ماجرا در شب چهارشنبه سیزده ذی قعدة سال ۶۳۸ق، رخ داد^۲.

ر. ک: ص ۱۲۱ (کسانی که سید ابن طاووس گزارش کرده)

۱. مجالس المؤمنین: ص ۴۷۷، جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۵۵.
۲. مهج الدعوات: ص ۲۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۶۱ ح ۵۰، نجم الثاقب: ص ۲۹۶ ح ۱۸.
۳. از کسی که نامش را نمی‌برم، شنیدم که با مولایمان [صاحب الزمان علیه السلام] - که دروهای خدا بر او باد - ارتباط دارد که اگر زمینه ذکر آنها فراهم شود، دفترها را پر خواهد کرد و همه بر وجود داشتن، زنده بودن و کرامت‌های قائم علیه السلام - که درود خدا بر او باد - دلالت دارند (رسالة عدم مضایقة الفوائت «حاشیه در مجله تراثنا: سال دوم، ش دوم و سوم» ص ۲۵۳، نجم الثاقب: ص ۲۹۲ ح ۱۲).

۴ / ۴

علامه حلی

۸۶۵. میرزا محمد تنکابنی می‌گوید: از آخوند ملا صفر علی لاهیجی^۱ شنیده‌ام از استادش آقا سید محمد فرزند آقا سید علی صاحب مناهل^۲ حکایت می‌کرد که می‌فرمود: علامه^۳ در شب جمع‌های، تنها به زیارت سید الشهداء می‌رفت و بر درازگوشی سوار و تازیانه بر دستش بود. در میانه راه، شخص عربی پیاده به علامه پیوست و با هم به گفتگو پرداختند. چون قدری با هم سخن گفتند، بر علامه معلوم شد که این شخص، مرد فاضلی است. پس در باره مسائل علمی با هم صحبت کردند و علامه فهمید که آن شخص، بسیار عالم و بافضیلت است. علامه، مشکلات علمی‌اش را از آن شخص سؤال می‌کرد و آن شخص مشکلات و معضلات او را حل می‌نمود تا این که سخن به مسئله‌ای رسید و آن شخص، فتوایی فرمود که علامه، منکر آن شد و گفت که: حدیثی بر طبق فتوا نداریم.

آن مرد فرمود: «شیخ طوسی، حدیثی در این باره در کتاب تهذیب ذکر کرده است. شما از اول کتاب تهذیب، فلان قدر ورق بشمارید. در فلان صفحه، در فلان سطر، این حدیث، مذکور است.»

علامه در حیرت بود که این شخص کیست. از آن مرد پرسید که: آیا در این زمان - که غیبت کبراست - می‌توان صاحب الامر علیه السلام را دید یا نه؟
در این هنگام، تازیانه از دست آن مرد افتاد. پس خم شد و تازیانه را از زمین

۱. صفر علی لاهیجی قزوینی (م قبل از ۱۲۶۴ق): وی شاگرد سید محمد مجاهد و سید محمدباقر حجة الاسلام اصفهانی است. وی تألیفاتی دارد از جمله: رساله فی الدراية و الفقه الاستدلالي (أعیان الشیعة: ج ۷ ص ۳۸۹ ش ۱۳۵۴، قصص العلماء: ص ۹۲).

۲. سید مجاهد امیر سید محمد بن امیر سید علی بن امیر محمد علی طباطبایی حائری (م ۱۲۴۲ق). است. المناهل، کتاب وی در فقه است. (ر.ک: الذریعة: ج ۲ ص ۲۵۳ ش ۱۰۱۹ و ج ۲۲ ص ۳۵۲ ش ۷۴۰۳).

۳. منظور علامه حلی (م ۷۲۶ق) است (ر.ک: ص ۹۶ ح ۸۱۲).

بر گرفت و در میان دست علامه گذاشت و فرمود: «چگونه صاحب الزمان علیه السلام را نمی توان دید، حال این که دست او در میان دست توست؟».

علامه، بی اختیار، خود را از درازگوش به زیر انداخت که پای ایشان را ببوسد که غش کرد. چون به هوش آمد، کسی را ندید.

بعد از این که به خانه برگشت، به کتاب تهذیب مراجعه کرد و آن حدیث را در همان صفحه و سطر - که قائم علیه السلام نشانی داده بود - یافت. علامه به خط خود در حاشیه کتاب تهذیب در آن صفحه نوشت: این حدیث، آن چیزی است که صاحب الأمر علیه السلام به آن خبر داد و در صفحه و سطر این کتاب، نشان داد.

آخوند ملا صفر علی می گفت که: استادم آقا سید محمد، نقل می کرد: من همان کتاب را دیدم و در حاشیه آن حدیث، خط علامه را خواندم که به مضمون سابق بود.^۱

۸۶. سید شهید قاضی نور الله شوشتری، در ضمن احوالات آیه الله علامه حلی می گوید: از جمله مراتب عالی ای که سبب امتیاز شیخ (علامه حلی) شد و در میان اهل ایمان، شهرت یافته، آن است که یکی از علمای اهل سنت - که در بعضی از فنون علمی، استاد جناب شیخ بود - کتابی در ردّ مذهب شیعه امامیه نوشته بود و در مجالس، آن را برای مردم می خواند و آنها را گمراه می کرد و از بیم آن که مبادا کسی از علمای شیعه ردّ آن کند، آن را به کسی نمی داد که بنویسد. جناب شیخ، همیشه در صدد بود که آن را به دست آورد تا بتواند آن را رد نماید. علامه ناگزیر شد علاقه استاد و شاگردی را وسیله عاریت گرفتن کتاب یاد شده نماید. چون آن شخص نخواست که یکباره دست رد بر سینه درخواست او نهد، گفت: سوگند یاد کرده ام که این کتاب را بیش از یک شب پیش کسی نگذارم. جناب شیخ، آن قدر را نیز غنیمت دانسته،

۱. زندگی دانشمندان (قصص العلماء)، ص ۳۴۶، دار السلام: ص ۲۸۸ ح ۱۵، إلزام الناصب: ج ۲ ص ۳۲ ش ۱۹.

کتاب را گرفت و به خانه بُرد که در آن شب، به قدر امکان از آن نقل نماید و چون به کتابت آن اشتغال یافت و نیمی از شب گذشت و خواب بر او مستولی شد، صاحب الأمر علیه السلام پیدا شد و به شیخ فرمود که: «کتاب را به من واگذار کن و تو بخواب».^۱ چون شیخ از خواب بیدار شد، دید که آن نسخه به کرامت صاحب الأمر علیه السلام، تمام شده است.^۲

۵ / ۴ مقدس اردبیلی

۸۶۷. علامه مجلسی آورده است: سید فاضل، امیر علام تفرشی - که شاگرد مقدس اردبیلی و مردی پارسا و با فضل بوده - نقل می‌کند: شبی در صحن روضه مقدسه امیر مؤمنان علیه السلام بودم. بیشتر شب، گذشته بود و این سو و آن سو می‌رفتم که دیدم مردی به طرف روضه مقدسه می‌آید. به سویش رفتم. نزدیک که شدم، او را شناختم. استاد فاضل، عالم، هوشمند و باتقوایمان، مولا احمد اردبیلی^۳ - که خداوند، روحش را پاک بدارد - بود. خودم را از او پنهان داشتم تا آن که نزدیک در رسید. در، بسته بود؛ اما چون او به آن رسید، باز شد و داخل روضه شد. شنیدم که با کسی نجوا می‌کند. سپس خارج شد و در را بست و من هم پشت سرش رفتم تا از روضه و نجف خارج شد و به سمت مسجد کوفه رفت. من پشت سر او، به گونه‌ای که مرا نبیند،

۱. محدث نوری می‌گوید: ظاهر عبارت، موهم این است که دیدار و گفتگو در بیداری بوده، که بعید است و ظاهراً در خواب بوده است. والله العالم (جنة المأوی).

۲. مجالس المؤمنین: ص ۵۷۳، جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳: ص ۲۵۲ ح ۲۲، نجم الثاقب: ص ۲۹۴ ح ۱۵. در نجم الثاقب می‌گوید: علی بن ابراهیم مازندرانی، معاصر علامه مجلسی، در کشکول به نحو دیگری آورده است.

۳. شخصیت بزرگوار والا، احمد بن محمد اردبیلی، عالم فاضل، دقیق، عابد، تقه، پارسا، عالی قدر و عالی مقدار، کتاب‌هایی دارد که از جمله آنها حدیقة الشیعة است. او در سال ۹۹۳ ق از دنیا رفت (أمل الآمل: ج ۲ ص ۲۳ ش ۵۷).

بودم. داخل مسجد شد و به سمت محرابی که امیر مؤمنان علیه السلام در آن شهید شده بود، رفت و مدتی طولانی ماند و سپس باز گشت و از مسجد به سمت نجف رفت. من پشت سر او بودم تا به [مسجد] حنانه رسید. سرفه‌ام گرفت و نتوانستم سرفه نکنم. او متوجه من شد و مرا شناخت و گفت: تو میر علام هستی؟ گفتم: آری. گفت: این جا چه می‌کنی؟ گفتم: از هنگامی که به روضه مقدسه وارد شدم تا کنون، با شما هستم و تو را به حق صاحب این قبر، سوگند می‌دهم که از آغاز تا پایان آنچه امشب بر تو گذشته است، برایم بگویی! گفت: به تو می‌گویم، به شرط آن که تا زنده‌ام، به کسی نگویی. چون از من پیمان گرفت، گفت: در باره برخی از مسائل علمی که برای من مشکل شده بود، می‌اندیشیدم. به دلم افتاد که نزد امیر مؤمنان علیه السلام بیایم و آنها را از ایشان بپرسم. هنگامی که به در رسیدم، همان گونه که دیدی، بدون کلید انداختن، باز شد و من داخل روضه شدم و با خدای متعال، مناجات و گریه و زاری کردم تا مولایم پاسخم را بدهد. صدایی از قبر شنیدم که می‌فرمود: «به مسجد کوفه برو و از قائم بپرس که او امام زمان توست».

به محراب [مسجد کوفه] رفتم و مسئله‌ها را از او پرسیدم و اکنون در حال بازگشت به خانه‌ام هستم.^۱

۶ / ۴ مجلسی اول

۸۶۸. ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول)^۲ - در ضمن شرح حال متوکل بن عمیر، راوی

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۷۴، الأنوار النعمانیة: ج ۲ ص ۳۰۳، نجم الثاقب: ص ۳۹۱.

۲. مولا محمد تقی اصفهانی مشهور به مجلسی اول (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ ق): او شخصی فاضل، عالم، محقق، متبحر،

صحیفه سجّادیه - می‌گوید: من در اوایل بلوغ برای کسب خشنودی خدای متعال می‌کوشیدم و همواره به یاد خدا بودم تا میان خواب و بیداری، امام زمان علیه السلام را دیدم که در مسجد جامع قدیم اصفهان، نزدیک در «طنبی» - که اکنون مدرّس من است - ایستاده است. بر او سلام کردم و خواستم پایش را ببوسم؛ اما مرا گرفت و نگذاشت. از این رو دستش را بوسیدم و از او مسئله‌هایی را که برایم مشکل شده بود، پرسیدم. یکی از آنها این بود که در نمازم و سواص داشتم و می‌گفتم نمازم آن گونه نیست که از من خواسته شده است و مشغول قضای آنها بودم و نمی‌توانستم نماز شب بخوانم. از استادمان شیخ بهایی علیه السلام نیز پرسیدم. گفت: یک نماز ظهر و عصر و مغرب را به قصد قضا نماز شب بخوان و من چنین می‌کردم. از امام عصر پرسیدم: نماز شب بخوانم؟

فرمود: «بخوان و آن گونه که [نیت] می‌کردی، نکن».

همچنین سؤال‌هایی پرسیدم که اکنون در خاطر من مانده است. سپس گفتم: ای مولای من! برایم میسر نیست که هر زمان به خدمتت برسم. نوشته‌ای به من بده تا همیشه مطابق آن عمل کنم.

فرمود: «به خاطر تو کتابی به مولایمان محمد تاج - که من او را در خواب می‌شناختم - داده‌ام. برو و از او بگیر».

من از دری که رو به روی صورت امام علیه السلام بود، از مسجد خارج شدم و به سمت دارالبطیخ (محلّه‌ای در اصفهان آن روزگار) رفتم. هنگامی که به آن شخص رسیدم و او مرا دید، به من گفت: صاحب الأمر، تو را نزد من فرستاده است؟ گفتم: آری. او کتابی کهن از جیبش بیرون آورد. من آن را گشودم. دیدم که کتاب دعاست. آن را

« زاهد، عابد، ثقه، متکلم و فقیه و محدث بود. وی از شاگردان شیخ بهایی بود که در علوم اسلامی، از بزرگان روزگار خود به شمار می‌رفت. آثاری دارد از جمله شرح الصحیفة (ر.ک: أمل الأمل: ج ۲ ص ۲۵۲ ش ۷۴۲، اعیان الشیعة: ج ۹ ص ۱۹۳ ش ۴۴۲).

بوسیدم و بر چشمم نهادم و از نزد او به سوی صاحب الأمر برگشتم. در این هنگام، بیدار شدم، در حالی که آن کتاب همراهم نبود و شروع به گریه و زاری کردم تا آن که صبح شد.

هنگامی که از نماز و تعقیبات نماز فارغ شدم، فکر کردم که مولایمان محمد، همان شیخ [بهایی] است و علت نامیده شدنش به تاج، شهرت [و سرآمد بودن] او میان علماست. از این رو، به مدرّس او که کنار مسجد جامع بود، رفتم. او را سرگرم مقابله صحیفه دیدم و کسی که روخوانی می کرد، سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی بود. لختی نشستم تا فارغ شد.

به نظرم او در [حال خواندن] سند صحیفه بود؛ اما به سبب اندوه و غم و غصه ام، نفهمیدم چه می گویند. با حالی گریان و نالان نزد شیخ رفتم و رؤیایم را گفتم و همچنان به خاطر از دست دادن کتاب می گریستم.

شیخ گفت: بشارتت باد به علوم الهی و معارف یقینی و همه آنچه که همیشه می خواستی. بیشتر صحبت من با شیخ در باره تصوّف بود و او به آن تمایل داشت؛ ولی من دلم آرام نگرفت و گریان و اندیشناک بیرون آمدم تا به دلم افتاد به همان سمتی بروم که در خواب رفته بودم. هنگامی که به دارالبطیخ رسیدم، مردی صالح به نام آقا حسن را دیدم که ملقب به «تاج» بود. هنگامی که به او رسیدم و سلام کردم، گفت: ای فلان! کتاب های وقفی مرا هر کدام از طلاب که می گیرند، به شرط های وقفش عمل نمی کنند؛ ولی تو عمل می کنی. بیا و به این کتاب ها بنگر و هر کدام را که نیاز داری، بردار. من با او به کتابخانه اش رفتم. اولین چیزی که به من داد، همان کتابی بود که در خواب دیده بودم.

شروع به گریه و ناله کردم و گفتم: مرا کفایت می کند. به یاد ندارم که خوابم را برایش گفتم یا نه و نزد شیخ [بهایی] آمدم و به مقابله با نسخه او - که جد پدری اش

از روی نسخه شهید [اول] استنساخ کرده بود - پرداختم. شهید، نسخه‌اش را از روی نسخه فقیه فاضل، عمید الرؤسا [رضی‌الله‌عنه] ابو منصور هبة الله بن حامد حلّی^۱ و ابن سکون [ابو الحسن علی بن محمد بن محمد بن علی حلّی] نوشته و با نسخه ابن ادریس، با واسطه یا بی واسطه، مقابله کرده بود. نسخه‌ای که صاحب الامر علیه السلام به من داد نیز استنساخ شده از خط شهید بود و نهایت موافقت را با آن داشت. حتی در نوشته‌های در حاشیه نیز مانند آن بود. پس از آن که متن مقابله را به پایان رساندم، مردم مقابله را نزد من آغاز کردند و به برکت عطای حجّت علیه السلام صحیفه کامله، در همه سرزمین‌ها، مانند خورشید در هر خانه‌ای می‌درخشد، بویژه در اصفهان که بیشتر مردم، چند صحیفه دارند و بیشتر آنها صالح و اهل دعا و بسیاری از آنها مستجاب الدعوه شده‌اند. و این آثار معجزه صاحب الامر علیه السلام است و دانش‌هایی را که خداوند متعال به وسیله صحیفه به من بخشیده است، نمی‌توانم بشمارم و آن از فضل خداوند بر ما و مردم است و ستایش، ویژه خدای جهانیان است.^۲

۸۶۹. همودر کتاب روضة المتّقین آورده است: هنگامی که خداوند متعال، مرا به زیارت امیر مؤمنان علیه السلام توفیق داد و در حوالی روضه مبارکه ایشان مجاهده با نفس را آغاز کردم، خداوند متعال به برکت ایشان ابواب مکاشفه را به رویم گشود؛ مکاشفاتی که عقول ضعیف، آنها را نمی‌پذیرد.

در آن عالم (در حال خواب و بیداری) هنگامی که در رواق عمران بودم، دیدم در سامرا هستم و مرقد امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام را در نهایت بلندی و زیبایی دیدم و بر روی قبر آن دو امام همام، پوششی سبز از پوشش‌های بهشت دیدم که

۱. فقیه و فاضل و ادیب بود (الکنی و الألقاب: ج ۲ ص ۴۸۶).

۲. روضة المتّقین: ج ۱۴ ص ۴۱۸، جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۷۶ ح ۴۱، نجم الثاقب: ص ۲۹۲ ح ۶۴.

مانند آن را در دنیا ندیده بودم. دیدم که مولای ما و مولای همه مردم، صاحب العصر و الزمان علیه السلام پشت به قبر و رو به در، نشسته است. او را که دیدم، با صدای بلند، مانند مداحان، شروع به خواندن این زیارت (زیارت جامعه) کردم و چون به آخر رسیدم، فرمود: «چه خوب زیارتی است!».

گفتم: مولای من! فدایت شوم! زیارت جدّ شماست و به قبر اشاره کردم. فرمود: «آری؛ وارد شو».

و چون وارد شدم، نزدیک در ایستادم. فرمود: «پیش بیا».

گفتم: مولای من! می ترسم به خاطر ترک ادب، کافر گردم. فرمود: «اگر با اجازه ما باشد، اشکالی ندارد».

پس، ترسان و لرزان، اندک اندک پیش رفتم. فرمود: «پیش بیا، پیش بیا!».

رفتم تا نزدیک ایشان علیه السلام شدم.

فرمود: «بنشین».

گفتم: مولای من! می ترسم.

فرمود: «مترس». و مانند بردگان که فراروی مولای جلیل می نشینند، نشستم.

فرمود: «راحت باش و چهارزانو بنشین؛ چون تو پیاده و پابرهنه آمدی و به زحمت افتادی».

خلاصه، قائم علیه السلام نسبت به بنده خود، الطاف عظیم و مکالمات لطیفی فرمود که شمارش آنها ممکن نیست و اکثرش را فراموش کرده‌ام.

سپس از این رؤیا برخاستم. در آن روز، با آن که مدت زیادی راه بسته بود و موانع بزرگی پدید آمده بود، همه موانع به فضل خدا بر طرف گردید و اسباب این زیارت، مهیا شد و زیارت پیاده و پابرهنه، همان گونه که صاحب الزمان علیه السلام فرموده بود، میسور گردید.

شب‌ی در روضه مقدسه بودم و این زیارت را مکرر خواندم و در راه و در روضه، کرامات عجیب، بلکه معجزات غریبی آشکار شد که ذکر آن به طول می‌انجامد. خلاصه، تردید ندارم که این زیارت، با تأیید صاحب الأمر علیه السلام از ابو الحسن امام هادی علیه السلام است و این که کامل‌ترین و بهترین زیارت‌هاست؛ بلکه پس از آن رؤیا، اکثر اوقات، ائمه علیهم السلام را با آن زیارت می‌کنم و در عتبات عالیات، جز با این زیارت، آنها را زیارت نکردم.^۱

۷ / ۴ شیخ حر عاملی

۸۷۰. فقیه و محدث جلیل‌القدر، شیخ حر عاملی می‌گوید: من خودم معجزاتی در خواب از آن جناب به صورت مکرر دیده‌ام، از جمله این که: در دوران کودکی، حدود ده سالگی، گرفتار مرض بسیار سختی شدم، به طوری که بستگانم از سالم شدنم مأیوس شده، یکسره از من دست شسته، شروع به گریه و زاری نموده و مہیای عزا شدند و یقین داشتند که من همان شب خواهم مُرد. من در همان موقع، در بین خواب و بیداری به زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده امام مشرف شدم و به آنان سلام دادم و با یک‌یک آنها مصافحه کردم. به خوبی در نظر دارم که بین من و امام صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون آن را به خاطر ندارم، جز این که می‌دانم ایشان در حق من دعا فرمود. هنگامی که به صاحب الزمان رسیدم، بر ایشان سلام کرده و پس از مصافحه، شروع به گریه نمودم و گفتم: ای مولای من! می‌ترسم قبل از این که بهره خود را از علم و عمل بگیرم، در این مرض بمیرم. صاحب الزمان علیه السلام فرمود: «ترس به خود راه مده که در این مرض نخواهی مُرد و خدا تو را از این مرض، نجات می‌دهد و عمر طولانی خواهی کرد».

سپس قدحی که در دست داشتند، به من مرحمت نموده، از آن نوشیدم و در همان حال، خوب شدم و مرضم به کلی بهبود یافت. برخاستم و نشستم. بستگانم از این حال در شگفت شدند؛ ولی من تا چند روز، جریانی را که دیده بودم، برای آنها نقل نکردم.^۱

۸ / ۴

وحید بهبهانی

۸۷۱. عالم بزرگوار وحید بهبهانی^۲ فرموده است: در اوان ورودم به کربلا، مردم را موعظه می کردم. روزی بر بالای منبر در اثنای سخن، حدیث شیرینی که در خرائج راوندی است، بر زبانم جاری شد که مضمون آن، این است که: زیاد نگوید که چرا قائم علیه السلام ظهور نمی کند؛ چون طاقت و توانایی سلوک با او را ندارید؛ زیرا لباس او زبر و خوراک او نان جو است. بعد گفتم که: از الطاف الهی، غیبت صاحب الزمان است؛ زیرا قوت اطاعت از ایشان در ما نیست.

در این هنگام، اهل مجلس به یکدیگر نگاه کردند و با هم شروع به نجوا نمودند. از جمله می گفتند: این مرد، راضی نیست امام زمان ظهور کند که مبادا ریاست از وی زایل شود!

به حدی زمزمه در آنها بالا گرفت که ترس در دلم افتاد. با سرعت از منبر فرود آمدم و به خانه رفتم و در راه روی مردم بستم. پس از ساعتی، کسی در زد. پشت در آمدم و گفتم: کیستی؟

گفت: فلانی ام که سجاده تو را به مسجد می بردم.

۱. إثبات الهداة: ج ۷ ص ۲۷۸ باب ۳۳ فصل ۱۷.

۲. وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ ق)؛ وی صاحب تألیفات فراوانی در فقه و اصول و از بزرگترین و نامورترین فقیهان است که اخباری گری را برانداخت.

در را گشودم و او سجاده را از همان جا به صحن خانه انداخت و گفت: ای مرتد! سجاده خود را بردار، که در این مدت، به عبث به تو اقتدا کردیم و عبادت خود را باطل به جای آوردیم.

من سجاده را برداشتم و آن مرد رفت و من از ترس، در را محکم بستم و متحیر نشستم. چون پاسی از شب گذشت، در زدند. من با خوف تمام، پشت در رفتم و گفتم: کیستی؟

دیدم همان سجاده‌بردار است که با عجز و مسکنت و التماس و اصرار، عذر می‌خواهد و قسم‌های غلیظ و شدید به من می‌دهد که در را بگشایم و من از خوف در را نمی‌گشودم. آن قدر سوگند یاد کرد و اظهار عجز نمود که به صدق او یقین پیدا کردم و در را گشودم. ناگاه دیدم بر قدم‌های من افتاد و پاهای مرا بوسید. به او گفتم: ای مرد مسلمان! آن سجاده آوردن و مرا مرتد خواندن چه بود و این به قدم من افتادن و بوسه دادن چیست؟!

او گفت: مرا ملامت نکن. چون از نزد شما رفتم و نماز مغرب و عشا را به جا آوردم و خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم که صاحب الزمان علیه السلام ظهور فرمود. من با شتاب فراوان خدمتش مشرف شدم.

ایشان به من فرمود: «فلانی! این عبا تو، از مال فلان است و تو ندانسته از دیگری گرفته‌ای. باید آن را به صاحبش برگردانی.»

من عبا را به صاحب اصلی‌اش برگرداندم.

آن گاه فرمود: «این قبا تو، مال فلان شخص است و تو آن را از دیگری خریده‌ای. باید آن را هم به صاحبش رد کنی.»

همچنین امر می‌نمود تا تمام لباس‌هایم را به دیگران دادم. آن گاه به سراغ خانه و ظروف و فرش‌ها و مواشی و باغ و بستان من و سایر وسایل آمد و برای هر یک،

مالکی معین نمود و به او برگرداند.

سپس فرمود: «زنی که در نکاح توست، خواهر رضاعی توست و تو ندانسته، او را تزویج کرده‌ای. او را هم به اهلش برگردان».

من او را هم برگرداندم. در این هنگام، پسر من - که قاسمعلی نام دارد - پیدا شد. همین که نظر امام علیه السلام بر او افتاد، فرمود: «این پسر نیز از همین زن پیدا شده و فرزند حرام است. این شمشیر را بردار و گردن او را بزن».

من در این هنگام، خشمگین شدم و گفتم: به خدا قسم که تو سید و از ذریه پیغمبر نیستی، تا چه رسد که صاحب الزمان باشی!

همین که این سخن را گفتم، از خواب بیدار شدم و دانستم که ما را قوت و نیروی اطاعت و فرمان‌برداری از او نیست و صدق فرمایش جناب عالی بر من معلوم شد. من از کرده خود نادم و از گفته خود پشیمانم. اکنون مرا عفو نما.^۱

۹ / ۴ شیخ حسین نجف

۸۷۲. آیه الله سید موسی شبیری زنجانی^۲ می‌گوید که: مرحوم شیخ حسین نجف (م ۱۲۵۱ ق)

از علمای بسیار باتقوا و پرهیزگار و از اصحاب خاص سید بحر العلوم بود. سید بحر العلوم آرزو می‌کرد که شیخ حسین نجف بر جنازه او نماز بخواند. آقای آخوند ملا علی همدانی نقل می‌کرد: در رساله‌ای که شیخ محمد طه نجف، نوه دختری شیخ حسین نجف، در سرگذشت شیخ حسین نوشته، نقل شده است: زمانی، شیخ حسین نجف از سفر حج به نجف بازگشته بود. سید بحر العلوم به دیدن او می‌رود

۱. خزینة الجواهر: ج ۲ ص ۱۰۸۱ ش ۲ (با اندکی تصرف، به نقل از معدن الأسرار: ج ۳ ص ۹۴)، عنایات حضرت مهدی موعود به علماء و مراجع تقلید: ص ۶۵.

۲. آیه الله سید موسی شبیری زنجانی (متولد ۱۳۰۶ ش): از مراجع تقلید کنونی و رجالی معروف معاصر است. از جمله اساتید وی، پدرش آیه الله سید احمد زنجانی و آیه الله بروجردی و آیه الله محقق داماد است.

و سه بار می‌گوید: «هنیئاً لک؛ گوارا باد بر تو!». سپس می‌فرماید: بار اول گفتم: «هنیئاً لک»، به جهت تشرّف شما به مکه مکرمه. بار دوم گفتم: «هنیئاً لک»، به جهت تشرّف به مدینه منوره، و بار سوم گفتم: «هنیئاً لک»، به جهت زیارت ولی عصر - عجل الله فرجه - به یاد داری که در فلان منزل، شخصی با تو هم‌غذا شد؟ آن شخص، ولی عصر علیه السلام بود.^۱

۱۰ / ۴ ملا محمود عراقی

۸۷۳. شیخ ملا محمود عراقی^۲ می‌گوید: حقیر در اوایل شباب - که شاید مقارن سال هزار و دویست و شصت و سه هجری بود - در بلده بروجرد در مدرسه شاهزاده، مشغول تحصیل علم بودم و هوای آن بلد، چون اعتدالی دارد، در ایام عید نوروز، باغات و اراضی آن، سبز و خرم می‌گردد و آثار زمستان از برف و برودت هوا زایل می‌شود؛ لکن دو فرسخ مسافت بلکه کمتر از دروازه شهر گذشته به سمت عراق، آثار زمستان تا اول جوزا^۳ غالباً ثابت و برقرار است و حقیر، پس از دخول حمل^۴، چون هوا را معتدل دیدم و وقت هم به جهت تفرقه طلاب و رسومات عید نوروز، وقت تعطیل بود، با خود خیال کردم که قبر امامزاده لازم التعظیم سهل بن علی را که در قریه معروفه باستانه - که از دهات کزاز که محلات عراق است - واقع گردیده و در هشت فرسخی بروجرد واقع شده، زیارت کنم و جمعی از طلاب هم بعد از اطلاع بر این

۱. جرعه‌ای از دریا: ج ۲ ص ۳۲۹.

۲. شیخ محمود بن جعفر بن باقر میثمی عراقی (۱۲۴۰ - ۱۳۰۸ یا ۱۳۱۰ ق): وی ساکن طهران و از شاگردان شیخ مرتضی انصاری است. صاحب تالیفاتی است از جمله کفایة الراشدین فی الردّ علی المبدعین، دار السلام فی أحوال صاحب الزمان و در نجف مدفون است (أعیان الشیعة: ج ۱۰ ص ۱۰۳، الذریعة: ج ۱۳ ص ۳۲۸ ش ۱۲۰۹ و ج ۱۸ ص ۹۱ ش ۸۲۵).

۳. برج سوم از برج‌های دوازدهگانه، برابر با خرداد.

۴. برج اول از برج‌های دوازدهگانه، برابر با فروردین.

اراده موافقت کرده، با کفش و لباسی که مناسب هوای بروجرد بود، پیاده بیرون آمدیم و تا پایه گردنگاه - که تقریباً در یک فرسخی شهر واقع است - آمده، در میان گردنگاه برف دیده شد. نظر به آن که برف در کوهستان تا ایام تابستان هم می ماند، اعتنایی نکردیم. چون از گردنه، بالا رفتیم، صحرا را پُر از برف دیدیم؛ لکن چون جاده کوبیده بود و آفتاب هم تابیده بود و مسافت هم تا به مقصود زیاد بر شش فرسخ نمانده بود، به ملاحظه این که دو فرسخ دیگر را هم در آن روز می رویم و شب را هم که شب چهارشنبه بود، در بعض دهات واقعه در اثنای راه می خوابیم، باز هم اعتنایی نکرده، روانه شدیم، مگر یک نفر از همراهان که از آن جا برگردید. پس ما رفتیم تا آن که وقت عصر به قریه رسیده، در آن جا توقف کرده، شب را خوابیدم. چون صبح برخاستیم، دیدیم که برفی تازه افتاده و راه را بسته و جاده را مستور کرده؛ لکن با وجود آن، چون نماز را ادا کردیم و آفتاب هم طلوع کرد، آماده رفتن شدیم. صاحب منزل، مطلع شده، ممانعت نمود و گفت: جاده ای نیست و این برف تازه همه راه ها را پر کرده. گفتیم: باکی نیست؛ زیرا هوا خوب است و دهات هم به یکدیگر اتصال دارد و راه را می توان یافت. لهذا اعتنایی نکرده، روانه شدیم.

آن روز هم با مشقت تمام رفته تا آن که عصر را وارد قریه شدیم که از آن جا تا به مقصود، تقریباً کمتر از دو فرسخ مسافت بود و شب را آن جا در خانه شخصی از اخیار، حاج مراد نام، خوابیدیم. چون صبح برخاستیم، هوا را دیدیم به غایت برودت، و برف دیگر هم زیاده بر برف شب گذشته، باریده بود؛ لکن هوا دیگر ابر نداشت. چون نماز را ادا کردیم و هوا را هم صاف دیدیم و مقصود هم نزدیک بود و شب آینده هم شب جمعه بود و مناسب با زیارت و عبادت و در وقت خروج هم مقصود، درک زیارت این شب بود و به علاوه قریه دیگر فاصله بود میان این قریه و آن محل مقصود که آن قریه تعلق به بعض ارحام حقیر داشت و با عدم تمکن از وصول به مقصود، توقف در آن قریه از برای صله ارحام هم ممکن بود.

نظر به این همه، باز حرکت کرده، اراده جانب مقصود کردیم. چون صاحب منزل بر این اراده مطلع گردید، در مقام منع اکید بر آمد و گفت: مظان هلاکت است و جایز نیست. جواب گفتیم که: از این جا تا قریه ارحام که مسافت چندان نمی باشد و یک گردنگاه زیاده فاصله نیست و هوای آن طرف هم که مانند این طرف نیست و در یک فرسخ مسافت هم مظنه هلاکت نمی باشد. بالجمله از او اصرار در منع و از ما اصرار در رفتن. آخر الأمر، چون اصرار را مفید ندید، گفت: پس اندک توقف نمایید تا آن که مرا کاری است، آن را دیده، به زودی بیایم. این بگفت و برفت و در اتاق را پیش نمود. چون او برفت، ما با یکدیگر گفتیم که: مصلحت در این است که تا او نیامده، برخیزیم و برویم؛ زیرا اگر بیاید، باز ممانعت می نماید. پس برخاسته، اراده خروج کرده، در را بسته دیدیم. دانستیم که آن مرد مؤمن، حيله در منع ما کرده. بعد از یأس از تأثیر منع لا علاج دیگر باره نشستیم. ناگاه دختری را در میان ایوان آن اتاق دیدیم که کاسه در دست دارد و آمده از موزه - که در ایوان بود - آب برد. آن دختر را گفتم که: در را بگشا. او هم غافل از حقیقت امر، در گشود و ما به زودی بیرون آمده، روانه شدیم. بعد از آن که از اتاق و حیاط - که بر بالای تلی واقع بود - بیرون آمدیم و در میان صحرا افتادیم، ناگاه صاحب منزل را از بالای بام - که از برای روفتن برف بر آن برآمده بود -، چشم به ما افتاد. فریاد بر آورد که: آقایان عزیزان! نروید، تلف می شوید.

بیچاره هر قدر اصرار کرد، فایده نداد و اعتنایی نکردیم. چون اصرار را بافایده ندید، دوید که: راه، بسته و ناپیدا می باشد. شروع به ارائه طریق و دلالت راه نمود که: حالا که می روید، از فلان مکان و فلان طرف بروید و تا آن مکان که آواز می رسید، بیچاره دلالت می نمود، تا آن که دیگر صدا نمی رسید. پس سکوت کرد و ما روانه شدیم تا آن که مسافتی از آن قریه دور افتادیم و راه هم چون بالمره مسدود بود، نیافتیم و بین خود می رفتیم. گاه بر گودال‌هایی که برف همواره کرده بود، واقع

می شدیم تا به کمر یا به سینه فرو می رفتیم و گاه می افتادیم، و بدتر از همه، آن بود که رشته قنات آبی هم در آن جا بود که برف و بوران، اثر چاه‌های آن را مسدود کرده و خوف وقوع در آن چاه‌ها هم بود و به علاوه آن که راه، ناپیدا و برف هم غالباً از زانو متجاوز و کفش و لباس هم مناسب حضر و هوای تابستان. گاه بعضی رفقا چنان فرو می رفتند که متمکن از خروج نمی گردیدند، تا آن که دیگران اجتماع نمایند و او را از برف و گودال مستور زیر برف، بیرون کشند و با وجود این حالت، چون هوا آفتاب و روشن بود، می رفتیم، اگر چه در هر چند قدم می افتادیم یا آن که در برف فرو می شدیم.

اتفاقاً ابرها به یکدیگر پیوسته، هوا تاریک گردید و برف و بوران، باریدن و وزیدن گرفت و سر تا پا را تر نمود و اعضای ما از وزیدن بادهای سرد و ریختن برف و بوران از کار بماند. لهذا همگی از زندگانی خود مأیوس شده، مظنه به تلف و هلاکت کردیم و انابه و استغفار کرده با یکدیگر شروع به وصیت نمودیم. پس از فراغ از وصیت و آمادگی از برای مردن، حقیر به ایشان گفتم که: نباید از فضل و کرم خداوند، مأیوس شد و ما را بزرگ و ملجأ و ملاذی هست که در هر حال و وقت، قدرت بر اعانت و اغاثه ما دارد. بهتر آن است که به او استغاثه کنیم و دخیل شویم. گفتند: چه کس را گویی؟ گفتم: امام عصر و صاحب امر، حضرت قائم علیه السلام را گویم. چون این شنیدند، همگی به گریه در آمدند و ضجه کشیدند و صداها را به «وا غوثاه! اغثنا و ادرکنا صاحب الزمان!» بلند نمودند. ناگاه باد، ساکن و ابرها متفرق شد و آفتاب، ظاهر گردید. چون این را دیدیم، به غایت شاد و مسرور گردیدیم؛ لکن اطراف را به نظر درآورده، از چهار طرف به غیر از تلال و جبال، چیزی ندیدیم و طرف مقصود را ندانستیم و از ترس آن که اگر برویم، شاید جانب مقصود را خطا کرده، به کوهسار مبتلا شویم و طعمه سباع گردیم، متحیر ماندیم. ناگاه دیدم که از طرف مقابل بر بالای بلندی، شخصی پیاده نمایان گردید و به جانب ما می آید.

مسرور شده با یکدیگر گفتیم که این بلندی، بالای همان گردنگاهی است که واسطه میان منزل و مقصود است و این پیاده هم از آن جامی آید. پس او به جانب ما و ما به سمت او روانه شدیم تا آن که به یکدیگر رسیدیم. شخصی بود به لباس عامه. او را از اهالی آن دهات گمان کردیم و از او احوال راه را پرسیدیم. گفت: «راه همین است که من آمدم» و به دست، اشاره کرد به آن مکانی که در اول در آن جا دیده شد و گفت که: «آن هم ابتدای گردنه است». این بگفت و از ما گذشت و برفت و ما هم از محل عبور و جای پای او رفتیم تا آن که به اول گردنگاه که آن شخص را در آن جا دیدیم، رسیدیم و آسوده شدیم. اثر قدم او را از آن مکان به آن طرف ندیدیم، با آن که از زمان دیدن او تا رسیدن ما به آن جا هوا در غایت صافی و نمایان، و برف تازه غیر از آن برف سابق نبود و عبور از میان گردنگاه هم بدون آن که قدم در برف جا کند، ممکن نبود و از آن بلندی هم تمام آن هموار، نمایان بود و نظر کردیم آن شخص را در میان هموار هم ندیدیم.

همگی همراهان از این فقره متعجب شدند و هر قدر در اطراف راه نظر انداختند که شاید اثر قدمی بیابند، دیده نشد؛ بلکه از بالای گردنگاه تا ورود به قریه ارحام - که قریب به نیم فرسخ بود - همت خود را صرف آن کردیم که اثر قدمی بیابیم و ندیدیم و پس از ورود به آن قریه هم پرسیدیم که امروز در این قریه و این طرف گردنگاه، برف تازه بارید. گفتند: نه؛ بلکه از اول روز تا حال، همین طور هوا صاف و آفتاب، نمایان بوده، مگر آن که در شب گذشته، قلیل برفی باریده. پس از ملاحظه این شواهد و آن اجابت و اغاثه، بعد از استغاثه، حقیر، بلکه همراهان را به هیچ وجه شکمی نماند در این که آن شخص، آقا و مولای ما یا آن که مأمور خاصی از آن درگاه عرش اشتباه بود. و الله العالم بحقایق الأمور.^۱

۱. دار السلام در احوالات حضرت ولی عصر: ص ۳۲۰.

۱۱/۴

سید بحر العلوم ۱

۸۷۴. ملا زین العابدین سلماسی، از شاگردان سید بحر العلوم نقل کرده است: من در مجلس درس سید بحر العلوم حاضر بودم که شخصی از امکان رؤیت امام عصر علیه السلام در دوره غیبت کبرا سؤال کرد. سید بحر العلوم - که مشغول قلیان کشیدن بود - ساکت شد و سرش را به زیر انداخت. من می شنیدم که آهسته با خود می گفت: در جواب او چه بگویم؛ در حالی که امام علیه السلام مرا در بغل کشید و به سینه خود چسبانید و از طرفی دستور تکذیب مدعی رؤیت در زمان غیبت داده شده است؟ آن گاه در جواب سؤال کننده فرمود: اهل عصمت علیهم السلام دستور داده اند ادعای کسی که مدعی دیدن حجت علیه السلام است، تکذیب شود. به همین جمله، قناعت کرد و به آنچه می فرمود، اشاره نکرد.^۲

۸۷۵. محدث نوری، از زین العابدین سلماسی شنیده که مباشر کارهای سید بحر العلوم به هنگام اقامتش در مکه می گفت: با آن که سید بحر العلوم در غربت و دور از اهل و خانواده بود، اما دست و دل باز و بخشنده بود و غم مخارج را نمی خورد؛ ولی روزگاری، دارایی ها ته کشید و درهمی نیز نداشتیم. عرض حال کردم. چیزی نفرمود و به شیوه معمول، عازم طواف صبحگاهی شد. پس از بازگشت، قلیانی به دست سید دادم و از تمام شدن نفقه گله کردم که دیدم کسی در راه شدت می زند.

۲. سید مهدی بن سید مرتضی بن سید محمدحسین بروجردی، مشهور به بحر العلوم طباطبایی: از نسل ابراهیم طباطبا از ذریه حسن مثناست. به سال ۱۱۵۵ ق در کربلا زاده شد و در سال ۱۲۱۳ ق در نجف درگذشت. او رهبر شیعیان، جامع علوم، محلّ مراجعه دانش پژوهان، رئیس امامیه، و استاد اساتید آنها در دوران خود، فقیه، متکلم، مفسر، محدث، رجالی، ماهر، اهل تقوا، یار سا، ادیب و شاعر بود، و کتاب الفوائد الرجالیة را دارد (أعیان الشیعة: ج ۱۰ ص ۱۵۸، الذریعة: ج ۱۶ ص ۳۳۹ ش ۱۵۷۴).

۲. نجم الناقب: ص ۳۴۹ ح ۷۴.

سید به من فرمود: قلیان را بیرون ببر و خود بدون وقار و سکینه، به شتاب رفت و در را باز کرد و عربی جلیل‌القدر را به درون خانه آورد و در بالا نشانید و خود نزدیک در با فروتنی تمام نشست و اشاره کرد که قلیان نیاورم. ساعتی به گفتگو نشستند و سپس آن مرد عرب برخاست که سید به سرعت برخاست و در را گشود و دست او را بوسید و سوار بر شتر و روانه‌اش کرد و خود، رنگ برگشته باز گشت و حواله‌ای به من داد تا آن را نزد مردی صراف که در کوه صفا می‌نشست، نقد کنم. حواله را گرفتم و نزد صراف بردم. او حواله را بوسید و پول فراوانی به من داد و با کمک باربران و روی شانه، آن را به خانه آوردیم.

روزی به سراغ صراف رفتم تا حالش را بپرسم و از آن حواله جو یا شوم. نه صرافی دیدم و نه دکانی و از برخی حاضران در آن جا پرسیدم. گفتند: ما هیچ گاه به یاد نداریم که صرافی در این جا بوده باشد. و من فهمیدم که آن، رازی از خدای منان و لطفی از الطاف رحمان است.^۱

۸۷۶. محدث نوری با سندش از سید مرتضی، همسر خواهرزاده سید بحر العلوم، که در سفر و حضر همراه او بوده، نقل کرده است که: در یکی از سفرهای زیارتی سید به سامرا، همراه سید بودم. او در حجره، تنها می‌خوابید و حجره من کنار حجره ایشان بود و من از آغاز شب تا پاسی از آن، در خدمت مراجعان به سید بودم.

شبی طبق عادت، جلوس کرده و مردم هم‌گردش بودند؛ اما احساس کردم که گویی می‌خواهد از مردم کناره بگیرد و به خلوت برود. از این رو، با مردم به گونه‌ای سخن می‌گفت که بفهمند باید زود بروند. مردم رفتند و به من نیز فرمان داد بروم. به حجره‌ام رفتم و به فکر فرو رفته بودم و خوابم نبرد و پس از مدتی، مخفیانه به درب حجره‌اش رفتم. چراغ روشن بود؛ اما کسی نبود. فهمیدم سید نخوابیده است. در

۱. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۳ ص ۲۲۷ ح ۱۲، نجم الثاقب: ص ۴۱۰ ح ۷۶.

جستجوی او به حرم رفتم. درهای حرم بسته بود و گرد حرم را گشتم و سید را نیافتم. به صحن سرداب رفتم، باز بود. از پله‌ها، بسیار آهسته و مخفیانه پایین رفتم. همه‌آهسته دو نفر را شنیدم؛ ولی نمی‌فهمیدم چه می‌گویند و با آن که بی سر و صدا بودم، ناگهان سید ندا داد: سید مرتضی! چه می‌کنی؟ چرا از منزل بیرون آمده‌ای؟

مانند چوب، خشکم زد و تصمیم گرفتم پاسخ نداده، باز گردم که با خود گفتم: حالم از چنین کسی که در تاریکی و بی‌صدایی مرا می‌شناسد، پنهان نمی‌ماند. عذر پشیمانی آوردم و در این میان، خوب نگاه کردم. دیدم سید به تنهایی رو به قبله ایستاده است. فهمیدم با غایب از دیدگان انسان - که درود و سلام خدا بر او باد - صحبت می‌کرده است.^۱

۸۷۷. محدث نوری از ملا محمد سعید صد تومانی، شاگرد سید بحر العلوم علیه السلام نقل کرده است که: در مجلسی، سید بحر العلوم، قضایای دیدن امام مهدی علیه السلام را یاد می‌کرد و گفت: روزی علاقه پیدا کردم در وقت خلوتی به مسجد سهله بروم و رفتم. مسجد را پر از مردم دیدم، در حالی که به یاد ندارم در آن ساعت، کسی آن جا بوده باشد. داخل شدم و دیدم صف‌های نماز جماعت پر است. کنار دیوار روی پشته‌ای از شن ایستادم تا جایی بیابم و یافتم و به آن جا رفتم.

ملا محمد سعید می‌گوید: در این میان، یکی از حاضران مجلس پرسید: آیا مهدی علیه السلام را آن جا دیدی؟ که سید ساکت شد. گویی که از خواب بیدار شده باشد، و هر چه از او خواسته شد که قضیه را تا پایان بگوید، نگفت.^۲

۸۷۸. محدث نوری، از ملا زین العابدین سلماسی نقل کرده است: در حرم عسکریین علیهم السلام در

۱. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۳ ص ۲۴۸ ح ۱۳، نجم الثاقب: ص ۴۱۱ ح ۷۷.

۲. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۳ ص ۲۴۰ ح ۱۴، نجم الثاقب: ص ۴۱۲ ح ۷۸.

حال خواندن نماز به امامت سید بحر العلوم بودیم. هنگام برخاستن برای رکعت سوم، حالتی به سید دست داد و او مدتی درنگ کرد و سپس برخاست. پس از نماز، با این که در شگفت بودیم، اما چیزی نپرسیدیم تا به خانه آمدیم. به هنگام صرف غذا، به آهستگی با دوستان سخن می‌گفتیم و می‌خواستیم از علت آن درنگ، جويا شویم که سید پرسید: در باره چه سخن می‌گویید؟ من پرسش را در میان نهادم. فرمود: حجّت علیه السلام داخل حرم شد و بر پدرش سلام کرد و آن حالت از مشاهده چهره نورانی ایشان به من دست داد تا آن که از حرم بیرون رفت.^۱

۸۷۹. محدث نوری، از ملازمین العابدین بن محمد سلماسی نقل کرده است: در نجف، در مجلس استادام علامه سید بحر العلوم بودم که میرزای قمی،^۲ مؤلف کتاب قوانین الأصول، وارد شد و پس از اندکی از ایشان خواست که سخنی بگوید. سید بحر العلوم در پاسخ گفت: یکی دو شب پیش، در مسجد اعظم کوفه، نافله شب را خوانده و عزم بازگشت به نجف داشتم که به درس صبحگاهم برسم. از مسجد که بیرون آمدم، شوق رفتن به مسجد سهله در دلم افتاد؛ ولی از بیم آن که به موقع به نجف نرسم، آن را از خیالم بیرون کردم؛ اما شوقم بیشتر شد و مردّد بودم. ناگهان بادی برخاست و راه مرا کج کرد و توفیق با من یار شد و به مسجد سهله رسیدم. زائری نبود، جز شخص جلیلی که مشغول مناجات با خدا بود و کلماتی می‌گفت که دل‌های سخت را نرم و اشک‌ها را از چشم‌های خشکیده، روان می‌کرد.

از آنچه می‌شنیدم و می‌دیدم، حالم دگرگون شد و در همان جا ایستادم و لذت بردم، تا آن که مناجاتش را به پایان برد و به من رو کرد و با زبان فارسی فرمود:

۱. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۳ ص ۲۳۷، ح ۱۱، نجم الناقب: ص ۴۱۰ ح ۷۵.
 ۲. میرزا ابو القاسم فرزند محمد حسن گیلانی (۱۱۵۰ یا ۱۱۵۱ یا ۱۱۵۲ - ۱۲۳۱ یا ۱۲۳۲ ق): در گیلان به دنیا آمد و در قم نشو و نما یافت و همان جا از دنیا رفت و به خاک سپرده شد. او مجتهدی دقیق و فقیهی متبحر در اصول و میان علما به محقق قمی مشهور بود (أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۴۱۱ ش ۲۸۷۹).

«مهدی! بیا».

چند قدمی جلو رفتم و ایستادم. فرمود: «جلوتر بیا».

جلوتر رفتم. فرمود: «جلوتر بیا که ادب در اطاعت امر است».

من چندان جلو رفتم که دستانمان به هم رسید و او برایم سخن گفت. سید بحر العلوم دیگر ادامه نداد و به سؤال میرزای قمی که چرا با وجود دانش گسترده‌اش کتاب کم نوشته است، پاسخ گفت. میرزای قمی از سخن امام و سید بحر العلوم پرسید؛ اما او با دستش اشاره کرد که این رازی مگوست.^۱

۸۸۰. محدث نوری می‌گوید: میرزا حسین لاهیجی، از ملازمین العابدین سلماسی نقل می‌کرد که روزی سید بحر العلوم، وارد حرم امیر مؤمنان علیه السلام شد، در حالی که این شعر را زمزمه می‌کرد:

چه خوش است صوت قرآن، ز تو دل‌ریبا شنیدن

[به رخت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن]

از ایشان سبب آن را پرسیدند. فرمود: هنگامی که به حرم مطهر وارد شدم، حجت علیه السلام را دیدم که بالای سر مبارک نشسته و با صدای بلند، قرآن می‌خواند. هنگامی که صدای ایشان را شنیدم، آن شعر را خواندم و هنگامی که به حرم وارد شدم، قرائت قرآن را تمام کرد و از حرم شریف بیرون رفت.^۲

۱۲/۴
فقیه بزرگوار، علامه شیخ مرتضی انصاری

۸۸۱. یکی از نوادگان شیخ مرتضی انصاری^۳، در شرح حالات آن بزرگوار، از آقا میر سید

۱. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۲ ص ۲۳۴ ح ۹، نجم الناقب: ص ۴۰۸ ح ۷۳.

۲. جنّة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۳ ص ۳۰۲ ح ۵۴، نجم الناقب: ص ۴۱۳ ح ۷۹.

۳. شیخ مرتضی بن محمد امین دزفولی انصاری نجفی (مشهور به شیخ انصاری) (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق): نسبش به

محمد بهبهانی به دو واسطه، از یکی از شاگردان شیخ، نقل می‌کند که گفت: در یکی از زیارات مخصوص، به کربلا مشرف شده بودم. شبی بعد از گذشتن نیمی از آن برای رفتن به حمام، از منزل بیرون آمدم. چون کوچه‌ها گِل [آلود] بود، چراغی با خود برداشتم. از دور، شخصی را شبیه به شیخ دیدم. چون قدری نزدیک‌تر رفتم، دیدم شیخ است. در فکر فرو رفتم که شیخ در این موقع از شب، آن هم در این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می‌رود؟ برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته در پی او روان شدم تا بر در خانه مخروبه‌ای ایستاد و زیارت جامعه را با توجه خاصی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید!

من دیگر چیزی نمی‌دیدم؛ ولی صدای شیخ را می‌شنیدم که گویا با کسی صحبت می‌کند. پس به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرف شدم و شیخ را در آن مکان شریف دیدم. بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف به خدمت شیخ رسیدم و قضیه آن شب را به عرض وی رساندم. ابتدا شیخ منکر می‌شد تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی اجازه می‌یابم به خدمت امام عصر علیه السلام شرفیاب شوم. به در آن منزل - که تو آن را پیدا نخواهی کرد - رفته، زیارت جامعه را می‌خوانم. چنانچه دوباره اجازه رسد، خدمت ایشان شرفیاب می‌شوم و مطالب لازم را از آن سرور می‌پرسم.

سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیاتم، این مطلب را پنهان دار و برای کسی اظهار مکن.^۱

« جابر بن عبد الله انصاری می‌رسد. از نراقی نقل شده که گفته است: من پنجاه مجتهد را دیدم؛ اما هیچ یک مانند شیخ مرتضی نبود. او بنیاد علم اصول فقه جدید را برای شیعه پایه گذاشت و روشش مشهور است. ریاست امامیه در شرق و غرب به وی رسید. او دارای آثاری از جمله المکاسب و رسائل پنجگانه است که اتکای علمای شیعه در اصول فقه در همه جا به آن است (ر. ک: أعيان الشيعة: ج ۱۰ ص ۱۱۷).

۱. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۱۰۶ (با اندکی تصرف)، عنایات حضرت مهدی موعود به علماء و مراجع تقلید: ص ۸۷.

۸۸۲. حاج آقا حسین فاطمی قمی،^۱ از پدر بزرگوارشان مرحوم آقا سید اسحاق قمی نقل کرده‌اند که فرمود: در زمان توقّفم در نجف اشرف، شبی در عالم رؤیا دیدم مژده دادند که امام زمان علیه السلام ظهور نموده است. با شوق و شغف بسیار به خدمتشان شرفیاب شدم. دیدم که شیخ، در پای رکاب امام ایستاده و ایشان سواره بر اسب، مطلبی را به شیخ امر می‌فرماید. همین که چشم مبارک آن جناب به حقیر افتاد، سه مرتبه فرمود: «و الله، شیخ مرتضی، نایب ماست!». شیخ متوجّه من شد و فرمود: آن گچ و آجر را ببر فلان مسجد را تعمیر کن. من از خواب بیدار شدم. مدّتی گذشت تا این که هنگام زیارتی سید الشهداء علیه السلام به کربلا آمدم. عادت شیخ، این بود که پس از خواندن نماز صبح، برای در امان ماندن از فشار تهاجم زوّار بر ایشان، مشغول نافله می‌شدند. در این حال، یکباره به یاد خواب آن شب افتادم. استخاره کردم که به ایشان عرض کنم. پاسخ استخاره مساعد شد. همین که ماجرا را نقل کردم، مرحوم شیخ گریه کرد و فرمود: قائم علیه السلام نسبت به من چنین فرمود؟! گفتم: بله. فرمودند: نفهمیدی اوامر ایشان چه بود؟ گفتم: خیر. پس سجده شکر کرد و فرمود: بردن گچ و آجر و تعمیر مسجد، آن است که شما صفحه‌ای (منطقه‌ای) را با کمک من ترویج می‌نمایید. لذا همین که می‌خواستم به ایران بیایم، اجازه به من دادند و من به طرف ایران آمدم.^۲

۱۳/۴

شیخ انصاری سید علی شوشتری

۸۸۳. آیه الله شیخ محمدعلی اراکی^۳ از پدر بزرگوارشان نقل فرمود: حاج شیخ اسماعیل - که

۱. استاد اخلاق در حوزه علمیّه قم و از شاگردان حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (م ۱۳۸۹ق).
 ۲. عنایات حضرت مهدی موعود به علماء و مراجع تقلید: ص ۸۸ (به نقل از: جامع الدرر: ج ۲ ص ۴۰۹).
 ۳. آیه الله شیخ محمدعلی اراکی: از مراجع تقلید معاصر در ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۱۲ق (۱۲۷۳ش) در شهر

حدود ده سال شیخ انصاری را درک کرده بود - نقل می‌کرد که: روزی در نجف اشرف همراه شیخ انصاری (عج) می‌رفتیم. گروهی را دیدیم که اطراف شخصی را گرفته‌اند. پرسیدم: ایشان کیست؟ گفتند: این شخص، علم ضمیر دارد. موضوع را به شیخ گفتم. شیخ نیز بلافاصله به طرف او رفت. مردمی که آن جا جمع شده بودند، همه به احترام شیخ، کنار ایستادند. شیخ به آن شخص فرمود: شما علم ضمیر داری؟

گفت: آری. می‌توانید چیزی را نیت کنید تا آن را بگویم.

شیخ فرمود: نیت کردم.

آن شخص بلافاصله با دو انگشت خود اشاره کرد که: شما دو بار خدمت حضرت بقیة الله (عج) رسیده‌اید. می‌خواهید بگویم کجا و به چه صورت؟ شیخ، تبسم کرد و عبا بر سر کشید و رفت.

معلوم می‌شود که شیخ در ضمیر خود در نظر گرفته بود که: آیا خدمت امام زمان (عج) رسیده‌ام یا خیر؟ و آن شخص، مطابق با واقع جواب داد.^۱

۸۸۴. آیه الله اراکی همچنین از آقا مهدی اسماعیل تبریزی^۲ نقل می‌کند: در روز جمعه،

اِراک به دنیا آمد و پس از یادگیری خواندن و نوشتن، در نوجوانی وارد حوزه علمیه اراک شد. دروس سطح را نزد سید محمدتقی خوانساری گذراند و هم‌زمان با تحصیل دوره سطح، در درس شرح منظومه محمدباقر اراکی شرکت کرد. وی همچنین در درس آقا نورالدین اراکی و حاج شیخ عبد‌الکریم حائری یزدی نیز شرکت نموده. وی در تأسیس حوزه علمیه قم مشارکت داشت. شرح و حاشیه بر عروة الوثقی و حاشیه بر درر الفوائد مرحوم حائری و تقریرات درس فقه سید محمدتقی خوانساری و تقریرات درس فقه و اصول مرحوم حاج عبد‌الکریم حائری یزدی، از آثار وی شمرده می‌شود. وی در ۲۳ مهر ۱۳۷۳ ش در قم درگذشت و در حرم فاطمه معصومه (عج) به خاک سپرده شد.

۱. شرح احوال حضرت آیه الله العظمی اراکی: ص ۶۰۰، دار السلام در احوالات حضرت ولی عصر: ص ۲۹۰ ح ۱۷ (به نقل از: آقا میرزا حسن آشتیانی).

۲. مهدی اسماعیل بن حاج حسین تبریزی، مشهور به مسئله گو، متخلص به تائب (۱۲۸۶ ق - ۱۳۷۴ ق): ساکن مشهد بود و مؤلف کتاب البلاغ المبین و رمان ثانی فی اثبات النبوة الخاصة است (الذریعة: ج ۳ ص ۱۴۰ ش ۴۸۰ و ج ۱۱ ص ۲۴۷ ش ۱۵۱۳ و ص ۲۶۵ ش ۱۶۲۴).

شانزدهم شعبان هم از سید متقدم، سید حسن صدر^۱ که ایشان نقل کردند از جناب موثق صالح جناب حاج ملا حسن یزدی أبو الزوجه مرحوم آية الله آقا سیدکاظم طباطبایی یزدی و در وثاقت ایشان همین بس که سید مرقوم یعنی آقا سید حسن، ناقل قضیه فرموده بوده است که: من قول این حاجی را در وثاقت و اعتبار، کمتر از قول سید دامادش نمی دانم.

این جناب حاجی نقل می نماید از عالم بی بدیل، صاحب مقامات و کرامات، و نادره الزمان، مرحوم حاج سید علی شوشتری^۲ که از کثرت وضوح جلالت قدرش، مستغنی از بیان است و جناب آقا مشهدی اسماعیل، ناقل قضیه نقل نمود که این مرحوم سید، هم استاد شیخ مرتضی مرحوم بوده در علم اخلاق، و هم شاگرد آن بزرگوار بوده در علم اصول و فقه.

بالجمله، این آقا نقل می فرماید که: رسم من و شیخ مرتضای مرحوم این بود که در اوقات زیارتی مخصوصه، از نجف اشرف به کربلای معلّی مشرف می شدیم. در یکی از اوقات زیارتی، باز به رسم همیشه، مشرف شدیم و بعد از قضای و طرو گذشتن دو سه روز، شیخ فرمود: باید مراجعت کنیم. گفتم: خیلی خوب. چون شب شد و خوابیدیم، همان که نصف شب شد، دیدم شیخ از جای خود برخاست، رفت وضو گرفت و آمد عبا را بر سر کشید و کفش پوشید. از آن عمارت که منزل بود، خارج شد. من پیش خود گفتم: شیخ، یقین اشتباه کرده، به خیال این که سحر است،

۱. سید ابو محمد حسن صدر الدین اصفهانی کاظمی (م ۱۲۵۴ ق)، صاحب کتاب تأسیس الشيعة الكرام لفضون الإسلام (الذريعة: ج ۸ ص ۱۵ ش ۵۰).

۲. عارف کامل، فقیه زاهد، آقا سید علی شوشتری: از نوادگان سید نعمه الله جزایری در سال ۱۲۲۲ ق، در شوشتر متولد شد. وی برای تحصیل علم، راهی نجف اشرف شد و از استادان آن دیار، کمال استفاده را برد. او بر طبق دستور مرحوم ملاقلی جولا به درجه و مقام والا در عرفان رسید. وی علاوه بر تبحر در علوم حوزوی و عرفان در طبابت نیز تبحر داشت. تاریخ وفات او را در نجف مختلف گفته اند: ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۳ ق (أعيان الشيعة: ج ۸ ص ۳۱۶، گلشن ابراز: ج ۵ ص ۲۱۱).

برخاسته است و حال، آن که حالا نصف شب است و وقت تهجد همه شب نرسیده است. همان که دیدم از حیاط هم بیرون رفت، متوخش شدم. گفتم: باید از عقبش بروم. برخاستم و جامه‌های خود را پوشیدم و از عقب سرش روانه شدم، به طوری که شیخ را می‌دیدم و او ملتفت من نبود تا آن که از کوچه‌های کربلا یک‌یک گذشتیم تا رسیدیم به دروازه‌ای که به دروازه بغداد مسماست و در آن جا خانه کوچک عربی بود. پس همین که شیخ به آن جا رسید، محاذی (رو به روی) آن خانه ایستاد و سلام کرد و از اندرون خانه، جواب سلام شیخ آمد.

پس شیخ عرض کرد: مرخص هستم فردا را بروم؟ جواب آمد: آن مطلب را انجام دادی؟ عرض کرد: خیر. جواب آمد: مرخص نیستی.

پس شیخ مراجعت نمود و من زودتر از شیخ آمدم و در رخت‌خواب خود خوابیدم. پس شیخ هم آمد و خوابید. پس صبح که شد، به شیخ گفتم: امروز حرکت کنیم؟ گفت: خیر. پس من از سبب سؤال ننمودم تا آن که شب شد. با خود گفتم: امشب را نباید خوابید. پس در رخت‌خواب دراز کشیدم؛ ولی خود را بیدار نگاه داشتم تا همان که موقع شب گذشته رسید. باز دیدم شیخ برخاست. وضو گرفت و عبا بر سر افکند و روانه شد. پس من هم برخاستم و از عقبش روانه شدم، به طوری که ملتفت نبود و رفتیم تا رسیدیم به محل شب پیش. همان که به آن نقطه رسیدیم، باز شیخ، سلام کرد و جواب سلام باز آمد. پس عرض کرد: حالا مرخصم فردا حرکت کنم. جواب آمد: مطلب را انجام دادی؟ عرض کرد: بلی. جواب آمد: مرخصی.

پس شیخ، مراجعت نمود و من زودتر خود را به رخت‌خواب خود رساندم و خوابیدم و شیخ هم آمد. همین که صبح شد، بنای حرکت شد و همین که از دروازه شهر خارج شدیم، در وسط بیابان رسیدیم و خلوت شد. رو کردم به شیخ و گفتم:

شیخنا! سؤالان و مسئلتان. شیخ به خیال آن که سؤال علمی است، گفت: بگویید. گفتم: اولاً چرا باید صحن و حجرات صحن را بگذارند و در آن منزل نفرمایند و بروند در دم دروازه بغداد در خانه کوچک عربی منزل نمایند. شیخ متجاهلانه به من نگاهی کرد و گفت: از چه کسی صحبت می‌کنید؟ گفتم: من مَطَّلَعَم و از قضیه باخبرم. سِرّ این مطلب را بگویید. همان که شیخ دید مَطَّلَعَم (و چون سید، صاحب کرامات بوده است، شیخ گمان می‌کند که از راه کرامت اطلاع پیدا کرده است)، پس جواب می‌گوید به چیزی که حاصلش قریب به این است که: منزل را در صحن قرار نداده‌اند، احتراماً و آن که صحن برای منزلگاه شدن و جای خوابیدن گردیدن، مناسب نیست.

پس گفتم: سؤال ثانی، آن که: آن قضیه که امام علیه السلام در شب اول فرمود: «انجام دادی؟»، عرض کردید: نه، پس مرخص فرمود و در ثانی باز فرمود: «انجام دادی؟»، عرض کردید: بلی، پس مرخص فرمود، چه قضیه‌ای است؟!

پس شیخ گفت: این را نخواهم خبر داد و هر چه سید اصرار کرد، شیخ اظهار نکرد و شیخ عهد گرفت که از این واقعه به کسی در زمان حیات من اخبار مده و سید هم نگفت تا بعد از فوت شیخ. رحمة الله علیهما و علی سائر علماء المرضین!

۱۴ / ۴

میرزای شیرازی

۸۸۵. مرحوم آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی می‌نویسد: آقای سید روح الله خاتمی،^۱ از

۱. شرح احوال حضرت آیه الله العظمی اراکی، رضا استادی، ص ۵۲۸.

۲. آیه الله سید روح الله خاتمی (۱۲۸۵ - ۱۳۶۷ ش): وی در سیزده سالگی به عنوان طلبه به آموختن علوم دینی در زادگاه خود (اردکان یزد) تحت نظر پدر پرداخت و تحصیلات تکمیلی خود را در حوزه علمیه اصفهان به

مردی که مورد وثوقش بود، نقل نمودند که: پدرم مورد وثوق میرزای شیرازی بوده و از جانب ایشان در کربلا وکالت داشته و خودش سؤالات و وجوه و قبوض را به خدمت میرزا، در سامرا می فرستاده است. [آنچه مربوط به جریان وکالت بوده است، یادم هست، کلمه وجوه یادم نیست]. مرحوم میرزا نیز هر دو هفته یک مرتبه، جواب می داده است. ظاهراً میرزای شیرازی به ایشان می نویسد که در صرف وجوه، دقت زیادتری بنماید و برای این مطلب جریانی را نقل می کند که: خواب دیدم گفتند: حجة العصر - علیه و آباءه التحية و الثناء - در حرم تشریف دارند و امر کرده اند که شما دفتر خود را همراه بیاوری.

ایشان دفتری را که در آن وجوه پرداختی از سهم مبارک، به اشخاص ثبت بوده است، با خود، خدمت ولی عصر امام زمان علیه السلام می برد. خدمت می رسد و عرض ادب به جا می آورد. ایشان می فرمایند: «صورت را بخوان». [تقریباً] ایشان، مثلاً حدود ده قلم را می خوانند. ایشان بیشتر آنها را می فرمایند: «قبول ندارم». مثلاً آنچه یادم هست، حدود ثلث را می فرمایند قبول دارم.

مرحوم میرزا خدمت آقا و مولای خود عرض می کند: آقا! من بیشتر از این از عهده ام ساخته نیست. به هر کس امر می فرمایی، دفتر را تحویل می دهم و من نیز از او تبعیت می کنم.

آقا تبسمی نموده، می فرمایند: «خودت هستی؛ ولی مقداری دقت زیادتر بکن. پس از آن، هر چه صلاح دانستی و به نظرت رسید [عمل کن]. لذا شما هم - که وکیل من در کربلا هستید - دقت زیادتری نمایید».^۱

^۱ سرانجام رسانید و از سید محمد فشارکی اجازه اجتهاد گرفت. وی در اردکان، به فعالیت های مذهبی و سیاسی در مخالفت با حکومت ستم شاهی پرداخت. بعد از شهید صدوقی به عنوان امام جمعه یزد و نماینده امام خمینی در آن استان منصوب شد. روزه راستین و آینه مکارم از آثار اوست. (گلشن ابرار: ج ۵، ص ۴۸۲).

۸۸۶. همچنین آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی نقل می کند: سید حسین حائری فشارکی - که ظاهراً اخوی زاده آقای سید محمد فشارکی،^۱ استاد «والد» بوده است - نقل می کردند که: میرزای شیرازی در داستان تحریم تنباکو، شاگردان فاضل خود را شب‌ها در بیرونی جمع می کرده است و آنها در باره مصالح حکم تحریم تنباکو و پیامدهای احتمالی غیر مطلوب آن بحث می کردند و نتیجه را می نوشته‌اند و مرحوم میرزا به اتاق خود می برده و مطالعه می کرده و گاهی حاشیه می نوشته است. مطلب به این جا می رسد که گفتند: می ترسیم به واسطه حکم تحریم، جان «میرزا» در خطر باشد؛ چون قدرت خارجی هایی که طالب این امتیاز هستند، زیاد است و باید برای این نیز جوابی نزد خدا داشته باشیم.

مرحوم سید محمد فشارکی، جداً معتقد بوده که در قبال این مصلحت مذهبی، جان مرحوم میرزا اهمیتی ندارد. لذا به تنهایی در اندرونی به خدمت میرزا می رسد و پس از تعارفات، عرض می کند که: شما حق استادی و تعلیم و تربیت و سایر حقوق خود بر من دارید؛ ولی خواهش می کنم چند دقیقه‌ای از حقوق خود صرف نظر فرمایید تا من بتوانم آزادانه صحبت کنم.

آقای میرزا - که مرد خیلی مؤدبی بوده است - می گوید: بفرمایید. مرحوم فشارکی می گوید: سید! چرا معطلی؟ می ترسی جانت در خطر بیفتد؟ چه بهتر که بعد از خدمت به اسلام و تربیت علمی عده‌ای، به سعادت شهادت برسی! موجب سعادت شما و افتخار ماست.

مرحوم میرزا می فرماید: بلی آقا. من هم همین عقیده را داشتم؛ ولی می خواستم به دست دیگری نوشته شود و امروز به سرداب مطهر رفتم و

این حالت دست داد و نوشتم و فرستادم.^۱

۱۵/۴ شماره از مراجع تقلید

۸۸۷. محدث نوری می‌نویسد که: محمد بن احمد بن حیدر کاظمی حسنی حسینی،^۲ حکایتی را از شخصی برایم نوشت که آن شخص گفته است: سال‌ها بود می‌شنیدم که برخی از متدینان مورد اطمینان، از کاسبی بغدادی^۳ نام می‌بردند که مولایمان امام منتظر علیه السلام را دیده است. من آن مرد را به عدالت و وثوق و ادای حقوق مالی می‌شناختم و با او دوست بودم و می‌خواستم ماجرایش را بپرسم. می‌دانستم که آن را جز به برخی از نزدیکانش نمی‌گوید تا مبادا انکارش کنند و یا به فخرفروشی متهمش نمایند.

در هر حال، روزی در نیمه‌های ماه شعبان سال جاری (۱۳۰۲ق) در تشییع جنازه‌ای به سوی حرم کاظمین، با او هم‌مسیر شدم و از او خواستم که ماجرایش را تعریف کند. او گفت: در سالی از دهه هفتاد (۱۲۷۰ - ۱۲۷۹ق)، مقداری از سهم امام نزد من بود که می‌خواستم به عالمان نجف برسانم و طلبی هم از تاجران نجف داشتم. به نجف و زیارت امیر مؤمنان علیه السلام رفتم و طلب‌هایم را وصول کردم و به عنوان سهم امام علیه السلام به عالمان رساندم؛ اما بیست تومان بر عهده من ماند که تصمیم گرفتم به یکی از عالمان کاظمین برسانم. به بغداد باز گشتم و با آن که دوست داشتم آن بدهی را

۱. سر دلبران: ص ۹۹.

۲. سید محمد بن احمد بن حیدر بن ابراهیم حسنی حسینی کاظمی (م ۱۳۱۵ق): او عالمی فاضل، کامل، حدیث‌شناس، رجالی، تاریخدان و از شاگردان برجسته شیخ اعظم انصاری، و یکی از اعیان اهل تقوا در شهر کاظمین و از بیت سید حیدر کاظمی بود. او تألیفاتی از جمله الدرّ النظیم و منظومه‌ای در اصول فقه دارد (جنت‌المأوی: ص ۳۰۹، أعیان الشیعة: ج ۹ ص ۷۲ ش ۲۰۰. نیز، ر.ک: ص ۱۵۲ مرد سبزی‌فروش به نقل از سید حیدر کاظمی).

۳. راوی گفته است: چون این شخص هنوز زنده است، نامش را نمی‌برم؛ زیرا بیم آن دارم که دلگیر شود.

زود بپردازم، اما پول نقد همراه نداشتم. روز پنجشنبه به زیارت امام کاظم علیه السلام و امام جواد علیه السلام رفتم و بعد از زیارت، نزد عالم آن جا رفتم و بدهی ام را تقسیط کردم و اواخر روز به بغداد باز گشتم و چون پولی نداشتم، پیاده آمدم.

نیمی از راه را آمده بودم که سید جلیل باهیتی را دیدم که پیاده به کاظمین می رود. سلام دادم و پاسخ داد و به من فرمود: «ای فلان!» و نام مرا برد «چرا شب جمعه با این شرافت را در جوار مزار دو امام نماندی؟».

گفتم: سرور من! کار مهمی دارم که باید باز گردم.

به من فرمود: «همراه من باز گرد و این شب شریف را نزد دو امام، سپری کن و فردا سراغ آن کار مهم برو، ان شاء الله!».

با سخن او دلم آرام گرفت و با اطاعت از او باز گشتم. به همراهش در کنار رودی جاری و زیر سایه درختانی سبز و خرم راه می سپردیم. هوا عالی بود و من غافل از این که این همه نعمت از کجاست. به خاطرم رسید: چگونه او مرا با نام صدا زد، با آن که من او را نمی شناسم؟ اما با خود گفتم: شاید او مرا می شناسد و من فراموش کرده ام.

سپس با خود گفتم: گویی این سید از من سهم سادات می خواهد. من دوست داشتم از سهم امام به او چیزی برسانم. به او گفتم: از حق شما [سادات] ته مانده ای بر گردن من است که با فلانی هماهنگ کرده ام [به تقسیط] بپردازم.

او به من لبخند زد و فرمود: «آری، بخشی از حق ما را به وکیلان ما در نجف رساندی».

من بر زبانم جاری شد که بپرسم: آنچه پرداختم مقبول است؟ فرمود: «آری».

به خاطرم خطور کرد که او عالمان بزرگ نجف را وکیل خود می خواند و این را بزرگ شمردم؛ اما [با خود] گفتم: عالمان، وکیل در قبض حقوق سادات هستند، و غفلت همچنان مرا در بر گرفته بود.

سپس گفتم: ای سرور ما! تعزیه خوانان حسین علیه السلام حدیثی می خوانند که مردی در

خواب، کجاوه‌ای را میان آسمان و زمین دید و از سرنشین آن جویا شد؟ به او گفته شد: فاطمه زهرا و خدیجه کبرا هستند. گفت: به کجا می‌روند؟ گفته شد: به زیارت حسین علیه السلام در این شب جمعه، و دید برگه‌هایی از کجاوه پایین می‌ریزد که در آنها «امان از آتش [دوزخ]» نوشته شده و به زائران امام حسین علیه السلام در شب جمعه داده می‌شود. آیا این حکایت، صحیح است؟

آن سید فرمود: «آری، زیارت امام حسین علیه السلام در شب جمعه، امان از آتش در روز قیامت است».

و من اندکی قبل از این ماجرا، به زیارت مولایمان امام رضا علیه السلام تشرّف پیدا کرده بودم. گفتم: ای سرور ما! من امام رضا علی بن موسی علیه السلام را زیارت کرده‌ام و به من خبر رسیده است که او بهشت را برای زائرانش ضمانت کرده است! این صحیح است؟

فرمود: «او امام ضامن است».

گفتم: زیارتم مقبول است؟

فرمود: «آری، قبول است».

پرسیدم: فلان کاسب متدین - که شریک من و در این زیارت همراهم بوده است - چه؟

فرمود: «آری، فلانی پسر فلانی، بنده‌ای صالح و زیارتش مقبول است».

از قبول زیارت برخی دیگر از کاسبان بغداد پرسیدم که روگرداند و پاسخی نداد. من نیز هیچ اصراری نکردم. همین گونه در آن فضای سبز و خرم می‌رفتیم تا به صحن رسیدیم و سپس از در معروف به «باب مراد»، داخل حرم شدیم و او بر در رواق نایستاد و چیزی نگفت تا به در روضه نزدیک پای امام کاظم علیه السلام رسید. من کنارش ایستادم و گفتم: ای سرور ما! بخوان تا من هم با تو بخوانم.

او خواند: «سلام بر تو، ای پیامبر خدا! سلام بر تو، ای امیر مؤمنان!» و همین گونه بر بقیه معصومان علیهم السلام سلام داد تا به امام عسکری علیه السلام رسید. سپس با سیمای

بزرگوارانه‌اش به من رو کرد و لبخندزنان ایستاد و فرمود: «تو پس از سلام بر حسن عسکری علیه السلام چه می‌گویی؟».

گفتم: می‌گویم: سلام بر تو، ای حجت خدا، ای صاحب الزمان! پس از آن، داخل روضه شریف شد و کنار قبر امام کاظم علیه السلام به گونه‌ای ایستاد که قبله پشت سرش بود.

کنار او ایستادم و گفتم: ای سرور ما! زیارت کن تا همراهت زیارت کنیم. او زیارت معروف «امین الله» را خواند و من هم پیروی کردم. سپس امام جواد علیه السلام را زیارت کرد و به زیر گنبد دوم (گنبد امام جواد علیه السلام) رفت و به نماز ایستاد و من نیز کمی عقب‌تر، در کنار او، به نماز ایستادم. در نماز در خاطرم گذشت که از او بخواهم آن شب را با من سپری کند تا به مهمانی و خدمتش تشرّف بیابم. چشمم را به بالا متوجّه کردم، اثری از او نبود. نمازم را زود به پایان بردم و برخاستم و به چهره یک‌یک نمازگزاران و زائران نگریستم. هیچ اثری ندیدم. از خواب غفلت بیدار شدم و از غفلتم پشیمان شدم که این همه کرامت و نشانه دیدم و این همه خبر به من داد، با آن که فقط خود می‌دانستم؛ اما من متوجّه نشدم، و باز به یاد آوردم که راه بغداد به کاظمین، به این سبزی و خرمی نیست و دیگر کرامت‌ها. یقین کردم که او امام دوازدهم، مهدی علیه السلام است.

محدث نوری می‌گوید که: از محمد بن حیدر کاظمی [نویسنده این حکایت] خواستم که نام او را برایم بنویسد. کس دیگری غیر از او نیز برایم گفت که نام این تاجر، حاج علی بغدادی بوده که بیشتر در مکه و جدّه و مناطق اطراف آن و از طریق نامه‌نگاری، تجارت می‌کرده است. برخی از روحانیان باتقوای ساکن کاظمین نیز برایم گفتند که او مردی صالح، متدین و پارسا بوده و بر ادای خمس و حقوق مالی، مواظبت داشته و اکنون مردی پا به سن گذاشته است. خداوند، عاقبت به خیرش کند!^۱

۱. جنة المأوی (چاپ شده در بحار الأنوار): ج ۵۳ ص ۳۱۲ ح ۵۹، مفاتیح الجنان: در زیارت کاظمین

۱۶/۴

سید محمد فشارکی^۱

۸۸۸. آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری از حاج آقا حسن فرید اراکی^۲ نقل کرده‌اند: زمانی که حاج شیخ^۳ در اراک بودند، مرد فاضلی^۴ از عراق (شاید به عزم زیارت مشهد مقدس) به اراک آمد که از شاگردان مرحوم آقای سید محمد فشارکی و علی الظاهر از شاگردان مرحوم آقای میرزا محمدتقی شیرازی بود و با آقای حاج مصطفی اراکی (پدر حاج آقا حسن فرید اراکی) - که ایشان هم از علمای درجه اول شیعه محسوب می‌شد - سابقه دوستی داشتند. ایشان گفته بودند: آقای سید محمد فشارکی در باره مسئله‌ای زیاد فکر می‌نمایند و با مثل آقا میرزا محمدتقی - که اهل دقت نظر بوده است - هم بحث می‌نمایند؛ اما مشککش حل نمی‌شود. در بیابانی در اطراف سامرا درون حفره‌ای که به واسطه سیل ایجاد شده، می‌نشیند که کسی از دور ایشان را نبیند و مزاحمت ننماید و مشغول تفکر در آن مسئله می‌شود. یکباره می‌بیند که مردی با ظاهری عربی در جلو ایستاده و به ایشان می‌فرماید: «در باره چه چیزی فکر می‌کنی؟».

«(حکایت حاجی علی بغدادی).»

۱. سید محمد بن قاسم فشارکی اصفهانی: او که سال ۱۲۵۳ ق (۱۲۱۷ ش) در فشارک اصفهان به دنیا آمد. از بزرگ‌ترین شاگردان و از خواص میرزای شیرازی و استاد حاج شیخ عبد الکریم حائری است. وی در سال ۱۲۹۱ ق، به همراه آیه الله شیرازی به سامرا رفت و پس از رحلت استاد، با تدریس خود، حوزه سامرا را آباد نگه داشت. وی در سال ۱۳۱۶ ق (۱۲۷۷ ش) وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مقدس علوی مدفون گردید.

۲. چند سال آخر عمر در قم بودند و درس خارج فقه و اصول داشتند (پانوشت منبع).

۳. منظور، حاج شیخ عبد الکریم حائری است.

۴. در ص ۹۳ کتاب آمده است: این مرد فاضل، بنا بر آنچه در حافظه حقیر هست، ولی یقین ندارم، آقای حاج شیخ محمد رضا قدریجانی بوده است. آقای شیخ ابو القاسم وافی، از فضلاء حوزه علمیه قم، نقل کردند که: آقای فرید فرمودند که همان آقای شیخ محمد رضا بوده است.

ایشان با حالت ناراحتی از وجود مزاحم و عدم تناسب نقل پیچ و خم‌های علمی برای یک عرب عادی، می‌گویند: در باره فلان مسئله فکر می‌کنم. ایشان می‌فرماید: «آیا چنین فکر نمی‌کنی و چنان اشکال نمی‌کنی و پس از آن چنین جواب نمی‌دهی؟» و همه پیچ و خم‌ها را اشاره می‌فرماید تا می‌رسد به همان مشکلی که سید محترم در آن مانده بوده است. می‌فرماید: «عیب آن چنین است» و یا این که «منشأ اشکال این است». فوری، مسئله حل می‌شود و آن شخص، ناپدید می‌گردد. این شخص محترم، یا خود وجود محترم ولی الله اعظم بوده است، یا یکی از اصحاب و یاران آن بزرگوار.^۱

۱۷/۴ شیخ علی یزدی

۸۸۹. شیخ علی یزدی حائری^۲ می‌گوید: از جمله کسانی که توفیق تشرّف داشتند، این نگارنده است که در سفرم از اقامتگاهم کربلا به سوی نجف در سال ۱۳۰۵ ق اتفاق افتاد. در بهار این سال، جمع کثیری، از کربلا به قصد زیارت خارج شدند. عمویمان، مرد باتقوای صالح، حاج عبدالحسین نیز با ما بود. ما آمدیم تا به نزدیکی سد بیرون شهر، نزدیک به مرکز سلیمانیه رسیدیم که ناگهان هوا دگرگون شد و

۱. سرّ دلبران: ص ۹۱، عنایات حضرت مهدی موعود به علماء و مراجع تقلید: ص ۹۵. نیز، ر.ک: روزنه‌هایی از عالم غیب.

۲. شیخ علی یزدی حائری بارجینی (م ۱۳۳۳ ق): در روستای بارجین میبد از توابع یزد به دنیا آمد. تحصیلات خود را از کودکی نزد پدر در زادگاه خود و سپس در شهر میبد آغاز کرد و در ادامه برای تکمیل تحصیلات علوم دینی رهسپار حوزه‌های علمیه کربلا و نجف شد. وی در کربلا علاوه بر تحصیل و پژوهش، به تدریس نیز پرداخت. إلیّام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب - عجل الله تعالی فرجه الشریف - از اوست. وی در ۶۵ سالگی در گذشت و در صحن عباس علیه السلام دفن شد (ر.ک: إلیّام الناصب: مقدمه، الذریعة: ج ۱ ص ۴۸۹ ش ۲۴۲۱ و ص ۲۸۹ ش ۱۱۶۹).

ابرهایی سیاه و پرباران ظاهر شد و تگرگ‌هایی به اندازه گردو و نارنج کوچک بر سرمان می‌خورد تا آن جا که چارپایان هلاک شدند و ما نیز یقین کردیم که می‌میریم و برخی نیز از اصابت آن تگرگ‌ها مردند و هوا نیز به شدت سرد شد و دست و پاهایمان مانند چوب خشکیده شد و دیگر نتوانستیم به حرکت ادامه دهیم. به عمویم حاج عبدالحسین گفتم که به مرکز سلیمانیه برو و کمک بیاورد؛ اما او حتی با بذل مبالغه زیاد، نتوانست کمک بیاورد و یا حتی خود باز گردد.

مرگ، بال‌های خودش را بر ما گشوده بود که به امام زمان علیه السلام، امام زنده دوازدهم، توسل جستیم که در همان حال رگبار و تگرگ، سیدی را روی قایقی دیدم که گمان می‌کردم از اهالی کربلاست. او می‌فرمود: «این، حاج شیخ علی خودمان است». سپس به ما خوشامد گفت و به ما فرمان داد که خانواده را به سوی [قایق] او منتقل کنیم و به سلامت رهیدیم و به سلیمانیه رسیدیم. من پس از مدت‌ها و فریادرسی و کمک، آن لحظه را به یاد آوردم و متوجه شدم که او که بوده است.^۱

۱۸ / ۴

ملا علی طهرانی

۸۹۰. آیه الله اراکی می‌گوید که: در تاریخ پنجشنبه پانزدهم شعبان المعظم هزار و سیصد و چهل در مسجد جناب شریعتمدار حاج شیخ ابو الحسن^۲ - که ایشان مجلس ندبه منعقد کرده بودند -، جناب شریعت‌مآب زبده الأخیار و الأبرار، آقا مهدی اسماعیل تبریزی،^۳ به منبر تشریف بردند و این دو قضیه را نقل نمودند:

۱. إزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب علیه السلام: ج ۲ ص ۷۴ ح ۳۹.

۲. ابو الحسن سریندی (م ۱۳۵۰ ق).

۳. متخلص به «تائب» و صاحب تألیفات فراوان (ر.ک: ص ۲۳۲ پانوش ح ۸۸۴).

اول: نقل کرد از جناب مستطاب، مجلسی زمان و متبّع در اخبار و رجال، آقای آقا سید حسن صدر کاظمینی،^۱ ابن عم و أخ الزوج مرحوم آیه الله آقای صدر،^۲ که ایشان فرموده‌اند: من در زمانی که در سرّ من رأی (سامرا) مشغول تحصیل در خدمت مرحوم حجّة الإسلام میرزای شیرازی - أعلى الله مقامه - بودم، اوقاتی که مرحوم خلد مکان، وحید عصره، آقای حاج ملا علی، نجل نبیل مرحوم حاج میرزا خلیل طهرانی^۳، مشرف به زیارت حضرت عسکریین - علیهما الصلاة والسلام - می شد، در منزل من ورود می فرمود.

تا آن که به رسم همیشه، یک وقتی وارد شد در منزل من، از نجف اشرف. هنگامی که شب شد و موقع تهجد رسید، یک وقت بیدار شدم دیدم مرا صدا می کند که: برخیز، نماز شب بخوان! من بر سبیل شوخی گفتم: سر شب مطالعه کرده‌ام که اهمّ از نماز شب است. حالا باید استراحت کنم. گفتم: به این نیت برخیز و مشغول نماز شب شو که در فردای قیامت که جمعیت نماز شب خوان‌ها در عقب سر جدّت امیر المؤمنین علیه السلام روانه شدند و ایشان پیشرو آنها گردید که قائد الغرّ المحجلین است، تو در عدد آن جمعیت، یک نفر افزوده نمایی.

پس برخاستیم و وضو گرفتیم. سپس فرمود: خوب است در سرداب مطهر مشرف شویم و در آن جا به تهجد مشغول شویم. گفتم: بسیار خوب. جناب حاجی

۱. صاحب کتاب تأسیس الشيعة الكرام لفنون الإسلام (ر.ک: ص ۲۴۵ پانویشت ح ۸۷۹).
۲. سید اسماعیل بن محمد بن صدر الدین بن صالح موسوی عاملی اصفهانی کاظمی، مشهور به سید اسماعیل صدر: او در سال ۱۲۵۸ق در اصفهان زاده شد و تحصیلات خود را در قم و نجف ادامه داد و با هجرت میرزای شیرازی به سامرا، در رکاب میرزا به سامرا رفت و در کلاس درس او شرکت کرد. وی در سال ۱۳۳۸، ۱۳۳۷ یا ۱۳۳۹ق در کاظمین در گذشت و در رواق شریف به خاک سپرده شد (أعیان الشيعة: ج ۳ ص ۴۰۳ ش ۱۱۷۷).
۳. حاج ملا علی بن میرزا خلیل طبیب تهرانی (۱۲۲۶ - ۱۲۹۰ یا ۱۲۹۶ق): او مردی فقیه، رجالی ای بر اطلاع به اخبار بود و از عالمان زاهد و متعهد به شمار می رفت. در دوران او، شخصی همانند او در زهد دیده نشده است. طبیب تهرانی، آثار و تألیفاتی دارد. وی ساکن نجف بود و همان جا از دنیا رفت (أعیان الشيعة: ج ۸ ص ۲۴۰، خاتمة مستدرک الوسائل: ج ۲ ص ۱۳۷ ش ۴، الذریعة: ج ۱۱ ص ۲۲ ش ۱۲۶).

ملا علی از جلو و من از عقب ایشان روان شدیم تا درب صحن مقدّس رسیدیم و آن زمان، مثل حالیه نبود. ممکن بود در صحن را از طرف بیرون باز کرد. پس در را باز نمودیم و وارد صحن شدیم تا رسیدیم به پله‌هایی که باید از آن پایین رفت و در سرداب مقدّس وارد شد. همین که به ابتدای پله‌ها رسیدیم، یک مرتبه در آن شب ظلمانی، دیدیم در ته پله‌ها متصل به درگاه سرداب، به قدر یک قامت انسان یک پارچه نور ایستاده است و دیگر شمایل مبارک در وسط نور، نمایان نیست و نور، مانع از دیدن آن گردیده است.

مرحوم حاج ملا علی - که جلو بود - رو به من کرد و گفت: «تُشوف؟»، یعنی می‌بینی؟ گفتم: بلی. پس به همان حال باقی ماندیم و از جای خود حرکت ننمودیم و آن نور مقدّس نیز در محلّ خود باقی بود و ما ناظر به آن، تا مقدار ده دقیقه تقریباً گذشت. پس منتقل شد به جوف سرداب. پس ما هم از پله‌ها پایین رفتیم. وقتی وارد سرداب شدیم، دیگر به چشم من چیزی نیامد؛ اما به چشم جناب حاجی آخوند، مرئی بود یا نه؟ العلم عند الله تعالی.

دوم: باز ایشان نقل کرد از همان آقا - سلّمهما الله إن شاء الله - که: در زمانی که پدرم مرحوم آقا سید هادی به رحمت ایزدی پیوست، امر نمودم کسی برود بالای گل‌دسته به جهت اعلام به فوت آن مرحوم. حاضرین گفتند: تمام مردم باخبرند و دکان و بازارها را بر چیده‌اند، احتیاج به بالای گل‌دسته رفتن نیست.

فرمود: من چون در اخبار برخوردارده بودم به چیزی که مضمونش این بود که: هر گاه مؤمنی از دنیا برود، پس منادی به فوت او اعلام کند، اوّل کسی که حاضر در تشییع جنازه آن مؤمن خواهند شد، امام آن عصر است. لهذا دوست داشتم که در [تشییع] جنازه پدرم این سعادت عظمی حاصل گردد. امر نمودم که با وجود اطلاع مردم من میل دارم به این مطلب.

بالجمله، منادی رفت. همین که رفت و صدایش بلند شد، من در قلب خود بدون

آن که چیزی به زبان بیاورم، متوجه شدم و در خاطر من این معنا گذشت که: خدایا! این، داعی حق است و اولای مردم به اجابت کردن او، حجت است. من میل دارم که ایشان تشریف فرما شود و به تشییع پدرم حاضر گردد. تا آن که جنازه پدرم را بعد از غسل و کفن، حمل نمودند تا لب قبری که در محل موجود الآن است. همین که خواستند جنازه را وارد قبر نمایند، من خود جلو رفتم که مباشرت این کار نمایم. ممانعت کردند که: تو حالا، حالت این کار نداری. بگذار به کس دیگر. پس آمدم و در کناری خزیدم، و در پهلوی من بود جناب سالک عوالم باطنیه و صاحب مقامات شامخه، آخوند حاجی ملا زمان، که از او تاد زمان بود. ناگاه دیدم رعشه به اندام جناب آخوند افتاد و بی اختیار، خود را به من چسباند و هی می گفت: آقا سید حسن! حضرت حجت این جاست! حضرت حجت این جاست! و به دست خود به سمت قبر اشاره می نمود. پس به او گفتم: تو از کجا می گویی؟ در جواب گفت: من از بویش می شناسم.^۱

۱۹ / ۴

سید عبدالحسین لاری^۲

۸۹۱. شیخ عبد الحمید مهاجری،^۳ از شخص مورد اعتمادی، از سلطان الواعظین آیه الله کرمانی، نقل می کند که: من با سید عبدالحسین لاری در سفر مکه همراه بودم و از برکات و فیوضاتش بهره مند می شدم. شبی از شبها با هم نشسته بودیم و صحبت می کردیم. سید عبدالحسین لاری فرمود: مشکلی علمی برای من پیش آمده است؛

۱. شرح احوال حضرت آیه الله العظمی اراکی، ص ۵۲۶. نیز، رک: العبقری الحسان: ج ۲ ص ۱۶۲ یا قوت ۶۰.
 ۲. حاج عبدالحسین موسوی لاری: متولد سال ۱۲۶۴ ق (۱۲۶۶ ش) در نجف اشرف و متوفای سال ۱۳۴۲ ق. در جهرم است. وی از علمای بزرگ فارس بود و از اساتیدی مثل میرزای شیرازی و ملا حسین قلی همدانی بهره گرفته. مرحوم میرزای شیرازی ایشان را مأمور به اقامت در لار نمود.
 ۳. از ائمه جماعت و اهل منبر شهرستان جهرم است.

اما آن را مطرح نفرمود تا نیمه شب که مشغول نماز شد. پس از فراغ نماز، به وصال انوار حجت عج نائل گردید. من پرتوهای انوار را مشاهده می‌کردم که او را فرا گرفته بود و صدا را می‌شنیدم که با وی تکلم می‌کند؛ ولی کیفیت مکالمه را نمی‌فهمیدم. گویا حواس و قوایم به کلی ربوده شده بود.

پس از افتراق و جدایی شنیدم که آن جناب به من فرمود: امام زمان - روحی له الفداء - مسئله را حل فرمود؛ ولی تو را به وجود مقدس ایشان قسم می‌دهم که تا من زنده‌ام، این قصه را برای کسی نقل مکن.^۱

۲۰ / ۴

آخوند ملاعباس تربتی

۸۹۲. شیخ حسینعلی راشد^۲ گفته است: از جمله چیزهایی که ما (افراد خانواده) از او (آخوند ملاعباس تربتی)^۳ دیدیم و همچنان برای ما مبهم ماند، یکی این است که...

۱. عنایات حضرت مهدی موعود به علماء و مراجع تقلید: ص ۹۸ (به نقل از: شجرة طیبه: ص ۱۰).

۲. حسینعلی راشد (۱۲۸۴ - ۱۳۵۹ ش): روحانی، نویسنده، مبلغ مذهبی، استاد دانشگاه، زندانی سیاسی (به علت سخنرانی‌های ضد سلطنت رضاشاه). و نماینده تهران در مجلس شورای ملی، فرزند ملاعباس تربتی که در روستای تربت حیدریه به دنیا آمد و در شانزده سالگی همراه پدرش به مشهد رفت و مشغول تحصیل دروس حوزه گردید و سپس برای ادامه تحصیل به نجف عزیمت کرد و نزد اساتید آن حوزه، مانند: میرزا حسین نائینی و سید ابو الحسن اصفهانی کسب فیض نمود.

او در دوره هفدهم مجلس شورای ملی، ضمن حمایت از نهضت ملی شدن صنعت نفت به مجلس راه یافت؛ اما چند جلسه‌ای بیشتر در آن حضور نیافت. وی از سال ۱۳۲۰ ش تا اواخر عمرش در رادیو ایران به ارائه سخنرانی مذهبی می‌پرداخت. این سخنرانی‌ها طولانی‌ترین برنامه مذهبی ادامه‌دار از ابتدای تأسیس رادیو ایران تا آن زمان بوده است و بخش‌هایی از آن به چاپ رسیده است. دو فیلسوف شرق و غرب: ملا صدرا و ایشیتین از وی به چاپ رسیده است. با راست‌قامتان بهنه اندرز (یادنامه حسینعلی راشد با مقالاتی از بزرگان ادبیات و تاریخ)، دیگر اثر وی است.

۳. عباس تربتی، معروف به ملاعباس تربتی و حاج آخوند: عالم، زاهد و عارف بزرگ معاصر شیعه در ۱۲۵۰ ش، در تربت حیدریه زاده شد و در ۲۴ مهر سال ۱۳۲۲ ش در مشهد درگذشت و در حرم امام هشتم دفن

درست در روز یکشنبه هفته پیش از آن، یک هفته قبل از وفات، بعد از نماز صبح در حالت بیماری رو به قبله خوابید و عبايش را بر روی چهره‌اش کشید. ناگهان مانند آفتابی که از روزنی بر جایی بتابد یا نورافکنی که متوجه جایی گردانند، روی پیکرش از سر تا پا روشن شد و رنگ چهره‌اش که به سبب بیماری زرد گشته بود، متأللی و شفاف گردید، چنان که از زیر عباي نازک - که بر رخ کشیده بود - دیده می‌شد. تکانی خورد و گفت: سلام علیکم، یا رسول الله! شما به دیدن این بنده بی‌مقدار آمدید. پس از آن درست مانند این که کسانی یک‌یک به دیدنش می‌آیند، بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و یکایک ائمه تا امام دوازدهم سلام می‌کرد و از آمدن آنها اظهار تشکر می‌کرد. پس بر فاطمه زهرا علیها السلام سلام کرد. سپس بر زینب سلام کرد و در این جا خیلی گریست و گفت: بی‌بی! من برای شما خیلی گریه کرده‌ام. پس بر مادر خودش سلام کرد و گفت: مادر از تو ممنونم. به من شیر پاکی دادی.

این حالت، تا دو ساعت از آفتاب بر آمده، دوام داشت. پس از آن، روشنی‌ای که بر پیکرش می‌تابید، از بین رفت و به حال عادی برگشت و باز رنگ چهره به همان حالت زردی بیماری، عود کرد و درست در یکشنبه دیگر در همان دو ساعت، حالت احتضار را گذرانید و به آرامی، تسلیم حق گشت.

در یکی از روزهای ما بین این دو هفته، من به ایشان گفتم که: ما از پیغمبران و بزرگان، چیزهایی به روایت می‌شنویم و آرزو می‌کنیم که: ای کاش خود ما می‌بودیم و می‌فهمیدیم! اکنون بر شما که نزدیک‌ترین کس به من هستید، چنین حالتی دیده شد. من دلم می‌خواهد بفهمم این چه بود. سکوت کرد و چیزی نگفت.

دو باره و سه باره با عبارت‌های دیگر تکرار کردم، باز سکوت کرد.
بار چهارم یا پنجم بود که گفتم: اذیتم نکن، حسینعلی! گفتم: قصد من این بود که
چیزی فهمیده باشم. گفتم: من نمی‌توانم به تو بفهمانم، خودت برو بفهم.^۱

۲۱ / ۴

شیخ عبدالکریم حائری

۸۹۳. آیه الله سید محمدرضا گلپایگانی^۲ در سال ۱۳۹۷ ق نقل فرمودند که: مرحوم آقای حاج
شیخ عبدالکریم [حائری] ابتدا در اراک، حوزه تأسیس کردند و بعد به قصد زیارت،
سفری به قم نمودند. در همان سفر بنا شد که در قم بمانند. همان وقت، نامه‌ای به
من مرقوم فرمودند که هنوز هم موجود است و در آن نامه، نوشته بودند: اگر مایلید،
به قم بیایید که نان جوی پیدا می‌شود و با هم می‌خوریم.
من در پی نامه ایشان حرکت کردم و به قم آمدم. چندی گذشت و ماه مبارک
رمضان فرا رسید. وضع مادی روحانیت و حوزه، بسیار بد بود؛ زیرا وجوه شرعی به
قم نمی‌آمد. سیدی از اهل علم برای تبلیغ رفته بود و خانواده‌اش دچار تنگ‌دستی
شده بودند. شخصی نزد من آمد و درخواست کرد که از آقای حاج شیخ عبدالکریم
استدعا کنم که شهریه آن سید را بدهند.
من جریان را به آقای حاج شیخ محمدتقی بافقی - که مقسم شهریه بودند - گفتم.
ایشان گفتند: وجه کمی در دست است. اگر بخواهیم آن را تقسیم کنیم، نصیب و
بهره هر یک از آقایان، چیز کمی مثلاً دو قرآن خواهد شد.

۱. فضیلت‌های فراموش شده: ص ۱۴۹.

۲. آیه الله سید محمدرضا گلپایگانی، زاده ۱۳۱۶ ق در گلپایگان، از مراجع تقلید شیعیان در دوران معاصر بود.
وی از شاگردان آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود و از آیه الله بروجردی، اجازه اجتهاد و از
مرحوم شیخ عباس محدث قمی و آقا شیخ محمدرضا اصفهانی، اجازه نقل روایت داشت. وی در ۹۶ سالگی در
سال ۱۳۷۲ ش (۱۴۱۴ ق) ندای حق را بیک گفت.

روز هفدهم ماه مبارک رمضان بود که من در حجره خود، در مدرسه فیضیه، خوابیده بودم. در خواب دیدم که با مرحوم آقای حاج میرزا مهدی بروجردی در همان حجره - اما مقداری بزرگتر - رو به قبله نشسته‌ایم و دو چراغ هم در حجره، روشن است. ناگهان آقای محترمی را دیدم که آمد و رو به ایشان کرد و گفت: حاج میرزا مهدی! حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمایند: «به شیخ عبد الکریم بگو مضطرب نباش که بر اثر گریه‌های امام زمان، وجوه، متوجه به حوزه قم شد».

من از خواب بیدار شدم؛ اما خواب خود را برای حاج شیخ عبد الکریم نگفتم؛ ولی برای مرحوم آقای حاج میرزا هدایت الله وحید گلپایگانی نقل کردم. چندی بعد دوباره بعضی برای گرفتن شهریه آن سید نزد من آمدند و خواهان رسیدگی به وضع خانواده‌اش شدند و درخواست کردند که وضع آنان را به آقای حاج شیخ عبد الکریم گزارش کنم. من قضیه را با آقای شیخ محمدتقی بافقی در میان گذاشتم. ایشان گفتند: بیا تا با هم به حضور آقای حاج شیخ برویم. با هم به منزل آقا رفتیم. اتفاقاً وقتی رسیدیم که ایشان می‌خواستند از بیرونی، به اندرونی بروند. ما را که دیدند، فرمودند: کاری داشتید که این جا آمدید؟ من گفتم: وضع خانواده فلان آقا که برای تبلیغ رفته، خوب نیست. شهریه او را می‌خواستم که به خانواده‌اش برسانیم. ایشان رو به آقای بافقی کردند و فرمودند: شهریه او را پردازید. آن گاه رو به من کرد و فرمود: خواب شما هم به ما رسید و از رؤیاهای صادقانه بود و وجوه برای ما رسیده است.^۱

۲۲/۴

سید ابوالحسن اصفهانی

۸۹۲. آیه الله سید موسی شبیری زنجانی فرمود: شیخ محمد کوفی به محضر ولی عصر علیه السلام

۱. عنایات حضرت مهدی موعود به علما و مراجع تقلید: ص ۱۰۳.

مشرّف می‌شود و پیغامی را از طرف ایشان برای آقا سید ابو الحسن [اصفهانی]^۱ می‌آورد که: «در دالان [خانه‌ات] بنشین و حاجت‌های مردم را برآورده کن. ما تو را یاری می‌کنیم».^۲

ر.ک: ص ۱۸۸ ح ۸۵۵ (فصل سوم / شیخ محمد شوشتری کوفی).

۲۳ / ۴

شیخ محمدتقی آملی

۸۹۵. شیخ محمدتقی آملی^۳ نگاشته است که: شبی از شب‌ها در مسجد کوفه بیتوته داشتیم و در سحر، بعد از ادای نماز شب، به سجده رفته، مشغول به ذکر یونسیه^۴ بودم و در آن اوقات، آن ذکر مقدّس را در سحر در حالت سجده، چهارصد مرتبه یا بیشتر به دستور استاد می‌گفتم. در آن هنگام که در مسجد مشغول بودم، حالتی برایم روی داد که نه خواب بودم و نه بیدار، به طوری که چون سر از سجده برداشتم، برای نماز

۱. سید ابو الحسن اصفهانی (مدیسه‌ای) از مراجع تقلید شیعه، در سال ۱۲۸۴ق در روستای «مدیسه» لنجان اصفهان به دنیا آمد. برای فراگیری علوم دینی به حوزه علمیه اصفهان مهاجرت کرد و از حلقه درس کسانی چون: کلباسی و جهانگیرخان قشقایی استفاده کرد. آن‌گاه در سال ۱۳۰۷ق به حوزه‌های علمیه نجف و سامرا رفت و از اساتیدی چون: میرزا محمدحسن شیرازی، میرزا حبیب‌الله رشتی، سید محمدکاظم یزدی، آخوند خراسانی، میرزا محمدتقی شیرازی و شیخ الشریعه بهره برد. وی پس از درگذشت آخوند خراسانی، به عنوان یک مجتهد و نامزدی برای مرجعیت دینی مطرح گردید. وسیله النجاة و أنیس المقلدین، از آثار اوست. وی افزون بر اشتغالات علمی، از فعالیت سیاسی نیز به دور نبود و در برهه‌هایی حساس از تاریخ معاصر، به ایفای نقش پرداخته است. وی در شب نهم ذی‌حجه ۱۳۶۵ق در ۸۱ سالگی درگذشت و در حرم علی بن ابی طالب علیه السلام دفن شد.

۲. جرعه‌ای از دریا: ج ۲ ص ۵۳۶، آثار الحجّة: ج ۱ ص ۱۳۴، عنایت حضرت مهدی: ص ۱۴۱.

۳. شیخ محمدتقی آملی پسر ملا محمد، در سال ۱۳۰۴ق در تهران به دنیا آمد و در سال ۱۳۹۱ق در همین شهر از دنیا رفت. وی از شاگردان درس نائینی و آقا ضیاء عراقی و اصفهانی بود. پس از اتمام دروسش در نجف، به تهران بازگشت و در این شهر، حلقه درس فلسفه و اصول و فقه تشکیل داد. تألیفاتی از جمله: شرح بر منظومه سبزواری دارد (ر.ک: مستدرکات اعیان الشیعة: ج ۱ ص ۱۹۹ و ج ۶ ص ۲۵۹).

۴. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾: معبودی جز تو نیست، منزهی تو! راستی که من از ستمکاران بودم ﴿(انبیاء: آیه ۸۷).

صبح تجدید وضو نکردم. دیدم ولی عصر - اواحناء فداء و رزقنا لقاء - را و مکالماتی بین این ذرّه بی مقدار و آن ولی کردگار شد که الآن به تفصیل آن آگاه نیستم. از آن جمله پرسیدم که: این اصول عملیه که فقها در هنگام نقد و نیل اجتهادی به آن عمل می‌کنند، مرضی هست؟ فرمودند: «بلی، اصول عذریه و عمل به آن، مطلوب است».

عرض کردم: در باب عمل به اخبار، دستور چیست؟

فرمودند: «همان است که فقها به آن اخذ [می‌کنند] و عمل به همین اخبار، در کتب معموله، مجزی است».

عرض کردم: در مورد مناجات خمسّه عشر چه دستور می‌فرمایید؟ با وجودی که به سندی ماثور از معصوم نیست، آیا خواندن رواست؟

فرمود: «به همین نهجی که علما معمول می‌دارند، عمل کردن رواست و عامل، مأجور است».

و این ضعیف را چنان معلوم شد که می‌خواستند بفرمایند در عصر غیبت، همین رویّه که فقها در استنباط احکام دارند و به آن عمل می‌کنند، مرضی [مورد رضایت] است و اتعاب نفس برای ادراک واقع، ضرور نیست. و باز مسئله دیگر عرضه داشته بودم که الآن هیچ یک از آنها در خاطر من نیست. و الله الهادی الی سواء السبیل.^۱

۸۹۶. محمد حسین حسینی طهرانی،^۲ از علامه طباطبایی (صاحب تفسیر المیزان) شنیده است که مرحوم سید علی قاضی^۳ می‌فرمود: بعضی از افراد زمان ما مسلماً ادراک محضر

۱. در جستجوی استاد: ص ۲۲، مهدی موعود، ذخیره الهی: ص ۱۳۷.

۲. سید محمد حسین حسینی طهرانی، متولّد سال ۱۳۴۵ ق در تهران، ادیب، حکیم و کلامی و از شاگردان علامه طباطبایی بود. تحصیلات حوزه را در قم و عراق گذراند. در اخلاق و عرفان از شاگردان حاج شیخ عباس قوچانی و حاج شیخ جواد انصاری همدانی و جمال الدین گلپایگانی بود. در سال ۱۴۱۶ ق دعوت حق را لبیک گفت. الله‌شناسی، امام‌شناسی و معادشناسی از آثار اوست.

۳. سید علی قاضی طباطبایی، معروف به علامه قاضی، متولّد ۱۳ ذی الحجّه ۱۲۸۲ ق تبریز است. پدر او، آیه الله سید حسین قاضی، از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی بود. علامه قاضی از شخصیت‌های کم‌نظیر معاصر عرفان و شیعه است. او همچنین استاد علامه طباطبایی و آیه الله بهجت بوده است. در ۲۳ سالگی عازم نجف شد

مبارک قائم علیه السلام را کرده‌اند و به خدمتش شرفیاب شده‌اند. یکی از آنها در مسجد سهله، در مقام ایشان که به مقام صاحب الزمان علیه السلام، معروف است، مشغول دعا و ذکر بود، که ناگهان می‌بیند ایشان را در میان نوری بسیار قوی که به او نزدیک می‌شدند و چنان اُبْهت و عظمت آن نور، او را می‌گیرد که نزدیک بود قبض روح شود و نفس‌های او قطع و به شمارش افتاده بود و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که جان دهد، قائم را به اسمای جلالیه خدا قسم می‌دهد که دیگر به او نزدیک نگردند. بعد از دو هفته که این شخص، در مسجد کوفه، مشغول ذکر بود، حجت علیه السلام بر او ظاهر شدند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد. مرحوم قاضی می‌فرمود: این شخص، شیخ محمدتقی آملی بوده است.^۱

۲۴ / ۴

حاج آقا حسین بروجردی

۸۹۷. آیه الله حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی^۲ می‌فرمود: ^۳مولای ما قائم آل محمد - عجل

و پس از اقامت در نجف، تحصیلات خود را در نزد اساتیدی از جمله: آخوند خراسانی ادامه داد و در ۲۷ سالگی به درجه اجتهاد نائل شد.

اساتید عرفان وی، شیخ محمد بهاری و سید احمد کربلایی بوده‌اند. این دو از شاگردان میرزا ملا حسینقلی همدانی بوده‌اند. سلسله اساتید ملا حسینقلی همدانی، به سید علی شوشتری و سپس به شخصی گم‌نام به نام ملاقلی جولامی‌رسد. وی در ۱۴ ربیع الأول ۱۳۶۶ ق در ۸۳ سالگی وفات نمود و در قبرستان وادی السلام نجف، نزد پدر خود، به خاک سپرده شد.

۱. مهر تابان: ص ۲۲۷.

۲. آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی، زاده ۱۳۰۱ ش در گلپایگان، از مراجع تقلید است. پدر او ملا محمدجواد صافی گلپایگانی، از مجتهدان عصر خویش بود. وی در گلپایگان، ادبیات عرب آموخت و تحصیلات خود را تا پایان سطح نزد پدر فراگرفت. سپس برای ادامه تحصیل به قم و نجف رفت و از اساتیدش در قم، سید محمدتقی خوانساری، حجت، صدر، سید حسین طباطبایی بروجردی و در نجف، محمدکاظم شیرازی، سید جمال‌الدین گلپایگانی و محمدعلی کاظمی را می‌توان نام برد.

در سال ۱۳۵۸ ش به عنوان عضو مجلس خبرگان اول، انتخاب و در سال ۱۳۵۹ ش از سوی امام خمینی به

الله تعالی فرجه الشریف - در غیب کبرا نیز شئون امامت و رهبری و زعامت عظیمی را بر عهده دارند و نشانه‌های بسیار، گواه بر این است که ایشان تا حدودی که مصلحت باشد، تصرّفات و اقداماتی دارند. نسبت به مراجع تقلید و رهبران شیعه و نواب عام خود نیز به صورت‌هایی، یاری و عنایت‌هایی دارند. چنان نیست که چون قائم علیه السلام در پرده غیبت هستند، علما و نواب عام ایشان از مدد و توجّه ایشان محروم باشند. حکایات متعدّد و معتبر و رویدادهایی، این موضوع را تأیید می‌نمایند، مانند فتوای شیخ مفید در مورد زنی که جنینش زنده بود؛ ولی خودش مرده بود^۱ و مانند حکایت تشرّف عالم فاضل، مرحوم آیه الله شیخ احمد فقیهی قمی معاصر، که چنان که آن مرحوم برای آیه الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی نقل کرده بود، برای آیه الله بروجردی علیه السلام به این لفظ، پیغام و اظهار لطف و عنایت فرمود: «به سید حسین بروجردی از جانب ما سلام برسانید و بگویید زحمات (یا خدمات) شما در حفظ آثار، منظور نظر ماست و توفیق شما را از خدا خواسته‌ایم»^۲.

ر.ک: ج ۶ ص ۲۵۵ (سخنی در بساره تسوسل به امام

زمان (ع) به وسیله عریضه).

عضویت شورای نگهبان منصوب شد و هشت سال دبیر شورای نگهبان بود. بیش از یکصد اثر و ده‌ها نوشتار تألیف کرده است. وی، در حوزه مباحث امامت و مهدویت از پژوهشگران پرکار شیعی و از پیشکسوتان مهدوی پژوهی است. منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر، از آثار معروف ایشان است.

۲. این داستان را آیه الله صافی برای نگارنده هم گفته‌اند.

۱. ر.ک: ص ۲۰۵ (شیخ مفید).

۲. عنایات حضرت مهدی موعود به علما و مراجع تقلید: ص ۱۱۶. مجله رایت: شعبان ۱۳۹۹ ق ص ۵۵.

فصل پنجم

خاطراتی از نگارنده^۱

۱/۵

تشرّف آیه الله بهاء الدینی

اوایل سال ۱۳۷۱ شمسی شنیدم آیه الله بهاء الدینی^۲ بیمار است. ضمناً خبرهایی داشتم مبنی بر تشرّف ایشان خدمت امام عصر - ارواحنا فداه - . موضوع را با مرحوم آیه الله مشکینی مطرح کردم. قرار شد همراه ایشان به عیادت آیه الله بهاء الدینی برویم تا ضمن احوال بررسی این خبر را نیز از خودشان سؤال کنیم.

شب جمعه بیست و هفتم فروردین ماه ۱۳۷۱ ش (دوازدهم شوال ۱۴۱۲ ق) خدمت ایشان رسیدیم. پس از سلام و احوال پرسی، و پیش از آن که سؤالی را درباره تشرّف ایشان مطرح کنیم، فرمود:

چند شب قبل، آقا امام زمان (عج) از همین در (اشاره به سمت چپ اتاقی که در

۱. مقصود، سر مؤلف این دانش نامه (محمّد محمدی ری شهری) است.

۲. آیه الله سید رضا بهاء الدینی در ۱۲۸۷ ش، در قم به دنیا آمد. وی از اوان کودکی به تحصیل علوم دینی پرداخت و در نوجوانی در درس آیه الله حاج شیخ عبد الکریم حائری یزدی شرکت کرد. به نقل خود وی، اجازه اجتهادش در شانزده سالگی توسط سید محمد تقی خوانساری صادر گردید. استادان اخلاق او آیه الله ابو القاسم قمی و شیخ علی صفایی بودند. ایشان سال‌های بسیاری به تدریس فقه و اصول پرداخت و سال‌ها با برپایی درس اخلاق، به تربیت نفوس پرداخت. سرانجام در بیست و هشتم تیرماه سال ۱۳۷۶ ش، در شهر قم در گذشت و در حرم فاطمه معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

آن بودیم) آمدند و سلام پرمحتوایی کردند؛ سلامی که تاکنون با این محتوا نشنیده بودم، و از آن در (اشاره به در دیگر اطاق) رفتند و من چیزی نفهمیدم. سپس به دو نکته اشاره کردند:

من شصت سال است در انتظار این معنا بودم.

احوالات کسانی که به محضر امام عصر (عج) تشریف یافته‌اند را از کتاب بحار الأنوار می‌خواندم، دیدم هر کسی که آن حضرت را دیده، در ارتباط با مسائل مادی بوده. متوجه شدم که مردم ما هنوز لیاقت حکومت امام زمان علیه السلام را ندارند.

۲/۵ تشریف آقای عبدالرحیم بلورساز

در تاریخ بیست و یکم دی ماه ۱۳۹۰ ش، توفیق یافتم با فقیه عالی قدر حضرت آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی دیداری داشته باشم. ضمن گفتگو با اشاره به این که دانش‌نامه‌ای در باره امام مهدی (عج) در دست تألیف داریم،^۱ عرض کردم: در مورد تشریف به محضر امام عصر - ارواحنا فداءه - در عصر حاضر، اگر خبری دارید که صحت آن برای جناب عالی قطعی است، بفرمایید تا در این دانش‌نامه مورد استفاده قرار گیرد.

ایشان فرمودند: «ادعای زیاد است که بسیاری از آنها را نمی‌توان باور کرد؛ ولی یک مورد هست که برای من قطعی است و تردیدی در آن نیست، و آن دیدار آقای بلورساز مشهدی است که هنوز هم زنده است و جریان دیدارش با آن حضرت را یک بار در حرم حضرت رضا علیه السلام برای من بیان کرد و یک بار هم به پیشنهاد من آمد منزل [محل اقامت مرحوم آیه الله] آقای گلپایگانی [در مشهد] و این جریان را مفصل گفت و من شکی در آن ندارم».

در این دیدار، آیه الله صافی خلاصه ماجرای تشریف آقای بلورساز را بیان فرمود؛

۱. منظور، همین دانش‌نامه‌ای است که اکنون می‌خوانید.

اما من در صدد برآمدن آقای بلورساز را پیدا کنم و بدون واسطه، این موضوع را از خود ایشان بشنوم، تا این که در تاریخ هشتم فروردین ماه ۱۳۹۱ ش، در مشهد، با آیه الله سید جعفر سیدان دیداری داشتم و سراغ آقای بلورساز را گرفتم. ایشان تصور می کرد آقای بلورساز از دنیا رفته است؛ ولی داستان تشرف وی را که از خودش شنیده بود، بازگو کرد که با آنچه از آیه الله صافی شنیده بودم، اندکی تفاوت داشت.

باری، پس از پی گیری های زیاد، از طریق آقای حکیم باشی توانستیم شماره تلفن آقای بلورساز را پیدا کنیم و حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای الهی خراسانی ملاقاتی را ترتیب داد که در حرم مطهر رضوی، در شبستان شیخ بهایی، به همراه ایشان، دیداری با جناب آقای بلورساز داشته باشیم.

روز پنجشنبه دهم فروردین ماه ۱۳۹۱ ش، ساعت نه و نیم صبح، پس از زیارت ثامن الحجج علیه السلام و دعا، وارد شبستان شیخ بهایی شدم. آقای بلورساز به دلیل این که توان راه رفتن نداشت،^۱ روی صندلی چرخدار، در کنار پسرش منتظر ما بود که به محض ورود به شبستان، مرا شناخت. پس از سلام و احوالپرسی، چشم هایش را بوسیدم. اندکی بعد، آقای الهی خراسانی هم رسید و پس از مشورت، برای گفتگو با آقای بلورساز، راهی دفتر آقای الهی در پژوهشگاه آستان قدس رضوی شدیم. ما جلو رفتیم و آقای بلورساز هم با کمک فرزندش به دنبال ما آمدند.

در دفتر آقای الهی، قبل از این که ایشان ماجرای تشرف خود را بیان کند، این جانب به نقل این ماجرا توسط آقایان صافی و سیدان اشاره کردم و اظهار تمایل کردم که داستان را از زبان خود ایشان بشنوم.

ایشان پرسید: چه قدر وقت برای صحبت کردن دارم؟ عرض کردیم: هر قدر طول بکشد، مانعی ندارد. سپس ایشان به تفصیل، ماجرای بیماری و شفا یافتن خود

۱. ظاهراً به علت کهولت سن و سکت، یک دست و یک پای او از کار افتاده بود.

را بدین سان بیان کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

اسم: عبد الرحيم. فامیل: بلورساز مشهدی. اسم پدر: محمد تقی. ساکن خراسان رضوی. بنده [در سال ۱۳۵۵ شمسی] مبتلا شدم به ناراحتی دندان. به چند پزشک مراجعه کردم. همه محول کردند به دانشگاه علوم پزشکی مشهد. از شدت ناراحتی مجبور شدم به دانشگاه علوم پزشکی مشهد - که در پارک ملت مشهد است - مراجعه کردم.

نشستم تا نوبتم شد. مأموری آمد مرا برد و رسیدگی کردند. گفتند: باید دو آمپول تزریق شود تا آماده گردد. دو آمپول تزریق کردند. پس از نیم ساعت آمدند و دست به صورتم زدند. گفتند: حالا آماده است. لباس تنم کردند و بردند زیر دست یک پزشک و او دندان را کشید. بنده زاده هم پزشک است به نام محمود بلورساز. ربع ساعت بعد، آقای پزشک به پسرم گفت: کیستی در دهان ایشان پیدا شده است که خطرناک است. با ایشان صحبت کنید که اگر صلاح می‌دانید، الآن که در اتاق عمل است، آن کیست را هم برداریم. بنده اشاره کردم که بلامانع است. آقای دکتر دستور داد چیزهایی که لازم بود، گرفتند و آوردند. مرا روی تخت خواباندند و [با جراحی] کیست را برداشتند. من از هوش رفتم، به گونه‌ای که متوجه نشدم چه زمانی مرا به اتاق بردند. پس از یک ساعت، مرا به منزل منتقل کردند. خیلی ناراحت بودم [و درد داشتم] قبل از این عمل [جراحی] آرامش بیشتری داشتم. [خانواده ام] به پزشک مراجعه کردند که ایشان خیلی درد می‌کشید. وی گفته بود که عمل او سنگین بوده است. درد او برطرف می‌شود. چند روز گذشت؛ اما من قدرت گویایی نداشتم.

حدود دو سه ماه، این وضع ادامه داشت. به پزشک مراجعه کردم. گفت: چیزی نیست. شوکه شده اید و تا دفع نشود، قدرت گویایی شما به صورت اول بر نمی‌گردد.

به همین منوال ماندم. قدرت تکلم نداشتم. اگر کسی چیزی می پرسید، پاسخ او را با نوشته می دادم.

مدتی گذشت. خانمم به ناراحتی دندان مبتلا شد. به دکتر شمس مراجعه کرد. موقع کشیدن دندان، بدنش به لرزه درآمده بود دکتر به او می گوید: خانم! کشیدن دندان، ناراحتی ندارد. چرا ناراحتی؟!

وی پاسخ می دهد: که برای همسرم چنین اتفاقی افتاده و او نزدیک سه ماه است نمی تواند صحبت کند. پزشک به همسرم می گوید: من دندان شما را نمی کشم....

خانمم پس از این ماجرا رفتارش با من عوض شد. خیلی به من اظهار محبت می کرد. اربعین سید الشهداء پیش آمد. ایشان مشغول زیارت شد. من او را قسم دادم که بگوید چه اتفاقی افتاده که این گونه نسبت به من اظهار محبت می نماید؟

او در پاسخ، شروع کرد به گریه کردن و گفت که دکتر شمس به او گفته که عصب گویایی شما قطع شده و دیگر به هیچ وجه، خوب نخواهی شد.

به پزشک های دیگری در تهران، اصفهان و شیراز مراجعه کردم؛ ولی نتیجه ای نداشت، تا این که روزی به تهران آمده بودم. در مسجد امام، نماز را فرادا [با حدیث نفس] خواندم. پس از نماز، انقلابی در من پیدا شد. مشغول اعمال خود بودم که دیدم سیدی [با لباس روحانی] دست های خود را روی پشت من گذاشت و صورت مرا بوسید و گفت: چه شده؟ چه مشکلی داری؟ بگو! من مشکلات را حل می کنم.

من که قدرت سخن گفتن نداشتم، دو سه بار اشاره کردم که نمی توانم صحبت کنم. آخر، ناچار شدم کاغذ و قلم درآوردم و نوشتم: بنده مطلقاً قدرت گویایی ندارم. مشکل من این است که نمی توانم صحبت کنم. چه فرمایشی دارید؟

وی گفت: من سید جلال علوی تهرانی هستم. آیا شما این جا، منتظر کسی هستید؟ عرض کردم: بله. قرار است ساعت ۲ برادرم بیاید دنبالم، هنوز ساعت

ساعت ۲ شد. برادرم آمد مرا ببرد. آقای علوی هم حضور داشت. وی گفت: آقای بلورساز! من نمی‌گذارم ایشان تنها باشد. باید حتماً بیاید منزل ما. منزل آقای علوی در قلعهک بود. بالأخره آقای علوی ما را برای صرف نهار به منزل خود برد. پاسخ‌های من به سؤال‌های ایشان، همه کتبی بود.

پس از صرف نهار، آقای علوی به برادرم گفت: اگر شما می‌خواهید تشریف ببرید، بروید. ایشان امشب مهمان ماست. منتظر نباشید. آدرس منزل و شماره تلفن خودش را هم به او داد.

من نوشتم: اجازه رفع زحمت بدهید. ولی ایشان موافقت نکرد. شب منزل ایشان بودم. پس از تهجد، به من فرمودند: من تا طلوع آفتاب، بیدار هستم و بعد از نماز صبح، به خواندن قرآن و اعمال مستحبی می‌پردازم. شما اگر مایل هستید، استراحت کنید.

نوشتم: خیر! تا اول آفتاب، در خدمت شما هستم. پس از صرف صبحانه، ایشان فرمود: با قرآن استخاره کردم که اگر خوب آمد، شما را برای درمان، راهنمایی کنم. این آیه آمد: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ»^۱. سپس به مطلبی که آقا شیخ عباس قمی در مفاتیح در مورد مسجد جمکران نقل کرده، اشاره کرد و به من گفت: عهد کن چهل شب چهارشنبه به جمکران مشرف شوید. «تو که هر کجا رفتی، خوب نشدی. یک کاری من می‌گویم، انجام بده. اگر نتیجه نداد که ثواب می‌بری و اگر نتیجه داد، خدا را شکر کن، و آن این است که چهل شب چهارشنبه برو مسجد جمکران و متوسل شو»^۲ اگر خداوند صلاح بداند، شفا عنایت می‌فرماید.

من راهنمایی ایشان را پذیرفتم و برنامه خود را طوری تنظیم کردم که چهل هفته مرتب از مشهد به جمکران بروم. به همین جهت، همیشه بلیط هواپیما و اتوبوس

۱. اسراء: آیه ۸۲.

۲. قسمتی که میان گیومه است، از نقل آیه الله صافی - که مورد تأیید آقای بلورساز قرار گرفت - افزوده شد.

برای چند هفته داشتم، که اگر از طریق هواپیما امکان پذیر نبود، با اتوبوس مشرف شوم و برنامه رفتنم تا چهل هفته ادامه داشته باشد، و اگر قطع شد، از نو شروع کنم. در هفته سی و ششم، یا سی و هفتم، شب چهارشنبه مشغول اعمال مسجد جمکران بودم. سر به سجده گذاشتم برای صد صلوات. یک مرتبه دیدم هیاهویی بلند شد که «آقا [امام زمان (عج)] مشرف شدند». من در حال سجده نمی دانستم وظیفه من چیست؟ نذر خود را رها کنم و درک فیض محضر آقا را بنمایم، یا برنامه خود را ادامه دهم؟

با خود گفتم: وظیفه من این است که به عهد و نذر خود عمل کنم که آن، واجب تر است. صلوات من تمام شد. بلند شدم در نماز آقا شرکت کردم و به تشهد ایشان رسیدم. وقتی که خواستند تشریف ببرند، جمعیت هجوم آوردند. من توانایی نداشتم. بلند شدم و تکیه به دیوار دادم. وقتی به من رسیدند، حالم منقلب بود. وقتی چشمشان به من افتاد، با شدتی عجیب و غریب فرمودند: «حاجت تو برآورده شد. بلند سلام کن!». سلام کردم و تمام شد. اما آن هیبت و شدت بیان، مرا از حال برد. به زمین افتادم. دیگر هیچ چیز متوجه نشدم. اطرافیان، خیال کردند حالت غشوه بر من مستولی شده و شروع کردند به آب پاشیدن. به حال آمدم. آن جا نشستم تا آرامش پیدا کردم. تا طلوع آفتاب، حدود یک ساعت طول کشید. و بعد، از مسجد خارج شدم؛ ولی برنامه آمدن به مسجد جمکران را تا کامل شدن چهل شب چهارشنبه، ادامه دادم.

با عنایت و توجهات مولا، قدرت سخن گفتن به من بازگشت. به همین جهت، وقتی به مشهد بازگشتم، عهد کردم آنچه را دارم، تقدیم کنم. محلی داشتم در مقابل بازار رضا به نام پاساژ موسی (فعلی) که دارای ده هزار متر بنای ساختمان و یکصد و هشتاد مهمانپذیر بود. این بنا را که در پنج طبقه و دو طبقه همکف آن تجاری با یکصد و هشتاد باب مغازه، به انضمام کلیه [امکانات برای] نیازمندی‌های زائران و

مستأجران احداث شده بود، به خیریه انصار الحجه به مدیریت آقای سمیعی واگذار نمودم.

خدا را سپاس گزارم که هم نعمت «قدرت تکلم» به من بازگشت و هم این رحمت و سعادت نصیب من شد» [که به زیارت مولایم نایل شدم].

سؤال: قیافه ایشان چگونه بود؟

آقای بلورساز: قد بلند، موها گندمگون، شانه‌ها پهن، محاسن بلند و گندمگون، ابروها پیوسته، پیشانی بسیار باز و برافروخته، بدن تنومند و معمم.

سؤال: سن ایشان چه قدر بود؟

آقای بلورساز: حدود ۴۵ - ۵۰ سال، از نظر من.

۳/۵

توسل بانو نیک صفت

در تاریخ بیست و چهارم آبان ماه ۱۳۹۱ش (برابر ۲۹ ذی حجه ۱۴۳۳ق) مجدداً توفیق یافتم با آیه الله صافی گلپایگانی ملاقات کنم. در این دیدار، جریان ملاقات با آقا عبد الرحیم بلورساز را - که با راهنمایی ایشان انجام شده بود -^۱ اجمالاً بازگو کردم و از ایشان خواستم اگر موارد دیگری هم مشابه این ماجرا به یاد دارند، بیان بفرمایند. ایشان، ضمن اشاره به جزوه‌ای فرمودند: «داستانی که در این جزوه هست نیز بدون شبهه است و نسبت به آن اطمینان دارم و یک نسخه از آن را به این جانب دادند».

در این جزوه، آقای احمد شطاری، پس از ذکر مقدمه‌ای ماجرای شفا یافتن همسر خود را با توسل به امام زمان علیه السلام شرح داده که متن آن را در این جامی آوریم: در سنه ۱۳۱۴ش که از طرف شرکت مرکزی برای خرید پنبه و پشم و پوست،

۱. ر.ک: ص ۲۵۸ (تشریح آقای عبد الرحیم بلورساز).

وارد ساوه شدم، بعد از یک سال که گذشت، بانوی نامبرده، متعلقه این جانب، شب‌های جمعه خواب‌های نورانی می‌دید و برای من تعریف می‌کرد و بنده هم تعبیری می‌کردم و یکی از آن خواب‌های روحانی، این است که در اواخر سال ۱۳۱۶ش در شب جمعه در عالم رؤیا می‌بیند که در یک بیابانی حرکت می‌کند و می‌رسد به یک اتاق بزرگی که در وسط بیابان ساخته بودند. مشاهده می‌کند که تمام فامیل مرده و زنده وی در آن جا جمع شده‌اند و مشغول غذا خوردن هستند و در وسط آن جمعیت، یکی از بانوان خویشان خود را که فوت کرده بود، می‌بیند و دست او را می‌گیرد و از اتاق خارج می‌شوند و به گردش می‌روند و به یک پل خیلی بزرگ می‌رسند. بانو نیک‌صفت به بانو ربابه می‌گوید که هر کس از این پل بگذرد، از پل آخرت هم خواهد گذشت. بعد دو نفری از آن پل می‌گذرند و به بیابان‌های سبز و خرّم و آب‌های صاف و جاری و باغ‌های مصفا می‌رسند که نظیرش در دنیا نبوده و به باغی وارد می‌شوند که ریشه‌های درخت، روی زمین پیدا بوده و مثل بلور می‌درخشیده و خوشه‌های مروارید شبیه به خوشه انگور از درخت‌ها آویزان بوده و برگ‌های سبز ریزه خرّم داشته و از میان یک درخت، مار سفیدی نمایان می‌شود و در شاخه‌ها در حرکت بوده. بانو نیک‌صفت با خود می‌گوید: اگر مراد من داده می‌شود، این مار سفید در دامن خود را زیر درخت می‌گیرد. مار به دامن مشار إليها می‌افتد و با دست چپ، دامن را جمع می‌کند و محکم نگاه می‌دارد. از طرفی می‌ترسد و از طرفی هم می‌گوید: مراد من داده شد و بعد به بانو ربابه مرحومه می‌گوید: می‌خواهی امام زمان را صدا بزنی بیایند مرا نجات بدهند؟ و بعد دست راست خود را به گوش می‌گذارد و فریاد می‌زند: یا امام زمان! به فریادم برس.

فوراً قائم علیه السلام تشریف می‌آورند و عده زیادی سادات همراه ایشان بودند و زمزمه می‌کردند. بانو نیک‌صفت دست به سینه خود گذاشته، تعظیم می‌کند و سه مرتبه عرض می‌کند: السلام علیک یا امام زمان! مرا از شرّ این مار، نجات بدهید.

امام عصر علیه السلام با انگشت سبابه اشاره می‌فرمایند. فوراً مار غیب می‌شود و بعد ایشان به بانو نیک‌صفت می‌فرماید: «هر وقت مرا صدا بزنی، من دادرس تو آم» و یک‌مرتبه از خواب بیدار می‌شود و فردا صبح که برای بنده تعریف کرد، بنده از نظر اهمیت نوشتن و ضبط کردم و این طور تعبیر کردم که اگر به بلایی مبتلا شوی، باید به امام زمان تو سل بجویی.

تقریباً دو ماهی از این خواب گذشت، بانوی نام‌برده، مبتلا به آماس شکم شد و تدریجی ورم شکمش زیاد می‌شد بدون درد، و توڑ می‌کرد که [به نظر می‌رسید] حامله است و در همین حال که اوایل سال ۱۳۱۷ش بود، از طرف شرکت مرکزی، بنده را به ریاست ایالتی اداره پنبه و پشم پوست اهواز مأمور کردند و ناچار به اتفاق مریضه به طرف اهواز حرکت کردیم. پس از ورود به اهواز، ورم شکم مریضه به تدریج زیاد می‌شد و پس از چند ماه، بستری شد که قادر به حرکت نبود و شروع به درد کرد و تدریجاً از نه ماه گذشت. قابله‌ها آمدند و دکترها آمدند و کنسولتاسیون کردند و بالأخره تشخیص ندادند و قابله‌ها می‌گفتند بچه دوقلوست و مرده‌اند و بالاخره آماس شکم، الی پنجاه سانتی متر رسید و بالا آمد. دکترها از معالجه عاجز شدند و مریضه را جواب کردند.

مرحوم صولت السلطنه هزاره‌ای که آن زمان در اهواز بود و به اداره پنبه و پوست مراجعاتی داشت، قضیه را فهمید و به توسط رئیس شرکت نفت اهواز (آقای قوامی)، از دکتر کنکوی انگلیسی، رئیس مریض‌خانه آبادان، دعوت کرد که عیادتی از مریضه بکند و دکتر نام‌برده، روز پنجشنبه چهاردهم شعبان المعظم ۱۳۵۷ق مطابق سال ۱۳۱۷ش وارد منزل بنده شد. به محض این که چشمش به مریضه افتاد، فوق العاده متأثر و متحیر [شد] و از روی چادر نماز با انگشت سبابه‌اش به پهلو راست و چپ مریضه فشار داد و تشنج شدیدی به مریضه رخ داد و فوری اظهار کرد که: جانور موسوم به ... است (که بنده، اسم آن را فراموش کردم) و می‌گفت به وزن

دوازده کیلو است و به تمام پاها و دست‌ها ریشه دوانیده و چندین ساعت باید زیر عمل جراحی قرار گیرد و صد در صد، خطر مرگ، حتمی است؛ زیرا که بایستی در سه ماهه اول تشخیص بدهند و عمل کنند و حالا متجاوز از نه ماه است و خطر، محرز است و بالاخره اظهار کرد: عمل [جراحی] کنید، می‌میرد و عمل هم نکنید، بعد از سه روز دیگر می‌ترکد. و پس از مشورت با دکتر، جواب داد: اگر عمل کنید و بمیرد، بهتر است از این که بترکد. و قرار شد فردا صبح جمعه آمبولانس آبی از آبادان به رود کارون بفرستد و مریضه را برای عمل به آبادان ببرند. ضمناً گفتند: باید بروید در شهربانی و تعهد کنید که اگر مریضه از بین رفت، مسئولیتش متوجه اطبای مریض‌خانه نباشد؛ چون خطر مرگ، حتمی است. و والده علویّه‌اش و خود مریضه، از این مذاکرات مطلع شدند و بعد از رفتن دکتر کنکو، شروع به گریه و زاری نمودند و مریضه، بی‌اختیار اشک می‌ریخت و مادرش به سر و سینه خود می‌زد و گریه می‌کرد و برای بنده هم به واسطه مشغله زیاد که باید به امورات شعبه‌های شرکت از قبیل دزفول، اندیمشک و شوشتر و رامهرمز و بهبهان و هویره و شادگان رسیدگی نمایم، مجال این که نیم ساعت بالای سر مریضه بنشینم نبود. رفتم به اداره و غروب همان پنجشنبه آمدم منزل. دیدم که مریضه و مادرش مشغول گریه و زاری هستند و مریضه، وصیت کرد که بعد از فوت، جنازه را به تهران حمل کنم. جواب دادم با این هوای گرم خوزستان به هیچ وجه میسر نیست جنازه به تهران حمل شود.

بالاخره وصیت کرد که در امام‌زاده هارون دفن گردد و بنده، همان اول شب، کارهای مقدماتی دفن و کفن را فراهم کردم. یک‌مرتبه در همان انقلاب، یادم آمد خوابی که در ساوه دیده بود و امام عصر علیه السلام فرموده بود هر وقت تو مرا صدا بزنی، من دادرس تو ام. به مریضه گفتم: خوابی که در ساوه دیده بودی، حقیقت داشت یا خیر؟ با اشاره، حالی کرد که: بلی. گفتم: امشب، شب تولد همان امام زمان علیه السلام است، به علاوه شب جمعه است و شب زاید النور است و ان شاء الله دعا مستجاب

می‌شود. متوسل شو به امام زمان! مریضه اشاره کرد که مرا ببرید پشت بام. بنده فرستادم دوازده نفر زن عرب آمدند و با کمک یکدیگر مریضه را به پشت بام بردند و قالیچه هم برای والده‌اش انداختم که او هم مشغول دعا کردن باشد و بنده از فکر و خیال زیاد و غم و غصه در اتاق پایین، الی صبح بیدار بودم، و طبق سفارشی که قبلاً به عبد الخالق شوfer کرده بودم، یک ساعت قبل از آفتاب، اتومبیل را آورد درب منزل و بنده پس از ادای نماز صبح سوار شدم و به رود کارون رفتم. دیدم آمبولانس حاضر است و برگشتم آدمم خیابان. از کاروان‌سرای، چهار حمال برداشتم آدمم منزل. آنها را گذاشتم درب خانه و فوراً رفتم به اداره خودمان. درب اداره را باز کردند و رفتم در اتاق کار و نوشتم به کارمندان که من مریضه را بردم آبادان برای عمل. هر چه تلگراف و نامه از شعبات و تهران رسید، با تلفن اطلاع دهید تا جواب داده شود.

برگشتم آدمم منزل. تازه آفتاب زده بود. وارد منزل شدم که مریضه را از پشت بام بیاورم پایین. ناگاه چشمم افتاد به ایوان مقابل اتاق خود. دیدم مریضه، سلامت و بدون آماس شکم و بدون درد، با مادر خود نشسته‌اند و یکدیگر را در بغل گرفته‌اند. هم اشک می‌ریزند و هم می‌خندند. با حالت بُهتی که در من ایجاد شده بود، چند دقیقه نگاه کردم. مریضه گفت: دیدی که خواب من راست بود و امام زمان علیه السلام مرا شفا داد و از مرگ حتمی نجات یافتم!

این طور تعریف کرد که: نزدیک سحر بود و در عالم یقظه، مرا از پشت بام بلند کردند، به طرف آسمان بردند، مثل این که در طیاره بودم و صدای خروسی به گوشم می‌رسید و ماه و ستاره‌ها به قدری نزدیک شده بودند که تصور می‌کردم دستم به آنها می‌رسد و چنان سحر نورانی و روحانی به عمرم ندیده بودم. همین طور که خوابیده بودم، ولی عصر علیه السلام تشریف آوردند و من عذر خواستم که نمی‌توانم بنشینم و ادب به جا بیاورم. ایشان فرمود: «عیبی نداری» و از روی چادر، دست مبارک را بر روی

شکم من کشید و فوری غیب شدند. بعد، مرا با همان حال از آسمان به روی پشت بام آوردند و خوابانیدند.

و بعد مریضه نیم‌خیز می‌نشیند و قرآنی که نزدیک او بود، برداشته و به گوش خود می‌چسباند و دست را با قرآن تکیه سر می‌کند و خوابش می‌برد. مجدداً در خواب می‌بیند که امام زمان علیه السلام تشریف آوردند و آقای سید مهدی آقا، دایی خودشان، هم در پشت سر ایشان قدری دورتر ایستاده‌اند. همین که امام علیه السلام نزدیک می‌شوند، مریضه می‌بیند سه حلقه چاه در جلوی او کنده شده. بعد امام علیه السلام به آقا دایی ایشان می‌فرماید: «مهدی! بیا این سه چاه را پُر کن».

آقا دایی نام‌برده می‌آیند و با دست، خاک‌ها را می‌ریزند در چاه‌ها و هر سه حلقه را پر می‌کند و صاف می‌نماید. بعد امام علیه السلام یک شاخه سبز کوچک می‌دهند به آقای سید مهدی و می‌فرمایند: «این شاخه را در چاه وسطی بکار».

نام‌برده هم آن شاخه را در چاه وسطی غرس می‌کند. فوری درخت بسیار بزرگی سبز می‌شود و مریضه از خواب بیدار می‌گردد. می‌بیند شکم، طبیعی [است] و به هیچ وجه احساس درد نمی‌کند و ورم ندارد و به طوری مات و مبهوت می‌شود که تصوّر می‌کند باز هم خواب می‌بیند، و بدون این که ذره‌ای آب یا خون دفع شده باشد، دوازده کیلو وزن جانور معلوم نشد کجا رفت، چه شد که مریضه کاملاً به حال طبیعی سالم شد.

معلوم است بنده در آن وقت، چه حالی پیدا می‌کنم! به قدری ذوق‌زده شده بودم که همان روز جمعه تمام اثاثیه منزل را بسته‌بندی کرده و به راه آهن فرستادم و بلیط هم گرفتم و صبح شنبه بدون اجازه از مرکز، به طرف تهران حرکت کردیم. در موقع حرکت که در اتاق تیرن نشسته بودیم، یک‌مرتبه به خاطرم رسید چه غفلت بزرگی کرده‌ام. اقلماً بایستی بروم آبادان و دکتر کنکو را بیاورم اهواز یا این که مریضه را ببرم آبادان و دکتر نام‌برده ببیند که روز پیش چه بوده و امروز چیست و دوازده کیلو آب یا

جانور، چه شد و کجا رفت و بفهمد امام زمان شیعیان کیست و تا حال که پانزده سال می‌گذرد و هنوز به پشیمانی عمل خود باقی ام و تأسف می‌خورم و ناچار باید بگویم: الخیر فی ما وقع.^۱

۴/۵

تشریف سید کریم پینه‌دوز

آیه الله حاج آقا مرتضی تهرانی^۲ در پاسخ این جانب که پرسیدم: آیا کسی را دیده‌اید که مطمئناً، باشد محضر ولی عصر (عج) را درک کرده است؟ فرمود: دو مورد دارم:

یکی سید کریم پینه‌دوز^۳ است. من در کودکی همراه پدرم^۴ به مغازه ایشان رفتم، مغازه وی در بازاری بود که یک سرش به سه راه کوچه غریبان و یک سرش به بازار سید اسماعیل متصل می‌شد، عرض این مغازه حدود یک متر و نیم و طولش دو سه متر بود، و کف آن حدود پنجاه سانت از کف بازار بالاتر بود - پیرمردی در این مغازه حضور داشت که جعبه‌ای را برعکس کرده و روی آن ابزار تعمیر کفش گذاشته و مشغول کار بود، پدرم سلام کرد و لب مغازه نشست. من که ناظر صحنه گفتگوی آن‌ها بودم احساس می‌کردم که گویا از نظر معنوی تعادلی میان آن‌ها برقرار است.

۱. بشارت ظهور: ص ۳.

۲. فرزند ارشد میرزا عبد‌العلی تهرانی، و برادر حاج آقا مجتبی تهرانی از استادان اخلاق و مجتهدان معاصر شیعه در تهران و امام جماعت مسجد بزازها در بازار تهران است.

۳. سید کریم محمودی از آن جاکه در گوشه‌ای از بازار تهران به پینه‌دوزی و پاره‌دوزی مشغول بود، به «آقا سید کریم پینه‌دوز» مشهور بود. او از شاگردان مرحوم حاج شیخ مرتضی زاهد به شمار می‌رفت. در کربلا از دنیا رفت و در صحن مطهر امام حسین علیه السلام به خاک سپرده شد.

۴. آیه الله حاج میرزا عبد‌العلی تهرانی (م ۱۳۴۶ ش) از علما و فضیلا بزرگ تهران و از شاگردان آیه الله شیخ عبد‌الکریم حائری و پدر بزرگوار حاج آقا مرتضی و حاج آقا مجتبی تهرانی است.

پیرمرد، در حالی که مشغول کار بود نگاهی به پدرم کرد و گفت: دیروز آقا لطف کردند، چند دقیقه‌ای تشریف آوردند و آنجا (اشاره به نقطه‌ای از مغازه) نشستند و از من احوالی پرسیدند.

پیرمرد ضمن اشاره به یک قوطی حلبی شبیه قوطی‌های سوهان که در آن چند حبه نبات زرد رنگ به اندازه نخود پخته بود، گفت: آقا این را مرحمت کردند من می‌دهم به شما.

حدود ده دقیقه تا یک ربع ساعت آنجا ماندیم و بعد حرکت کردیم. پنج شش قدم که آمدیم، پدرم به من گفت: این آقا اسمش آقا سید کریم پینه دوز است. این مرد از اولیای الهی است. فهمیدی مقصودش از این جمله که گفت: آقا تشریف آوردند و از من احوال پرسیدند چه کسی بود؟
گفتم: نه.

فرمود: مقصودش امام زمان - صلوات الله علیه - بود.
بعد نبات را به من داد و من آن را میل کردم.

۵/۵

پانچ پریش حیدر آقا معجزه

مورد دوم، جریانی است که حیدر آقا معجزه،^۱ (فرزند مُرشد چلوویی)^۲ برایم نقل

۱. حیدر آقا تهرانی، متخلص به «معجزه»، شاعر و صاحب دیوان و از شاگردان شیخ رجبعلی خنایط بوده است. وی زمانی در مدرسه فیضیه قم برای طلاب، غذاخوری ایجاد کرده بود.

۲. حاج میرزا احمد عابد نهاوندی، مشهور به حاج مرشد چلوویی (م ۱۳۵۷ ش)، شاعر متخلص به «ساعی» و از عارفان معاصر، در بازار تهران جنب مسجد جامع، طبّاخی داشت و برای عموم، سخنرانی‌های هفتگی برپا می‌کرد. چون با مردم با زبان شعر و پند و اندرز برخورد می‌کرد، به «حاج مرشد» معروف بود. تنها نسخه دیوان اشعار عرفانی ساعی در زمان خودش در آتش‌سوزی مغازه‌اش سوخت. از این رو، پس از تدوین اشعار بر جا مانده به «دیوان سوخته»، مشهور شد که پس از درگذشت او تاکنون چند بار چاپ شده است.

کرد. وی گفت:

من درباره صحت این روایت: «نَزَّهونا عن الربوبية^۱ و قولوا فينا ما شئتم»^۲ که درباره مقام اهل بیت علیهم السلام وارد شده، تردید داشتم. مضمون این روایت به من نچسبیده بود. نمی‌دانستم این روایت از اهل بیت علیهم السلام صادر شده یا نه. در سفری که به عتبات داشتم، در زیارت سامرا هنگامی که به سرداب امام زمان علیه السلام رفتم، این سؤال از ذهنم گذشت که این حدیث از خاندان شما صادر شده یا نه؟

آقا فرمودند: بر می‌گردی تهران می‌روی پیش میرزا عبدالعلی تهرانی^۳، سؤالت را از او می‌پرسی، زیرا او از زبان ما سخن می‌گوید!

من آقا میرزا عبدالعلی را نمی‌شناختم، وقتی به تهران برگشتم، آدرس منزل ایشان را گرفتم و خدمت ایشان رسیدم. پس از سلام و احترام نشستم، خواستم مسئله خود را بگویم، ایشان فرمود: می‌دانم کدام روایت را می‌گویی!

از جا برخاست، رفت از کتابخانه کتابی را آورد و باز کرد، روایت را آورد و خواند و فرمود: این روایت از اهل بیت علیهم السلام صادر شده است!

«سه مطلب مهم در مورد مغازه جناب مرشد باید گفت: یکی در مورد لقمه‌هایی بود که جناب مرشد در دهان کودکان و گاه بزرگسالان می‌گذاشت و دیگری در مورد تابلویی که روی دخل مغازه نهاده بود، مبنی بر «نسیه و وجه دستی داده می‌شود» و سوم، مساکینی که برای گرفتن خرجی یومیه و غذای رایگان به این مغازه می‌آمدند. وی در حدود نود سالگی در ۲۵ شهریور ۱۳۵۷ ش در تهران درگذشت. قبر وی در جنب ابن بابویه تهران داخل مسجد ما شاء الله است (ر.ک: بهترین کاسب قرن: خاطرات مرحوم حاج مرشد چلویی).

۱. مشارق أنوار الیقین: ص ۱۱۰.

۲. متن روایت به نقل شیخ صدوق (در کتاب الخصال: ص ۶۱۴ ح ۲): امام علی علیه السلام می‌فرماید: «إياكم والغلو فينا قولوا إنا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم». این مضمون در منابع دیگر حدیثی مانند: مختصر بصائر الدرجات (ص ۵۹ و ۲۰۳) و الاحتجاج (ج ۲ ص ۲۳۳) نیز آمده است. بدیهی است که مقصود از «قولوا فی فضلنا ما شئتم» به معنای جایز بودن دروغ در فضایل اهل بیت علیهم السلام نیست؛ بلکه مقصود، این است که آن قدر فضایل این بزرگواران فراوان است که پایین‌تر از مقام ربوبیت، هر فضیلتی که تصور شود، برازنده آنهاست.

۳. ر.ک: ص ۲۷۰ پانویشت ۴.

من جریان سرداب را برای ایشان تعریف کردم و گفتم: پاسخ سؤالم را حواله کردند به اینجا!

ایشان پس از شنیدن سخن من خیلی گریه کرد. هق هق^۱ می کرد و اشک از ریشش پایین می آمد.

من پس از این جریان ایشان را رها نکردم، چون در سرداب به خودم گفته شده بود: او از زبان ما سخن می گوید!

۶/۵ تشریف سید حسن درافشان

در تاریخ هشتم فروردین ماه ۱۳۹۱ ش دیداری داشتم^۲ با آیه الله سید جعفر سیدان. از ایشان تقاضا کردم که داستان تشریف مرحوم حجة الاسلام و المسلمین سید حسن درافشان، ساکن مشهد و عموزاده حضرت آیه الله سید علی سیستانی - حفظه الله - را تعریف کنند.

آیه الله سیدان فرمود: داستان شیرینی است. آقای درافشان، مرد بسیار فوق العاده ای بود. از نظر زهد، نمونه بود. منبر می رفت، منبرهای یکی - دو ساعته! یکصد و پنج سال عمر کرد، و تا همان روزهای آخر، منبرش را می رفت. الغدیر تدریس می کرد. تالیفی در علم تجوید دارد. در علوم غریبه هم قوی بود. جلسه تفسیری داشت شب های سه شنبه. جلسه اش در منزل همشیره زاده بنده، آقای حسین پور، بود. قبل از یکی از جلسات، به همشیره زاده گفتم: به آقای درافشان بگو امشب تفسیر نگویید و به جای آن، کراماتی را که او از جدش مرحوم [آیه الله] سید علی

۱. هق هق، حکایت صوت کسی است که گریه بسیار کرده باشد و صدایی شبیه سکسکه از او برآید (لغت نامه دهخدا).

۲. استاد سید جعفر سیدان، متولد سال ۱۳۱۳ ش در مشهد، از علمای مشهد و خطبای بزرگ و از شاگردان آیه الله شیخ مجتبی قزوینی و آیه الله سید محمد هادی میلانی است.

سیستانی^۱ دیده بگوید و مطالب ایشان را ضبط کن. حیف است.

در آن شب، خودم و یکی دو نفر دیگر از رفقا در جلسه شرکت کردیم. به ایشان گفتم: تقاضا دارم شما امشب تفسیر نگویند و این داستان‌ها را بگویید. چهار - پنج داستان شنیدنی بود.

آقای حسین پور گفت: حاج آقای درافشان، خودشان هم داستانی دارند. گفتم: خوب، بفرمایید.

گفت: آقای درافشان با اشاره به سفری که حدود شصت سال قبل به مکه داشت فرمود:

شخصی ششصد تومان به من و رفیقم داد که مکه برویم. ما راه افتادیم. به جده که رسیدیم، رفیقمان مریض شد. سیصد تومان آن، خرج شد. من در فکر بودم که سیصد تومان باقی مانده برای هزینه‌هایی که در پیش داریم، کم است. ناراحت بودم که با سیصد تومان چه کار کنیم!

رفیقم از اتاق بیرون رفته بود. آقای درازی خیلی گیرا وارد اتاق شد و پهلوی من نشست و گفت: سلام علیکم.

گفتم: علیکم السلام.

به زبان عربی گفت: «ثَلَاثُمِئَةٌ تَكْفِيكَ (سیصد تومان برای شما بس است)»

گفتم: برای عمه ات بس است!

وی تبسمی کرد و به زبان فارسی گفت: «سیصد تومان، بس است! هر کس هر

چه خواست، به او بده».

این جمله را گفت و بلند شد و رفت.

جمله دوم، مرا تکان داد. بلند شدم و دنبال او رفتم که ببینم کیست؛ ولی او را

۱. آیه الله سید علی بن محمد رضا سیستانی (م ۱۳۴۰ ق)، جد آیه الله سید علی حسینی سیستانی که هم اکنون

مرجع تقلید و ساکن نجف است (ر.ک: نقباء البشر: ج ۴ ص ۱۴۳۴).

پیدا نکردم. برگشتم و شروع کردم به گریه کردن. رفیقمان آمد و گفت: چه شده؟ چرا گریه می‌کنی؟

گفتم: مکه است. آدم گریه می‌کند.

رفتیم مکه. خواستیم خانه اجاره کنیم، صاحب خانه، پول اجاره را پیش از تحویل منزل خواست. برای هر نفر، صد تومان. دویست تومان به او دادیم. شخصی که در تهران حصیربافی داشت، آمد. دیدم ناراحت است.

گفتم: چه شده؟

گفت: پولم را در حرم دزدیدند.

گفتم: چه قدر بود؟

گفت: صد تومان.

صد تومان هم به او دادم.

پیرزنی به نام بی بی فاطمه آمد، گریه می‌کرد. پول او را هم زده بودند. به او هم یکصد تومان دادم.

آن سال برای رفتن به عراق هم اجازه دادند؛ اما گفتند هر کس می‌خواهد عراق برود، باید صد تومان بدهد. دویست تومان هم برای خودم و رفیقم برای رفتن به عراق دادم!

این شد ششصد تومان، علاوه بر همهٔ مخارج دیگری که در مکه و مدینه و عراق داشتیم.

در نجف، به دیدن آقای سیستانی^۱ رفتم. پس از احوال پرسسی، از او پرسیدم: پول می‌خواهی؟ چیزی نمی‌گفت. با اصرار من معلوم شد که ایشان سیصد تومان مقروض است. سیصد تومان هم به ایشان دادم!

برگشتیم مشهد. حسین آقا [پسرم] گفت: آقا جان! پول‌ها [بی که گذاشته بودی]

۱. آیه الله سیدعلی ابن محمدباقر سیستانی (متولد ۱۳۰۹ ش)، از مراجع تقلید فعلی است که آن سال‌ها برای تحصیل، از مشهد به نجف رفته بود و آقای دُرّافشان، عموزادهٔ ایشان است.

تمام شد و چهل تومان کم داشتیم، قرض کردم.
گفتم: از صندوق امام زمان علیه السلام، این هم چهل تومان! در این جا، آن پول، تمام شد!

۷/۵

تشریح محمد علی اربابی

جناب حجة الإسلام و المسلمین حاج شیخ حسین انصاریان^۱ نقل کرد:
فردی بود به نام محمد علی اربابی تهرانی که با آقای شیخ رجبعلی خیاط، بسیار نزدیک بود. درباره سفرش به مکه می گفت: شب نهم به عرفات رسیدم. در آن زمان، عرفات بسیار تاریک بود و از چراغ دستی استفاده می شد. ساعت ده شب بود که پیوسته متذکر حضرت امام عصر علیه السلام بودم، البته نه برای زیارتشان؛ چرا که خود را لایق زیارت ایشان نمی دانستم. بیرون چادر، متذکر بودم در حالی که هیچ کس حضور نداشت، صدایی به زبان فارسی روان شنیدم که گفت: آقای حاج محمد علی!

برگشتم و با یک چهره منور، روحانی و آسمانی مواجه شدم.

گفت: بیا کنار دست من.

گفتم: چشم! و در حقیقت به سوی ایشان کشیده شدم. کنارش نشستم.

فرمود: امشب شب عرفه است، زیارت حضرت سیدالشهداء وارد است، دلت

می خواهد من یک زیارت بخوانم؟

من از کودکی زیارت‌های معروف را شنیده بودم و با آنها آشنایی داشتم و

۱. استاد شیخ حسین انصاریان متولد سال ۱۳۲۳ ش در خوانسار. پس از اتمام تحصیل در دبیرستان، راه طلبگی را در پیش گرفت. تحصیلات وی در دو حوزه علمیه تهران و قم بوده است. او در قم در جلسات اخلاقی مرحوم حاج آقا حسین فاطمی و مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس تهرانی شرکت می کرد. وی به تحقیق و تألیف و تبلیغ علوم اسلامی مشغول است. عرفان اسلامی (شرح مصباح الشریعة) و تفسیر و شرح صحیفه سجّادیه از آثار اوست.

مضامین و کلمات آن‌ها را می‌دانستم. به ایشان گفتم: خیلی دوست دارم. حدود یک ساعت زیارتی را خواند که من تا آن زمان نشنیده بودم. کلمه به کلمه که می‌خواند، من حفظ می‌کردم و تا آخر به حافظه ام سپرده شد. گریه کردن آن شخص هم غیر قابل توصیف بود. پس از زیارت خدا حافظی کرد و رفت، هر قدر از من دور می‌شد، زیارت هم از خاطر من می‌رفت تا این که به کلی آن را فراموش کردم. از مکه به کاظمین رفتم. کنار راه آهن ایستاده بودم، ناگاه همان شخص را دیدم. نزدیک آمد، سلام کرد و گفت: به تهران که رفتی، سلام مرا به آقا شیخ محمد حسن طالقانی برسان^۱.

وقتی به تهران آمدم، نزد آقا شیخ محمد حسن رفتم و قضیه را نقل کردم. ایشان بسیار گریست و مرا متوجه کرد که آن شخص امام عصر (عج) بوده است. در حالی که من نه در عرفات و نه در کاظمین، آن بزرگوار را نشناخته بودم.

۸ / ۵

ارتباط شاگرد میرزا محمد اصفهانی^۲

یکی از خطبای معروف ضمن سخنرانی در حسینیه کوثر^۳، کرامتی از امام عصر (عج) در مورد طلبه‌ای نقل کرد، از ایشان پرسیدم منبع این داستان کیست؟ ایشان خطیب دیگری را معرفی نمود. از او هم منبع خبر را پرسیدم، گفت: این ماجرا را از یکی از مراجع تقلید معاصر، در زمانی که ایشان در مشهد منبر می‌رفت شنیدم.

۱. آقا شیخ محمد حسن، پدر آقا شیخ یحیی عبادی طالقانی (داماد مرحوم آیه الله سید صدر الدین صدر) بود؛ ایشان از علمای بزرگ تهران و در امر به معروف و نهی از منکر فوق العاده بود.

۲. شهید مشروطه، شیخ محمدباقر اصفهانی شیرازی (۱۲۸۶ - ۱۳۲۶ ق) از اساتید آیه الله شاه‌آبادی و آیه الله محمدحسین اصفهانی غروی و مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی و برادر همسر آیه الله العظمی اراکی است. وی از شاگردان آقا علی حکیم و حکیم قمشاهی و میرزای جلوه است.

۳. واقع در تهران، شهرک قائم، کوی کوثر.

به دلیل اهمیت موضوع، خدمت آن مرجع عالیقدر رسیدم،^۱ و خبر منسوب به ایشان را نقل کردم. ایشان منکر مطلب به آن شکل شد و فرمود: آنچه من نقل کرده‌ام چیز دیگری است که شاید آنان اشتباه نقل کرده‌اند، سپس ایشان جریان دیگری را نقل کردند که خلاصه آن این است:

این قضیه را من بلاواسطه از آقای خویی^۲ نقل می‌کنم و ایشان هم بی واسطه از آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و ایشان هم از صاحب اصلی ماجرا.

قضیه چنین بوده که یکی از دهات شاهرود ملأیی داشته که فوت می‌کند، پس از او پسرش آخوند آن محل می‌شود. وی با این که بی سواد بوده، همه امور دینی آن محل را اداره می‌کرد و تنها چیزی که از پدر برایش مانده بود، این بود که روزهای جمعه غسل جمعه می‌کرد!

یک روز به آینه نگاه می‌کند می‌بیند موی سفید در ریشش پیدا شده، متنبه می‌شود که مردم در این مدت هر مسئله‌ای از من پرسیدند، هر چه به نظر آمد، گفتم، در هر امری دخالت کردم، الآن وقت مرگ است، چه کنم؟! آنجا بیچاره می‌شوم.

پس از این ماجرا، برای جبران مافات، مردم محل را جمع می‌کند و منبر می‌رود و می‌گوید: ایها الناس! داستان من چنین بوده. هر چه گفتم بی خود گفتم. هر مسئله‌ای که پرسیدید و من جواب گفتم، اساسی نداشت. هر چه از شما گرفتم به ناحق بود! این من و این شما! هر کاری می‌خواهید بکنید!

مردم به او هجوم بردند، آب دهن به او افکندند، زدند و مجلس به هم خورد. او آمد به منزل، به زن و بچه‌اش گفت دیگر نمی‌توانم اینجا بمانم، من می‌روم و شما را به خدا می‌سپارم.

۱. ایشان در حال حاضر یکی از مراجع تقلید در قم است.

۲. مرحوم آیه الله سید ابوالقاسم خویی (عج) از مراجع تقلید گذشته.

بعد گرسنه و تشنه سر به بیابان گذاشت، هر جا می‌رسید، نان خشکی پیدا می‌کرد، می‌خورد تا رسید به تهران. خود او نقل می‌کند که وقتی به تهران رسیدم، همه غم‌های عالم به دلم هجوم آورد، با خود گفتم آن گذشته‌ام، این هم آخرتم و این دنیا! وقتی بیچاره شدم، دیدم یک نفر کنارم راه می‌رود، نگاهی به من کرد و گفت: غصه نخور! دیدم دیگر هیچ غصه‌ای ندارم، بعد به من فرمود: می‌روی فلان مدرسه (نشانی داد) به خادم می‌گویی که به تو اتاق بدهد، می‌دهد! بعد می‌روی پیش فلانی - که اول فقیه شهر بود - می‌گویی برایت شرایع تدریس کند، بعد می‌روی پیش فلان حکیم - که او هم اول حکیم شهر بود - می‌گویی که منطق برایت بگویند، هر وقت هم دلت گرفت من حاضرم.

وی نزد خادم مدرسه رفت، فوری حجره‌ای در اختیارش گذاشت. پیش فقیه و حکیم رفت و درس را نزد آن‌ها شروع کرد (گویا خود حاج شیخ محمد حسین اصفهانی هم نزد آن حکیم، حکمت خوانده بود). روزی به استاد می‌گوید شما همسر صیغه‌ای گرفته‌ای و او هم کتاب را در دولابچه گذاشته^۱ و شما بی مطالعه برای من درس می‌گویید.

استاد، بهت زده می‌شود، که این شخص کیست که اسرار زندگی مرا می‌داند. از وی می‌پرسد که: شما کی هستید؟ وی ماجرای خود را می‌گوید، استاد دست وی را می‌بوسد و برای وی خضوع می‌کند، شاگرد، متحیر می‌شود که این یعنی چه؟! استاد می‌گوید: من از تو فقط یک درخواست دارم، فقط پنج دقیقه از آن آقا برای من وقت بگیر که من خدمتت برسم.

وی می‌گوید: این که مشکل نیست، من هر وقت بخواهم او وقت می‌دهد، هر چه بگویم گوش می‌دهد.

استاد گریه می‌کند و التماس می‌کند که برای من وقت بگیر، ولی او متوجه اهمیت

۱. دولابچه: گنجی کوچک.

موضوع نمی‌شود....

بار دیگر که استاد او را می‌بیند، می‌پرسد چه شد؟ پاسخ می‌دهد: از اینجا که رفتم، خواستم، آقا حاضر شد، من هنوز چیزی نگفته بودم که ایشان فرمود که به ایشان بگو: آن کاری (توبه ای) که تو کردی، اگر او انجام دهد، ما خودمان می‌آییم. نمی‌خواهد وقت بگیرد.

بعد، استاد می‌گوید: درس را شروع کنیم؟ می‌گوید: آقا فرمود: درس لازم نیست و خدا حافظی می‌کند و می‌رود و دیگر دیده نمی‌شود.

پس از این ماجرا برای آن استاد هم انقلابی روحی پیدا شد و اعتزال پیشه کرد.

گفتنی است: آیه الله محمدعلی اراکی رحمته الله، گزارش دیگری از این ماجرا به نقل از جناب مستطاب علام فهام آخوند محمدعلی از شاگردان مرحوم میرزا محمدباقر اصطهباناتی نقل کرده و در پایان حکایت می‌گوید:

پس جناب میرزا می‌گوید: ما را به خدمت او مشرف ساز. پس چون دستور می‌طلبد، می‌گوید: خیر! اگر بنا شد، ما خود به منزل میرزا می‌آییم.

پس میرزا به توسط آن آخوند، سه مسئله استفسار می‌نماید: اول، آن که: تسبیحات اربع در نماز، یک دفعه واجب است یا سه دفعه؟ جواب می‌آورد: یک دفعه.

دوم، آن که: عمل امّ داوود بر همان نحو است که مرحوم مجلسی نقل کرده است یا نه؟ جواب آورد که خیر و نسخه صحیح آن را نیز تحصیل می‌کند.

پس آخوند ملا محمدعلی گفته بوده است که هر چه میرزا در شیراز از پی آن نسخه گردید، گم شده بود و پیدا نشد.

اما مسئله سوم را ناقل، فراموش نموده بود.

پس میرزا می‌گوید: پس از چندی، آن آخوند نیز مفقود شد و معلوم نشد

به کجا شد.^۱

۹ / ۵

عنایت امام علیهما السلام به سید یحیی حسینی

جناب حجة الإسلام سید یحیی حسینی^۲ چند خاطره جالب از حج دارد که بنا به درخواست این جانب به صورت مکتوب ارائه شده است. خاطره نخست به این شرح است:

در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی برای بار نخست با کاروانی از تهران توفیق تشریف به مکه مکرمه را پیدا کردم. در فرودگاه جدّه، که جنب شهر جدّه قرار داشت، مکانی بود معروف به «مدینه الحاج» دارای سه طبقه که طبقه تَحْتانی آن، آشپزخانه کاروان‌ها بود. چون وسیله نقلیه برای مدینه و یا جُحْفه کم بود، می‌بایست زائران دو روز یا بیشتر در مدینه الحاج می‌ماندند تا نوبت وسیله به آن‌ها برسد.

در طبقه اوّل و دوم مدینه الحاج اطاق‌های بزرگ و زیادی بود که زائران اسکان می‌یافتند تا نوبت حرکتشان برسد. اطاقی که به کاروان ما اختصاص یافت ۳۶ تخت سه طبقه داشت که برای کل کاروان کافی بود. هر یک از زائران تختی را گرفتند، من صبر کردم همه جای دلخواه خود را بگیرند، هر تختی خالی ماند، آن را بگیرم. هر کس جای خود را گرفت و طبقه سوم یک تخت در گوشه اطاق خالی ماند، که من هم آن را گرفتم.

زائران هر یک مشغول کاری بودند؛ یکی تخمه می‌شکست، جمعی با هم حرف می‌زدند و خلاصه هر یک به کاری مشغول بودند. همان طوری که نشسته بودم

۱. شرح احوال حضرت آیه الله العظمی اراکی: ص ۵۴۳ و ۵۹۵.

۲. بر اساس گزارش بعثه مقام معظم رهبری، آقای سید یحیی حسینی یکی از روحانیون موفق کاروان‌های حج است که سالیان متمادی در خدمت زائران خانه خدا بوده است.

دیدم آقای با موهای خیلی مشکی براق و محاسن منسکی ولی سربرهنه وارد اطاق شد و به زائران نگاه می‌کرد، مانند کسی که گم شده‌ای دارد و به دنبال او می‌گردد؛ تخت به تخت و نفر به نفر. هیچ یک از زائران هم متوجه ایشان نبودند و هر کسی مشغول کار خودش بود.

من فکر کردم ایشان دنبال کسی می‌گردد، از تخت پائین آمدم، جلو رفتم و به ایشان سلام کردم، او هم جواب داد. با این که می‌خواستم بپرسم که دنبال کی می‌گردید؟ ناخواسته پرسیدم: آقا شما امسال برای حج آمده اید یا هر سال می‌آید؟ فرمود: من هر سال می‌آیم.

سؤال کردم: هر سال برای خودتان می‌آید یا به نیابت کسی و به خرج کسی می‌آید؟

فرمود: هر سال برای خودم و با خرج خودم می‌آیم.

گفتم: حال که شما هر سال می‌آید دعا کنید من هم هر سال بیایم.

لبخندی زد و فرمود: تو هم ان شاء الله می‌آیی!

بعد فرمود: آن دفترچه سُرَبی توی جیب را بیرون بیاور، یک ختم می‌گویم،

بنویس.

دفترچه کوچکی که جلد سُرَبی داشت و در جیب بغلم بود را بیرون آوردم. دقیق یادم نیست که ختم را خودم نوشتم یا ایشان نوشتند، هر چه بود دفترچه مفقود شد، ولی دستور این بود:

در زمان واحد (هر وقت از شبانه روز، مثلاً دو بعد از ظهر یا دو نیمه شب) و در مکان واحد؛ طوری که کسی نبیند و متوجه نشود و خود هم به کسی نگویی، این عمل را چهارده روز یا شب، پیاپی تکرار کن، نتیجه آن در خواب بر تو آشکار می‌شود.

جلسه اول دو رکعت نماز و بعد از نماز یک هزار صلوات تقدیم به حضرت

رسول، جلسه دوم تقدیم به حضرت علی بن ابی طالب و همین کیفیت تا جلسه چهاردهم به نام مقدس حضرت مهدی؟ ع. تسبیح گلی سیاه که با آن صلوات می فرستی را هم به دیوار رو به قبله آویزان کن که کسی آن را نبیند و فقط خود برداری و صلوات را بشمری و به جای اولش آویزان کنی.

این دستور را نوشتند یا نوشتم و ایشان از اطاق خارج شدند. من از زائری که در تخت خواب نزدیک مکان ایستادن ایشان بود، پرسیدم: این آقا کجایی بودند و دنبال چه کسی می گشتند؟

زائر گفت: من کسی را ندیدم.

به او گفتم: همین آقایی که الآن کنار من ایستاده بود و خیلی وقت هم ایستاده بود. گفت: من کسی را ندیدم که با شما صحبت کند.

از دیگری پرسیدم، او هم گفت من کسی را ندیدم!

بحمدالله به دعای آن آقا تا کنون غیر از سال هایی که سفر حج تعطیل شد، همه سال ها مشرف بودم؛ یا به عنوان خدمه یا به عنوان معاون مدیر و یا به عنوان روحانی، و امیدوارم خداوند این توفیق را تا وقت مرگ از من نگیرد. البته من هم به امید بیت الله الحرام و مدینه منوره زنده ام.

ناگفته نماند من دستور را سال اول عمل کردم، شاید یک هفته بیشتر نگذشت که خواب دیدم کاروان حج از ایران عازم است. رفتم جلو که سوار هواپیما شوم، شخصی بازویم را گرفت و گفت: سید یحیی! تو با این کاروان ها نخواهی رفت؛ ولی می روی.

من تعبیر خوابم را این طور تشخیص دادم که به من گفتند امسال صلاح نیست و نمی روی، ولی غیر از این بود. همان سال و بدون مدرک از طریق عراق به حج مشرف شدم که ۱۱۰ روز هم طول کشید و بدون اختیار همه جا مرا می بردند که این خود اعجازی عجیب و باورنکردنی است. این دومین تشریف به مکه بود. از سال

سوم به بعد دیگر تشریف روی روال قرار گرفت و توفیق مستمر حاصل شد.

۱۰/۵

عنایت امام عصر علیه السلام به مادر شهید

خاطره دیگر حجة الإسلام سید یحیی حسینی^۱ درباره عنایت امام عصر علیه السلام به مادر شهید است:

در سال ۱۳۶۱ هجری شمسی برابر با سال ۱۴۰۲ هجری قمری با کاروان ۱۹۰۴ یزد به مدیریت مرحوم حاج محمد تقوی علیه السلام عازم حج تمتع شدم. روحانی کاروان مرحوم حاج سید کاظم رضوی بود. مادر اولین شهید انقلاب در یزد (شهید حسین زنبق) به نام فاطمه هم زائر کاروان بود که شوهر و دامادش خاصه سفارش او را کردند. من همه جا در خدمت کلیه زائران، خاصه این خانم بودم.

روز عرفه در عرفات نزدیک غروب آفتاب، چادرها را کارگران مطوفین جمع می‌کردند و به منی می‌بردند تا برای ورود زائران آماده کنند.

بعد از دعای عرفه و زیارت مولانا سیدالشهداء به زائرین این نکته را تذکر دادیم که چنانچه برای تجدید وضو از خیمه بیرون رفتید، تنها نروید، ممکن است در همین فرصت خیام را بخواه‌باندند و نتوانید ما را پیدا کنید. در این شرایط امکان گم شدن زیاد است.

آفتاب روز عرفه غروب کرد، کم‌کم اذان و نماز مغرب و عشا خوانده شد. ابتدا زن‌ها را برای سوار شدن و سرشماری به صف کردیم، یکی از خانم‌ها کم بود و او هم مادر شهید زنبق بود. جستجو با صدا زدن با بلندگو شروع شد. هر چه اطراف را گشتیم و صدا زدیم، فایده‌ای نداشت. تقریباً یک ساعت به این کیفیت گذشت.

زن‌ها را سوار اتوبوس کردیم و بعد مردها را به صف کرده و سوار کردیم و

همچنان تجسس جهت پیدا کردن خانم زنبق ادامه داشت، ولی بی ثمر. راننده هم به فریاد آمد که چرا معطلید؟ خلاصه یک ساعت دیگر حرکت را تأخیر انداختیم. اطراف ما از جمعیت خالی شد و هوا هم کاملاً تاریک. آن زمان وضع روشنایی مثل حالا نبود و تاریکی هوا و خالی شدن آن سرزمین از زائر ترسناک بود. کم کم زائرین هم به صدا درآمدند که خودش نباید می رفت، یک نفر بماند او را بیاورد ما به مزدلفه نمی رسیم، حج مان خراب می شود و....

در آن شرایط چاره‌ای جز حرکت نبود. حرکت کردیم ولی من در رکاب ماشین ایستادم و دائماً او را صدا می زدم و به حضرت صاحب الزمان - أرواحنا لثراب مقدمیه الفداء - متوسل می شدم.

سکوت غمباری زائران را در برگرفته بود. به هر تقدیر در مُزدلفه نزول کردیم، ضمن جمع آوری سنگ برای فردای منا، من جستجوی خود را برای پیدا کردن گم شده ام ادامه دادم. در اجتماعات زائران با بلندگوی دستی قسمت‌هایی از وادی را دور زده و صدا زدم، اما فایده نداشت.

در آن زمان زائران در وادی نیت وقوف کرده، هر کس مشغول سنگ جمع کردن و یا استراحت می شد و شب را آنجا می ماندند، با اعلان اذان صبح زائران را جمع کردیم و نیت وقوف تذکر داده شد. کم کم زن‌ها را سوار اتوبوس [کردیم] و کم کم، حرکت دادیم. مردها هم سوار و آماده حرکت به سوی مناشدند و به طلوع خورشید کم مانده بود. وارد وادی مشعر شدیم، آفتاب هم طالع گردید. به طرف خیام راه افتادیم.

من پرچم در دست داشتم و مردها را به سوی خیمه اول هدایت می کردم. چون زن‌ها زودتر حرکت کرده بودند، فکر می کردم مدیر آن‌ها به خیمه آورده است. وارد خیمه شدم. تنها کسی که در خیمه نشسته بود فاطمه زنبق بود! با گریه شوق به سویش دویدم و گفتم حاجی فاطمه کجا رفتی؟ کجا بودی؟ چطور شد که گم شدی؟

با حالتی متعجب گفت: آقای حسینی! شوخی ات گرفته، چه کسی گم شده، شما خودت مرا آوردی و برایم سنگ جمع کردی و نشاندی و دعا خواندی و نیت را گفתי و بعد هم مرا آوردی اینجا و گفתי اینجا خيام ماست، بنشین الآن سایرین می آیند و بیرون رفتی و الآن به من می گویی کی آمدی؟! کجا بودی!؟

۱۱/۵

عنایت امام عصر علیه السلام به زائر بیمار

سومین خاطره جناب حجة الإسلام سید یحیی حسینی^۱ از عنایت به یکی از زائرین بیمار به این شرح است:

در حج تمتع سال ۱۳۶۳ هجری شمسی برابر با ۱۴۰۴ هجری قمری به عنوان معاون مدیر کاروان ۱۹۰۴ یزد به مدیریت مرحوم حاج محمد تقوی بافقی علیه السلام در خدمت زائران بیت الله الحرام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله؟ ص؟ اسلام بودم. در آن سفر مرحوم حاج سید کاظم رضوی بحرمدی روحانی کاروان بودند. برنامه همیشگی این جانب در سال‌هایی که مسئولیتی (معاون، مدیر یا روحانی) عهده دار بودم، این بود که بعد از فراغت از اعمال حج، اتوبوسی کرایه می‌کردم و زائرینی که توانایی جسمی خوبی داشتند را با کرایه خودشان به زیارت دوره می‌بردم.

در آن سال نیز اتوبوسی کرایه و از توانمندان ثبت نام کردیم. برنامه طوری تنظیم شده بود که بعد از نماز صبح حرکت کنیم. بعد از نماز راه افتادیم، طوری که وقتی طلوع کرد، قسمتی از جبل النور را بالا رفته بودیم. زائران با شوقی زایدالوصف به طرف غار حرا در حرکت بودند. بالای کوه مقداری از تاریخ مرتبط با آنجا را برای زائرین بیان کردم. بعد از مدتی به طرف پائین حرکت کردیم و خودم پشت سر همه

به سمت پایین کوه می آمدم.

همه کنار ماشین جمع شدند و بعد از سوار شدن، عازم عرفات شدیم. زائران را طبق صورت سرشماری، اسامی آنها را خواندم همه حاضر و سوار بودند و بعد هم صدا زدم: آقایان و خانم‌ها کسی از بغل دستی هایتان نمانده باشد. از عقب ماشین خانمی گفت: آقای حسینی! بی بی زهرا که کنار من نشسته بود را نخواندی و نیامده.

بی بی زهرا صبیۀ مرحوم سید اشرف فقیهی بافقی، زوجه حاج کاظم عامری، دختر عموی آقایان سلیمانی بافقی، مادر عیال امام جمعه بافق و از سادات بسیار بزرگوار بود.

چون ایشان هم مسن و هم مریض احوال بودند، قبلاً به خانم‌ها گفته بودیم که بی بی زهرا را خبر نکنید، اگر خبر شود می خواهد بیاید، هم برای خودش زحمت است و هم برای دیگران. من گمان می کردم که ایشان را خبر نکردند و ایشان نیامده، اما وقتی آن خانم گفت که بی بی زهرا کنار من نشسته بود، تازه فهمیدم که همراهان بوده است.

مقداری اطراف را گشته و با بلندگو صدا زدم، حتی مقداری به طرف بالای کوه رفتم و صدا زدم، اما خبری نشد. هوا کم کم گرم شده بود و هنوز می بایست به عرفات، مسجد نمرة، جبل الرحمة، مسجد مشعر و محل غار ثور برویم. زائران با مرحوم رضوی حرکت کردند و بنده برای پیدا کردن بی بی زهرا ماندم.

مقداری نمک و شکر در یک بطری آب حل کردم و با چند شیشه آب و یک نوشابه به طرف غار حرکت کردم. مقداری از کوه را که بالا رفتم دو نفر زن که از بالا به پایین می آمدند به من گفتند: شما از کاروان یزد کسی را می شناسید؟

گفتم: من از کاروان یزد هستم. چه امری دارید؟

گفتند: یک خانم یزدی که روی چادرش نوشته از کاروان یزد است، بالای کوه

غش کرده و افتاده و ما هیچ کمکی نتوانستیم انجام دهیم؛ زیرا ما پروازمان ساعت دوازده شب است و باید برویم تهران، اگر تا نیم ساعت دیگر به این خانم نرسید می‌میرد.

من از آن‌ها تشکر کردم و به سرعت به طرف بالای کوه حرکت کردم. البته بسیار خسته بودم، چون یک مرتبه با زائران رفته بودم و برای مرتبه دوم تا نیمه کوه را رفته و برگشته بودم. این دفعه هم با دلهره و آخرین توان به طرف بالا رفتم. وقتی رسیدم دیدم سیده افتاده و صورتش سیاه شده است. وضع بسیار بدی داشت، اول یک شیشه آب سرد را روی سر و صورت و بدنش خالی کردم و از حضرت صاحب الزمان علیه السلام استمداد کردم. یک وقت چشم باز کرد و گفت: چه کسی هستی؟

گفتم: بی بی زهرا! حسینی هستم.

گفت: آقا ببخشید هم خودم را به زحمت انداختم و هم شما را.

بلند شد و نشست، آب توی دستش ریختم، گفتم به صورت بزن. مقداری محلول قند و نمک به او دادم و خورد و چادر و روسری را با آب خنک خیس کرد و بلند شد. یک چوب پیدا کردم و به دستش دادم که عصا قرار دهد و خودم وسط چوب را گرفتم و او قدم به قدم پایین می‌آمد و من هم قدم به قدم قهقرا به پایین می‌آمدم.

شاید دویست متر پایین آمده بودیم که مجدداً غش کرد. با مقواری او را سایه کردم و با آب به سر و صورت او پاشیدم. صدایش زدم، مجدداً به هوش آمد و مقداری نوشابه به او دادم و به همان کیفیت به طرف پایین حرکت کردیم. مقداری پایین آمدیم، شاید دویست متر، دوباره خود را به کنار سنگی کشید و از حال رفت. من که دیگر طاقتی نداشتم رو به کعبه کردم و حضرت صاحب الزمان (عج) را با آخرین نفس صدا زدم: یا صاحب الزمان ادرکنی! یا ابا صالح المهدی ادرکنی!

یا ابا القاسم ادرکنی! نعره می زدم.

ساعت حدود یازده شده بود و هوا به شدت گرم بود. کم کم تردها تمام می شد و فقط برخی از هندی ها، پاکستانی ها و افغانی ها از بالا به پایین می آمدند، آن هم خیلی کم، ولی من فقط متوجه بی بی زهرا بودم و گریه می کردم.

یک وقت آقای با لباس و شال هندی - که برخلاف هندی ها که صورتی تیره و گندمگون داشتند، ایشان صورت سرخ و سفید داشت - از بالا آمد، به من که رسید، دستی بر شانه من گذاشت و فرمود:

آسید یحیی! چرا فریاد می زنی؟ چرا ناراحتی؟

من اصلاً متوجه نشدم که اسم مرا بردند، فقط به بی بی زهرا اشاره کردم و گفتم: این خانم چند مرتبه غش کرده و نمی دانم چه کنم.

لبخندی زد، متوجه بی بی زهرا شد و فرمود: آسید یحیی! خیلی زحمت کشیدی، خدا اجرت را زیاد کند، غصه نخور، الآن دعایی می خوانم خوب می شود. زیر لب زمزمه ای کرد و به طرف بی بی زهرا دید و به طرف پایین حرکت کرد. من فقط نگاهم به بی بی زهرا بود، یک وقت بلند شد و گفت: آقا امروز شما را اذیت کردم، برویم.

گفتم: بی بی چوب را بگیر.

گفت: لازم ندارم، من مشکلی ندارم و به طرف پایین حرکت کرد.

هر چه داد زدم: بی بی نیفتی! آرام به من گفت: مواظب باش خودت نیفتی و به سرعت به طرف پایین می رفت و التماس من فایده ای نداشت. آمدیم تا میدان موقوف سیارات،^۱ پایین کوه.

به فکر افتاد که ای کاش آن دعا را یاد گرفته بودم، شروع کردم دنبال آن آقا

۱. توفنگاه خودروها.

گشتن تا دعا را از او بپرسم، هر چه گشتم فایده‌ای نداشت و آقا را ندیدم. یک مرتبه یادم آمد که آن آقا اسم مرا برد! افسوس خوردم و فهمیدم که او را نخواهم یافت. تا کسی گرفتم و با بی بی زهرا به هتل برگشتیم. هم زمان با برگشتن ما آقای رضوی هم با زائران برگشتند.

۱۲/۵

تشریف در راه مسجد الحرام

دوست عزیزم حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ هادی مروی (عج) در مکه نقل کرد: مرحوم آیه الله شیخ راضی نجفی تبریزی، ابوالزوجه شهید حاج شیخ عباس شیرازی،^۱ از شنیدن خبر شهادت ایشان، بسیار ناراحت شد و تا مدت‌ها گریه می‌کرد و می‌گفت: نمی‌توانم شهادت حاج شیخ عباس شیرازی را باور کنم.

زمینه‌ای فراهم شد که ایشان به حج مشرف شد. پس از بازگشت، داستانی را نقل کرد که در مجلس ترحیم وی نقل کردم. او گفت:

خداوند عنایت کرد و در کاروانی که نزدیک حرم مستقر بود، قرار گرفتم (چون پایش ناراحت بود و با عصا راه می‌رفت). بین ساعت ۱۰ تا ۱۱ که وقت خلوتی است، به مسجد الحرام می‌رفتم.

روزهای هفتم و هشتم ذی حجه بود و همه زائران به مکه آمده بودند و خیابان‌ها شلوغ بود. یک بار که به طرف حرم می‌رفتم، دیدم هیچ کس در خیابان نیست. ماشین دیده می‌شود، ولی کسی در داخل آن‌ها نیست. از این که چرا این

۱. شهید حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عباس شیرازی، در ۱۳۲۳ شمسی، در کشکوثیه رفسنجان به دنیا آمد. در رفسنجان و قم به تحصیلات حوزوی پرداخت. در قم به جریان مبارزه با سلطنت پهلوی پیوست و به زندان افتاد. پس از پیروزی انقلاب، مسئولیت‌های مهمی از جمله: قائم مقام رئیس سازمان تبلیغات و نیز فرماندهی کل تبلیغات جبهه‌ها (در ستاد تبلیغات جنگ) را به عهده داشت و هم زمان، امام مسجد نارمک (تهران) بود وی در هفدهم خرداد ۱۳۶۴ در سانحه‌ای در منطقه ی جنگی در نزدیکی دزفول به شهادت رسید و پیکرش در حرم حضرت معصومه (عج) (در کنار مزار شهید محمد منتظری) دفن گردید (ر.ک: خطیب فرمانده).

خیابان‌های شلوغ، امروز خلوت است، تعجب کردم. در همین فکر بودم که ناگاه دیدم فردی از روبه رو می آید، نعلین مردانه‌ای در پا و نقابی بر چهره داشت. به محض این که خواستم سوالی بکنم، مثل کسی که برق او را گرفته باشد، خشکم زد. در مقابلم ایستاد و هیچ حرکتی نتوانستم بکنم. نقاب را تا بالای ابرو بالا زد و وقتی چشمم به آن صورت زیبا افتاد، مکرر گفتم: ماشاء الله، لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. این جمله را چند بار تکرار کردم و مبهوت جمال ایشان شدم. سپس نقاب را انداخت و من دوباره غوغای جمعیت را دیدم.

یکی از منسوبین ما از ایشان پرسید: چه درخواستی از خدا کرده بودی که این ماجرا برایت رخ داد؟

گفت: وقتی چشمم به کعبه افتاد، بی اختیار این جمله بر زبانم جاری شد که «اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ، وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ...».

آنگاه افزود: خیلی غصه خوردم که ای کاش غیر از «رؤیت»، «تکلم» را هم خواسته بودم؛ چون در مرتبه اول که چشم انسان به خانه کعبه می افتد، هر آرزویی که داشته باشد، اجابت می شود.^۱

۱۳/۵

اهدای غیبی در راه خنجه

آیه الله سید جواد علم الهدی،^۲ در مکه، در جلسه‌ای فرمودند:

۱. معروف است که در اولین تشریف به حج، وقتی که چشم به خانه کعبه می افتد، هر چه انسان از خداوند متعال بخواهد به او عنایت می کند، اما سندی برای این معنا یافت نشده است، البته در روایتی آمده که یکی از موافقان اجابت دعا هنگام دیدن کعبه است (ر.ک: نهج الدعاء: ج ۱ ص ۲۵۵ ح ۵۸۰).

۲. حاج سید جواد علم الهدی، در سال ۱۳۰۹ ش در مشهد به دنیا آمد. وی دروس مقدمات و عالی خود را در مشهد و قم فراگرفت. در کنار درس و بحث به تدریس دروی حوزوی نیز اشتغال داشت و به نمایندگی حضرت آیه الله گلپایگانی برای تبلیغ به کشورهای بسیاری از جمله: انگلیس، سوریه، لبنان، فلسطین، عمان و مصر سفر کرد. شفاعت، صهیونسم بین الملل و انقلاب اسلامی، فلسفه حج و علوم قرآن از آثار اویند.

در گذشته معمولاً، چهار پنج نفری به جدّه می‌آمدیم و چون کاروانی وجود نداشت، صبر می‌کردیم که تعدادمان به سی چهل نفر برسد تا کامیونی را اجاره کنیم و به جُحفه برویم.

در سفری بین سال‌های ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۰ شمسی، با گروهی حرکت کردیم. شب هنگام به «رابغ» رسیدیم و از آنجا به طرف جحفه حرکت کردیم. راننده ادعا می‌کرد که راه را بلد است. جاده‌ها خاکی بود، احساس کردیم که به طور غیر متعارف جلو می‌رود، پس از قدری که رفت، یک مرتبه ایستاد و با رنگ پریده گفت: راه را گم کرده ایم!

تعدادی از مسافران، خواب و تعدادی هم بیدار بودند. چاره‌ای جز این که به حضرت ولی عصر (عج) متوسل شویم، نداشتیم. هیچ چراغ و نشانی جز ستاره‌ها پیدا نبود. وقتی همگی سه مرتبه تکرار کردیم «یا صاحب الزمان ادرکنی»، جوان عربی را دیدیم که از رکاب ماشین، بالا آمد و گفت: «أنا دلیلکم» و ماشین حرکت کرد. پس از چند دقیقه که تپه‌ها را دور زد، ما را به مقصد رساند و به مجرد رسیدن، از ماشین پیاده و غایب شد.

حجة الاسلام آقای محمد حسین مؤمن پور^۱ نیز داستانی نقل کرد شبیه به آنچه ذکر شد. وی گفت:

در سالی که مدیر کاروان بودم به همراه دو کاروان دیگر - که مدیر یکی از آنها آقای کاشانی بود - از قم برای زیارت خانه خدا، راهی دیار وحی شدیم. چون ابتدا به مکه می‌رفتیم، لذا باید در جحفه مُحَرَّم می‌شدیم.

۱. ایشان پدر شهید، و در دورانی که اینجانب سرپرستی حجاج را برعهده داشتم از روحانیون موفق حج بود و این ماجرا و ماجرای بعد را شخصاً برای نگارنده نقل کرد.

کسانی که سابقه بیشتری دارند، می دانند که در گذشته راه جحفه مانند الان آسفالت نبود بلکه شنی بود و حرکت از این مسیر به ویژه شب‌ها خطر بسیار داشت. به هر حال، از مدیران دو کاروان دیگر تقاضا کردم که همگی با هم حرکت کنیم تا اگر حادثه‌ای رخ داد، یکدیگر را یاری کنیم.

نه ماشین بودیم که باید نه کیلومتر راه را طی می کردیم و در بعضی از جاها، زیر جاده به ارتفاع حدود پنج متر شن بود؛ نه از برق خبری بود و نه از امکانات دیگر. پس از طی دو کیلومتر، یکی از ماشین‌ها که خانم‌ها را سوار کرده بود، در شن فرو رفت. مجبور شدیم مسافران آن را به ماشین‌های دیگر منتقل کنیم. پس از طی دو کیلومتر دیگر، ماشین دیگری هم در شن فرو رفت و چاره‌ای جز آمدن جرثقیل و خارج کردن ماشین از لای شن‌ها نبود. ما سه مدیر کاروان نگران و مضطرب بودیم و امکان سوار کردن صد نفر با یک ماشین هم وجود نداشت.

در همین حال، ناگهان نور چراغ و انتی ما را متوجه خود کرد. وانت، نزدیک آمد و راننده آن گفت: راهی که می روید، اشتباه است. به دنبال من حرکت کنید تا راه را نشان دهم.

به دنبال او راه افتادیم و به جاده‌ای رسیدیم که گویا از قبل سنگ چین شده و آماده برای حرکت ماشین بود. به راحتی به نزدیک مسجد رسیدیم و نفهمیدیم که آن شخص که بود و چگونه در وسط بیابان، ما را یافت و هدایت کرد.

بی شک حالت اضطراری که پیدا کرده بودیم و دل‌ها همگی متوجه آقا امام زمان (عج) شده بود، در خلاصی از این گرفتاری مؤثر بود.^۱

۱. در این گونه موارد، ممکن است منجی، از یاران امام عصر (عج) باشد.

۱۴/۵

امداد عیبی در راه عرفات

حجّة الإسلام آقای محمد حسین مؤمن پور گفت:

حدود سال ۱۳۵۱ شمسی، به عنوان روحانی کاروان به حج مشرف شده بودم. در آن دوران کاروان‌ها سازماندهی امروز را نداشتند و برخی از مدیران کاروان‌ها، هر طور که می‌خواستند عمل می‌کردند و خیلی مقید به رعایت دقیق مسائل شرعی نبودند.

نزدیک ظهر روز هشتم ذی حجه بود که زائران را جمع کرده، کیفیت احرام حج تمتع و مسائل مربوط به آن را برایشان توضیح دادم و گفتم: اگرچه احرام بستن در تمام شهر مکه جایز است، ولی به لحاظ رعایت احتیاط و برای درک ثواب بیشتر، ان شاء الله دسته جمعی به مسجدالحرام می‌رویم و پشت مقام ابراهیم نیت کرده، محرم می‌شویم.

وقتی سخنانم به آخر رسید همراه زائران برای صرف نهار رفتیم. مدیر کاروان با حالتی عصبانی آمد و خطاب به من گفت: چرا این سخنان را به زائران گفتید؟ پرسیدم: چطور؟

گفت: مگر ممکن است در این وضعیت شلوغی حاجیان را به مسجدالحرام ببریم؟ امکان ندارد، حتماً باید همین جا محرم شویم و به عرفات برویم! در پاسخش گفتم: من فقط مسائل شرعی حاجیان را گفتم، اگر نگرانی، زمان حرکت را به من بگو، من زائران را می‌برم و به موقع نیز برمی‌گردانم. سپس به زائران گفتم: سریع نهار را صرف کرده، آماده رفتن به مسجدالحرام شوند.

آنان نیز به سرعت آماده شده، پیاده از محل ساختمان که در حجون بود، به طرف

مسجدالحرام حرکت کردیم. وارد مسجد که شدیم آن‌ها را نزدیک مقام ابراهیم آوردم و ده نفر ده نفر مُحرم کردم و از آنان خواستم بی درنگ به هتل برگردند. وقتی خود تنها شدم، دو رکعت نماز خواندم، سپس نیت کرده مُحرم شدم و به طرف هتل راه افتادم.

به هتل که رسیدم دیدم مدیر کاروان با حالتی عصبانی آمد و گفت: به شما نگفتم نمی‌شود زائران را در این وضعیت به مسجدالحرام برد؟ یک نفر از حاجیان ساوه‌ای گم شده و شما باید بمانی و او را پیدا کنی و با هم به عرفات بیایید! گفتم: بسیار خوب، حرفی ندارم.

زائران با ناراحتی و تأثر به من نگریستند و من هم نگاه حسرت آمیزی به آنان کردم و بیرون آمدم. اما اطمینانی در قلبم وجود داشت که گویا گمشده را به زودی خواهم یافت. ابتدا به طرف قبرستان ابوطالب آمدم. سوره حمدی خواندم و ثوابش را به رسول خدا؟ ص؟ هدیه کردم.

آنگاه به طرف مسجدالحرام رو کرده، به آقا امام زمان علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله، به یقین شما این روزها در این سرزمین حضور دارید، عنایت کنید زوتر گمشده خود را پیدا کنم. این را گفتم و راهی مسجدالحرام شدم.

آن سال‌ها، وسیله نقلیه بسیار کم بود، بیشتر حاجیان لیک گویان و پیاده به سوی مِنا و عرفات در حرکت بودند. من از سویی حاجی گمشده را دقیق نمی‌شناختم و از سوی دیگر همه مردم مُحرم شده بودند، لباس‌ها همه سفید بود و یافتن او بسیار دشوار.

در آن زمان ستادی برای گمشدگان تشکیل شده بود. به آنان مراجعه کرده قضیه را گفتم. آن‌ها با برخورد بدی به من گفتند: باید به ستاد گمشدگان در منا بروی و من مایوس بیرون آمدم.

از طریق بازار ابوسفیان به سمت مسجدالحرام می‌رفتم و گاهی هم زیر لب

لیک می‌گفتم. کمی که جلوتر آمدم، دیدم دو نفر می‌آیند؛ یکی نسبتاً قدی رشید دارد و بسیار خوش چهره است و فردی هم همراه اوست. کمی دقیق‌تر که شدم نود درصد احتمال دادم یکی از آنان همان حاجی گمشده ساوهای است! به سرعت به طرف آن‌ها رفتم و دیدم حدسم درست است.

خواستم با پرخاش با او سخن بگویم که دیدم آن آقا به من اشاره کرد که آرام باشم؛ یعنی هشدار داد که تو در حال احرامی پس مراقب باش. آنگاه از من پرسید: این حاجی شماست؟

گفتم: آری.

سپس از حاجی ساوهای پرسیدم: پس شما کجا رفتید؟

گفت: کفش‌هایم را گم کردم، مقداری دنبال آن‌ها گشتم آخر هم پیدا نکردم و هم اکنون با پای بی‌کفش آمده‌ام.

از این که این مشکل به راحتی حل شد خدا را سپاس گفتم، ولی مشکل دوم آن بود که کاروان حرکت کرده و من باید همراه این زائر به عرفات بروم، آن هم با کمبود وسیله نقلیه و شلوغی راه و ندانستن محل خیمه‌ها. به هر حال از خدا استمداد جستیم و سرانجام وسیله‌ای پیدا شد و هر دو نفر سوار شدیم.

مسافران معمولاً محل سکونت و خيام خود را در عرفات می‌دانستند و به موقع پیاده می‌شدند، اما من نمی‌دانستم، راننده هم نمی‌دانست. یکی دو مرتبه از راننده خواستم تا قدری جلوتر برود، او هم مقداری جلو رفت ولی به محلی رسید که گفت دیگر از اینجا جلوتر نمی‌روم و ما به ناچار پیاده شدیم.

در این حال ناگهان به ذهنم خطور کرد که مطوف ایرانیان محمد علی غنم است، خوب است سراغ او را بگیرم و از این طریق خیمه‌ها را پیدا کنم. مشغول نگاه کردن به تابلو راهنما بودم که دیدم آقای عسکری، یکی از مدیران سابقه دار با حالتی مضطرب و خسته دنبال خیمه‌های خود می‌گردد، به ما که رسید، پرسید: خیمه‌های

ما کجاست؟

دیدم او که مدیر است خیمه خود را گم کرده، چه رسد به من! لیکن نقطه امید آن بود که فهمیدم خیمه‌های ایرانی‌ها در همین حدود است. مقداری که جلوتر آمدیم و به خیمه‌های ایرانی‌ها رسیدیم متوجه شدیم که خیمه سوم خیمه کاروان ماست. وقتی من و حاجی ساوه‌ای وارد خیمه شدیم، دیدیم که کاروان ما هم تازه از راه رسیده اند، و هنوز کامل مستقر نشده اند! شادی و شغف، وجودم را فرا گرفت و با تمام وجود از عنایتی که آقا امام زمان علیه السلام کردند، خوشحال و سپاس گزار شدم.

۱۵/۵

اهدای غیبی در عرفات

شخصی به نام آقای علی اصغر بلاغی گزارش کرد:

در سال ۱۳۵۶ شمسی، در مسیر حرکت به عرفات، در کامیونی، با یک مرد و یک راهنما با گروه خواهران، همراه بودم و مدیر گروه، همراه ماشین مردها رفت. به دلایلی میان ما و مدیر گروه، جدایی افتاد. در کف ماشین فرشی پهن کرده بودند تا خواهران بنشینند. و من با آن مرد، در بالای اتاق راننده روی باربند نشستیم. راهنما هم که مردی از لبنان بود، در کنار راننده بود.

از ساعتی که وارد عرفات شدیم، در هر مرحله، با پلیسی رو به رو می شدیم که اعلام می کرد جاده یک طرفه است و با عبارت «رُحِ اِلَى مِنا» به سمت منا هدایت‌مان می کرد. به هر حال برای ورود به عرفات، به منا رفتیم.

وقتی رسیدیم، راهنما پیاده شد تا چادرها را پیدا کند؛ اما رفت و برنگشت. راننده هم هر چه از پلیس راهنمایی می خواست، جواب درستی نمی دادند. سرانجام پسر نوجوانی با عنوان «کشاف» را همراه کردند، ولی او هم نتوانست چادرهای ما را پیدا کند و رفت و نیامد.

به نظرم رسید که باید به امام زمان علیه السلام متوسل شوم. به خواهران که همگی آماده توسل بودند و خود را مضطر می دیدند، توصیه کردم با قرائت آیه کریمه (أَمَّنْ

يُجِيبُ...) به حضرت زهرا علیها السلام متوسل شوند و امام زمان را بخوانند. با خواندن دعای فرج، دل‌ها شکست و حالی پیدا شد و نسیم فرجی وزیدن گرفت. با مشورت راننده و شخص همراه به خیابان اصلی رفتیم و توقف کردیم تا روز فرا برسد. چون عرفات در آن زمان، روشنایی کافی نداشت، جدا شدن از کاروان، هم برای ما جدی و نگران‌کننده بود و هم برای گروه برادران، و از همه بیشتر برای مدیر.

همین طور که در بالای باربند در خیابان اصلی حرکت می‌کردیم، شخص شریفی که آثار عظمت بر جبینش هویدا بود، مقابل ماشین آشکار شد و به راننده فرمان داد «إِلَى هُنَا (به این طرف)» یا «مِنْ هُنَا حَرِّكْ (از این طرف حرکت کن)» و مانع ما از حرکت به مسیری شد که تصمیم داشتیم برویم. راننده پیاده شد و اصرار کرد که او مانع حرکت ما نشود، ولی او با صورتی باز و تبسم بر لب جمله «مِنْ هُنَا (از این طرف)» را تکرار می‌کرد.

من پیاده شدم و خود را به عنوان هادی جمعیت معرفی کردم و دستش را گرفتم تا ببوسم. ضمن این که اجازه نداد، فرمود: «إِلَى هُنَا حَرِّكُوا» و چند بار تکرار کرد. مجبور شدیم به سمتی که ایشان هدایت می‌کرد، ادامه مسیر بدهیم. با عوض کردن یک دنده و طی کردن مسافت کوتاهی، خود را مقابل خیمه هایمان دیدیم، و من در حالی که می‌گریستم، با مدیر گروه - که فریاد می‌زد - روبه رو شدم. پس از چند لحظه به خودم آمدم و نگاهی به پشت سرم انداختم؛ اما کسی را ندیدم!

۱۶/۵

اهدای غیبی در من!

امام جمعه سابق طرّبه مشهد، مرحوم حجّة الإسلام والمسلمین علی اصغر عطایی خراسانی^۱ گفت:

۱. حجّة الإسلام والمسلمین علی اصغر عطایی خراسانی (۱۳۱۵ - ۱۳۸۹ ش)، از نویسندگان و مبلغان دینی

در سال ۱۳۷۱ شمسی با کاروان حاج تقی امیدوار با عنوان روحانی، توفیق برگزاری حج داشتم. تعدادی از مسافران کاروان از روستای «گرو» که در چند فرسنگی «راتکان» مشهد است، ثبت نام کرده بودند و بقیه از مشهد مقدس بودند. در میان روستائیان، فردی بود که حافظه‌اش را از دست داده بود، به طوری که به زحمت اسم خودش به یادش می‌آمد.

به بستگانش که همراهش بودند، گفتم: او با این وضع نمی‌تواند حج انجام بدهد. لیکن فرزندان برادرش گفتند: ما از او محافظت می‌کنیم و مواظبش هستیم. با زحمت، نیت احرام و لبیک را به او تلقین دادم. عمره تمتع را انجام داد. به عرفات آمدم و آنگاه به مشعر. او را در ماشین زنها که بعد از نیمه شب عازم منا بودند، با تعدادی از معذورین و یک نفر از خدمه به منا فرستادم.

صبح که وارد خیمه‌های منا شدیم، خبر دادند او از دیشب در جمرات گم شده است. تلاش‌ها آغاز شد؛ زیرا او نه اسم خودش را می‌دانست و نه کارتی به همراه داشت. هر چه کوشیدند، نتیجه نگرفتند.

شب شد، نماز مغرب را که به جماعت خواندم یکی از زائران نزد من آمد و گفت: حاج آقا! نگران نباشید. او آمد. خوشحال شدم. بعد از انجام فریضه عشا و سخنرانی، او را خواستم. گفتم: کجا بودی؟ چه کسی تو را آورد؟

گفت: همان نزدیکی‌های جمرات بی حال افتاده بودم. همین چند دقیقه قبل یک نفر آمد که اسم مرا می‌دانست. به من گفت: بلند شو تا تو را به چادرت برسانم.

تا حرکت کردم دیدم اینجا هستم. به من گفت: برو توی چادرت! آری، چهره او نورانی شده بود. همه می‌خواستند به صورت نورانی او نگاه کنند.

چه بود که به ارشاد مردم می‌پرداخت، وی پس از انقلاب، به سمت اولین امام جمعه طریقه مشهد منصوب گردید. از آثار ایشان می‌توان به: امام علی علیه السلام اولین مظلوم تاریخ، پرتوی از زندگانی علی بن موسی الرضا علیه السلام و ... اشاره کرد.

همه فهمیدند او مشمول عنایات خاص حضرت بقیة الله شده است و احترام خاصی در بین کاروان پیدا کرد.

یکی از نزدیکانش می‌گفت: از خصوصیات این مرد، آن است که نمی‌داند گناه چیست. تا به حال، خلاف و گناهی از او دیده نشده و با همه بی‌حواسی که دارد، اذان را که می‌شنود، برای نماز به مسجد می‌رود و گاهی در مسجد، تنها کسی است که نماز اول وقت می‌گزارد.

او اکنون زنده است و در روستای گرو در منطقه راتکان مشهد به سر می‌برد. تمام زائران کاروان تا آخر سفر، حال خوشی داشتند و توسلشان به ولی عصر (عج) زیاد بود. یقین کردم کسی که او را به چادرها راهنمایی نموده، یا شخص بقیة الله (عج) بوده و یا از اعوان و یاران آن حضرت.

«اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلَعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ الْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ».

۱۷/۵

امداد غیبی در بازگشت از جمرات

یکی از دوستان^۱ نقل کرد: مرحوم ابوی ما از اصحاب خاص مرحوم آیه الله ارباب^۲ بودند. آنان پنج - شش نفر بودند که با مرحوم ارباب، مادام العمر انس داشتند.

در سال ۱۳۶۰ ش به حج مشرف شده بود. روز یازدهم به هنگام رمی جمرات

۱. این ماجرا را فردی مورد وثوق در سفر حج به درخواست این جانب نقل کرد.

۲. حاج آقا رحیم ارباب، از اساتید اخلاق حوزه علمیه اصفهان، در ۱۲۹۷ ق در «چرمهین» اصفهان به دنیا آمد. در همان شهر نزد علمای بزرگی چون: حاج میرزا بدیع درب امامی، سید محمدباقر درجه‌ای، آقا سید ابو القاسم دهکردی، حکیم جهانگیر خان قشقایی و آخوند کاشی، کسب علم نمود و به مقام اجتهاد رسید. وی مراتب سیر و سلوک را نزد جهانگیرخان و آخوند کاشی گذراند. او شاگرد خاص آخوند کاشی و مدت بیست سال متوالی در خدمت وی بود. مرحوم ارباب، سال‌ها به تدریس فقه و اصول پرداخت و در سال ۱۳۹۶ ق در روز عید غدیر، دار فانی را وداع گفت. مزار ایشان در تخت فولاد است (دانشمندان و بزرگان اصفهان: ج ۴ ص ۱۰۶۱ چاپ دوم).

گم می‌شود و این قضیه تا بعد از ظهر طول می‌کشد. وضعیتش به گونه‌ای نبود که بتواند این حالت را زیاد تحمل کند. او می‌گفت: احساس کردم که مُشْرِف به مرگم. در گوشه‌ای نشستیم و به آقا امام زمان علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: حالا که بناست از دنیا بروم، لا اقل عنایتی کنید که به ایرانی‌ها برسم و بعد، از دنیا بروم. در همین حال، فردی مرا به اسم صدا زد که: «فلانی! کاروانت را گم کرده‌ای؟». گفتم: بله.

فرمود: «به دنبال من بیا».

شاید سه چهار قدم راه نرفته بودیم که فرمود: «این، کاروان شماست!». تا به خود آمدم که او را بشناسم و با وی صحبت کنم، اطرافم را خالی دیدم و هر چه نگاه کردم، دیگر ایشان را ندیدم. روحانی کاروانی که مرحوم ابوی با آن کاروان بود، این جا هستند و ایشان هم در آن سال، شاهد ماجرای گم شدن پدرم بودند.

بخش هفتم

وظایف مردم در روز کار غیبت

- | | | |
|-----------|---|---|
| فصل یکم | : | انتظار فرج |
| فصل دوم | : | عجده نخردن |
| فصل سوم | : | استقامت |
| فصل چهارم | : | دعا برای تعجیل در فرج |
| فصل پنجم | : | زینت سازی برای حکومت امام مهدی <small>علیه السلام</small> |

انتظار فرج امام عصر علیه السلام

امید به آینده‌ای روشن و نیکو و یا «انتظار فرج»، یکی از مفاهیم پُر تکرار در احادیث است. این مفهوم، به گونه‌های متفاوت زیر، در آیات و احادیث آمده است:

۱. «انتظار فرج» گاه به گونه مطلق و برای دمیدن روح امید در مردم و القای روحیه پایداری و صبر در برابر مشکلات در همه زمینه‌ها به کار رفته است. آیه شریف: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۱ به درستی که با دشواری، آسانی است و احادیثی همچون: «إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبَادَةٌ»^۲ انتظار فرج با شکیبایی، عبادت است و یا «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۳ برترین عبادت، انتظار فرج است، به این مفهوم اشاره دارند.

زاویه دید این احادیث، به انتظار فرج امام عصر علیه السلام منحصر نیست؛ بلکه تمام رفتارهای انسان در حوزه‌های گوناگون را شامل می‌شود. زندگی، همراه با مشکلات و سختی‌هاست و به صبر و پایداری همراه با امید به آینده‌ای روشن نیاز دارد تا شادابی و نشاط روح و روان را سبب شود.

قاضی تنوخی (م ۳۸۴ ق) با استفاده از آیات، احادیث، حکایات و اشعار زیبا، کتابی با عنوان الفرج بعد الشدة نگاشته که دست‌مایه نویسندگان و شاعران پس از خود قرار گرفته است.

۱. انشراح: آیه ۶.

۲. ر.ک: ح ۹۰۶.

۳. ر.ک: ص ۲۳۰ ح ۹۱۰.

امید به گشایش اوضاع نابه‌سامان مردمان بویژه مسلمانان و شیعیان با ظهور امام عصر (عج)، یکی از مصادیق روشن قاعده کلی «انتظار فرج» است، همچنان که گاه معصومان (عج)، حدیث نبوی توصیه به انتظار فرج را بر انتظار قیام مهدوی، تطبیق کرده‌اند.

جناب عبد العظیم حسنی می‌گوید: خدمت امام جواد (عج) رسیدم تا از ایشان بپرسم که: آیا قائم، همان مهدی است یا غیر اوست؟ قبل از سؤال من، امام جواد (عج) فرمود:

أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ.^۱

برترین عمل شیعیان ما، انتظار فرج است.

۲. گونه دوم مفهوم «انتظار فرج» که به گونه خالص به نقل از اهل بیت (ع) گزارش و در جوامع حدیثی شیعی جمع‌آوری شده، به انتظار انقلاب مهدوی اشاره دارد و فضایل منتظران را برشمرده است. این دسته از احادیث، با عبارات متفاوتی، این مفهوم را بیان کرده‌اند:

الف - «منتظر لهذا الأمر»، همانند حدیث: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي قُسْطَاطِهِ»^۲ هر کس در حال انتظار این امر بمیرد، مانند کسی است که همراه قائم و در خیمه اوست».

ب - «انتظار قائمنا»، همانند احادیث عرضه دین، که انتظار قیام امام مهدی (عج) را یکی از ارکان باور صحیح، دانسته است.^۳

ج - «توقع الفرَج»، مانند احادیثی که به فضیلت اعتقاد به حجت الهی و توقع فرج با ظهور ایشان تأکید کرده‌اند.^۴

۱. ر.ک: ص ۳۳۲ ح ۹۱۹.

۲. ر.ک: ص ۳۴۴ ح ۹۳۳.

۳. ر.ک: ص ۳۳۹ ح ۹۲۹-۹۳۱ (از ارکان دین است).

۴. ر.ک: ح ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۲ و ص ۳۷۵ (فصل دوم / باشکیبایی، امید فرج می‌رود).

د - «المنتظرین لظهوره»، همانند حدیث «إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ»^۱ آنان که در روزگار غیبت او، امامتش را باور داشته و ظهورش را منتظر باشند، از مردم هر روزگار دیگری برترند.

ه - «المنتظر لأمرنا»، همچون حدیث: «الْمُنْتَظِرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ منتظر امر ما، مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلتیده است.

و - «منتظرون لدولة الحق»^۳.

ز - «المنتظر للثاني عشر»^۴.

توجه بدین نکته نیز شایسته است که یکی از القاب امام مهدی ع، «منتظر» است که برگرفته از حالت انتظار دوستان و شیعیان اهل بیت ع برای ظهور اوست. صقر بن ابی دلف، آن گاه که از امام رضا ع در باره چرایی ملقب شدن امام مهدی ع به «منتظر» می پرسد، پاسخ امام را چنین می شنود:

لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا، وَ يَطُولُ أَمْدُهَا، فَيَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ، وَ يُنْكِرُهُ الْمُرتَابُونَ.^۵

زیرا او غیبتی دارد که روزگارش به درازا می کشد و مدتش طولانی است و مخلصان، خروجش را انتظار می کشند و شکداران، آن را انکار می کنند.

در باره مجموعه احادیث پُربسامد انتظار فرج و انتظار فرج امام مهدی ع، نکاتی قابل توجه است:

یک. انتظار، حالتی است که شخص، چشم به راه چیزی یا روی دادن اتفافی

۱. ر.ک: ص ۳۴۴ ح ۹۳۵.

۲. ر.ک: ص ۳۵۴ ح ۹۴۳.

۳. ر.ک: ص ۳۶۲ ح ۹۵۲.

۴. ر.ک: ص ۳۴۶ ح ۹۳۶.

۵. ر.ک: ص ۳۶۶ ح ۹۵۷.

است و به انجام گرفتن کاری، امید دارد.^۱

حالت انتظار فرج در معنای عام خود، امید به آینده بهتر و گشایش و رهایی از سختی است. نارضایتی از وضع موجود و امید به آینده روشن‌تر، درون‌مایه اصلی «انتظار فرج» است. پایداری شخص منتظر در وضعیت موجود و صبر بر سختی‌ها نیز لازمه امید به فردایی بهتر است.

گاه از حالت انتظار فرج، با عنوان «توقع فرج» یاد شده است که همان درون‌مایه و لوازم انتظار را در خود دارد.^۲

دو. حالت امید به آینده و چشم به راه آینده‌ای بهتر بودن، از آموزه‌های اصیل قرآنی و حدیثی است. آیه‌ای همچون ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ به این معنا اشاره دارد و صبر و پایداری در وضعیت موجود را برای رسیدن به آینده‌ای بهتر، توصیه می‌کند.

از منظر آموزه‌های دینی، حالت انتظار فرج و گذر از وضعیت نابه‌سامان و امید به آینده بهتر، همیشه و برای همه افراد، مطلوب و شایسته است.

همان‌گونه که در بخش پیشین اشاره شد، امید به گشایش فردی و عمومی با ظهور ولی عصر (عج)، بالاترین و والاترین حالت انتظار و مصداق تام احادیث توصیه به انتظار است.

سه. احادیثی که در فضیلت انتظار و منتظران وارد شده‌اند، جایگاهی بسیار والا

۱. ر.ک: لغت‌نامه دهخدا؛ ج ۲ ص ۲۹۶۲، فرهنگ سخن.

۲. این احتمال نیز قابل توجه است که: انتظار از باب افتعال است و یکی از کاربردهای این باب «تلاش برای تحصیل شیء» است مثلاً اکتساب مترادف کسب نیست بلکه کسی است که با کوشش و زحمت حاصل گردد. از این نظر انتظار نیز در معنای لغوی خود «چشم داشت همراه با تلاش» است نه صرفاً چشم داشت بدون مسئولیت و تلاش توقع نیز از باب تفعّل است و سپس از معانی این باب نیز «تلاش برای تحصیل شیء» است و توقع فرج نیز به معنای تلاش برای وقوع و تحقق گشایش است. با این توضیح، روایت «لِيعِدَنَّ أَحَدَكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَلَوْ سَهْمًا» [ارجاع شود به روایت] نیز به انتظار مسئولانه اشاره دارد.

برای آن تصویر کرده‌اند، چندان که شخص منتظر را از «اولیاء الله» شمرده^۱ و او را از برترین مردمان دانسته‌اند^۲ که مخلص حقیقی^۳ است و همانند کسی است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نبرد کرده^۴ و یا در جنگ دشوار بدر، همراه ایشان بوده است،^۵ یا همچون کسی است که در خیمه قائم صلی الله علیه و آله حضور دارد^۶ و همراه ایشان نبرد می‌کند^۷ و حتی همانند کسی که در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده است.^۸

روشن است که این ویژگی‌ها و توصیفات، شایسته انسان‌های خاصی است که از مراحل عادی و معمولی مردمان، عبور کرده‌اند و در افقی متعالی، سیر می‌کنند. نمی‌توان این امتیازات و الا را در مورد اشخاصی تصور کرد که اگر چه از وضعیت فعلی رضایت ندارند و به آینده‌ای بهتر در سایه حکومت عدل‌گستر جهانی امام مهدی علیه السلام امید دارند، ولی هیچ تلاش و کوششی در مسیر رسیدن به آن مدینه فاضله انجام نمی‌دهند.

برای تبیین بهتر احادیث یاد شده، می‌گوییم: انتظار فرج، دو رکن اساسی دارد:

الف - نارضایتی از وضعیت موجود؛

ب - امید به گشایش در زمان آینده.

چگونگی تعامل با این دو عنصر سلبی و ایجابی، چهره‌های متفاوت انتظار را

پدید می‌آورد:

۱. انتظار غیر مسئولانه: در این حالت، شخص منتظر اگر چه به وضعیت موجود،

۱. ر.ک: ص ۳۴۳ (فصل یکم / از اولیای الهی).

۲. ر.ک: ص ۳۵۹ (فصل یکم / برتر از افراد هر زمان).

۳. ر.ک: ص ۳۴۴ ح ۹۳۵ و ص ۳۶۶ ح ۹۵۷.

۴. ر.ک: ص ۳۴۵ (فصل یکم / به سان پیکارگر پیش روی پیامبر خدا).

۵. ر.ک: ص ۳۵۶ ح ۹۴۵.

۶. ر.ک: ص ۳۵۵ (مانند کسی که در خیمه قائم باشد).

۷. ر.ک: ص ۳۵۱ (مانند جنگجوی سپاه قائم).

۸. ر.ک: ص ۳۴۹ (مانند شهید در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله).

معارض است، ولی بدون هیچ گونه تلاش و کوششی، تنها چشم به راه آینده بهتر است.

وضعیت موجود، او را سرخورده و منزوی کرده است و او با دوری گزیدن از روال عمومی جامعه و حوادث سیاسی و اجتماعی، اعتراض خویش را از وضعیت موجود، اعلام می‌کند.

او تنها در پی آن است که خود و یا نزدیکانش، تحت تأثیر وضعیت موجود قرار نگیرند؛ ولی تلاش در راه نجات دیگران را وظیفه خویش نمی‌داند.

مطابق این دیدگاه، اصلاح جامعه قبل از ظهور مهدی علیه السلام اقدامی بیهوده و بی‌نتیجه است و وظیفه ما تنها آن است که چشم به راه موعود و منجی باشیم تا او بیاید و نابه‌سامانی‌ها را سامان دهد.

۲. انتظار مسئولانه: شخص منتظر مسئول، حالتی سازنده، فعال، پویا و تأثیرگذار دارد، وضعیت موجود را بر نمی‌تابد و تلاش می‌کند تا زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی برای ظهور امام علیه السلام را آماده کند. او نه تنها از منظر ویژگی‌های فردی، خود را شخصی آماده برای عصر ظهور تربیت می‌کند، بلکه از منظر دانش و مهارت‌های اداری، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز آمادگی کامل ورود فرد و جامعه به عصر ظهور را در پیشدید خود دارد و توانایی اداره جامعه مهدوی را داراست.

جامعه مهدوی، جامعه‌ای پویا، آماده، گوش به فرمان و شایسته آرمان مهدوی است. از این رو، پدید آوردن زمینه و آمادگی‌های اجتماعی، تشکیلاتی و فرهنگی نیز می‌باید مورد توجه باشد.

انتظار فرج مسئولانه، به معنای باور داشتن به اهداف جامعه مهدوی است. منتظر مسئول، در محدوده قدرت و عمل خویش، تلاش در برپایی جامعه‌ای مطابق با معیارهای مهدوی را وظیفه خویش می‌داند.

تکامل انسان و جامعه، کوشش در مسیر بازسازی جامعه بر اساس قسط و عدل، و مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی، از جمله نمودهای انتظار مسئولانه‌اند.

با این همه، منتظرِ مسئول می‌داند که عدالت فراگیر و جهانی، تنها در سایهٔ دولت مهدوی پدید می‌آید. از این رو، آماده‌سازی زمینه‌های ورود به آن دوره را وظیفهٔ خود می‌شمرد.

امام صادق ع به این انتظار مسئولانه اشاره نموده و فرموده است:

لِيُعِدَّنَّ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا.^۱

هر یک از شما باید خود را برای خروج قائم آماده کند، هر چند با فراهم آوردن تیری باشد.

امام زین العابدین ع نیز ضمن برشمردن فضایل منتظران، به مسئولیت آنها اشاره نموده و فرموده است:

أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا، وَ الدُّعَاءُ إِلَيَّ دِينَ اللَّهِ سِرًّا وَ جَهْرًا.^۲

آنان مخلصان حقیقی، شیعیان راستین ما و دعوت‌گران به دین خدا در پیدای و نهان هستند.

روشن است که غیبت امام عصر ع، سبب کنار نهادن وظایف مسلمانان در امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با ظلم و تلاش در راه گسترش عدالت نخواهد شد.^۳ از این رو می‌گوییم: احادیث مرتبط با انتظار فرج امام عصر ع، افزون بر دو رکن پیشین (نارضایتی از وضع موجود و امید به آینده بهتر)، به رکن سوم و مهم‌تری نیز اشاره دارند، و آن مسئولیت‌پذیری در دورهٔ انتظار و آمادگی روحی-روانی و تجربه‌اندوزی علمی و مهارتی در این دوره و زمینه‌سازی برای ظهور امام مهدی ع و دورهٔ پس از ظهور است. رکن سوم انتظار (مسئولیت‌پذیری)، هویت ویژه‌ای به انتظار می‌بخشد و آن را از خمودگی و بی‌تفاوتی نسبت به آینده، متمایز می‌کند.

۱. ر.ک: ص ۳۵۲ ح ۹۴۲.

۲. ر.ک: ص ۳۴۴ ح ۹۳۵.

۳. ر.ک: ج ۶ ص ۱۹ (پژوهشی در بارهٔ مهم‌ترین وظیفهٔ پیروان اهل بیت ع در عصر غیبت).

چهار. برخی از احادیث، حالت انتظار فرج را گونه‌ای گشایش شمرده‌اند، مانند: «انْتَظِرُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ»^۱ یا «انْتَظِرُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ»^۲. این احادیث، در صدد بیان دو مطلب اند:

۱. احساس امیدواری و امید به آینده بهتر، گونه‌ای گشایش و فراخی است که روح انسانی را از افسردگی و یأس می‌رهاند و شادابی و آرامش را به انسان هدیه می‌کند.

هدف از انتظار فرج، رها شدن از تنگناهای روحی و روانی و امید به آینده‌ای بهتر است که بخشی از آسایش و آرامش روحی و روانی را نیز تأمین می‌کند. از این رو، نوعی فرج و گشایش شمرده می‌شود و حتی عنوان «مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ» (از بزرگ‌ترین فرج‌ها) را به دست می‌آورد.

۲. انتظار فرج مسئولانه، بخشی از هدف و آرمان انتظار را تأمین می‌کند. هدف از انتظار فرج، آن است که زمینه لازم برای رشد و تعالی فرد و جامعه پدید آید و آنان به کمال وجودی خود و سعادت اخروی، دست یابند. هدف نهایی ظهور - که ساختن جامعه‌ای مهدوی است -، تنها پس از ظهور امام مهدی علیه السلام اتفاق می‌افتد؛ ولی اهداف جزئی‌تر ظهور - که تعالی و فوز اخروی افراد است -، با حالت انتظار فرج مسئولانه، قابل دستیابی اند، بدین معنا که انسانیت انسان، مطابق با معیارهای الهی شکوفا می‌شود و انسان، با تکیه بر گوهر فطری خویش و با استمداد از عقل و نقل، انسانی در خور عصر مهدوی تربیت می‌شود که به درجه‌ای از معنویت رسیده و شایستگی سربازی امام عصر علیه السلام و شهادت در رکاب ایشان را یافته است.

اگر انتظار فرج مسئولانه، با این ویژگی‌ها تحقق یابد، عنصر تکامل فردی شخص منتظر، به فعلیت رسیده است. این انتظار، هدف فرج را محقق می‌کند و حتی بالاتر

۱. ر.ک: ص ۲۳۵ (انتظار فرج، خود، فرج است).

۲. ر.ک: ص ۲۳۷ (از بزرگ‌ترین فرج‌هاست).

از فرج محسوب می شود؛ زیرا شخص منتظر، با تکیه بر معارف در دسترس خود و بدون حضور معصوم ع به این درجه از رشد و تعالی دست یافته است که نشان دهنده تلاش فراوان اوست.

این معنا، در حدیثی از امام صادق ع نمایان است، آن جا که در جواب ابو بصیر از «زمان فرج» فرمود:

يا ابا بصير! و أنت ممن يريد الدنيا؟ من عرف هذا الأمر فقد فرج عنه
لانتظاره.^۱

ای ابو بصیر! آیا تو هم از دنیاخواهان هستی؟! هر کس این امر (قیام) را بشناسد، به خاطر انتظار کشیدنش، گشایش سختی او می شود.

ملا صالح مازندرانی در تبیین این حدیث می نویسد:

امام در پاسخ او فرمود که و دنیا و زینت آن را می جویی و به دنبال فرج در دنیا هستی، و این، امری آسان و کوچک است. فرج اصلی، همان گشایش اخروی است که با خلاصی از عذاب ابدی حاصل می شود و این فرج، اکنون برای تو حاصل است؛ چرا که تو این حقیقت را یافته ای و کسی که این را بشناسد، خدا برایش گشایش حاصل نموده، او در تنگی سینه و وسوسه های نفسانی و عذاب آخرت می رهاند، و همه اینها به خاطر منتظر فرج بودن اوست؛ چون این کار از برترین عبادات است و موجب گشایش حقیقی - که گشایش اخروی است -، می گردد.^۲

مفهوم عبارت «فرج اخروی» در این حدیث، در سخنان فیض کاشانی و علامه مجلسی هم آمده است.^۳

۱. ر.ک: ص ۳۳۶ ح ۹۲۶.

۲. شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی: ج ۶ ص ۲۲۴.

۳. الوافی: ج ۲ ص ۲۲۷، مرآة العقول: ج ۴ ص ۱۸۸.

الفصل الأول

إِنْظَارِ الْفَرَجِ

١ / ١

الْحِكْمَةُ عَلَى إِنْظَارِ الْفَرَجِ

٨٩٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، قَالَ : قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ ﷻ، وَأَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُ، إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرِ لَهُمْ، وَحُجِبَ عَنْهُمْ فَلَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَا تَبْطُلُ حُجُجُ اللَّهِ وَلَا بَيِّنَاتُهُ، فَعِنْدَهَا فَلْيَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَمَسَاءً.

وَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَباً عَلَى أَعْدَائِهِ، إِذَا أَفْقَدَهُمْ حُجَّتَهُ فَلَمْ يَظْهَرِ لَهُمْ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ، وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ مَا أَفْقَدَهُمْ حُجَّتَهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ.

٨٩٩. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ جَمِيعاً، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ :

فصل یکم انتظار فرج

ترغیب به انتظار فرج (کشایش) ۱/۱

۸۹۸. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن نعمان - : امام صادق علیه السلام به من فرمود: «نزدیک ترین حالت بنده به خدای تعالی و پسندیده ترین حالت نزد او، هنگامی است که حجّت خدا را [بجویند و] نیابند و از آنان پوشیده شود و از جایش آگاه نشوند؛ اما در این حال بدانند که حجّت‌ها و نشانه‌های آشکار خدا باطل نمی‌شود. در این هنگام باید صبح و شام، انتظار فرج (کشایش) را بکشند. و سخت ترین خشم خدا بر دشمنانش، آن است که حجّتش را از دیده آنان پنهان کند و برایشان آشکار ننماید و خدا می‌داند که اولیایش تردید نمی‌کنند و اگر می‌دانست که آنها نیز تردید می‌نمایند، یک لحظه هم حجّتش را از ایشان غایب نمی‌نمود»^۱.

۸۹۹. کمال الدین - با سندش به نقل از مفضل بن عمر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «نزدیک ترین حالت بنده به خدای تعالی و پسندیده ترین حالت نزد او، هنگامی است که حجّت خدا را [بجویند و] نیابند و از آنان پوشیده شود و از جایش آگاه نشوند؛

۱. کمال الدین: ص ۳۳۹ ح ۱۷ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۴ ح ۹.

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعِبَادُ مِنَ اللَّهِ ﷻ، وَأَرْضَى مَا يَكُونُ عَنْهُمْ، إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ ﷻ، فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ وَلَمْ يَعْلَمُوا بِمَكَانِهِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ تَبْطُلْ حُجَجُ اللَّهِ (عَنْهُمْ وَبَيِّنَاتُهُ) فَعِنْدَهَا فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحاً وَمَسَاءً.^١

وَإِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَعْدَائِهِ، إِذَا افْتَقَدُوا حُجَّةَ اللَّهِ فَلَمْ يَظْهَرْ لَهُمْ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ لَا يَرْتَابُونَ، وَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُمْ يَرْتَابُونَ لَمَا غَيَّبَ عَنْهُمْ حُجَّتَهُ طَرَفَةَ عَيْنٍ، وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ إِلَّا عَلَى رَأْسِ شِرَارِ النَّاسِ.

٩٠٠. الغيبة للنعماني: به^٢، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ الصَّيْقَلِيِّ، عَنْ أَبِيهِ مَنْصُورٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

إِذَا أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ يَوْمًا لَا تَرَى فِيهِ إِمَامًا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَأَحْبِبْ مَنْ كُنْتَ تُحِبُّ، وَأَبْغِضْ مَنْ كُنْتَ تُبْغِضُ، وَوَالِ مَنْ كُنْتَ تُوَالِي، وَانْتَظِرِ الْفَرَجَ صَبَاحاً وَمَسَاءً.^٣

٩٠١. الأُمالي للمفيد: حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قَوْلَوِيهِ الْقُمِّيُّ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ حَنْشِ بْنِ الْمُعْتَمِرِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَهُوَ فِي الرَّحْبَةِ مُتَكِنًا، فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةَ

١. العلامة المجلسي: المقصود من هذه الأخبار عدم التزلزل في الدين والتحير في العمل أي تمسكوا في أصول دينكم وفروعه بما وصل إليكم من أئمتكم ولا تتركوا العمل ولا ترتدوا حتى يظهر إمامكم ويحتمل أن يكون المعنى لا تؤمنوا بمن يدعي أنه القائم حتى يتبين لكم بالمعجزات. (بحار الانوار: ج ٥٢ ص ١٢٣).

٢. أي: أحمد بن محمد بن سعيد، عن القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم، عن عيسى بن هشام الناشري.

٣. قال النعماني في آخره «وأخبرنا محمد بن يعقوب الكليني، عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن ابن فضال، عن الحسن بن علي العطار، عن جعفر بن محمد، عن منصور عن ذكره، عن أبي عبد الله عليه السلام مثله»،

اما در حالی که بدانند حجت‌ها و نشانه‌های آشکار خدا باطل نمی‌شود. در این هنگام باید صبح و شام، انتظار فرج را بکشید.

و سخت‌ترین خشم خدا بر دشمنانش، آن است که حجتش را از دیده آنان پنهان کند و برایشان آشکار ننماید و خدا می‌داند که اولیایش تردید نمی‌کنند و اگر می‌دانست که آنها نیز تردید می‌نمایند، یک لحظه هم حجتش را از ایشان غایب نمی‌نمود. این، روی نمی‌دهد، مگر در روزگاری که بدترین مردم بر سر کار باشند»^۱.

۹۰۰. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از منصور صیقل - : امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر روزی، صبح تا شام، امامی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را ندیدی، همان کسی را دوست بدار که دوست می‌داشتی و همان را دشمن بدار که دشمن می‌داشتی و همان را سرپرست خود بگیر که پیش‌تر سرپرست گرفته بودی و صبح و شام، منتظر فرج باش»^{۲، ۳}.

۹۰۱. الأملی، مفید - با سندش به نقل از حنّش بن مُعْتَمِر - : بر امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شدم. او در حیاط تکیه داده بود. گفتم: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای امیر مؤمنان! چگونه صبح کردی؟

امام علیه السلام سرش را بالا آورد و جواب سلام مرا داد و فرمود: «صبح کردم، در حالی

۱. کمال الدین: ص ۳۳۷ ح ۱۰ (با سند معتبر) و ص ۳۳۹ ح ۱۶، الکافی: ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۱، الغیبة، طوسی: ص ۴۵۷ ح ۴۶۸، الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۱ ح ۱ و ص ۱۶۲ ح ۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۵ ح ۶۷.

۲. شاید مقصود این باشد که بر حالت پیشین خود بمانید و در محبت امامان پیشین و معرفت و یقین اولیه خود تردید نکنید تا به صورت کامل و روشن، امر امام زمان علیه السلام برایتان آشکار شود. در این باره، ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۳ (م).

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۸ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۳، نیز، ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۴۲ ح ۲۸، کمال الدین: ص ۳۴۸ ح ۳۷.

الله وبركاته، كيف أصبحت؟

قال: فرَفَعَ رَأْسَهُ وَرَدَّ عَلَيَّ، وَقَالَ: أَصَبَحْتُ مُحِبًّا لِمُحِبِّنَا، صَابِرًا عَلَيَّ بُغْضِ مَنْ يُبْغِضُنَا، إِنَّ مُحِبِّنَا يَنْتَظِرُ الرُّوحَ وَالْفَرَجَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ.

٩٠٣. تفسير القمي: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بَلَّغْنَا أَنَّ لِآلِ جَعْفَرٍ رَايَةً وَلِآلِ الْعَبَّاسِ رَايَتَيْنِ، فَهَلِ انْتَهَى إِلَيْكَ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ شَيْءٌ؟

قال: أَمَا آلُ جَعْفَرٍ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ، وَأَمَا آلُ الْعَبَّاسِ فَإِنَّ لَهُمْ مُلْكَاً مُبْطِئاً^١ يُقَرَّبُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيُبْعَدُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ، وَسُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ^٢ حَتَّى إِذَا أَمِنُوا مَكَرَ اللَّهِ وَأَمِنُوا عِقَابَهُ، صِيحَ فِيهِمْ صِيحَةٌ لَا يَبْقَى لَهُمْ مَنَالٌ^٣ يَجْمَعُهُمْ وَلَا رِجَالٌ تَمْنَعُهُمْ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: ﴿حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا﴾^٤ الْآيَةَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟

قال: أَمَا أَنَّهُ لَمْ يُوقَّتْ لَنَا فِيهِ وَقْتُ، وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْنَاكُمْ بِشَيْءٍ فَكَانَ كَمَا نَقُولُ، فَاقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَإِنْ كَانَ بِخِلَافِ ذَلِكَ، فَاقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، تُوجِرُوا مَرَّتَيْنِ، وَلَكِنْ إِذَا اشْتَدَّتِ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ، وَأَنْكَرَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحاً أَوْ مَسَاءً.

٩٠٣. الغيبة للطوسي: الْفَضْلُ بْنُ شَادَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ الْجَلِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ - فِي حَدِيثٍ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ -: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ لِبَنِي فُلَانٍ مُلْكَاً مُؤَجَّلاً، حَتَّى إِذَا أَمِنُوا وَاطْمَأَنَّنُوا وَظَنُّوا أَنَّ مُلْكَهُمْ لَا يَزُولُ، صِيحَ فِيهِمْ صِيحَةٌ، فَلَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا وَاغٍ^٥ يُسْمِعُهُمْ، وَذَلِكَ

١. في بحار الأنوار: «مُبطئاً».

٢. في المصدر: «سلطانهم عسر ليس يسر»، والتصويب من بحار الأنوار.

٣. في بحار الأنوار: «مال» بدل «منال».

٤. يونس: ٢٤.

٥. في بحار الأنوار: «ولا داع».

که دوستدارمان را دوست دارم و بر دشمنی دشمنان شکبیا هستم. بی گمان، دوستدار ما هر روز و شب، منتظر آسایش و فرج است.^۱

۹۰۲. تفسیر القمی - با سندش به نقل از فضیل - : به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم! به ما رسیده است که خاندان جعفر، یک پرچم و خاندان عباس، دو پرچم دارند. آیا در این باره، علمی به شما رسیده است؟

فرمود: «اما خاندان جعفر، نه به شمار می آیند و نه به جایی می رسند. اما بنی عباس، سلطنتی دیرپا خواهند داشت که دور را [به خود] نزدیک، و نزدیک را دور می کنند و حکومتشان سخت و بدون آسانی است تا آن گاه که خود را از مکر خدا ایمن و از کیفر او آسوده ببینند، که این هنگام، فریادی بر سر آنان کشیده می شود که نه مالی برایشان می ماند تا آنان را جمع و جور کند و نه مردانی که از آنان محافظت کنند، و این، همان سخن خداوند است: ﴿تا آن گاه که زمین، زینت خود را برگیرد﴾ (تا آخر آیه).^۲

گفتم: فدایت شوم! این چه زمانی روی می دهد؟

فرمود: «بدان که وقتی را برای آن نزد ما معین نکرده اند؛ اما هنگامی که چیزی به شما گفتیم و همان گونه که گفتیم، شد، بگویید: "خدا و پیامبرش راست گفتند"، و اگر خلاف آن شد، باز بگویید: "خدا و پیامبرش راست گفتند" که دو اجر دارید؛ اما چون نیاز و ناداری سخت شد و مردم به انکار یکدیگر پرداختند، در این هنگام، هر صبح و شام، این امر (فرج) را انتظار بکشید.^۳

۹۰۳. الغیبة، طوسی - با سندش به نقلی مختصر شده، از محمد بن حنفیه - : بنی فلان سلطنتی در آینده دارند تا آن گاه که ایمن و آسوده خاطر شوند و گمان برند که سلطنتشان زوال نمی یابد. [این هنگام،] فریادی بر سر آنان کشیده می شود که نه کسی می تواند آنان را گرد آورد و نه نگاهبانی می تواند به آنان خبر دهد. این، همان سخن خدای تعالی است: ﴿تا آن گاه که زمین، زینتش را بر می گیرد و تزین می شود و اهلس گمان می برند که می توانند از آن بهره مند

۱. الأملی، مفید: ص ۲۳۲ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۲۸ ح ۸۱.

۲. ترجمه بقیه آیه، در حدیث بعد آمده است.

۳. تفسیر القمی: ج ۱ ص ۳۱۰، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۹۹ ح ۸.

قَوْلُ اللَّهِ ﷻ: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُونَ عَلَيْهَا
أَتْسَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^١ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، هَلْ لِذَلِكَ وَقْتُ؟

قَالَ: لَا؛ لِأَنَّ عِلْمَ اللَّهِ غَلَبَ عِلْمَ الْمُؤَقَّتِينَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَعَدَّ مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً
وَأَتَمَّهَا بِعَشْرِ لَمْ يَعْلَمَهَا مُوسَى وَلَمْ يَعْلَمَهَا بَنُو إِسْرَائِيلَ، فَلَمَّا جَاوَزَ الْوَقْتَ قَالُوا: غَرَّنَا
مُوسَى فَعَبَدُوا الْعِجْلَ، وَلَكِنْ إِذَا كَثُرَتِ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ فِي النَّاسِ، وَأَنْكَرَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا، فِعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا أَمْرَ اللَّهِ صَبَاحًا وَمَسَاءً.

٩٠٤. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ
الثَّالِثِ عليه السلام، قَالَ:

إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ.

٩٠٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي غَانِمٍ الْقَزْوِينِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسٍ، قَالَ: كُنْتُ
أَنَا (وَنُوحٌ) وَأَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ، فَسَنَزَلْنَا عَلَىٰ وَادِي زُبَالَةَ^٢، فَجَلَسْنَا
نَتَحَدَّثُ، فَجَرَى ذِكْرُ مَا نَحْنُ فِيهِ وَبُعْدُ الْأَمْرِ عَلَيْنَا، فَقَالَ أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ: كَتَبْتُ فِي
هَذِهِ السَّنَةِ أَذْكَرُ شَيْئًا مِنْ هَذَا، فَكَتَبْتُ^٣ إِلَيْ:

إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ.

١. يونس: ٢٤.

٢. زُبَالَةَ: منزل معروف بطريق مكة من الكوفة (معجم البلدان: ج ٣ ص ١٢٩).

٣. أي الإمام الهادي عليه السلام، فإن أيوب بن نوح كان من أصحاب الرضا والجواد والهادي عليهم السلام وكان إبراهيم بن
محمد بن فارس من أصحاب الهادي والعسكري عليهم السلام؛ ولذا أورد الصدوق هذه الرواية في باب ما أخبر به
الإمام الهادي عليه السلام من وقوع الغيبة.

شوند. فرمان ما [به عذاب] شب یا روز، آن را فرامی‌گیرد و آن را چنان درو می‌کنیم که [گویی] هیچ گاه نبوده است. این گونه آیات را برای کسانی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم.*

گفتم: فدایت شوم! آیا این، زمان معینی دارد؟

فرمود: «نه؛ زیرا علم خدا بر علم کسانی که وقت تعیین می‌کنند، چیره است. خدای متعال با موسی علیه السلام، سی شب وعده نهاد و آن را با ده روز به کمال رساند، بی آن که موسی علیه السلام و یا بنی اسرائیل بدانند و چون وقت گذشت، گفتند: "موسی، ما را فریفته است" و گوساله پرست شدند. اما وقت آنچه می‌گویم، هنگامی است که نیاز و ناداری، میان مردم، فراوان شوند و مردم به انکار یکدیگر برخیزند. این هنگام، امر الهی را صبح و شام انتظار برید».^۱

۹۰۴. الکافی - با سندش به نقل از ایوب بن نوح - : امام هادی علیه السلام فرمود: «هنگامی که [امام]

نشانگر راهتان از میانتان رخت بر بست، هر لحظه چشم به راه فرج باشید».^{۲،۳}

۹۰۵. کمال الدین - با سندش به نقل از ابراهیم بن محمد بن فارس - : من و ایوب بن نوح در

راه مکه با هم بودیم که در وادی زباله^۴ فرود آمدیم و به گفتگو نشستیم و از حالت

خودمان و دوری مان از امر (قیام)، سخن به میان آمد. ایوب بن نوح گفت: امسال

چیزی را [به امام] نوشتم و چیزی از همین موضوع را یادآوری کردم. [امام

هادی علیه السلام] به من نوشت: «هنگامی که علّمتان از میانتان رخت بر بندد، از زیر

پاهایتان منتظر فرج باشید».^۶

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۲۷ ح ۴۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۰۴ ح ۹.

۲. ترجمة حدیث، بر مبنای تحلیلی است که در ادامه می‌آید (ر.ک: ص ۳۲۳).

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲۴، الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۷ ح ۳۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۵ ح ۸.

۴. زباله، منزلی است سر راه مکه - کوفه.

۵. ایوب بن نوح، از اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام است و ابراهیم بن محمد بن فارس از

اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است. لذا مرحوم صدوق این حدیث را در باب اخبار امام هادی علیه السلام از

وقوع غیبت آورده است.

۶. کمال الدین: ص ۲۸۱ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۹ ح ۴.

پژوهشی درباره حدیث «إِذَا رُفِعَ عَلْمُكُمْ»

ثقة الإسلام کلینی در کتاب الکافی در باره توقع و انتظار فرج، حدیثی را به نقل از ایوب بن نوح از امام هادی علیه السلام این گونه نقل کرده است:

إِذَا رُفِعَ عَلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ.^۱

هنگامی که علمتان از میانتان، رخت بر بست، از زیر پاهایتان، منتظر فرج باشید.

علامه مجلسی رحمته الله در باره مقصود از «رفع العلم» سه احتمال ذکر کرده است:

۱. «عَلْمٌ» به فتح عین و لام خوانده می شود و مراد از آن، عدم حضور امام

راه‌نماست.

۲. «عِلْمٌ» به کسر عین خوانده می شود و مقصود از آن، پنهان شدن صاحب علم

یعنی «امام» است.

۳. «عِلْمٌ» به کسر عین خوانده می شود و مراد از آن، از میان رفتن علم در جامعه و

گسترش جهالت در میان مردم، به سبب پنهان بودن امام است.

علامه مجلسی رحمته الله، احتمال اول را اظهر دانسته؛ ولی احتمال دوم و سوم را هم

همانند احتمال اول، معنا کرده است.^۲

برخی دیگر از محققان، مراد از «رفع العلم» را برافراشته شدن پرچم اسلام و یا

۱. ر.ک: ص ۳۲۰ ح ۹۰۵.

۲. ر.ک: مرآة العقول: ج ۴ ص ۵۶. نیز، ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۹.

تشکیل حکومت اسلامی معنا کرده‌اند. چون «رفع»، به معنای بالا بردن است و «رفع العَلَم»، به معنای برافراشته شدن پرچم است.^۱

بهترین راه برای دستیابی به مقصود حدیث، تشکیل خانواده این حدیث (گزارش‌های متفاوت از این حدیث و احادیث مشابه آن) است.

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، چند گزارش با این مضمون آورده است:

۱. ابراهیم بن محمد بن فارس می‌گوید:

كُنْتُ أَنَا (وَنُوحٍ) وَأَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ ، فَنَزَلْنَا عَلَى وَادِي زُبَالَةَ ، فَجَلَسْنَا نَتَحَدَّثُ ، فَجَرَى ذِكْرُ مَا نَحْنُ فِيهِ وَبُعْدُ الْأَمْرِ عَلَيْنَا ، فَقَالَ أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ : كَتَبْتُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ أَذْكَرُ شَيْئًا مِنْ هَذَا ، فَكَتَبْتُ إِلَيْ : «إِذَا رُفِعَ عَلْمُكُمْ مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ ، فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ» .^۲

من و ایوب بن نوح در راه مکه با هم بودیم که در وادی زباله فرود آمدیم و به گفتگو نشستیم و از حالت خودمان و دوری مان از امر (قیام) سخن به میان آمد. ایوب بن نوح گفت: امسال [به امام] نوشتم و چیزی از همین موضوع را یادآوری کردم. [امام هادی علیه السلام] به من نوشت: «هنگامی که علمتان از میانتان رخت بر بست، از زیر پاهایتان، منتظر فرج باشید».

۲. مکاتبه علی بن مهزیار می‌گوید:

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عليه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْفَرَجِ فَكَتَبَ إِلَيَّ إِذَا غَابَ صَاحِبُكُمْ عَنِ دَارِ الظَّالِمِينَ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ .^۳

۱. نماز جمعه تهران، مورخ: ۱۳۹۰/۵/۱۴.

۲. ر.ک: ص ۳۲۰ ح ۹۰۵.

۳. کمال الدین: ص ۳۸۰ ح ۲-۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۰ ح ۷۷. در باره سند این دو متن، این نکته قابل توجه است که: در حدیث اول، علی بن محمد صیمری، از علی بن مهزیار و او از امام هادی علیه السلام نقل کرده است؛ اما در سند حدیث دوم، علی بن مهزیار از علی بن محمد بن زیاد (که همان صیمری است) از امام هادی علیه السلام گزارش کرده است. با توجه به اتحاد متن، اتحاد امام و مشابهت فرد اول و دوم سند، به نظر می‌رسد، سند دوم،

به امام هادی علیه السلام نامه‌ای نوشتم و در آن از فرج پرسیدم. ایشان به من نوشت:
«هنگامی که صاحب شما از سرای ستمکاران غیبت کرد، منتظر فرج باشید».

۳. خصیبی در الهدایة الکبری، به نقل از امام رضا علیه السلام این گونه آورده است:
إِذَا رُفِعَ عَالِمُكُمْ وَ غَابَ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِكُمْ فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ الْأَعْظَمَ مِنْ تَحْتِ
أَقْدَامِكُمْ^۱.

هنگامی که دانشمندان از میانتان رخت بر بست، از زیر پاهایتان، منتظر فرج
بزرگتری باشید.

۴. در کتاب إثبات الوصیة، دو گزارش با این مضمون آمده است. گزارش علی بن
مهزیار با همان سند^۲ و گزارش مشابه با گزارش کلینی به نقل از ابن فضال، از ریّان
بن صلت، از امام رضا علیه السلام.^۳

تحلیل مجموعه احادیث

۱. با توجه به مجموعه احادیث و عباراتی همچون: «إِذَا غَابَ صَاحِبُكُمْ ... فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ»
یا «إِذَا غَابَ عَالِمُكُمْ ...» معلوم می‌شود که مراد از حدیث امام هادی علیه السلام هم «رفع العلم»
به معنای پنهان شدن و از صحنه خارج شدن علم یعنی امام است. از این رو، قرائت
«رفع العلم» در این حدیث، تمام نیست.

۲. مراد از «رفع العلم من بین أظهرکم» نیز با توجه به مجموعه احادیث، به معنای
بر چیده شدن و رخت بر بستن امام و هدایتگر است. از این رو، معنای برافراشته
شدن علم و پرچم، صحیح نیست.

اصولاً هر گاه واژه «رفع» با حرف جرّ «مِنْ» همراه شود، به معنای برچیده شدن،

«تحریف شده سند اول است. ابن بابویه پدر شیخ صدوق نیز این متن را به نقل از علی بن مهزیار نقل کرده است
(ر.ک: الإمامة و التبصرة: ص ۲۳۴ ح ۸۳).

۱. الهدایة الکبری: ص ۳۶۴.

۲. ر.ک: إثبات الوصیة: ص ۲۸۲.

۳. ر.ک: إثبات الوصیة: ص ۲۸۰.

از میان رفتن و عدم وجود است. این معنا در احادیث متعدّد، مقصود و مفهوم است. مثلاً در باره عیسی علیه السلام آمده است:

ثُمَّ زَأُوا عَيْسَى قَدْ رَفَعَ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ لَمَّا اشْتَبَهَ عَلَيْهِمْ.^۱

آن‌گاه دیدند که عیسی از میان آنها رخت بر بسته است، همان هنگام که به اشتباه، کسی را به جای او به دار کشیدند.

و یا در باره غذای پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است:

مَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَضْلُ شِوَاءٍ قَطُّ.^۲ مَا رَفَعَتْ مَائِدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

مِنْ بَيْنِ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَضْلَةً مِنْ طَعَامٍ قَطُّ.^۳

هیچ گاه زیادی غذای بریان شده‌ای از پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برداشته نشد. هیچ گاه سفره‌ای از پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برچیده نشد که غذایی در آن اضافه آمده باشد.

در باره فرصت حج‌گزاری نیز آمده است:

حُجُّوا قَبْلَ أَنْ لَا تَحُجُّوا فَقَدْ انْهَدَمَ مَرَّتَيْنِ وَ فِي الثَّالِثَةِ يَرْفَعُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ.

حج بگذارید، پیش از آن که بخواهید و نتوانید، که این خانه را دو بار ویران کرده‌اند و به بار سوم، از میان شما بر می‌دارند.^۴

۳. بررسی اسناد این مجموعه احادیث، نشانگر این نکات است: سند شیخ صدوق به علی بن مهزیار، معتبر است؛ ولی بقیه اسناد، دارای اشکال هستند. سند کلینی، مرسل است. سند کتاب اثبات الوصیه نیز به سبب ناشناس بودن مؤلف این کتاب، قابل قبول نیست.^۵

۱. التبیان فی تفسیر القرآن: ج ۳ ص ۲۸۳.

۲. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۱۰۰ ح ۳۳۱۰.

۳. المعجم الأوسط: ج ۱ ص ۲۷۳ ح ۸۹۱.

۴. تفسیر ابو الفتوح رازی: ج ۱ ص ۶۱۱.

۵. برخی سند کتاب اثبات الوصیه را صحیح شمرده‌اند. اگر چه سند موجود معتبر است، ولی مؤلف کتاب اثبات

۴. در برخی از مصادر حدیثی، حدیث ایوب بن نوح، به امام رضا علیه السلام نسبت داده شده است که به سبب اشتباه ابو الحسن الثالث (امام هادی علیه السلام) با ابو الحسن مطلق است.^۱

۵. مراد از «تَوْقَعُ فَرَجًا»، آمادگی برای ظهور و ناگهانی بودن ظهور است. «تَوَقَّعُوا الْفَرَجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ»، یعنی هر لحظه، منتظر ظهور باشید؛ که ممکن است این امر، اتفاق افتد.^۲

در جمع‌بندی نهایی این متون می‌گوییم:

این گروه از احادیث - که در مصادر کهن شیعی گزارش شده اند -، به انتظار فرج و آمادگی برای ظهور امام عصر علیه السلام مربوط اند؛ ولی ارتباطی با علائم ظهور ندارند. برخی از اسناد این مجموعه، معتبرند و گزارش‌های دیگر، مؤید آن محسوب می‌شوند.

«الوصية، معلوم نیست. مسلماً علی بن حسین مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب نیست (ر.ک: مقالة «إثبات الوصية و مسعودی صاحب مروج الذهب»، سید جواد شبیری در انتظار موعود: ش ۴ ص ۲۰۱) حتی اگر او هم نویسنده کتاب باشد، توثیق ندارد.

۱. ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۵ ح ۸ (باب «ما جاء عن الرضا علیه السلام فی ذلک»).

۲. ر.ک: مکمال المکارم: ج ۲ ص ۱۴۵.

٢ / ١

فَضْلُ الْإِنْتِظَارِ

أ - الْإِنْتِظَارُ عِبَادَةً

٩٠٦ . مسند الشهاب : أَخْبَرَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَنْمَاطِيُّ ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ رَشِيْقٍ ، أَنْبَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ ، أَنْبَأَنَا أَبُو مُوسَى عَيْسَى بْنُ مِهْرَانَ ، حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ إِبرَاهِيمَ ، عَنْ حَنْظَلَةَ الْمَكِّيِّ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبَادَةٌ .

٩٠٧ . الأُمَالِي لِلطُّوسِي : أَخْبَرَنَا حَمَّوِيهِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ مُقْبِلٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَبِيبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَرَوِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : ...

إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ عِبَادَةٌ .

٩٠٨ . عِيُونُ الْحُكْمِ وَالْمَوَاعِظُ عَنِ الْإِمَامِ عَلِيِّ عليه السلام : الْعِبَادَةُ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ .^١

ب - أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ

٩٠٩ . الْمُحَاسِنُ : عَنْهُ^٢ ، عَنْ النَّوْفَلِيِّ ، عَنْ السَّكُونِيِّ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ آبَائِهِ ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ : قَالَ : أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ إِنْتِظَارُ فَرَجِ اللَّهِ .

١ . ليس في دستور معالم الحكم «بالصبر» .

٢ . أي : أحمد بن أبي عبد الله البرقي .

۲ / ۱
فضیلت انتظار

الف - انتظار کشیدن، عبادت است

۹۰۶. مسند شهاب - با سندش به نقل از ابن عباس - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «انتظار فرج همراه شکیب و رزیدن، عبادت است»^۱.

۹۰۷. الأمالی، طوسی - با سندش به نقل از سعید بن مسلم، از امام زین العابدین ﷺ، از پدرش، از امام علی ﷺ - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «... انتظار فرج، عبادت است»^۲.

۹۰۸. عیون الحکم و المواعظ: امام علی ﷺ فرمود: «عبادت، انتظار فرج همراه شکیب و رزیدن است»^۳.

ب - برترین عبادت

۹۰۹. المحاسن - با سندش به نقل از سکونی، از امام صادق ﷺ، از پدرانش ﷺ - : امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «برترین عبادت مؤمن، انتظار فرج الهی است»^۴.

۱. مسند الشهاب: ج ۱ ص ۶۳ ح ۴۷ و ص ۶۲ ح ۴۶ (به نقل از ابن عمر)، کنز العمال: ج ۳ ص ۲۷۲ ح ۶۵۰۷؛ الدعوات: ص ۴۱ ح ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۵ ح ۶۵.
۲. الأمالی، طوسی: ص ۴۰۵ ح ۹۰۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۲ ح ۳.
۳. عیون الحکم و المواعظ: ص ۱۸ ح ۲۶، دستور معالم الحکم: ص ۲۰ (در این منبع، «همراه شکیب و رزیدن» نیامده است).
۴. المحاسن: ج ۱ ص ۴۵۳ ح ۱۰۴۴ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۱ ح ۳۳.

٩١٠. کمال الدین : بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله :

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ .

٩١١. الإرشاد : قَالَ [الْإِمَامُ عَلِيُّ عليه السلام] : أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ : الصَّبْرُ ، وَالصَّمْتُ ، وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ .

٩١٢. تحف العقول : رُوِيَ عَنْهُ [مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام] أَنَّهُ قَالَ : ...

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ - بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ - انْتِظَارُ الْفَرَجِ .

٩١٣. سنن الترمذي : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُعَاذٍ الْعَقَدِيُّ الْبَصْرِيُّ ، أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ وَاقِدٍ ، عَنْ

إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ أَبِي الْأَحْوَصِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ [بْنِ مَسْعُودٍ] ، قَالَ : قَالَ :

رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله :

سَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ، فَإِنَّ اللَّهَ عز وجل يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ ، وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ .

ج - أَوَّلُ الْعِبَادَةِ

٩١٤. عيون الحكم والمواعظ عن الإمام علي عليه السلام : أَوَّلُ الْعِبَادَةِ انْتِظَارُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ .

د - أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ

٩١٥. الخصال : حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام ، قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ

عَيْسَى بْنِ عُبَيْدِ الْيَقْطِينِيِّ ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ

أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :

حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ جَدِّي ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام : أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي

١. أي : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ دُوسِ الْعَطَّارِ النِّسَابُورِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قَتِيْبَةَ

النِّسَابُورِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سَلِيمَانَ النِّسَابُورِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عَقْبَةَ ،

عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ

الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام .

۹۱۰. کمال الدین - با سندش به نقل از عقبه، از امام باقر علیه السلام، از پدرانش، از امیر مؤمنان علیه السلام :-
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین عبادت، انتظار فرج است»^۱.

۹۱۱. الإرشاد: امام علی علیه السلام فرمود: «برترین عبادت، شکیبایی، سکوت، و انتظار فرج است»^۲.

۹۱۲. تحف العقول: از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... پس از معرفت، برترین عبادت، انتظار فرج است»^۳.

۹۱۳. سنن الترمذی - با سندش به نقل از عبد الله بن مسعود - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از فضل خدا بخواهید؛ که خدای تعالی، دوست دارد که از او خواسته شود، و برترین عبادت، انتظار فرج است»^۴.

ج - نخستین عبادت

۹۱۴. عیون الحکم و المواعظ: امام علی علیه السلام فرمود: «نخستین عبادت، انتظار فرج همراه شکیب و رزیدن است»^۵.

د - برترین عمل

۹۱۵. الخصال - با سندش به نقل از ابو بصیر و محمد بن مسلم - : امام صادق علیه السلام فرمود:
«پدرم از جدّم از پدرانش برایم گفت که امیر مؤمنان علیه السلام در مجلسی، چهارصد باب علم که دین و دنیای مسلمان را به سامان می کند، به یارانش آموخت. فرمود: "...

۱. کمال الدین: ص ۲۸۷ ح ۶. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۵ ح ۱۱.

۲. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۰۲. کنز الفوائد (مکتبة المصطفوی): ص ۵۸. بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۹۶ ح ۶۱.

۳. تحف العقول: ص ۴۰۳. بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۳۲۶ ح ۴.

۴. سنن الترمذی: ج ۵ ص ۵۶۵ ح ۲۵۷۱. المعجم الأوسط: ج ۵ ص ۲۳۰ ح ۵۱۶۹. المعجم الكبير: ج ۱۰

ص ۱۰۱ ح ۱۰۰۸۸. کنز العمال: ج ۲ ص ۷۹ ح ۳۲۲۵.

۵. عیون الحکم و المواعظ: ص ۱۲۵ ح ۲۸۵۸.

مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعِينَ بَابٍ، مِمَّا يَصْلُحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، قَالَ: ... أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْمَرءِ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ ﷻ.

٩١٦. كمال الدين: بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَعْرُوفٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ، عَنْ آبَائِهِ (ع)، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ ﷻ.^٢

٩١٧. تحف العقول عن الإمام علي (ع): أَفْضَلُ عَمَلِ الْمَرءِ أَنْتَظَارُهُ فَرَجَ اللَّهِ.

٩١٨. الفرج بعد الشدة للتوحي: رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) أَنَّهُ قَالَ: أَفْضَلُ مَا يَعْمَلُهُ الْمُتَمَتِّحُنُ أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ.

٩١٩. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللَّهِ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) الْحَسَنِيُّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَهْوَى الْمَهْدِيِّ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: ... ثُمَّ قَالَ (ع): أَفْضَلُ أَعْمَالِ شِيعَتِنَا أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ.

راجع: ص ٢٧٢ ح ٩٦٧.

١. أي: المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود.

٢. في عيون اخبار الرضا (ع): «فرج الله».

برترین عمل انسان، انتظار فرج از جانب خداوند ﷻ است.^۱

۹۱۶. کمال الدین - با سندش به نقل از موسی بن بکر واسطی، از امام کاظم ﷺ، از پدرانش ﷺ -: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «برترین عمل امت من، انتظار فرج از سوی خدای ﷻ است».^۲

۹۱۷. تحف العقول: امام علی ﷺ فرمود: «برترین عمل انسان، انتظارش برای فرج الهی است».^۳

۹۱۸. الفرج بعد الشدة، تنوخی: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ روایت شده است که فرمود: «برترین کاری که فرد گرفتار بلا می کند، انتظار فرج است».^۴

۹۱۹. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد العظیم حسنی -: بر سرورم امام جواد ﷺ وارد شدم و می خواستم از ایشان بپرسم که: آیا قائم ﷺ همان مهدی است یا فرد دیگری است؟

پیش از آن که بپرسم، به من فرمود...: سپس فرمود: «برترین عمل شیعیان ما، انتظار فرج است».^۵

ر.ک: ص ۳۷۹ ح ۹۶۷.

۱. الخصال: ص ۶۲۱ ح ۱۰ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۹۹ ح ۱.

۲. کمال الدین: ص ۶۴۴ ح ۳، عیون أخبار الرضا ﷺ: ج ۲ ص ۳۶ ح ۸۷ (در این منبع، «انتظار فرج خدا» آمده است)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۸ ح ۲۱.

۳. تحف العقول: ص ۲۲۱، بحار الأنوار: ج ۷۸ ص ۶۰ ح ۱۳۸.

۴. الفرج بعد الشدة، تنوخی: ج ۱ ص ۴۶.

۵. کمال الدین: ص ۳۷۷ ح ۱، کفایة الأثر: ص ۲۷۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۶ ح ۱. نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۸ ص ۱۰۰ ح ۱۴۵۸.

هـ - أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ

۹۲۰. الخصال: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ يَقْتِينِي، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ (ع): أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعِينَ بَابٍ مِمَّا يَصْلُحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَدُنْيَاهُ.

قال (ع): ... انْتَظِرُوا الْفَرَجَ، وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ، فَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ (ع) انْتَظَارُ الْفَرَجِ مَا دَامَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ.

۹۲۱. كتاب من لا يحضره الفقيه: رَوَى لِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ الْقَاسِمِ قِرَاءَةً، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُعَلَّى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ الْمُرَادِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ (ع)، قَالَ:

بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ أَصْحَابِهِ يُعَبِّئُهُمُ لِلْحَرْبِ، إِذَا أَتَاهُ شَيْخٌ عَلَيْهِ شَحْبَةٌ^۱ السَّفَرِ، فَقَالَ... أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ (ع)؟ قَالَ: انْتَظَارُ الْفَرَجِ.

و - أَفْضَلُ الْجِهَادِ

۹۲۲. تحف العقول: قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ (ص)]: أَفْضَلُ جِهَادِ أُمَّتِي انْتَظَارُ الْفَرَجِ.

ز - مِنْ الْفَرَجِ انْتَظَارُ الْفَرَجِ

۹۲۳. الغيبة للطوسي: عَنْهُ^۲، عَنْ ابْنِ أُسْبَاطٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ، قَالَ: سَأَلْتُ

۱. الشَّاحِبُ: هُوَ الْمَتَغَيِّرُ اللَّوْنُ لِعَارِضٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ سَفَرٍ (مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ: ج ۲ ص ۹۳۲ «شحب»).

۲. أَي: الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ.

ه- محبوب‌ترین عمل نزد خدا

۹۲۰. الخصال - با سندش به نقل از ابو بصیر و محمد بن مسلم - : امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم از جدم از پدرانش برایم نقل کرد که: امیر مؤمنان علیه السلام در مجلسی، چهارصد باب علم که دین و دنیای مسلمان را به سامان می‌کند، به یارانش آموخت. فرمود: «... فرج را انتظار بکشید و از نسیم رحمت الهی ناامید نشوید، که محبوب‌ترین عمل نزد خداوند تعالی انتظار فرج است تا آن گاه که بنده با ایمان بر آن حالت باشد»^۱.

۹۲۱. کتاب من لا یحضره الفقیه - با سندش به نقل از عبد الله بن بکر مرادی، از امام کاظم علیه السلام، از پدرش، از جدش، از امام زین العابدین علیه السلام، از پدرش - : روزی امیر مؤمنان علیه السلام با یارانش نشسته بود و آنها را برای جنگ آماده می‌ساخت که پیرمردی که سفر، رنگ چهره‌اش را دگرگون نموده بود، نزدش آمد و گفت: ... کدام عمل نزد خدای تعالی محبوب‌تر است؟ فرمود: «انتظار فرج»^۲.

و- برترین جهاد

۹۲۲. تحف العقول: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین جهاد امتم، انتظار فرج است»^۳.

ز- انتظار فرج، خود، فرج است

۹۲۳. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از حسن بن جهم - : از امام کاظم علیه السلام یا امام

۱. الخصال: ص ۶۱۶ ح ۱۰ (با سند معتبر)، تحف العقول: ص ۱۰۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۳ ح ۷.

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۲۸۱-۲۸۲ ح ۵۸۲۳، معانی الأخبار: ص ۱۹۷ ح ۴، الأمالی، طوسی: ص ۴۳۴ ح ۹۷۴، الأمالی، صدوق: ص ۴۷۷ ح ۶۴۴، الأربعون حدیثاً: ص ۶۳، بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۳۷۶ ح ۱؛ دستور معالم الحکم: ص ۸۵.

۳. تحف العقول: ص ۳۷، بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۱۴۱ ح ۲۶.

أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ شَيْءٍ مِنَ الْفَرَجِ، فَقَالَ:

أَوْ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ انْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ قُلْتُ: لَا أَدْرِي إِلَّا أَنْ تُعَلِّمَنِي. فَقَالَ:

نَعَمْ، انْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ.

٩٢٤. تفسير العياشي: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ

شَيْءٍ فِي الْفَرَجِ، فَقَالَ:

أَوْ لَيْسَ تَعْلَمُ أَنَّ انْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: ﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ

الْمُنْتَظِرِينَ﴾^١.

٩٢٥. تفسير العياشي: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنِ الرِّضَا عليه السلام، قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ انْتِظَارِ الْفَرَجِ،

فَقَالَ:

أَوْ لَيْسَ تَعْلَمُ أَنَّ انْتِظَارَ الْفَرَجِ مِنَ الْفَرَجِ؟ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ:

﴿وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾^٢.

٩٢٦. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قُلْتُ

لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَتَى الْفَرَجُ؟ فَقَالَ:

يَا أَبَا بَصِيرٍ، وَأَنْتَ مِمَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا؟ مَنْ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ فَقَدْ فُرِّجَ عَنْهُ لِانْتِظَارِهِ.

ح - مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ

٩٢٧. مختصر إثبات الرجعة: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ زِيَادٍ،

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ [عَنِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام]:

١. يونس: ١٠٢.

٢. هود: ٩٣.

رضای علیه السلام چیزی در باره فرج پرسیدم. فرمود: «مگر نمی دانی که انتظار فرج، خود فرج است؟».

گفتم: نمی دانم، مگر آن که شما به من پیاموزی.

فرمود: «آری، انتظار فرج، خود، فرج است».^۱

۹۲۴. تفسیر العیاشی - به نقل از محمد بن فضیل - : از امام رضا علیه السلام چیزی در باره انتظار فرج پرسیدم. فرمود: «مگر نمی دانی که انتظار فرج، خود، فرج است؟ خداوند می فرماید: ﴿انتظار بکشید، که من نیز با شما از منتظران هستم﴾».^۲

۹۲۵. تفسیر العیاشی - به نقل از محمد بن فضیل - : از امام رضا علیه السلام در باره انتظار فرج پرسیدم. فرمود: «مگر نمی دانی که انتظار فرج کشیدن، خود، فرج است؟». سپس فرمود: «خداوند - تبارک و تعالی - می فرماید: ﴿و چشم انتظار باشید، که من نیز با شما چشم انتظارم﴾».^۳

۹۲۶. الکافی - با سندش به نقل از ابو بصیر - : به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! فرج، چه زمانی است؟

فرمود: «ای ابو بصیر! آیا تو هم از دنیاخواهان هستی؟! هر کس این امر (قیام) را بشناسد، به خاطر انتظار کشیدنش، از او گشایش امر می شود».^۴

ح - از بزرگترین فرج هاست

۹۲۷. مختصر إثبات الرجعة - با سندش به نقل از ابو خالد کابلی - : امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «انتظار فرج، از بزرگترین فرج هاست».^۵

۱. الفیة، طوسی: ص ۴۵۹ ح ۴۷۱ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰ ح ۲۹.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۲۸ ح ۵۰. نیز، ر.ک: کمال الدین: ص ۶۴۵ ح ۴.

۳. تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۵۹ ح ۶۲.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۳، الفیة، نعمانی: ص ۳۳۰ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۲ ح ۵۴.

۵. مختصر إثبات الرجعة: ص ۳۶ - ۴۰ ح ۸ (با سند معتبر).

إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ .

٩٢٨ . كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليهما السلام - فِي ذِكْرِ الْأُئِمَّةِ عليهم السلام وَغَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام - قَالَ : ... وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام : إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ .^١

ط - مِنْ أَرْكَانِ الدِّينِ

٩٢٩ . الكافي : عَنْهُ^٢ ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْوَشَاءِ ، عَنْ أَبَانَ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ ، قَالَ : دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام وَمَعَهُ صَحِيفَةٌ ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : هَذِهِ صَحِيفَةٌ مُخَاصِمٌ يَسْأَلُ عَنِ الدِّينِ الَّذِي يُقْبَلُ فِيهِ الْعَمَلُ ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، هَذَا الَّذِي أُرِيدُ . فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام : شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَتَقَرُّ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، وَالْوِلَايَةَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ، وَالْبِرَاءَةَ مِنْ عَدُوِّنَا ، وَالتَّسْلِيمَ لِأَمْرِنَا ، وَالْوَرَعَ وَالتَّوَاضُعَ ، وَانْتِظَارَ قَائِمِنَا ، فَإِنَّ لَنَا دَوْلَةً إِذَا شَاءَ اللَّهُ جَاءَ بِهَا .

١ . قال الصدوق في آخره «وحدثنا بهذا الحديث علي بن أحمد بن موسى ومحمد بن أحمد الشيباني وعلي بن عبد الله الورّاق ، عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي ، عن سهل بن زياد الآدمي ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني رضي الله عنه ، عن صفوان ، عن إبراهيم أبي زياد ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي خالد الكابلي ، عن علي بن الحسين عليهما السلام» ،

٢ . أي : الحسين بن محمد .

۹۲۸. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو خالد کابلی، در یادکرد امامان علیهم السلام و غیبت امام مهدی علیه السلام - : ... امام زین العابدین فرمود: «انتظار فرج، از بزرگ‌ترین فرج‌هاست»^۱.

ط - از ارکان دین است

۹۲۹. الکافی - با سندش به نقل از اسماعیل جعفی - : مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد که دفتری همراه داشت. امام علیه السلام به او فرمود: «این، دفتر گفتگو کننده‌ای است که به پرسش از دینی برآمده که عمل با آن پذیرفته می‌شود».

مرد گفت: خدا رحمت کند! این، همان است که می‌خواهم.

امام باقر علیه السلام فرمود: «گواهی دادن به یگانگی و بی‌همتایی خدایی که جز او معبودی نیست و این که محمد، بنده و فرستاده اوست و به آنچه از نزد خدا آمده، اقرار داشته باشی و نیز ولایت ما اهل بیت و بیزاری از دشمن ما و تسلیم در برابر فرمان ما و پارسایی و فروتنی و انتظار کشیدن برای قائم ما، که بی‌گمان، برای او دولتی است که چون خدا بخواهد، آن را می‌آورد»^۲.

۱. کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۵۴ ح ۱۸۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۲ ح ۴. نیز، برای دیدن همه حدیث ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۴۴ ح ۹۳۵.

۲. الکافی: ج ۲ ص ۲۲ ح ۱۳، الأمالی، طوسی: ص ۱۷۹ ح ۲۹۹ (هر دو منبع با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۶۹ ص ۲ ح ۲.

٩٣٠. الكافي : عنه^١، عن أبي الجارود، قال: قلتُ لأبي جعفر ع: يا بنَ رسولِ الله، هل تعرفُ مودّتي لكم وانقطاعي إليكم ومولاتي إيتاكم؟ قال: فقال: نعم، قال: فقلتُ: فأني أسألك مسألةً تُجيبني فيها، فأني مكفوفُ البصرِ قليلُ المشي، ولا أستطيعُ زيارتكم كلَّ حينٍ، قال: هاتِ حاجتك. قلتُ: أخبرني بدينك الذي تدينُ الله ع به أنت وأهل بيتك؛ لأدينُ الله ع به.

قال: إن كنتَ أقصرتَ الخطبةَ فقد أعظمتَ المسألةَ، والله، لأعطينك ديني ودينَ آبائي الذي تدينُ الله ع به: شهادةُ أن لا إلهَ إلا اللهُ، وأنَّ مُحَمَّدًا رسولُ الله ع، والإقرارُ بما جاءَ به من عندِ الله، والولايةُ لوليِّنا والبراءةُ من عدوِّنا، والتَّسليمُ لأمرنا، وانتظارُ قائمنا، والاجتهادُ والورعُ.

٩٣١. الغيبة للنعماني: حدَّثنا أحمدُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ سَعِيدِ ابنِ عَقْدَةَ، قال: حدَّثنا أحمدُ بنُ يوسُفَ بنِ يَعقوبَ الجُعفيُّ أبو الحسنِ، قال: حدَّثنا إسماعيلُ بنُ مِهْرانَ، قال: حدَّثنا الحسنُ بنُ عَلِيِّ بنِ أَبِي حَمزَةَ، عن أبيهِ ووُهَيْبِ بنِ حَفصِ، عن أبي بصيرٍ، عن أبي عبدِ الله ع أنه قالَ ذاتَ يومٍ:

ألا أخبرُكم بما لا يقبلُ اللهُ ع من العبادِ عملاً إلا به؟ فقلتُ: بلى. فقال: شهادةُ أن لا إلهَ إلا اللهُ، وأنَّ مُحَمَّدًا عبدهُ (ورسولُهُ)، والإقرارُ بما أمرَ اللهُ، والولايةُ لنا، والبراءةُ من أعدائنا - يعني الأئمةَ خاصَّةً - والتَّسليمُ لهم، والورعُ والاجتهادُ والطَّمأنينةُ، والانتظارُ للقائمِ ع، ثمَّ قالَ: إنَّ لنا دولةً يَجِيءُ اللهُ بِها إذا شاء.

١. إن مرجع الضمير غير معلوم تحديداً، يمكن أن يكون عائداً على «عيسى السري»، وأن سند الرواية معلق على سند السابق.

۹۳۰. الکافی - با سندش به نقل از ابو جارود - : به امام باقر علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! آیا دوستی ام با شما و بریدن از همه و پیوستن به شما و پذیرش سرپرستی شما را می دانی؟

فرمود: «آری».

گفتم: من از شما سؤالی می کنم. جوابم را بده، که من نابینایم و زیاد راه نمی روم و نمی توانم هر زمانی شما را زیارت کنم.
فرمود: «سؤالت را بگو».

گفتم: مرا از دینت که تو و خاندانت، خدای تعالی را با آن می پرستی، آگاه کن تا من نیز خدای تعالی را آن گونه پرستم.

فرمود: «کوتاه گفתי؛ اما سؤال بزرگی پرسیدی. به خدا سوگند، دینم و دین پدرانم را - که خدای تعالی را با آن می پرستیم - به تو می گویم: شهادت دادن به این که معبودی جز خداوند یکتا نیست و محمد، فرستاده اوست و اقرار کردن به آنچه از نزد خدا آمده و دوستی ورزیدن با دوستدار ما و بیزاری جستن از دشمن ما و تسلیم بودن در برابر فرمان ما، و انتظار کشیدن برای قائم ما و سختکوشی و پارسایی»^۱.

۹۳۱. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام روزی فرمود: «آیا به شما از چیزی خبر ندهم که خدای تعالی جز با آن، عملی را از بندگان نمی پذیرد؟»
گفتم: چرا.

فرمود: «گواهی دادن به این که معبودی جز خداوند یکتا نیست و این که محمد، بنده و فرستاده اوست و پذیرش فرمان الهی و ولایت ما و بیزاری جستن از دشمنان ما» یعنی امامان «و تسلیم بودن در برابر ایشان و پارسایی و سختکوشی و وقار و برای قائم علیه السلام انتظار کشیدن». سپس فرمود: «ما دولتی داریم که خدا چون بخواهد، آن را می آورد».

۱. الکافی: ج ۲ ص ۲۱ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۶۹ ص ۱۴ ح ۱۵.

ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ، فَلْيَنْتَظِرْ، وَلْيَعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَمَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ، فَإِنْ مَاتَ وَقَامَ الْقَائِمُ بَعْدَهُ، كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ أَدْرَكَهُ، فَجِدُّوا وَانْتَظِرُوا هَنِيئًا لَكُمْ أَيُّهَا الْعِصَابَةُ الْمَرْحُومَةُ.

٣ / ١

فَضْلُ الْمُنْتَظِرِ

أ- مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ

٩٣٢. كَمَالِ الدِّينِ: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرَقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَسْعُودٍ وَحِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَعِيمِ السَّمَرَقَنْدِيِّ جَمِيعًا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ (بْنِ) مَسْعُودِ الْعَيَّاشِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شُجَاعٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ:

قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عز وجل: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾^١ يَعْنِي خُرُوجَ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ مِنَّا.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: يَا أَبَا بَصِيرٍ، طُوبَى لِشِيعَةِ قَائِمِنَا الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ، وَالْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ، أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.

سپس فرمود: «هر کس خشنود می شود که از یاران قائم باشد، باید انتظار کشد و در همان حال انتظار، به پارسایی و اخلاق زیبا رفتار کند، و اگر بمیرد و قائم، پس از او قیام کند، پاداشی همانند پاداش کسانی دارد که او را درک [و همراهی] می کنند. پس بکشید و منتظر بمانید. گوارایتان باد، ای فرقه رحمت شده!»^۱.

۳ / ۱

فضیلت نظر

الف - از اولیای الهی

۱. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «مقصود از ﴿آن روز که برخی نشانه های خدایت در می رسند، ایمان کسی که پیش تر ایمان نیاورده و یا در حال ایمانش کار نیکی نکرده است، سودی نمی بخشد﴾، خروج قائم ماست که انتظارش را می کشند».

سپس فرمود: «ای ابو بصیر! خوشا به حال پیروان قائم ما که در روزگار غیبتش، انتظارش را می کشند و در روزگار ظهورش فرمانش را می برند. آنان، اولیای خدایند که نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند»^۲.

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۰ ح ۱۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۰ ح ۵۰.

۲. کمال الدین: ص ۳۵۷ ح ۵۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۹ ح ۷۶.

ب - كَالْمُقَاتِلِ بَيْنَ يَدَي رَسولِ اللَّهِ ﷺ

٩٣٣ . كمال الدين : بِهَذَا الْإِسْنَادِ^١ ، قَالَ : قَالَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ : سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ :

مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ^٢ ، لَا بَلْ كَانَ كَالضَّارِبِ بَيْنَ يَدَي رَسولِ اللَّهِ ﷺ بِالسَّيْفِ .

٩٣٤ . المحاسن : عَنْهُ^٣ ، عَنِ السَّنْدِيِّ ، عَنْ جَدِّهِ ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَا تَقُولُ فِيمَنْ مَاتَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ ؟

قَالَ : هُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ عليه السلام فِي فُسْطَاطِهِ ، ثُمَّ سَكَتَ هُنَيْئَةً ، ثُمَّ قَالَ : هُوَ كَمَنْ كَانَ مَعَ رَسولِ اللَّهِ ﷺ .

٩٣٥ . كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عليه السلام ، قَالَ : حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ الثُّمَالِيِّ ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاثِلِيِّ [عَنِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام] :

تَمَّتْ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ ﷺ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسولِ اللَّهِ ﷺ وَالْأَيْمَةَ بَعْدَهُ .
يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ

١ . أي : أبي ومحمد بن الحسن رضي الله عنهما ، قالا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ جَمِيعًا ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ .
٢ . الْفُسْطَاطُ : الْبَيْتُ مِنَ الشَّعْرِ فَوْقَ الْخِيَابِ (مجمع البحرين : ج ٣ ص ١٣٩٣ «فسط»).
٣ . أي : أحمد بن أبي عبد الله البرقي

ب - به سان پیکارگر در رکاب پیامبر خدا ﷺ

۹۳۳. کمال الدین - با سندش به نقل از مفضل بن عمر - : شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس در حال انتظار این امر بمیرد، مانند کسی است که همراه قائم و در خیمه اوست؛ بلکه مانند شمشیرزن پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است»^۱.

۹۳۴. المحاسن - با سندش به نقل از سندی، از جدش - : به امام صادق علیه السلام گفتم: در باره کسی که بر این امر (انتظار فرج) و چشم به راه او بمیرد، چه می فرمایی؟

فرمود: «مانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام همراه اوست». سپس لختی سکوت کرد و آن گاه فرمود: «او مانند کسی است که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است»^۲.

۹۳۵. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو خالد کابلی، در یادکرد امامان علیهم السلام و غیبت مهدی علیه السلام - : امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «سپس غیبت ولی خداوند صلی الله علیه و آله، دوازدهمین وصی پیامبر خدا و امامان پس از او، استمرار می یابد. ای ابو خالد! آنان که در روزگار غیبت او، امامتش را باور داشته و ظهورش را منتظر باشند، از مردم هر روزگار دیگری برترند؛ زیرا خداوند - تبارک و تعالی - چنان عقل و فهم و معرفتی به آنان داده که غیبت برای آنان به سان مشاهده است و آنان را در آن روزگار، مانند جهادگرانی قرار داده است که پیش روی پیامبر خدا با شمشیر می جنگند. آنان

۱. کمال الدین: ص ۳۳۸ ح ۱۱ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۶ ح ۶۹.

۲. المحاسن: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۵۴۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۵ ح ۱۴.

ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، وجعلهم في ذلك الزمان بمنزلة
المجاهدين بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، أولئك المخلصون حقاً وشيعتنا صدقاً،
والدعاة إلى دين الله صلى الله عليه وآله سراً وجهاً.

وقال علي بن الحسين عليهما السلام: إنتظار الفرج من أعظم الفرج.

٩٣٦. كمال الدين: حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، قال:
حدثنا أبي، عن جدي أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه محمد بن خالد، عن محمد بن
سينان وأبي علي الزرادي جميعاً، عن إبراهيم الكرخي، قال: دخلت على أبي عبد الله
جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، وإني لجالس عنده إذ دخل أبو الحسن موسى بن
جعفر عليه السلام وهو غلام، فقمْتُ إليه فقبلته وجلست.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: يا إبراهيم، أما إنَّه [أ] صاحبك من بعدي، أما ليهلكنَّ
فيه أقوامٌ ويسعدُ (فيه) آخرون، فلعن الله قاتله، وضاعف على روحه العذاب، أما
ليخرجنَّ الله من صلبه خيرَ أهل الأرض في زمانه، سميَّ جدّه، ووارث
علمه وأحكامه وفضائله، (و) معدن الإمامة، ورأس الحكمة، يقتله جبار
بني فلان، بعد عجائب طريفة حسداً له، ولكنَّ الله صلى الله عليه وآله بالغ أمره ولو كره المشركون.
يخرج الله من صلبه تكملة اثني عشر إماماً مهدياً، اختصهم الله بكرامته، وأحلهم
دار قدسه، المنتظر للثاني عشر منهم كالشاهر سيفه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله يذبُّ
عنه.

مخلصان حقیقی، شیعیان راستین ما و دعوتگران به دین خدا در پیدا و نهان هستند».

[امام زین العابدین فرمود: «انتظار فرج، از بزرگ‌ترین فرج‌هاست»].^۱

۹۳۶. کمال الدین - با سندش به نقل از ابراهیم کرخی - : بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و نزد ایشان نشسته بودم که امام کاظم علیه السلام - که نوجوانی بود - وارد شد. برخاستم و او را بوسیدم و نشستم.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابراهیم! بدان که پس از من، او امام توست. هان که گروه‌هایی در باره او هلاک و گروه‌هایی دیگر سعادت‌مند می‌شوند! خداوند، قاتلش را بکشد و عذاب را بر جان‌ش دوچندان کند! هان که خداوند، از نسل او بهترین فرد روزگار خویش را بیرون می‌آورد که همانم جدّش، وارث دانش و احکام و فضیلت‌های او، معدن امامت و اوج حکمت است! جبار فلان قبیله، او را پس از کارهایی شگفت و بی‌سابقه و از سر حسادت می‌کشد؛ اما خدای تعالی، کار خود را می‌کند، هرچند مشرکان را ناخوش آید. خداوند، از نسل او، فرزندان بیرون می‌آورد که عدد دوازده امام ره‌یافته را کامل می‌کنند؛ آنان که خداوند به کرامت خود، مخصوصشان ساخته و در سرای قدسش جای داده است. کسی که دوازدهمین نفر آنان را انتظار کشد، مانند کسی است که شمشیرش را پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون کشیده و از او دفاع می‌کند».^۲

ر.ک: ج ۲ ص ۲۷ ح ۱۸۴.

۱. کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۵۴ ح ۱۸۸، قصص الأنبياء، راوندی: ص ۲۶۵ ح ۴۲۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۹۴، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ ح ۱.
 ۲. کمال الدین: ص ۳۳۴ ح ۵، الغيبة، نعمانی: ص ۹۰ ح ۲۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۴، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۸ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۹ ح ۲۴.

ج - كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

٩٣٧. المحاسن : عَنْهُ^١ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ

الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الأَمْرِ، كَمَنْ هُوَ مَعَ القَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ، قَالَ: ثُمَّ

مَكَتَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ: لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ^٢ مَعَهُ بِسَيْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ

مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

٩٣٨. تأويل الآيات الظاهرة : عَنِ الحَارِثِ بْنِ المُغِيرَةِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ:

العَارِفُ مِنْكُمْ هَذَا الأَمْرَ، المُنْتَظَرُ لَهُ، المُحْتَسِبُ فِيهِ الخَيْرَ، كَمَنْ جَاهَدَ وَاللَّهِ مَعَ

قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ بِسَيْفِهِ، ثُمَّ قَالَ: بَلْ وَاللَّهِ كَمَنْ جَاهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِسَيْفِهِ، ثُمَّ قَالَ:

بَلْ وَاللَّهِ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي فُسْطَاطِهِ، وَفِيكُمْ (نَزَلَتْ) آيَةٌ مِنْ كِتَابِ

اللَّهِ. قُلْتُ: وَأَيُّ آيَةٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟

قَالَ: قَوْلُ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَدَاءُ

عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾^٣ ثُمَّ قَالَ: صِرْتُمْ وَاللَّهِ صَادِقِينَ، شُهَدَاءَ عِنْدَ رَبِّكُمْ.

٩٣٩. تأويل الآيات الظاهرة : الحُسَيْنُ بْنُ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

جُعِلَتْ فِدَاكَ، قَدْ كَبِرَ سِنِّي وَدَقَّ^٤ عَظْمِي، وَاقْتَرَبَ أَجَلِي، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يُدْرِكَنِي قَبْلَ

هَذَا الأَمْرِ المَوْتُ، قَالَ: فَقَالَ لِي:

١. أي: أحمد بن أبي عبد الله البرقي

٢. القِرَاعُ والمقارعة: المضاربة بالسيوف (لسان العرب: ج ٨ ص ٢٦٤ «قرع»).

٣. الحديد: ١٩.

٤. الدقيق: الذي لا غلظ له، خلاف الغليظ، والدق مثله (لسان العرب: ج ١٠ ص ١٠١ «دقق»).

ج - مانند شهید در رکاب پیامبر خدا ﷺ

۹۳۷ . المحاسن - با سندش به نقل از فیض بن مختار - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر یک از شما چشم به راه این امر بمیرد، مانند کسی است که همراه قائم در خیمه اوست». سپس اندکی درنگ کرد و فرمود: «نه؛ بلکه مانند شمشیرزن همراه اوست». سپس فرمود: «نه! به خدا سوگند، مانند کسی است که در رکاب پیامبر خدا ﷺ شهید شده است»^۱.

۹۳۸ . تأویل الآيات الظاهرة - به نقل از حارث بن مغیره - : ما نزد امام باقر علیه السلام بودیم، که فرمود: «هر یک از شما که این امر (ولایت و قیام) را بشناسد و منتظر آن باشد و این را خداخواهانه و نیکوکارانه [نه ریاکارانه] دنبال کند، به خدا سوگند، مانند کسی است که با شمشیرش همراه قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله جهاد می کند». سپس فرمود: «بلکه به خدا سوگند، مانند کسی است که با شمشیرش همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می جنگد». سپس فرمود: «بلکه به خدا سوگند، مانند کسی است که در سراپرده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده است، و در باره شما آیه ای از کتاب خدا نازل شده است».

گفتم: فدایت شوم! چه آیه ای؟

فرمود: «سخن خدای تبارک و تعالی: ﴿أَنانَ كَ بِهِ خِدا وَ فَرَسِتا دِگانش اِیمان آوردند، نزد خدایشان انسان هایی راستین و شهیدند. پاداش [اعمال] آنها و نور [ایمان] آنها برایشان هست﴾». سپس فرمود: «به خدا سوگند، شما نزد خدایتان انسان هایی راستین و شهید به شمار آمده اید»^۲.

۹۳۹ . تأویل الآيات الظاهرة - به نقل از حسین بن ابی حمزه، از پدرش - : به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! سنم زیاد و استخوانم نازک و اجلم نزدیک شده است و می ترسم که پیش از رسیدن این امر (ظهور و قیام) بمیرم.

۱ . المحاسن: ج ۱ ص ۲۷۸ ح ۵۴۸ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۶ ح ۱۸.

۲ . تأویل الآيات: ج ۲ ص ۶۶۵ ح ۲۰، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۲۸ ح ۱۵. نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ص ۲۵۲ ح ۹۴۱.

يا أبا حمزة، أو ما ترى الشهيد إلا من قُتِلَ؟ قلتُ: نعم جُعِلتُ فِدَاكَ. فقال لي:
يا أبا حمزة، مَنْ آمَنَ بِنا وَصَدَّقَ حَدِيثَنا، وَانْتَظَرَ (أمرنا)، كانَ كَمَنْ قُتِلَ تَحْتَ
رَايَةِ الْقَائِمِ، بَلِ وَاللَّهِ تَحْتَ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

د - كالمقاتل في جيش القائم عليه السلام

٩٤٠. الكافي: عنه^١، عَنِ ابْنِ فَضَالٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ عُقَبَةَ، عَنِ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ، عَنِ
عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، لَقَدْ تَرَكْنَا
أَسْوَاقَنَا انْتِظَاراً لِهَذَا الْأَمْرِ، حَتَّى لِيُوشِكُ الرَّجُلُ مِنَّا أَنْ يُسْأَلَ فِي يَدِهِ، فَقَالَ عليه السلام:
يا عَبْدَ الْحَمِيدِ، أَتَرَى مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ، لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً؟ بَلَى وَاللَّهِ
لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجاً، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا، قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، إِنَّ هَؤُلَاءِ
الْمُرْجِيَّةَ^٢ يَقُولُونَ: مَا عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ عَلَى الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ، حَتَّى إِذَا جَاءَ مَا تَقُولُونَ،
كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ سَوَاءً.

فَقَالَ عليه السلام: يا عَبْدَ الْحَمِيدِ، صَدَقُوا، مَنْ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَمَنْ أَسْرَأَ نِفَاقاً فَلَا
يُرْغِمُ اللَّهُ إِلَّا بِأَنْفِهِ، وَمَنْ أَظْهَرَ أَمْرَنَا أَهْرَقَ^٣ اللَّهُ دَمَهُ، يَذْبَحُهُمُ اللَّهُ عَلَى الْإِسْلَامِ كَمَا
يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاتَهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَنَحْنُ يَوْمئِذٍ وَالنَّاسُ فِيهِ سَوَاءٌ؟
قَالَ عليه السلام: لا، أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ سَنَامُ الْأَرْضِ وَحُكَّامُهَا، لَا يَسْعُنَا فِي دِينِنَا إِلَّا ذَلِكَ^٤.

١. أي: عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد.

٢. المُرْجِيَّةُ: فرقة من فرق الإسلام، سموا لاعتقادهم أن الله تعالى أرجأ تعذيبهم على المعاصي (مجمع البحرين:
ج ٢ ص ٦٧٥ «رجأ») لعل المراد بهم من آخر علياً عليه السلام عن الثلاثة (شرح الكافي للمولى صالح المازندراني:
ج ١ ص ٤٢٣).

٣. أهرق: أراق، أراق الماء يُرِيقُه، وهراقه يهريقه (النهاية: ج ٥ ص ٢٦٠ «هرق»).

٤. ليس في المحاسن: من «قلت: اصلحك... ديننا إلا ذلك».

فرمود: «ای ابو حمزه! آیا [بیم تو از این نیست که] شهید را تنها کشته شده [در میدان جنگ] می بینی؟». گفتم: آری، فدایت شوم!

امام علیه السلام به من فرمود: «ای ابو حمزه! هر کس به ما ایمان بیاورد و گفته ما را تصدیق کند و امر ما را انتظار کشد، مانند کسی است که زیر پرچم قائم و بلکه به خدا سوگند، زیر پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته می شود».^۱

د - مانند جنگجوی سپاه قائم علیه السلام

۹۴۰. الکافی - با سندش به نقل از عبد الحمید واسطی -: به امام باقر علیه السلام گفتم: خدایت به سامان دارد! ما کار و بازارمان را در انتظار این امر، رها کرده ایم، تا آن جا که نزدیک است برخی از ما دست گذاری دراز کند.

امام علیه السلام فرمود: «ای عبد الحمید! آیا چنین می بینی کسی که خود را وقف خدا کرده است، خداوند برای او راه گشایشی نمی گذارد؟ به خدا سوگند، چنین نیست! خداوند برایش راه گشایشی می گذارد. خداوند، بنده ای را که امر ما را زنده می کند، می آمرزد».

گفتم: خدایت به سامان آورد! فرقه مرجئه^۲ می گویند: ما از این باور، زیانی نمی کنیم و هنگامی که قائم ظهور کند، ما و شما یکسان خواهیم بود.

فرمود: «ای عبد الحمید! راست گفته اند. هر کس توبه کند، خداوند به سوی او باز می گردد و هر کس در نهان، دورویی کند، خداوند، بینی اش را به خاک می مالد و هر کس امر ما را افشا کند، خداوند، خونس را می ریزد. خداوند، آنان را به خاطر اسلام ذبح می کند، همان گونه که قصاب، گوسفند را ذبح می کند».

گفتم: پس، آن روز، ما با این مردم، یکسان هستیم؟

فرمود: «نه؛ شما آن روز، فرادستان و حاکمان زمین هستید و جز این، در دین ما جایی ندارد». گفتم: اگر قبل از این که قائم را درک کنم، بمیرم، چه می شود؟

۱. تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۶۶۵ ح ۲۱، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۱۳۸ ح ۱۴۱.

۲. مرجئه، فرقه ای از مسلمانان هستند که معتقدند خدای متعال، عذاب گناهکاران را به تأخیر می اندازد؛ اما محتمل است مقصود از «مرجئه» در این جا، کسانی باشند که امام علی علیه السلام را متأخر و پس از سه خلیفه دیگر، خلیفه می دانند و آن گاه در امتداد ایشان، مانند شیعه هستند.

قُلْتُ: فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ عج؟ قَالَ: إِنَّ الْقَائِلَ مِنْكُمْ إِذَا قَالَ: إِنْ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرْتُهُ، كَالْمُقَارِعِ مَعَهُ بِسَيْفِهِ، وَالشَّهَادَةَ مَعَهُ شَهَادَتَانِ.

٩٤١. مجمع البيان: رَوَى الْعَيْشِيُّ بِالإِسْنَادِ عَنِ مِنْهَالِ الْقَصَابِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عج: أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي الشَّهَادَةَ، فَقَالَ عج:

الْعَارِفُ مِنْكُمْ هَذَا الأَمْرَ، الْمُنتَظِرُ لَهُ، الْمُحْتَسِبُ فِيهِ الخَيْرَ، كَمَنْ جَاهَدَ وَاللهِ مَعَ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عج بِسَيْفِهِ. ثُمَّ قَالَ: بَلْ وَاللهِ كَمَنْ جَاهَدَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ص بِسَيْفِهِ، ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ: بَلْ وَاللهِ كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ص فِي فُسْطَاطِهِ.

وَفِيكُمْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللهِ. وَقُلْتُ: وَأَيُّ آيَةٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: قَوْلُ اللهِ عز وجل: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ ثُمَّ قَالَ: صِرْتُمْ وَاللهِ صَادِقِينَ شُهَدَاءَ عِنْدَ رَبِّكُمْ.

٩٤٢. الغيبة للنعماني: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ أَبُو الحَسَنِ الجُعْفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ وَوَهَيْبٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عج:

لِيُعَدَّنَّ أَحَدُكُمْ لِخُرُوجِ الْقَائِمِ وَلَوْ سَهْمًا، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَبِيِّهِ، رَجَوْتُ لِأَنْ يُنْسِيَ^١ فِي عُمُرِهِ حَتَّى يُدْرِكَهُ فَيَكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ.

١. نَسَتْ الشَّيْءَ وَأَنْسَاهُ: إِذَا أَخْرَتْهُ وَيَكُونُ فِي العُمرِ وَالدِّينِ (النهاية: ج ٥ ص ٤٤ «نساء»).

فرمود: «اگر کسی از میان شما بگوید: "اگر قائم را درک کردم، یاری اش می‌دهم"، مانند شمشیرزن در رکاب اوست و شهادت در رکاب او، دو شهادت است [یک شهادت به خاطر کشته شدن و یکی هم به خاطر ایمان و قصد یاری نمودن امام علیه السلام].»^۱

۹۴۱. مجمع البیان - به نقل از عیاشی با سندش، از منهل قصاب - : به امام صادق علیه السلام گفتم: از خدا بخواه که شهادت را روزی من کند.

فرمود: «آن کس از شما که این امر (ولایت و قیام) را بشناسد و منتظر آن باشد و این را خداخواهانه و نیکوکارانه [نه ریاکارانه] دنبال کند، به خدا سوگند، مانند کسی است که با شمشیرش همراه قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله جهاد می‌کند». سپس فرمود: «بلکه به خدا سوگند، مانند کسی است که با شمشیرش همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگد». سپس برای بار سوم فرمود: «بلکه به خدا سوگند، مانند کسی است که در سراپرده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیده است، و در باره شما آیه‌ای از کتاب خدا نازل شده است».

گفتم: فدایت شوم! چه آیه‌ای؟

فرمود: «سخن خدای تعالی: ﴿آنان که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند، نزد خدایشان انسان‌هایی راستین و شهیدند﴾». سپس فرمود: «به خدا سوگند، شما نزد خدایتان، انسان‌هایی راستین و شهید به شمار آمده‌اید».^۲

۹۴۲. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «هر یک از شما باید خود را برای خروج قائم، آماده کند، هر چند با فراهم آوردن تیری؛ چرا که خداوند متعال اگر این نیت او را بداند، امید می‌برم که عمر او را طول دهد تا قائم را درک کند و از یاوران و یاران ایشان شود».^۳

۱. الکافی: ج ۸ ص ۸۰ ح ۳۷، المحاسن: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۵۴۵، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۶۲ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۶ ح ۱۶. نیز ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۴۰۴ ح ۹۹۷.

۲. مجمع البیان: ج ۹ ص ۳۵۹، بحار الأنوار: ج ۶۸ ص ۱۴۱ ح ۸۵. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۴۸ ح ۹۳۸.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۳۲۰ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۶۶ ح ۱۴۶.

هـ - كَالْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

٩٤٣. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ آبَائِهِ ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ، قَالَ :

الْمُنْتَظَرُ لِأَمْرِنَا كَالْمُتَشَحِّطِ^١ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ .

و - كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ عليه السلام

٩٤٤. المحاسن : عَنْهُ^٢ ، عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى التَّمِيرِيِّ ، عَنْ عَلَاءِ بْنِ سَيَابَةَ ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام :

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ مُنْتَظِرًا لَهُ ، كَانَ كَمَنْ كَانَ فِي فُسْطَاطِ الْقَائِمِ عليه السلام .

٩٤٥. الكافي : عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ ، قَالَ : قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لِلرِّضَا (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) - وَأَنَا أَسْمَعُ - : حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ، عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِهِمْ^٣ : إِنَّ فِي بِلَادِنَا مَوْضِعَ رِبَاطٍ^٤ يُقَالُ لَهُ : قَزْوِينُ ، وَعَدُوًّا يُقَالُ لَهُ : الدَّيْلَمُ ،

١. التشحط : الاضطراب في الدم (لسان العرب : ج ٧ ص ٣٢٧ «شحط»).

٢. أي : أحمد بن أبي عبد الله البرقي .

٣. وردت العبارة في ج ٤ ص ٢٦٠ ح ٢٤ من الكافي بشكل أصح وأوضح كالاتي : «عن محمد بن عبد الله ، قال : قلتُ للرِّضَا عليه السلام : جعلتُ فداك ، إنَّ أبي حدَّثني عن آبائك عليهم السلام أَنَّهُ قِيلَ لِبَعْضِهِمْ .»

٤. الرِّبَاطُ فِي الْأَصْلِ : الإقامة على جهاد العدو بالحرب ، وارتباط الخيل وإعدادها . قال القبيبي : أصل المرابطة أن يربط الفريقان خيولهم في ثغر ، كلٌّ منهما معدًّا لصاحبه ، فسُمِّيَ المَقَامُ فِي الثغور رِبَاطًا (النهاية : ج ٢ ص ١٨٥ «ربط»).

هـ - مانند به خون خود غلتیده در راه خدا

۹۴۳. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر و محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام - : امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «منتظر امر ما، مانند کسی است که در راه خدا در خون خود غلتیده است»^۱.

و - مانند کسی که در خیمه قائم علیه السلام است

۹۴۴. المحاسن - با سندش به نقل از علاء بن سیابه - : امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس از شما که بر این امر (ولایت) و انتظار [قیام] آن بمیرد، مانند کسی است که در خیمه قائم است»^۲.

۹۴۵. الکافی - با سندش به نقل از عبد الله بن مغیره - : شنیدم که محمد بن عبد الله به امام رضا - که در روده‌های خدا بر او باد - گفت: پدرم از خاندانش از پدرانش برایم نقل کرد که به یکی از آنها^۳ گفته شد: در سرزمین ما جایی به نام قزوین است که عرصه پیکار با دشمنانی به نام دیلمیان است. آیا به جهاد یا مرزداری آن جا بروم؟ و آن امام فرموده است: «همواره به حج این خانه بروید»، و آن شخص، دوباره سخن خود را تکرار کرده و امام دوباره فرموده است: «همواره به حج این خانه بروید. آیا هیچ یک از شما راضی نمی شود که در خانه اش باشد و به مقدار توانایی اش برای خانواده اش هزینه کند و امر ما را انتظار کشد تا اگر آن را درک کرد، مانند کسی باشد که در جنگ بدر همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است و اگر در همان حال انتظار امر ما بمیرد، مانند

۱. کمال الدین: ص ۶۴۵ ح ۶، الخصال: ص ۶۲۵ ح ۱۰ (هر دو منبع با سند معتبر)، تحف العقول: ص ۱۱۵، تفسیر فرات، کوفی: ص ۳۶۶ ح ۴۹۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۳ ح ۷.

۲. المحاسن: ج ۱ ص ۲۷۷ ح ۵۴۴ (با سند موثق)، کمال الدین: ص ۶۴۴ ح ۱، الفییه، نعمانی: ص ۲۰۰ ح ۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۵ ح ۱۵.

۳. به قرینه مشابه همین روایت در الکافی (ج ۴ ص ۲۶۰ ح ۳۴)، مقصود، یکی از امامان علیهم السلام است. گفتنی است این متن، روشن تر است؛ اما بخش پایانی آن، اندکی متفاوت است.

فَهَلْ مِنْ جِهَادٍ أَوْ هَلْ مِنْ رِبَاطٍ ؟

فَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْبَيْتِ فَحُجَّوْهُ. فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْحَدِيثَ، فَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْبَيْتِ فَحُجَّوْهُ، أَمَا يَرْضَى أَحَدُكُمْ أَنْ يَكُونَ فِي بَيْتِهِ يُنْفِقُ عَلَى عِيَالِهِ مِنْ طَوْلِهِ يَنْتَظِرُ أَمْرَنَا، فَإِنْ أَدْرَكَهُ كَانَ كَمَنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بَدْرًا، وَإِنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ قَائِمِنَا عج هَكَذَا فِي فُسْطَاطِهِ - وَجَمَعَ بَيْنَ السَّبَابَتَيْنِ - وَلَا أَقُولُ هَكَذَا - وَجَمَعَ بَيْنَ السَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى - فَإِنَّ هَذِهِ أَطْوَلُ مِنْ هَذِهِ.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عج: صَدَقَ.

٩٤٦. الكافي: الحسين بن عليّ العلويّ، عن سهل بن جمهور، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسيني، عن الحسن بن الحسين العرنبيّ، عن عليّ بن هاشم، عن أبيه، عن أبي جعفر عج، قال:

مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِأَمْرِنَا إِلَّا يَمُوتَ فِي وَسْطِ فُسْطَاطِ الْمَهْدِيِّ وَعَسْكَرِهِ.

راجع: ج ٢ ص ٢٤ (فضل من عرف إمام زمانه).

ز - لَهُ أَجْرُ الصَّائِمِ الْقَائِمِ

٩٤٧. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عج، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَيْهِ جَمَاعَةً، فَقُلْنَا: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّا نُرِيدُ الْعِرَاقَ فَأَوْصِنَا. فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عج:

لِيُقَوِّ شَدِيدُكُمْ ضَعِيفَكُمْ، وَلِيَعُدَّ غَنِيَّتُكُمْ عَلَى فَقِيرِكُمْ، وَلَا تَبْتُؤُوا سِرَّنَا وَلَا تُذِيعُوا أَمْرَنَا، وَإِذَا جَاءَكُمْ عَنَّا حَدِيثٌ فَوَجِدْتُمْ عَلَيْهِ شَاهِدًا أَوْ شَاهِدَيْنِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَخُذُوا بِهِ وَإِلَّا فَقِفُوا عِنْدَهُ، ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَيْنَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكُمْ، وَاعْلَمُوا أَنَّ الْمُنْتَظِرَ لِهَذَا الْأَمْرِ

کسی باشد که این گونه (دو انگشت اشاره خود را کنار هم نهاد) همراه قائم ما در خیمه‌اش باشد، و نمی‌گویم این گونه (انگشت اشاره و میانی‌اش را کنار هم نهاد) که این از آن، بلندتر است».

امام رضا علیه السلام فرمود: «راست گفته است»^۱.

۹۴۶. الکافی - با سندش به نقل از علی بن هاشم، از پدرش - امام باقر علیه السلام فرمود: «آن که در حال انتظار امر ما بمیرد، از این که در میان سرپرده مهدی علیه السلام و لشکرش نمرده، زیان نکرده است»^۲.

ر.ک: ج ۲ ص ۲۵ (فضیلت کسی که امام زمانش را می‌شناسد).

ز - پاداش روزه‌دارِ شب‌زنده‌دار را دارد

۹۴۷. الکافی - با سندش به نقل از عبد الله بن بکیر، از مردی - با گروهی بر امام باقر علیه السلام وارد شدیم و گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! ما می‌خواهیم به عراق برویم. به ما سفارشی کن.

امام باقر علیه السلام فرمود: «نیرومند شما، ناتوانان را تقویت کند و توانگرتان به نادارتان رسیدگی کند. راز ما را منتشر و امر ما را افشا نکنید و هنگامی که حدیثی از ما به شما می‌رسد و شاهی یا شاهدهایی از کتاب خدا بر آن یافتید، آن را بپذیرید، و گرنه توقف کنید و سپس آن را به ما بازگردانید تا وضعیتش برایتان روشن شود، و بدانید که منتظر این امر، پاداشی مانند روزه‌دارِ شب‌زنده‌دار دارد و هر کس قائم ما را درک

۱. الکافی: ج ۵ ص ۲۲ ح ۲ (با سند معتبر) و ج ۴ ص ۲۶۰ ح ۳۴.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۷۲ ح ۶.

لَهُ مِثْلُ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ، وَمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَنَا فَخَرَجَ مَعَهُ فَقَتَلَ عَدُوَّنَا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ عِشْرِينَ شَهِيداً، وَمَنْ قُتِلَ مَعَ قَائِمِنَا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ شَهِيداً.

ح - أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ

٩٤٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ : حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَسْمَةَ الشُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ [عَنِ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عليه السلام] :

تَمَّتْ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ عليه السلام، الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَالْأُمَّةُ بَعْدَهُ. يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ، أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ.

٩٤٩. الكافي : الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِرْدَاسٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عليه السلام - فِي حَدِيثٍ :-

أَمَّا وَاللَّهِ يَا عَمَّارُ، لَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مَيِّتٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي أَنْتُمْ عَلَيْهَا، إِلَّا كَانَ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ، فَأَبْشِرُوا.

ط - يُحْشَرُ فِي زُمْرَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام

٩٥٠. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ، عَنْ حُمْرَانَ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : ...

کند و با او خروج کند و دشمن ما را بکشد، پاداشی مانند پاداش بیست شهید دارد، و هر کس همراه قائم ما کشته شود، پاداشی مانند پاداش بیست و پنج شهید دارد»^۱.

ح - برتر از افراد هر زمان

۹۴۸. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو خالد کابلی - : امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «غیبت ولی خداوند صلی الله علیه و آله دوازدهمین نفر از وصیّان و امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، استمرار می یابد. ای ابو خالد! افراد روزگار غیبتش که امامت او را باور داشته و ظهورش را منتظر باشند، از افراد هر زمان، برترند»^۲.

۹۴۹. الکافی - با سندش به نقل از عمّار سباطی - : امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «هان! به خدا سوگند - ای عمّار - ، هیچ یک از شما بر این حالتی که در آن هستید، نمی میرد، جز آن که نزد خداوند، برتر از بسیاری از شهیدان بدر و أخذ است. پس مژده دهید»^۳.

ط - در زمره اهل بیت علیهم السلام محشور می شود

۹۵۰. الکافی - با سندش به نقل از حمران - : امام صادق علیه السلام فرمود: «... آیا نمی دانی کسی که چشم به راه امر ما باشد و بر آزار و هراسی که می بیند، شکیب ورزد، فردا [ای قیامت] در زمره ما خواهد بود؟!»^۴.

۱. الکافی: ج ۲ ص ۲۲۲ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۷۳ ح ۲۱.
 ۲. کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۵۴ ح ۱۸۸، قصص الأنبياء، راوندی: ص ۳۶۶ ح ۴۲۸، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۹۴ - ۱۹۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۳۱، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ ح ۱، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش نامه: ص ۳۴۴ ح ۹۳۵.
 ۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۳ ح ۲، کمال الدین: ص ۶۴۷ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۸ ح ۲۰، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۹ ص ۲۰۴ ح ۱۷۶۵.
 ۴. الکافی: ج ۸ ص ۳۶ - ۳۷ ح ۷ (با دو سند، که یکی از آن دو، حسن مثل صحیح است)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۵۶ ح ۱۴۷.

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّ مَنْ انْتَهَرَ أَمْرَنَا، وَصَبَرَ عَلَيَّ مَا يَرَى مِنَ الْأَذَى وَالْخَوْفِ، هُوَ غَدَا فِي زُمْرَتِنَا؟

٩٥١. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عليه السلام، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ يَأْتُمُّ بِهِ فِي غَيْبِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، وَيَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَهُ وَيُعَادِي أَعْدَاءَهُ، ذَلِكَ مِنْ رُفَقَائِي وَذَوِي مَوَدَّتِي، وَأَكْرَمُ أُمَّتِي عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ي - شوق أمير المؤمنين إلى رؤيته

٩٥٢. الكافي : عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامِ؛ وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ : حَدَّثَنِي الثَّقَلُ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، أَنَّهُمْ سَمِعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ فِي خُطْبَةٍ لَهُ :

اللَّهُمَّ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلَّهُ، وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ، وَإِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَعْمُورٍ، كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَلَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ وَكَمْ؟ أَوْلِيَاؤُكَ الْأَقْلُونَ عَدْدًا، وَالْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْرًا، الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ الْأَيْمَةِ الْهَادِينَ، الَّذِينَ يَتَأَدَّبُونَ بِآدَابِهِمْ، وَيَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَيَّ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ، فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ،

١. قال المجلسي عليه السلام: «لا يارز» أي لا يخفى ولا يخرج من بين الناس (مرآة العقول: ج ٤ ص ٢٥).

۹۵۱. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام :- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم خاندان ما را درک کند، در حالی که قبل از قیامش و در روزگار غیبتش او را امام خود گرفته است و با دوستان او دوستی و با دشمنان او دشمنی ورزیده، که چنین کسی، از همراهان و دوستان من و گرامی ترین امتم نزد من در روز قیامت خواهد بود»^۱.

ی - اشتیاق امیر مؤمنان علیه السلام به دیدار او

۹۵۲. الکافی - با سندش به نقل از ابو اسحاق :- یکی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام - که مورد اعتماد است -، برایم گفت که آنها شنیده‌اند امیر مؤمنان علیه السلام در سخنرانی اش فرمود: «خدایا! من می دانم که همه علم، پنهان نمی شود و ریشه آن نمی خشکد و تو زمینت را از حجت خود بر مردمانت تهی نمی گذاری؛ حجتی آشکار و بی پیرو، یا بیمناک و ناپیدا، تا آن که حجت تو از میان نرود و اولیایت پس از آن که هدایتشان نمودی، گمراه نشوند. پس این اولیا کجا و چند تن اند؟ آنها کم‌شمارترین اند؛ ولی نزد خدای والایاد، بزرگ‌ترین منزلت را دارند. آنان، پیرو راهبران دین و پیشوایان هدایت اند؛ کسانی اند که از آداب آنان پیروی می کنند و راه آنان را می پویند.

این گونه است که علم و ایمان حقیقی به آنها رو آورده و روح‌هایشان، راهبران علم را پاسخ گفته و آنچه را از دیگران دشوار می بینند، از آنان به آسانی پذیرفته‌اند و به آنچه تکذیب کنندگان از آن می رمند و اسرافکاران نمی پذیرند، انس می گیرند.

۱. کمال الدین: ص ۲۸۶ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۲ ح ۱۴.

وَيَسْتَلِينُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَا عَلَيَّ غَيْرِهِمْ، وَيَأْنِسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ
 الْمُكْذِبُونَ، وَأَبَاءُ الْمُسْرِفُونَ، أَوْلِيكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ، صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ
 تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَوْلِيائِهِ، وَدَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنِ دِينِهِمْ، وَالْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ، فَأَرَوَاهُمْ
 مُعَلَّقَةً بِالمَحَلِّ الأَعْلَى، فَعُلَمَاؤُهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ خُرْسٌ صُمْتُ فِي دَوْلَةِ البَاطِلِ، مُنْتَظِرُونَ
 لِدَوْلَةِ الحَقِّ، وَسَيُحِقُّ اللَّهُ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَمْحَقُ البَاطِلَ.

ها، ها، طوبى لهم على صبرهم على دينهم في حال هُدنتهم، ويا شوقاه إلى
 رؤيتهم في حال ظهور دولتهم، وسيجمعنا الله وإياهم في جنات عدن، ومن صلح
 من آبائهم وأزواجهم وذرياتهم.

ایشان پیروان عالمان اند. با اطاعت از خدای - تبارک و تعالی - و اولیایش، همراه دنیاپرستان شدند و به تقیه در دین خود و بیم از دشمنشان، باور داشتند. روح‌هایشان از عرش اعلا آویخته است و عالمانشان و پیروان آنها، در حکومت باطل، گنگ و لال و چشم به راه حکومت حق هستند و خداوند، حق را به زودی با کلمات خود، محقق می‌کند و باطل را می‌زداید.

وه، وه! خوشا به حال آنان و شکیبشان بر دین خود در حال متارکه جنگ [با حاکمان ستمکار]! چه قدر مشتاق دیدنشان به گاه پدیدار شدن حکومتشان هستم و خداوند به زودی، ما و ایشان و نیز افراد صالح از پدران و همسران و فرزندانشان را در باغ‌های جاویدان، گرد هم می‌آورد.^۱

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۵ ح ۳. نیز، ر.ک: نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷، الأمالی، طوسی: ص ۲۰ ح ۲۲. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۴۱۰ ح ۱۰۰۳.

الفصل الثاني

تَرْكُ الْإِسْتِجْحَالِ

١ / ٢

التَّحَذِيرُ مِنَ الْإِسْتِجْحَالِ

٩٥٣ . الإمامة والتبصرة : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ ، مَتَى هُوَ ؟ قَالَ :

يا مِهْزَمُ ، كَذَبَ الْوَقَاتُونَ ، وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ ، وَنَجَا الْمُسَلِّمُونَ ، وَإِلَيْنَا يَصِيرُونَ .
٩٥٤ . الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مِهْزَمٌ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُهُ ، مَتَى هُوَ ؟ فَقَالَ :
يا مِهْزَمُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ ، وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ ، وَنَجَا الْمُسَلِّمُونَ .

٩٥٥ . الغيبة للنعماني : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ ، قَالَ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْعَلَوِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ

فصل دوم

عجله نمودن

۱ / ۲

بر خذر داشتن از عجله

۹۵۳. الإمامة والتبصرة - با سندش به نقل از محمد بن مسلم - نزد امام صادق علیه السلام بودم که میهمان بر ایشان وارد شد و گفت: فدایت شوم! به من خبر بده این امری که انتظارش را می کشیم، کی رخ می دهد؟

فرمود: «ای میهمان! وقت گذاران، دروغ گفتند و عجله کنندگان، هلاک شدند و تسلیم شدگان، نجات یافتند و به سوی ما راه سپارند»^۱.

۹۵۴. الکافی - با سندش به نقل از عبد الرحمان بن کثیر - نزد امام صادق علیه السلام بودم که میهمان بر ایشان وارد شد و گفت: فدایت شوم! به من بگو این امری را که انتظار می کشیم، کی رخ می دهد؟ فرمود: «ای میهمان! وقت گذاران، دروغ گفتند و عجله کنندگان، هلاک شدند و تسلیم شدگان، نجات یافتند»^۲.

۹۵۵. الغيبة، نعمانی - با سندش به نقل از عبد الرحمان بن کثیر - روزی نزد امام صادق علیه السلام بودم و میهمان اسدی نیز حضور داشت. او به ایشان گفت: خدا مرا فدایت کند! این امری که

۱. الإمامة و التبصرة: ص ۲۳۵ ح ۸۷ (با سند صحیح)، الغيبة، طوسی: ص ۴۲۶ ح ۴۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۰۳ ح ۷.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۶۸ ح ۲، الغيبة، نعمانی: ص ۲۹۴ ح ۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۰۴.

حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَوْمًا وَعِنْدَهُ مِهْزَمُ الْأَسَدِيِّ، فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، مَتَى هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَهُ، فَقَدْ طَالَ عَلَيْنَا؟ فَقَالَ: يَا مِهْزَمُ، كَذَبَ الْمُتَمَنُّونَ، وَهَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ، وَنَجَا الْمُسَلِّمُونَ، وَإِلَيْنَا يَصِيرُونَ.

٩٥٦. الكافي: الحُسينُ بنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْزَمٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ:

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهِي إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوهَا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَلَمْ يَسْتَأْخِرُوا.

٩٥٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَبْدُوسِيُّ الْعَطَّارِيُّ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّقْرِيُّ بْنُ أَبِي دُلْفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَائِيَّ (ع) يَقُولُ:

إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيٍّ، أَمْرُهُ أَمْرِي، وَقَوْلُهُ قَوْلِي، وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ ابْنَةُ الْحَسَنِ، أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ، وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ، وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ، ثُمَّ سَكَتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟ فَبَكَى (ع) بُكَاءً شَدِيدًا.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَةَ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرِ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ. فَقُلْتُ لَهُ: وَلِمَ سُمِّيَ الْمُنْتَظَرُ؟

قَالَ: لِأَنَّ لَهُ غَيْبَةً يَكْثُرُ أَيَّامُهَا، وَيَطُولُ أَمْدُهَا، فَيَنْتَظَرُ خُرُوجَهُ الْمُخْلِصُونَ، وَيُنْكِرُهُ الْمُرتَابُونَ، وَيَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِ الْجَاحِدُونَ، وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ، وَيَهْلِكُ فِيهَا

انتظارش را می کشید، کی رخ می دهد؟ برای ما خیلی طول کشیده است!
فرمود: «ای مهزم! آرزو کنندگان، به خطا رفتند و عجله کنندگان، هلاک شدند و تسلیم شدگان، نجات یافتند و به سوی ما رهسپارند».^۱

۹۵۶. الکافی - با سندش به نقل از مهزم - : نزد امام صادق علیه السلام از پادشاهان فلان خاندان یاد کردیم. فرمود: «آنچه مردم را هلاک می کند، عجله شان به این امر است. خداوند به خاطر عجله بندگان، عجله نمی کند. این امر، نهایی دارد که باید به آن برسد و اگر به آن برسند، یک لحظه پس و پیش نمی شود».^۲

۹۵۷. کمال الدین - با سندش به نقل از صقر بن ابی ذلف - : شنیدم که امام جواد علیه السلام می فرماید: «امام پس از من، فرزندی علی است. فرمان او، فرمان من، سخن او، سخن من و اطاعت او، اطاعت من است، و امام پس از او، فرزندش حسن است و فرمان او، فرمان پدرش، سخن او، سخن پدرش و اطاعت او، اطاعت پدرش است» و سپس ساکت شد.

به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! امام پس از حسن کیست؟
امام علیه السلام به شدت گریست و سپس فرمود: «پس از حسن، فرزندش قائم به حق است؛ کسی که انتظارش را می کشند».

به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! چرا «قائم» نامیده شده است؟
فرمود: «زیرا پس از آن که دیگر یادی از او نمی شود و بیشتر باورمندان امامتش، از عقیده به او بر می گردند، قیام می کند».

به ایشان گفتم: و چرا «منتظر» نامیده شده است؟
فرمود: «زیرا او غیبتی دارد که روزگارش به درازا می کشد و مدتش طولانی

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۹۷ ح ۸.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۶۹ ح ۷، الغیبة، نعمانی: ص ۲۹۶ ح ۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۸ ح ۴۶.

المُسْتَعِجِلُونَ، وَيَنْجُو فِيهَا الْمُسْلِمُونَ.

٩٥٨. الغيبة للنعماني: عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فِي قَوْلِ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ): «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ»^١.

قال: هُوَ أَمْرُنَا، أَمَرَ اللَّهُ (عَزَّ وَجَلَّ) أَنْ لَا تُسْتَعْجَلَ بِهِ حَتَّى يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادٍ: الْمَلَائِكَةِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالرُّعْبَ، وَخُرُوجَهُ (ع) كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: «كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ»^٢.

٩٥٩. نهج البلاغة عن الإمام علي (ع) - وَمِنْ خُطْبَةٍ لَهُ (ع) يُؤْمِي فِيهَا إِلَى ذِكْرِ الْمَلَا حِمٍ -: وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا ظَنَعْنَا^٤ فِي مَسَالِكِ الْغَيِّ، وَتَرَكْنَا لِمَذَاهِبِ الرُّشْدِ، فَلَا تَسْتَعْجِلُوا مَا هُوَ كَائِنٌ مُرْصَدٌ، وَلَا تَسْتَبْطِنُوا مَا يَجِيءُ بِهِ الْغَدُ، فَكَمْ مِنْ مُسْتَعْجِلٍ بِمَا إِنْ أُدْرِكَهُ وَدَّ أَنْهُ لَمْ يُدْرِكْهُ.

٢ / ٢

هَلْكَ أَصْحَابِ الْمَحَاضِيرِ

٩٦٠. الكافي: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ، عَنْ سَيْفِ التَّمَّارِ، عَنْ أَبِي الْمُرْهَبِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع)، قَالَ: الْغَبْرَةُ عَلِيُّ مَنْ أَثَارَهَا، هَلْكَ الْمَحَاضِيرُ^٥، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، وَمَا الْمَحَاضِيرُ؟

١. النحل: ١.

٢. الأنفال: ٥.

٣. جاءت الملائكة لنصرة المؤمنين في معركة بدر وأدخلت الرعب في قلوب قريش من عساكر المسلمين.

٤. ظَنَعْنَا ظُنْعًا: أَي سَارَ وَارْتَحَلَ (مجمع البحرين: ج ٢ ص ١١٣٦ «ظعن»).

٥. قال العلامة المجلسي: قوله (ع): «هلك المحاضير» أي المستعجلون في ظهور دولة الحق قبل أوانها، ولعله من

الحضر بمعنى العدو، يقال: فرس محضير، أي كثير العدو» (مرآة العقول: ج ٢٦ ص ٢٨٠).

می‌گردد و مخلصان، خروجش را انتظار می‌کشند و شکداران، آن را انکار می‌کنند و منکران، یاد کردن او را مسخره می‌کنند و وقت‌گذاران در باره آن، دروغ می‌گویند و عجله‌کنندگان در آن هلاک می‌شوند و تسلیم شدگان، نجات می‌یابند»^۱.

۹۵۸. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از عبد الرحمان بن کثیر - : امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تعالی : «امر خدا آمد. آن را با عجله نجوید» فرمود: «[یک مصداق] آن، امر ماست. خدای تعالی فرمان داده که در باره آن، عجله نکنید تا خداوند، او را با سه لشکر، تأیید کند: فرشتگان، مؤمنان و هراس. خروج او، مانند خروج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و این نیز همان سخن خدای متعال است: «همان‌گونه که خدایت تو را از خانه‌ات [برای جنگ بدر] به حق بیرون آورد»^۲.

۹۵۹. نهج البلاغه - در سخنرانی‌ای که امام علی علیه السلام در آن به ذکر وقایع سهمگین اشاره می‌کند - : راست و چپ مسیر را گرفتند و در راه‌های گمراهی ره سپردند و راه‌های هدایت را رها کردند. آنچه را آمدنی است و انتظارش را می‌کشند، به عجله مجوید و آنچه را فردا می‌آید، دیر بشمارید، که بسی عجله‌کننده چیزی، چون به آن رسد، آرزو می‌کند که کاش به آن نرسیده بود.^۴

۲ / ۲

هلاکت تندروان

۹۶۰. الکافی - با سندش به نقل از ابو مَرْهِف - : امام باقر علیه السلام فرمود: «غبار بر سر همان کس می‌نشیند که آن را برانگیخته است. تندروان، هلاک شدند».

گفتم: فدایت شوم! تندروان، کیان اند؟

۱. کمال الدین: ص ۲۷۸ ح ۳، کفایة الأثر: ص ۲۷۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۳، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۷۱ ح ۶۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۰ ح ۴.
 ۲. در جنگ بدر، فرشتگان به یاری مؤمنان آمدند و لشکر اسلام به دیده قریش، بسیار هراس آور جلوه کرد. (م)
 ۳. الغیبة، نعمانی: ص ۱۹۸ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۵۶ ح ۱۱۹.
 ۴. نهج البلاغة: خطبة ۱۵۰، بحار الأنوار: ج ۲۹ ص ۶۱۵ ح ۲۹.

قال: المُسْتَعِجِلُونَ، أما إنهم لن يريدوا إلا من يعرض لهم، ثم قال: يا أبا المُرْهِفِ، أما إنهم لم يريدوكم بمُجْحَفَةٍ^١ إلا عرض الله ﷻ لهم بِشَاغِلٍ، ثم نكث أبو جعفر عليه السلام في الأرض، ثم قال: يا أبا المُرْهِفِ! قلتُ: لبيك، قال: أترى قوماً حبسوا أنفسهم على الله عز ذكره لا يجعل الله لهم فرجاً؟! بلى والله، ليجعلن الله لهم فرجاً.

٩٦١. الكافي: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَهُوَ يَقُولُ، وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ ثُمَّ قَالَ: تَفَرَّجِي تَضِيْقِي، وَتَضِيْقِي تَفَرَّجِي^٢.

ثم قال: هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ، وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ^٣، وَثَبَّتِ الْحَصَى عَلَى أوتادِهِمْ^٤، أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسْماً حَقًّا، إِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحاً عَجَباً.

٩٦٢. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمِيدُ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الصَّبَّاحِ بْنِ الضَّحَّاكِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ سَيْفِ التَّمَّارِ، عَنْ أَبِي الْمُرْهِفِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ - قَالَ: قُلْتُ: وَمَا الْمَحَاضِيرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعِجِلُونَ - وَنَجَا الْمُقْرَبُونَ،

١. أجمعت بهم: كلّفهم ما لا يطيقون (تاج العروس: ج ١٢ ص ١٠٧ «جحف»).

٢. قد يكون المراد من هذه الجملة الإشارة إلى تواصل واتباع العسر واليسر في الأمور ونوع من الموساة و الدعوة إلى الصبر والتحمل.

٣. المقربون: أي أهل التسليم والانقياد، فإنهم المقربون عند الله، أو بكسر الراء: أي الذين يقولون الفرج قريب ولا يستبطنونه (بحار الأنوار: ج ٦ ص ١٩٩).

٤. قال المجلسي عليه السلام: لعل المراد بيان استحكام أمرهم، وشدة سلطانهم، وتيسر أسباب ملكهم لهم، فلا ينبغي التعرض لهم، فإن ثبوت الحصن واستقرارها على الوتد أمر نادر، أي تهيأت نواذر الأمور وصعابها لهم... وقيل: الأوتاد مجاز عن أشرافهم وعظماهم، أي ثبت وقدر في علمه تعالى تعذيبهم برجم أوتادهم ورؤسائهم بالحصى حقيقة أو مجازاً (مرآة العقول: ج ٢٦ ص ٣٢٤).

فرمود: «عجله کنندگان. هان که حاکمان ستمگر، جز با کسی که به آنان تعرّض کند، کاری ندارند!» و سپس فرمود: «ای ابو مَرْهَف! به هوش باشید که آنان هر گاه بخواهند فشاری به شما بیاورند، خدای عزّوجلّه آنها را درگیر چیزی می کند [که شما را از یاد می برند]». امام باقر علیه السلام سپس نگاهش را به زمین دوخت و پس از آن فرمود: «ای ابو مَرْهَف! گفتم: بله، بله!»

فرمود: «آیا چنین می بینی که خداوند والایاد، برای کسانی که خود را وقف او کرده اند، گشایشی نمی نهد؟! به خدا سوگند، برای آنان فَرَج (گشایش) قرار می دهد».^۱

۹۶۱. الکافی - با سندش به نقل از عتره - : بارها شنیدم که امیر مؤمنان علیه السلام در حالی که انگشتان خود را در هم فرو کرده بود، می فرمود: «باز شو، بسته شو؛ و بسته شو، باز شو».^۲

سپس فرمود: «تندروان، هلاک شدند؛ ولی نزدیک کنندگان، نجات یافتند و سنگریزه بر میخ هایشان استوار ماند».^۳ به خداوند، صادقانه سوگند یاد می کنم که پس از اندوه، فتحی شگفت خواهد بود».^۴

۹۶۲. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از ابو مَرْهَف - : امام صادق علیه السلام فرمود: «تندروان، هلاک شدند». گفتم: تندروان کیان اند؟

فرمود: «عجله کنندگان؛ ولی نزدیک کنندگان نجات یافتند و قلعه بر ستون هایش استوار شده است. خانه نشین [و از فتنه ها به کنار] باشید که غبار بر سر همان کس می نشیند که آن را برانگیخته است و هر گاه آنان بخواهند بر شما مصیبت [و فشاری] وارد کنند، خداوند، گرفتارشان می کند، جز آن که کسی خود متعرّض آنان شود».^۵

۱. الکافی: ج ۸ ص ۲۷۳ ح ۴۱۱.

۲. مقصود از این جمله می تواند اشاره به پیوستگی و پشت سر هم در آمدن سختی و گشایش در کارها باشد و گونه ای دلداری و فرا خواندن به شکیبایی است. (م)

۳. در دو حدیث بعدی، به جای «سنگریزه»، «قلعه» آمده است که شاید هر دو گونه عبارت، ناظر به استقرار برخی حکومت ها در روزگار غیبت باشد و محتمل است که در توصیف شکیبایی و مقاومت نزدیک کنندگان فَرَج باشد؛ یعنی کسانی که عجله نمی کنند، اما آن را نزدیک می خوانند. (م)

۴. الکافی: ج ۸ ص ۲۹۴ ح ۴۵۰.

۵. الغیبة، نعمانی: ص ۱۹۶ ح ۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۸ ح ۴۳.

وَتَبَّتْ الْحِصْنَ عَلَى أوتادِهَا، كُونُوا أَحْلَاسَ^١ بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ الْغَبْرَةَ عَلَى مَنْ أَثَارَهَا، وَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَكُمْ بِجَائِحَةٍ^٢ إِلَّا أَتَاهُمُ اللَّهُ بِشَاغِلٍ، إِلَّا مَنْ تَعَرَّضَ لَهُمْ.

٩٦٣. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهورٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهورٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ صَالِحِ بْنِ مِيشَمٍ؛ وَيَحْيَى بْنِ سَابِقٍ جَمِيعاً عَنِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

هَلَكَ أَصْحَابُ الْمَحَاضِيرِ، وَنَجَا الْمُقَرَّبُونَ، وَتَبَّتْ الْحِصْنَ عَلَى أوتادِهَا، إِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحاً عَجِيباً.

٩٦٤. الغيبة للنعماني: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهورٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمهورٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنِ أَبِي الْجَارُودِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْوَلِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ:

إِذَا هَلَكَ الْخَاطِبُ وَزَاغَ صَاحِبُ الْعَصْرِ^٣، وَبَقِيَتْ قُلُوبٌ تَتَقَلَّبُ (ف) مِنْ مُخْصِبٍ وَمُجْدِبٍ،

١. المجلس - بالكسر -: كساء يوضع على ظهر البعير تحت البرذعة، هذا هو الأصل، والمعنى: الزموا بيوتكم لزوم الأحلاس، ولا تخرجوا منها فتقعوا في الفتنة (مجمع البحرين: ج ٤ ص ٦٣ «جلس»).

٢. الجائحة: كل مصيبة عظيمة وفتنة مبيدة (النهاية: ج ١ ص ٣١٢ «جوح»).

٣. معنى قول أمير المؤمنين عليه السلام: «وزاغ صاحب العصر» أراد صاحب هذا الزمان الغائب الزائغ عن أبصار هذا الخلق لتدبير الله الواقع. ثم قال: «وبقيت قلوب تتقلب فمن مخصب ومجدب» وهي قلوب الشيعة المتقلبة عند هذه الغيبة والحيرة، فمن ثابت منها على الحق مخصب، ومن عادل عنها إلى الضلال وزخرف المقال مجدب. ثم قال: «هلك المتعنون» ذمهم، وهم الذين يستعجلون أمر الله ولا يسلّمون له، ويستطيّلون الأمد فيهلكون قبل أن يروا فرجاً، ويبقى الله من يشاء أن يبقيه من أهل الصبر والتسليم حتى يلحقه بمرتبه، وهم المؤمنون، وهم المخلصون القليلون الذين ذكرهم عليه السلام أنهم ثلاثمائة أو يزيدون ممن يؤهله الله بقوة إيمانه وصحة يقينه لنصرة وليه عليه السلام وجهاد عدوه، وهم كما - جاءت الرواية - عماله وحكامه في الأرض عند استقرار الدار به وضع الحرب أوزارها، ثم قال أمير المؤمنين عليه السلام: «تجاهد معهم عصابة جاهدت مع رسول الله صلى الله عليه وآله يوم بدر، لم تقتل ولم تمت» يريد أن الله صلى الله عليه وآله يؤيد أصحاب القائم عليه السلام هؤلاء الثلاثمائة والنيف الخالص بملائكة بدر، وهم أعدادهم، جعلنا الله ممن يؤهله لنصرة دينه مع وليه عليه السلام، وفعل بنا في ذلك ما هو أهله (الغيبة للنعماني: ص ١٩٦).

۹۶۳. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از صالح بن میثم و یحیی بن سابق - امام باقر علیه السلام فرمود: «تندروان، هلاک شدند؛ ولی نزدیک کنندگان، نجات یافتند و قلعه بر ستون‌های خود استوار شده است. بی گمان، پس از غم، فتح [و گشایشی] شگفت خواهد بود»^۱.

۹۶۴. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از حارث همدانی - امیر مؤمنان علیه السلام بر بالای منبر فرمود: «هنگامی که خواهان [حکومت] هلاک شود و صاحب عصر از دیده‌ها نماند و دل‌هایی شاداب و پُر امید و دل‌هایی فسرده و ناامید شوند، آرزو کنندگان، هلاک می‌گردند و نابود شدند، به تدریج از میان می‌روند و مؤمنان، باقی می‌مانند و اینان چه اندک اند! سیصد نفر یا بیشتر [ند] که گروهی [از فرشتگان] که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر جنگیدند، در جهاد، همراهی‌شان می‌کنند. نه کشته می‌شوند و نه می‌میرند»^{۲، ۳}.

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۹۸ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۹ ح ۴۷.

۲. مراد امیر مؤمنان علیه السلام از: «صاحب عصر روی گرداند»، صاحب ناپیدای همین زمان است که به خاطر تدبیر واقع شده خداوند، از دیدگان این مردم روی بر تافته است. سپس می‌فرماید: «و دل‌هایی به جای ماند که پاره‌ای بر خیر و برکت و بعضی بی خیر و برکت اند» و مراد از آن، دل‌های شیعیان است که در این غیبت و سرگردانی، دگرگون می‌شوند. پس هر که از آنان بر حق پایدار باشد، پر خیر و برکت و هر که از حق به گم‌راهی و گفتار باطل بگراید، بی خیر و برکت است. پس امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: «آرزومندان، هلاک می‌گردند». این، نکوهش آنان است و آنان کسانی اند که در امر خدا شتاب می‌کنند و در مقام تسلیم نیستند و این مدت را طولانی می‌پندارند. پس قبل از آن که فرجی ببینند، می‌میرند. آن‌گاه خداوند از اهل صبر و تسلیم، کسی را که بخواهد، به جای می‌گذارد تا به مرتبه شایسته‌اش برساند و آنان مؤمنان و افرادی با اخلاص اند و تعدادشان اندک است که امام علیه السلام شماره آنان را سیصد نفر و یا بیشتر فرموده است: افرادی که خداوند به واسطه نیروی ایمان و درستی یقینشان، به آنان برای یاری ولی خود و جنگیدن با دشمن خویش اهلیت عطا فرموده است؛ و آنان همان گونه که در حدیث آمده، به هنگام مستقر شدن قائم علیه السلام در مقر حکومتی خود و سر آمدن جنگ، نمایندگان و حکمرانان منصوب از طرف ایشان در روی زمین خواهند بود. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرموده: «به همراه آنان جماعتی می‌جنگند که همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بدر جنگیده‌اند، نه کشته می‌شوند و نه می‌میرند». منظور او این است که خدای جل جلاله این سیصد و چند نفر اصحاب خالص قائم علیه السلام را به وسیله فرشتگان روز بدر، یاری می‌فرماید و آنان نیروی رزمی ایشان اند. خداوند، ما را از کسانی قرار دهد که اهلیت یاری کردن دینش را در رکاب ولایتش به آنان عطا فرموده، و در این مورد با ما چنان رفتار کند که او را سزااست.

۳. الغیبة، نعمانی: ص ۱۹۵ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۷ ح ۴۲.

هَلَكَ الْمُتَمَنُّونَ، وَاضْمَحَلَّ الْمُضْمَحِلُّونَ، وَبَقِيَ الْمُؤْمِنُونَ، وَقَلِيلٌ مَا يَكُونُونَ ثَلَاثِمِئَةٍ أَوْ يَزِيدُونَ، تُجَاهِدُ مَعَهُمْ عِصَابَةٌ جَاهَدَتْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص يَوْمَ بَدْرٍ، لَمْ تُقْتَلْ وَلَمْ تَمُتْ.

٣ / ٢

بِالصَّبْرِ يُتَوَقَّعُ الْفَرَجُ

٩٦٥. كنز الفوائد : قَالَ [رَسُولُ اللَّهِ ص] : بِالصَّبْرِ يُتَوَقَّعُ الْفَرَجُ.

٩٦٦. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَعَبْدُ اللَّهِ [بْنُ] مُحَمَّدٍ الصَّائِغُ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالُوا: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْهَدَيْلِ، وَسَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامَةِ فِيمَنْ تَجِبُ؟ وَمَا عَلَامَةٌ مَنْ تَجِبُ لَهُ الْإِمَامَةُ؟

فَقَالَ لِي: ... وَإِنَّ فِيهِمُ الْوَرَعَ وَالْعِفَّةَ، وَالصَّدْقَ وَالصَّلَاحَ وَالْإِجْتِهَادَ، وَأَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، وَطَوْلَ الشُّجُودِ، وَقِيَامَ اللَّيْلِ، وَاجْتِنَابَ الْمَحَارِمِ، وَانْتِظَارَ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ، وَحُسْنَ الصُّحْبَةِ، وَحُسْنَ الْجَوَارِ^١.

٩٦٧. المناقب لابن شهر آشوب : مِمَّا كَتَبَ [الْإِمَامُ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيُّ ع] إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ: اِعْتَصَمْتُ بِحَبْلِ اللَّهِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، وَالْجَنَّةُ لِلْمُؤَحِّدِينَ، وَالنَّارُ لِلْمُلْحِدِينَ، وَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَعِتْرَتِهِ الطَّاهِرِينَ. مِنْهَا: عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ وَانْتِظَارِ الْفَرَجِ.

١. قال الصدوق في آخره «ثم قال تميم بن بهلول: حدثني أبو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمد ع في الإمامة بمثله سواء».

۳/۲ باشکیبایی، امید فرج می رود

۹۶۵. کنز الفوائد: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «باشکیبایی، امید فرج می رود».^۱
۹۶۶. کمال الدین - با سندش به نقل از تمیم بن بهلول^۲ - از عبد الله بن ابی هذیل پرسیدم: امامت چه کسی را باید پذیرفت و نشانه او چیست؟ به من گفت: ... و در آنان پارسایی، خویشتنداری، راستی، شایستگی، کوشش، ادای امانت به نیکوکار و بدکار، سجده طولانی، شب زنده داری، پرهیز از حرام‌ها، شکیبانه انتظار فرج کشیدن، همراهی نیکو و خوش همسایگی است.^۳
۹۶۷. المناقب، ابن شهر آشوب: بخشی از آنچه امام عسکری علیه السلام به ابو الحسن علی بن حسین بن بابویه قمی نگاشت [، چنین است]: «به رشته خداوند، در می آویزم. به نام خداوند گسترده مهر مهربان و ستایش، ویژه خدای جهانیان و فرجام کار، از آن متقیان است. بهشت برای موحدان و آتش برای ملحدان است و عذابی نیست جز بر ستمگران و معبودی نیست جز خدای یکتا که نیکوترین آفریدگار است. و درود بر بهترین آفریدگانش و خاندان پاکش!».

و در بخشی دیگر از نوشته آمده است: «همواره شکیبیا و منتظر فرج باش. پیامبر فرمود: "برترین عمل امّتم، انتظار فرج است" و پیروان ما همواره در اندوه خواهند بود تا فرزندانم - که پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت او را داده -، پدیدار شود و زمین را از عدالت و داد پر کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. پیر من، ای ابو الحسن!

۱. کنز الفوائد: ج ۱ ص ۱۳۹، بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۹۶ ح ۶۱.
 ۲. این سند به معصوم علیه السلام نمی رسد؛ اما تمیم در پایان حدیث گفته است که همین متن را از طریق ابو معاویه از اعمش از امام صادق علیه السلام شنیده است.
 ۳. کمال الدین: ص ۳۳۶ ح ۹، الخصال: ص ۴۷۸ - ۴۷۹ ح ۴۶، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۴ - ۵۵ ح ۲۰، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۳۹۶ ح ۲.

قال النَّبِيُّ ﷺ: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ» وَلَا يَزَالُ شِيعَتُنَا فِي حُزْنٍ حَتَّى يَظْهَرَ وَلَدِي الَّذِي بَشَّرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ، يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، فَاصْبِرْ يَا شَيْخِي يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَأْمُرْ جَمِيعَ شِيعَتِي بِالصَّبْرِ، ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^١ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى جَمِيعِ شِيعَتِنَا وَرَحْمَةِ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

٩٦٨. كمال الدين: بِهَذَا الْإِسْنَادِ^٢ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو صَالِحٍ خَلْفُ بْنُ حَمَادٍ الْكَشِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، قَالَ: قَالَ الرَّضَاءُ عليه السلام:

مَا أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَأَنْتِظَارَ الْفَرَجِ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ ﷻ: ﴿وَأَرْتَقِبُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾^٣، ﴿فَانتَظِرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾^٤؟! فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ؛ فَإِنَّهُ إِنَّمَا يَجِيءُ الْفَرَجُ عَلَى الْيَأْسِ، فَقَدْ كَانَ الدِّينَ مِنْ قَبْلِكُمْ أَصْبَرَ مِنْكُمْ.

راجع: ص ٢٠٨ ح ١٠٠١.

٢ / ٤

إِنَّ اللَّهَ لَا يُعْجِلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ

٩٦٩. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ، فَقَالَ:

١. الأعراف: ١٢٨.

٢. أي: المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود.

٣. هود: ٩٣.

٤. الأعراف: ٧١.

شکیبایی کن و همه پیروانم را به شکیبایی فرمان بده؛ چرا که ﴿[حکومت در] زمین از آن خداوند است و آن را به هر یک از بندگانش که بخواهد، می‌رساند و عاقبت، از آن پرهیزگاران است﴾. و سلام و رحمت و برکات خدا، بر تو و بر همه شیعیان! و خداوند بر محمد و خاندانش درود فرستد.^۱

۹۶۸. کمال الدین - با سندش به نقل از احمد بن محمد بن ابی نصر - : امام رضا علیه السلام فرمود: «شکیبایی کردن و انتظار فرج کشیدن، چه نیکوست! آیا سخن خدای تعالی را نشنیده‌ای که فرمود: ﴿و چشم به راه باشید، که من نیز همراه شما چشم به راهم﴾ و ﴿انتظار بکشید که من نیز با شما منتظرم﴾؟! پس شکیبا باشید که فرج (گشایش)، هنگام ناامیدی می‌رسد، و افراد پیش از شما، شکیباتر از شما بودند.»^۲

ر.ک: ص ۴۰۹ ج ۱۰۰۱.

۴ / ۲

خداوند به خاطر عجله‌بندگان، عجله نمی‌کند

۹۶۹. الکافی - با سندش به نقل از فضل کاتب - : نزد امام صادق علیه السلام بودم که نامه ابو مسلم آمد. امام علیه السلام فرمود: «نامه تو پاسخی ندارد. از نزد ما بیرون برو!».

ما با هم پنهانی شروع به گفتگو کردیم که امام علیه السلام فرمود: «ای فضل! مخفیانه چه می‌گویید؟ خداوند والایاد به خاطر عجله‌بندگان، عجله نمی‌کند، و جا به جا کردن یک کوه از نابودی حکومتی که آجلش فرا نرسیده، آسان‌تر است.»

۱. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۴۲۵، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۱۷ ح ۱۴.

۲. کمال الدین: ص ۶۴۵ ح ۵، قرب الإسناد: ص ۲۸۰ ح ۱۲۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۹ ح ۲۳.

لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ، اخْرُجْ عَنَّا.

فَجَعَلْنَا يُسَارُّ بَعْضُنَا بَعْضًا، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ تُسَارُّونَ يَا فَضْلُ؟ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ، وَلَا زَالَةَ جَبَلٍ عَنِ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُضِ أَجَلُهُ.
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ، قُلْتُ: فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: لَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ الشُّفْيَانِيُّ، فَإِذَا خَرَجَ الشُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا - يَقُولُهَا ثَلَاثًا - وَهُوَ مِنَ الْمَحْتَمِ.

٩٧٠. الغيبة للطوسي: الفضل، عن ابن أبي نجران، عن مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ خَالِدِ الْعَاقُولِيِّ، فِي حَدِيثٍ لَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

فَمَا تَمُدُّونَ أَعْيُنَكُمْ؟ فَمَا تَسْتَعْجِلُونَ؟ أَلَسْتُمْ آمِنِينَ؟ أَلَيْسَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ فَيَقْضِي حَوَائِجَهُ ثُمَّ يَرْجِعُ لَمْ يُخْتَطَفْ؟ إِنْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ مَنْ هُوَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، لِيُؤْخَذَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ، فَتُقَطَّعُ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ، وَيُصَلَّبُ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ، وَيُنْشَرُ بِالْمِنْشَارِ، ثُمَّ لَا يَعْدُو ذَنْبَ نَفْسِهِ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^١.

سپس فرمود: «بی گمان، فلان کس فرزند فلان کس» تا به هفتمین فرزند فلان کس رسید.

گفتم: فدایت شوم! نشانه میان ما و شما چیست؟

فرمود: «ای فضل! از جای تکان نخور تا سفیانی خروج کند و چون سفیانی خروج کرد، ما را لبیک بگویید (سه بار این را فرمود) که خروج او از نشانه‌های حتمی است»^۱.

۹۷۰. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از خالد عاقولی - : امام صادق علیه السلام فرمود: «به چه چیزی چشم دوخته‌اید؟ برای چه عجله می‌کنید؟ آیا شما در امان نیستید؟ آیا کسی از شما از خانه‌اش بیرون نمی‌آید و حاجت‌هایش را برطرف نمی‌کند و بی آن که ربوده و غارت شود، باز نمی‌گردد؟ پیش‌تر اگر کسی به آیین شما بود، دستگیر و دستان و پاهایش بریده می‌شد و او را به شاخه‌های درخت خرما می‌آویختند و او را با ازه، دو نیم می‌کردند و با این همه، او [آنها را به هیچ می‌گرفت و] به گناه خود می‌اندیشید».

آن گاه امام علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: «آیا پنداشته‌اید که به بهشت وارد می‌شوید، با آن که هنوز ماجرای کسانی که پیش از شما در گذشتند، بر شما وارد نشده است؟! به ایشان گزند و زیان رسید و چنان پریشان و لرزان شدند که پیامبر و مؤمنان همراهش گفتند: یاری خدا، کی می‌رسد؟! به هوش که یاری خدا، نزدیک است»^۲.

۱. الکافی: ج ۸ ص ۲۷۴ ح ۴۱۲، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۹۷ ح ۲۰.
 ۲. الغیبة، طوسی: ص ۴۵۸ ح ۴۶۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰ ح ۲۸.

الفصل الثالث

الِاسْتِفَامَةُ

١ / ٣

صُعُوبَةُ التَّمَسُّكِ بِالدِّينِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ

٩٧١ . بصائر الدرجات : حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ وَعِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ : اللَّهُمَّ لَقِّنِي إِخْوَانِي - مَرَّتَيْنِ - فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ : أَمَا نَحْنُ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ؟ !

فَقَالَ : لَا ، إِنَّكُمْ أَصْحَابِي ، وَإِخْوَانِي قَوْمٌ مِنْ آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا بِي وَلَمْ يَرُونِي ، لَقَدْ عَرَّفْنِيهِمْ اللَّهُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْرِجَهُمْ مِنْ أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَأَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ ، لِأَحَدِهِمْ أَشَدُّ بَقِيَّةً عَلَى دِينِهِ مِنْ خَرَطِ الْقَتَادِ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ ، أَوْ كَالْقَابِضِ عَلَى جَمْرِ الْغَضِيِّ^١ ، أَوْلَيْكَ مَصَابِيحُ الدُّجَى ، يُنَجِّبُهُمُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ غِبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ .

٩٧٢ . الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَالحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الكَوْفِيِّ ،

١ . الغضى : شجر وخشبه من أصلب الخشب ، ولهذا يكون في فحمة صلابه (المصباح المنير : ص ٢٤٩ «أغضى»).

فصل سوم

استقامت

۱/۳

سختی دینداری در روزگار غیبت

۹۷۱. بصائر الدرجات - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام باقر علیه السلام فرمود: «روزی پیامبر خدا نزد گروهی از یارانش بود که دو بار فرمود: "خدایا! برادرانم را به من نشان بده". یاران گریه کردند و ایشان گفتند: مگر ما برادران شما نیستیم، ای پیامبر خدا؟! فرمود: "خیر! شما یاران من هستید! برادران من، گروهی از مردم آخر الزمان هستند که بی آن که مرا دیده باشند، به من ایمان آورده‌اند. خداوند، آنان را به نامشان و نام پدرانشان، پیش از آن که از پشت پدرانشان و رحم مادرانشان بیرون بیایند، به من شناسانده است. هر کدام از آنها بر دین خود، پایدارتر از کسی است که در شب تاریک، شاخهٔ پُر تیغ قَتاد^۱ را صاف و تهی از خار می‌کند، یا مانند کسی است که آتش غُضا^۲ به دست گرفته است. آنان چراغ‌هایی در دل تاریکی اند و خداوند از هر فتنهٔ غبارآلودی نجاتشان می‌دهد"^۳.

۹۷۲. الکافی - با سندش به نقل از یمان خرمافروش - : نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که به ما

۱. «قَتاد» یا مغیلان، درختچه‌ای است که شاخهٔ آن، تیغ‌های بسیار تیزی دارد.

۲. غُضا یا همان درخت «گز»، درختی است که چوب آن، محکم و بادوام و آتش آن، دیرپا و پُر حرارت است.

۳. بصائر الدرجات: ص ۸۴ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۳ ح ۸.

عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ يَمَانَ التَّمَارِ، قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُلُوسًا فَقَالَ لَنَا:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، الْمُتَمَسِّكَ فِيهَا بِدِينِهِ كَالْخَارِطِ لِلْقَتَادِ^١ - ثُمَّ قَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ - فَأَيُّكُمْ يُمَسِّكُ شَوْكَ الْقَتَادِ بِيَدِهِ؟ ثُمَّ أَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً، فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلِيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ.

٩٧٣. الأماشي للطوسي: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَفْصِ الْخَثْعَمِيُّ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى بْنِ يَسْتِ السُّدِّيِّ الْفَزَارِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ شَاكِرٍ مِنْ أَهْلِ الْمَصِيصَةِ^٢، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ.

٩٧٤. مسند ابن حنبل: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، ثنا يَحْيَى بْنُ إِسْحَاقَ، قَالَ: أَنَا ابْنُ لَهَيْعَةَ، عَنْ أَبِي يُونُسَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ، فِتْنًا كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، يَبِيعُ قَوْمٌ دِينَهُمْ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلٍ، الْمُتَمَسِّكَ يَوْمئِذٍ بِدِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ، أَوْ قَالَ: عَلَى الشَّوْكِ^٣.

٢ / ٣

مِحْنَةُ أَتْبَاعِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ

٩٧٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ

١. القَتَادُ: شَجَرٌ صُلْبٌ شَوْكُهُ كَالْإِبْر (مجمع البحرين: ج ٣ ص ١٢٣٨ «قتد»).

٢. الْمَصِيصَةُ: مَدِينَةٌ عَلَى شَاطِئِ جِيحَانٍ، مِنْ نَعُورِ الشَّامِ بَيْنَ إِنْطَاكِيَّةِ وَبِلَادِ الرُّومِ (معجم البلدان: ج ٥ ص ١٤٥).

٣. قد يدل هذا النوع من الأحاديث على الأحداث التي حدثت بعد وفاة النبي.

فرمود: «صاحب این امر، غیبتی دارد که در آن روزگار، کسی که به دین خود چنگ می‌زند، مانند کسی است که شاخهٔ پُر از خار و تیغ را با دستش صاف و تهی از خار می‌کند» و با دستش این کار را تصویر کرد [و در ادامه فرمود:]: «کدام یک از شما چنین می‌کند؟». آن گاه مدتی دراز نگاهش را به زمین دوخت و سپس فرمود: «صاحب این امر، غیبتی دارد. بنده باید از خدا پروا کند و به دینش چنگ بزند»^۱.

۹۷۳. الأمالی، طوسی - با سندش به نقل از انس بن مالک - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که شکیبای آنان بر دینش، مانند کسی باشد که آتش به دست گرفته است»^۲.

۹۷۴. مسند ابن حنبل - با سندش به نقل از ابو هریره - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «وای بر عرب از شری که نزدیک شده است؛ فتنه‌هایی مانند پاره‌های شب ظلمانی که انسان، صبح با ایمان از خواب بر می‌خیزد و شب، بی ایمان به خواب می‌رود! برخی دینشان را به اندکی از کالای دنیا می‌فروشند. در آن روزگار، آن که به دینش چنگ زده باشد، مانند کسی است که آتش به کف گرفته است»، یا فرمود: «خار به دست گرفته است»^۳.

۲ / ۳ کرتقاری پیروان ابل بیت علیهم السلام در روزگار غیبت

۹۷۵. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد العظیم حسنی، از امام جواد علیه السلام، از پدرش، از

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۵ ح ۱، الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۹ ح ۱۱، الغیبة، طوسی: ص ۴۵۵ ح ۴۶۵، کمال الدین: ص ۳۴۶ ح ۳۴ (هر دو منبع به نقل از هانی تقار). بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۱ ح ۲۱.

۲. الأمالی، طوسی: ص ۴۸۴ ح ۱۰۶۰، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۴۷ ح ۹؛ سنن الترمذی: ج ۴ ص ۵۲۶ ح ۲۲۶۰، کنز العمال: ج ۱۴ ص ۲۲۱ ح ۳۸۴۷۷.

۳. این گونه احادیث، ممکن است ناظر به حوادث پس از رحلت پیامبر ﷺ باشند.

۴. مسند ابن حنبل: ج ۳ ص ۳۴۳ ح ۹۰۸۳، تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۳۵ ح ۱۲۷۶۶، الفردوس: ج ۴ ص ۳۹۵ ح ۷۱۴۳، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۱۵۸ ح ۳۱۰۲۲.

جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع)، قَالَ:

لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمْدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانَ النَّعْمِ فِي غَيْبَتِهِ، يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ ثَبَّتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطَوْلِ أَمْدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ^١.

٩٧٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عُقْبَةَ الشَّاعِرِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ:

كَأَنِّي بِكُمْ تَجُولُونَ جَوْلَانَ الْإِبِلِ، تَبْتَغُونَ الْمَرْعَى فَلَا تَجِدُونَهُ، يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ^٢.

٩٧٧. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ عُقْدَةَ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْكُوفِيِّ، عَنْ عَمِيرَةَ بِنْتِ أَوْسٍ، قَالَتْ: حَدَّثَنِي جَدِّي الْحُصَيْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَمْرٍو بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) أَنَّهُ قَالَ يَوْمًا لِحُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانَ:

يَا حُذَيْفَةُ، لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَيَطْفَعُوا وَيَكْفُرُوا، إِنَّ مِنَ الْعِلْمِ صَعْبًا

١. قال الصدوق في آخره «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرُّوْيَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) بِهَذَا الْحَدِيثِ، مِثْلَهُ سِوَاءَ.»

٢. وفي كمال الدين ح ١٢ «النعم» بدل «الابل» و «تطلبون» بدل «تبتغون» وليس فيه «يا معشر الشيعة».

پدرانش علیه السلام :- امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «قائم ما، غیبتی بس دراز دارد. گویی شیعیان را می بینم که در روزگار غیبتش، مانند گله در پی چراگاه، این سو و آن سو می روند؛ ولی چیزی نمی یابند. هان! هر کدام از آنان که بر دینش استوار بماند و دلش از درازی غیبت امامش، سخت نگردد، روز قیامت، همراه و هم درجه من خواهد بود.»^۱

۹۷۶. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الله بن ابی عقبه شاعر - شنیدم که امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: «ای گروه شیعه! گویی شما را می بینم که مانند شتران در پی چراگاه، این سو و آن سو می روید؛ ولی آن را نمی یابید.»^۲

۹۷۷. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از عمرو بن سعد - امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، روزی به حذیفه بن یمان فرمود: «ای حذیفه! به مردم سخنی را که نمی فهمند، مگو، که بر می آشوبند و انکار می کنند. برخی از دانش ها سخت اند و تحملشان سنگین است، به گونه ای که اگر آنها را بر دوش کوه ها بگذاری، از بردنش ناتوان می شوند سوگند به کسی که جان علی به دست اوست، این امت پس از کشتن حسین، فرزندانم، همواره در گمراهی، ستمگری، کژروی، ظلم، اختلاف های مذهبی، تغییر و دگرگون کردن آنچه خداوند در کتابش فرو فرستاده، پدید آوردن بدعت ها، از میان بردن سنت ها، اختلال [امور]، سنجیدن مشابه ها با هم [و حکم یکسان دادن به صرف تشابه و قیاس] و رها کردن محکمت خواهند بود تا آن که از

۱. کمال الدین: ص ۳۰۳ ح ۱۴ (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۰۹ ح ۱.
 ۲. کمال الدین: ص ۳۰۴ ح ۱۷-۱۸ و ص ۳۰۲ ح ۱۲، الغیبة، نعمانی: ص ۱۹۲ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۰ ح ۳.

شَدِيداً مَحْمِلُهُ، لَوْ حَمَلْتَهُ الْجِبَالُ عَجَزَتْ عَنْ حَمَلِهِ... فَوَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ، لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ابْنِي فِي ضَلَالٍ وَظُلْمٍ وَعَسْفٍ وَجَوْرِ وَاخْتِلَافٍ فِي الدِّينِ، وَتَغْيِيرٍ وَتَبْدِيلٍ لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، وَإِظْهَارِ الْبِدْعِ، وَإِبْطَالِ السُّنَنِ، وَاخْتِلَالِ وَقِيَّاسِ مُشْتَبِهَاتٍ، وَتَرْكِ مُحْكَمَاتٍ حَتَّى تَتَسَلَّخَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَتَدْخُلَ فِي الْعَمَى وَالتَّلْدُدِ^١ وَالتَّكْسَعِ^٢.

مَا لَكَ يَا بَنِي أُمِّيَّةَ! لَا هُدِيَتْ يَا بَنِي أُمِّيَّةَ! وَمَا لَكَ يَا بَنِي الْعَبَّاسِ! لَكَ الْاْتَعَاسُ! فَمَا فِي بَنِي أُمِّيَّةَ إِلَّا ظَالِمٌ، وَلَا فِي بَنِي الْعَبَّاسِ إِلَّا مُعْتَدٍ مُتَمَرِّدٌ عَلَى اللَّهِ بِالْمَعَاصِي، قَتَالٌ لَوْلَدِي، هَتَاكَ لِسْتِر (ي و) حُرْمَتِي، فَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ جَبَّارِينَ يَتَّكَالِبُونَ عَلَى حَرَامِ الدُّنْيَا، مُنْعَمِسِينَ فِي بِحَارِ الْهَلَكَاتِ، وَفِي أَوْدِيَةِ الدِّمَاءِ، حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَغَيِّبُ مِنْ وُلْدِي عَنْ عُيُونِ النَّاسِ، وَمَا جَ النَّاسِ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ، أَطْلَعَتِ الْفِتْنَةُ، وَنَزَلَتِ الْبَلِيَّةُ، وَالتَّحَمَّتِ الْعَصَبِيَّةُ، وَغَلَا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ، وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْحُجَّةَ ذَاهِبَةٌ، وَالْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ، وَيَحُجُّ حَاجِجُ النَّاسِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَنَوَاصِبِهِ لِلتَّحْسُسِ وَالتَّجَسُّسِ عَنْ خَلْفِ الْخَلْفِ، فَلَا يُرَى لَهُ أَثَرٌ، وَلَا يُعْرَفُ لَهُ خَبْرٌ وَلَا خَلْفٌ.

فَعِنْدَ ذَلِكَ سُبَّتْ شِيعَةُ عَلِيٍّ، سَبَّهَا أَعْدَاؤُهَا، وَظَهَرَتْ عَلَيْهَا الْأَشْرَارُ وَالْفُسَّاقُ بِاحْتِجَاجِهَا، حَتَّى إِذَا بَقِيَتْ الْأُمَّةُ حَيَارَى، وَتَدَلَّهَتْ^٣ وَأَكْثَرَتْ فِي قَوْلِهَا: إِنَّ الْحُجَّةَ هَالِكَةٌ وَالْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ، فَوَرَبِّ عَلِيٍّ! إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طُرُقِهَا، دَاخِلَةٌ فِي دَوْرِهَا وَقُصُورِهَا، جَوَّالَةٌ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا، تَسْمَعُ الْكَلَامَ، وَتُسَلِّمُ

١. اللَّدْدُ: الْخُصُومَةُ الشَّدِيدَةُ (النَّهَائِيَّة: ج ٤ ص ٢٤٤ «لدد»).

٢. تَكْسَعٌ فِي ضَلَالِهِ: ذَهَبَ، كَتَسَكَّعَ (لِسَانُ الْعَرَبِ: ج ٨ ص ٣١١ «كسع»).

٣. دَلَّهَتْ: أَي حَيَّرَهُ وَأَدْهَشَهُ (النَّهَائِيَّة: ج ٢ ص ١٣١ «دله»).

اسلام، بیرون و در کوری و اختلاف و گمراهی فرو روند.

بنی امیه! شما را چه می شود؟ راه را نیابید، ای بنی امیه! بنی عباس! شما را چه می شود؟ بدبخت شوید!

در بنی امیه، جز ستمگر، و در بنی عباس، جز تجاوزگرِ نافرمانِ سرپیچی کننده از دستورهای خداوند نیست و کشتندگان فرزندانم و درندگان پرده حرمتم اند. این جماعت زورگو همواره مانند سگان، بر حرام دنیا هجوم می آورند و در دریا‌های هلاکت و رودهای خون، فرو می روند تا آن گاه که فرزند غایب شده‌ام از چشم مردم، ناپیدا شود و مردم در فقدانش یا کشته شدنش و یا مرگش، به هم بریزند، فتنه بالا گیرد و بلا فرود آید و عصبیت جنگ افروزد و مردم در دینشان غلو و بر این اتفاق کنند که حجّت، از میان رفته و امامت، باطل است. در آن سال، حج گزاران از شیعه علی و دشمنان او، برای جستجو و یافتن جانشین پیشینیان به حج می روند؛ اما نه از او نشانه‌ای دیده می شود و نه خبری می آید و نه بازمانده‌ای شناخته می گردد.

آن هنگام، به پیروان علی، دشنام داده می شود. دشمنانش آنها را دشنام می دهند و بدکاران و اشرار، به سخن و زبان بر آنها چیره می شوند تا آن جا که امت، حیران می ماند و به وحشت می افتند و دهان به دهان می گردد که حجّت، از میان رفته و امامت، باطل شده است. به خدای علی سوگند، حجّت امت، همان روزگار هم بر سر آنها ایستاده و در همان راه‌های مردم قدم می زند. به خانه‌ها و کاخ‌هایشان وارد می شود و در شرق و غرب این عالم می چرخد. گفته‌ها را می شنود و به مردم سلام می دهد. می بیند؛ ولی دیده نمی شود تا زمان و موعدهش برسد و ندای منادی از

عَلَى الْجَمَاعَةِ، تَرَى وَلَا تُرَى إِلَى الْوَقْتِ وَالْوَعْدِ، وَنِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ: أَلَا ذَلِكَ يَوْمٌ (فِيهِ) سُورُورٌ وُلِدَ عَلِيٌّ وَشِيعَتِهِ.

٩٧٨. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْقَلَانِسِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ:

كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ بِإِمامٍ هُدًى وَلَا عِلْمٍ، يَتَّبِرُكُمْ مِنْ بَعْضٍ؟ فَعِنْدَ ذَلِكَ تُمَيِّزُونَ وَتُمَحِّصُونَ وَتُغْرِبُونَ.

٩٧٩. كفاية الأثر: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مَسْعَدَةَ، عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عليه السلام - فِي حَدِيثٍ -:

وَاللَّهِ، لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، أَلَا وَإِنَّ شِيعَتَنَا يَقْعُونَ فِي فِتْنَةٍ وَحَيْرَةٍ فِي غَيْبَتِهِ، هُنَاكَ يَثْبُتُ عَلَى هُدَاهُ الْمَخْلِصُونَ^١، اللَّهُمَّ أَعْنِهِمْ عَلَى ذَلِكَ.

٣ / ٣

لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ

٩٨٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ

١. في المصدر: «المخلصين»، والصواب ما أثبتناه، كما في المصادر الأخرى.

آسمان بیاید. هان! آن روز، وقت شادی فرزندان و پیروان علی است.^۱

۹۷۸. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الرحمان بن سیابه - : امام صادق علیه السلام فرمود: «شما چگونه خواهید بود، هنگامی که بدون پیشوا و نشان هدایت می مانید و از یکدیگر بیزاری می جوید؟ آن هنگام است که غربال و از هم جدا و تمیز داده می شوید.»^۲

۹۷۹. کفایة الأثر - با سندش به نقل از مسعده - : امام صادق علیه السلام در سخنی فرمود: «به خدا سوگند اگر جز یک روز از دنیا نمانده باشد، خداوند، آن روز را چنان طولانی می کند تا قائم ما اهل بیت خروج کند. هان! شیعیان ما در روزگار غیبتش در فتنه و سرگردانی می افتند و آن زمان است که مخلصان، بر راهش استوار می مانند. خدایا! ایشان را بر آن یاری ده.»^۳

۳ / ۳

کسانی نجات می یابند که ایمان در دشان استوار است

۹۸۰. کمال الدین - با سندش به نقل از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری - : بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از جانشینش از ایشان بپرسم که بی مقدمه به من فرمود: «ای احمد بن اسحاق! مثال او میان این امت، مانند خضر علیه السلام است و مثال او، مانند ذوالقرنین است و به خدا سوگند، او غیبتی خواهد داشت که تنها، کسی از

۱. النبیة، نعمانی: ص ۱۴۲ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۷۰ ح ۳۱.

۲. کمال الدین: ص ۳۴۷ ح ۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۲ ح ۲۲.

۳. کفایة الأثر: ص ۲۶۰ - ۲۶۲، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۴۱، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۴۰۸ ح ۱۷.

عَلِيِّ ع وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ مِنْ بَعْدِهِ، فَقَالَ

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ، مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ ع، وَمَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَاللَّهُ لَيَغِيبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ ع عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ، وَوَفَّقَهُ فِيهَا لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ ... قُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطْوُلُ؟

قَالَ: إِي وَرَبِّي، حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ، وَلَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ ع عَهْدَهُ لِيُؤَلِّمَنَا، وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٩٨١. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع أَنَّهُ قَالَ:

التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِكَ - يَا حُسَيْنُ - هُوَ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، الْمُظْهَرُ لِلدِّينِ، وَالْبَاسِطُ لِلْعَدْلِ. قَالَ الْحُسَيْنُ ع: فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ ع: إِي وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالنُّبُوَّةِ، وَاصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ، وَلَكِنْ بَعَدَ غَيْبَتَهُ وَحَيْرَةً، فَلَا يَتَّبْتُ فِيهَا عَلَى دِينِهِ إِلَّا الْمُخْلِصُونَ الْمُبَاشِرُونَ لِرُوحِ الْيَقِينِ، الَّذِينَ أَخَذَ اللَّهُ ع مِيثَاقَهُمْ بِوَلَايَتِنَا، وَكَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٩٨٢. الكافي: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

مُعَاوِيَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ خَلْفِ بْنِ عَبَّادِ الْأَنْمَاطِيِّ، عَنْ مُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَعِنْدَهُ فِي الْبَيْتِ أَنْاسٌ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ غَيْرِي.

آن نجات می‌یابد که خدای تعالی او را بر عقیده به امامتش استوار داشته و به دعا برای تعجیل در فرجش موفق کرده است...».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! آیا غیبتش به طول می‌انجامد؟

فرمود: «آری، به خدا سوگند، تا آن جا که بیشتر باورمندان به این امر، از آن باز می‌گردند و تنها، کسی باقی می‌ماند که خدای تعالی پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش استوار داشته و با روحی از خودش، تأییدش کرده باشد».^۱

۹۸۱. کمال الدین - با سندش به نقل از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام از امام کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسین علیه السلام - : [پدرم] امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ای حسین! نهمین فرزند تو، قائم به حق، آشکار کننده دین و گستراننده عدالت است».

به ایشان گفتم: ای امیر مؤمنان! آیا این، شدنی است؟

فرمود: «آری، سوگند به کسی که محمد را به نبوت برانگیخت و او را بر همه آدمیان برتری بخشید؛ اما این پس از غیبت و حیرتی خواهد شد که در آن، جز مخلصانی که آسودگی برخاسته از یقین را چشیده باشند، بر دین او، باقی نخواهند ماند؛ کسانی که خدای تعالی ولایت ما را از ایشان پیمان گرفته و ایمان را در دل‌هایشان استوار داشته و با روحی از خودش تأییدشان نموده است».^۲

۹۸۲. الکافی - با سندش به نقل از مفضل بن عمر - : نزد امام صادق علیه السلام بودم و گروهی در خانه نزد ایشان بودند که گمان کردم با این سخن، غیر مرا مقصود دارد. فرمود: «هان! به خدا سوگند، صاحب این امر از شما غایب خواهد شد و چنان از یادها خواهد

۱. کمال الدین: ص ۳۸۴ ح ۱ (با سند صحیح)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۸، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳ ح ۱۶. نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۵۳۵.
۲. کمال الدین: ص ۳۰۴ ح ۱۶ (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۹، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۰ ح ۲.

فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ، لَيَغِيْبَنَّ عَنْكُمْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، وَلَيَخْمُلَنَّ هَذَا حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ، هَلَكَ، فِي أَيِّ وَادٍ سَلَكَ، وَلَتَكْفُوْنَ كَمَا تُكْفَأُ السَّفِينَةُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، لَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ، وَكَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٩٨٣. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُسَاوِرِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ:

إِيَّاكُمْ وَالتَّنْوِيَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ إِمَامُكُمْ سِنِينَ مِنْ دَهْرِكُمْ، وَلَتَمَخَّصَنَّ حَتَّى يُقَالَ: مَاتَ، قُتِلَ، هَلَكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ، وَلَتَدْمَعَنَّ عَلَيْهِ عُيُونَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَتَكْفُوْنَ كَمَا تُكْفَأُ السُّفُنُ فِي أَمْوَاجِ الْبَحْرِ، فَلَا يَنْجُو إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ، وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٩٨٤. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَشَّارِ الْقَزْوِينِيِّ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْبَزَّازِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (ع) يَقُولُ:

إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي، وَهُوَ الَّذِي يَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ (ع) بِالتَّعْمِيرِ وَالْغَيْبَةِ، حَتَّى تَقْسُوَ الْقُلُوبُ لِطَوْلِ الْأَمَدِ، فَلَا يَثْبُتُ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ (ع) فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٩٨٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ

١. انكفأت بهم السفينة: انقلبت (مجمع البحرين: ج ٣ ص ١٥٧٧ «كفا»).

رفت که گفته خواهد شد: مرده است یا هلاک شده و معلوم نیست که به کجا رفته است، و واژگون می‌شوید آن گونه که کشتی در امواج دریا واژگون می‌شود. تنها، کسی نجات می‌یابد که خداوند، [ولایت ما را] از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش استوار داشته و با روحی از خودش تأیید کرده باشد.^۱

۹۸۳. الکافی - با سندش به نقل از مفضل بن عمر - شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مبادا [نام امام زمان را] مشهور کنید! هان! به خدا سوگند، امام شما سال‌های سال از دیده‌ها نهان خواهد شد و شما آزمایش می‌شوید تا آن جا که گفته شود: او مُرده یا کشته شده و معلوم نیست به کجا رفته است. و دیده مؤمنان بر او اشک خواهند ریخت و مانند واژگونی کشتی در امواج دریا، زیر و رو خواهید شد و تنها، کسی نجات می‌یابد که خداوند، [ولایت ما را] از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش استوار داشته و او را با روحی از خودش تأیید نموده است.»^۲

۹۸۴. کمال الدین - با سندش به نقل از حسن بن محمد بن صالح بزّاز - شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «پس از من، فرزندم، جانشین من است و او کسی است که سنت‌های [برخی] پیامبران مانند عمر طولانی و غیبت از امت، در وی نیز جاری می‌شود تا آن جا که از دراز شدن مدت [غیبتش]، دل‌ها سخت می‌شوند و جز کسی که خدای تعالی ایمان را در دلش استوار و با روحی از خودش تأییدش کرده است، بر عقیده امامت و ظهور او باقی نخواهد ماند.»^۳

۹۸۵. کمال الدین - با سندش به نقل از جابر بن یزید جعفی - شنیدم که جابر بن عبد الله انصاری می‌گفت: هنگامی که خدای متعال، آیه **«ای مؤمنان! خدا و پیامبرش و نیز اختیاردارانتان را اطاعت کنید»** بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، گفتم: ای پیامبر خدا! خدا و پیامبرش را

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۱۱، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۱ ح ۹ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۷ ح ۱۸، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۲۳۲ ح ۱۲۸۹.
 ۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۳، کمال الدین: ص ۳۴۷ ح ۲۵، دلائل الإمامة: ص ۵۳۲ ح ۵۱۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۸۱ ح ۹، نیز، برای دیدن همه حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۷ ص ۲۳۰ ح ۱۲۸۸.
 ۳. کمال الدین: ص ۵۲۴ ح ۴، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۲۴ ح ۱۱.

الجُعْفِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^١ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟

فَقَالَ ص: هُمْ خُلَفَائِي يَا جَابِرُ، وَأَئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَسُتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقِيْتَهُ فَأَقْرِنُهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيٍّ وَكِنِّي، حُجَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ، مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَاكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، ذَاكَ الَّذِي يَغِيبُ عَن شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَتَّبْتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.

٤ / ٣

فَضْلُ التَّمَسُّكِ بِالذِّينِ فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ

٩٨٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الشَّاهِ الْفَقِيهُ الْمَرْوُودِيُّ بِمَرْوِ الرَّوْدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ أَحْمَدُ بْنُ خَالِدِ الْخَالِدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحِ التَّمِيمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمِ الْقَطَّانُ، عَنِ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو، عَنِ الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ،

شناخته‌ایم؛ اما اختیاردارانی که خداوند، اطاعتشان را با اطاعت خود همراه کرده است، چه کسانی اند؟

پیامبر ﷺ فرمود: «ای جابر! آنان جانشینان من و پیشوایان مسلمانان پس از من هستند. نخستین ایشان، علی بن ابی طالب است و سپس حسن و حسین، آن گاه علی بن الحسین و پس از او محمد بن علی - که در تورات به "باقر" معروف است و تو ای جابر! به زودی او را درک می‌کنی و چون او را دیدی، سلام مرا به او برسان -، سپس جعفر بن محمد صادق، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و آن گاه همنام و هم‌کنیه‌ام، حجّت خدا در زمینش و باقی نگاه داشته‌اش میان بندگانش، محمد بن حسن بن علی است که خداوند والایاد، شرق و غرب زمین را به دست او می‌گشاید. او کسی است که از پیروان و دوستانش نهان می‌شود و در آن دوران، جز کسی که خداوند، دلش را به ایمان آزموده است، بر عقیده به امامتش استوار نمی‌ماند»^۱.

۴ / ۳ فضیلت خنک زدن به دین در روزگار غیبت

۹۸۶. کمال الدین - با سندش به نقل از حمّاد بن عمرو، از امام صادق ﷺ، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب ﷺ، در حدیثی طولانی در نقل وصیّت پیامبر ﷺ - : پیامبر خدا ﷺ به وی فرمود: «ای علی! بدان که شگفت‌ترین ایمان و بزرگ‌ترین یقین را مردمی دارند که در آخر الزمان اند و با این که به پیامبر نرسیده‌اند و حجّت از

۱. کمال الدین: ص ۲۵۳ ح ۳، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۸۱، قصص الأنبياء، راوندی: ص ۳۶۰ ح ۲۳۶، العدد القویة: ص ۸۵ ح ۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۹ ح ۶۷.

عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، يَذْكُرُ فِيهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ لَهُ:

يَا عَلِيُّ، وَاعْلَمْ أَنَّ أَعْجَبَ النَّاسِ إِيمَانًا وَأَعْظَمَهُمْ يَقِينًا، قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ لَمْ يَلْحَقُوا النَّبِيَّ، وَحُجِبَ عَنْهُمْ الْحُجَّةُ، فَأَمَنُوا بِسَوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ^١.

٩٨٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رحمته الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الْأَدَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيُّ رحمته الله، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قَالَ: لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمْدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلَانِ النَّعْمِ فِي غَيْبِيهِ، يَطْلُبُونَ الرَّمْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ، وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطَوْلِ أَمْدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ، فَهُوَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

٩٨٨. سنن الدارمي: أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُغِيرَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَوْزَاعِيُّ، حَدَّثَنَا أُسَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ خَالِدِ بْنِ دُرَيْكٍ، عَنْ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جُمُعَةَ - رَجُلٍ مِنَ الصَّحَابَةِ -: حَدَّثْنَا حَدِيثًا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. قَالَ: نَعَمْ، أَحَدْتُكَ حَدِيثًا جَيِّدًا: تَغَدَّنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَعَنَا أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحَدُ خَيْرٍ مِنَّا، أَسْلَمْنَا وَجَاهَدْنَا مَعَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَوْمٌ يَكُونُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ، يُؤْمِنُونَ بِي وَلَمْ يَرُونِي.

١. في المصدر: «وَحُجِبَتْهُمْ»، والتصويب من المصادر الأخرى.

٢. قال الصدوق في آخره: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رحمته الله، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِهَذَا الْحَدِيثِ مِثْلَهُ سِوَاءً».

دیده‌هایشان غایب شده، اما به نوشته‌هایی بر کاغذ، ایمان آورده‌اند»^۱.

۹۸۷. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد العظیم حسنی، از امام جواد علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام - : امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «قائم ما غیبتی دارد که به درازا می‌انجامد. گویی شیعیان را می‌بینم که در روزگار غیبتش مانند گلّه گوسفندان در پی چراگاه، این سو و آن سو می‌روند؛ اما آن را نمی‌یابند. هان! هر یک از آنان که بر دینش استوار بماند و دلش از درازی غیبت امامش سخت نگردد، روز قیامت، همراه و هم‌درجه من خواهد بود»^۲.

۹۸۸. سنن الدارمی - با سندش به نقل از ابن مَحیریز - : به ابو جمعه (مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) گفتم: یک حدیث از احادیثی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ای، برای ما بگو.

گفت: باشد. حدیثی نیکو را برایت می‌گویم: همراه ابو عبیده جراح با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبحانه خوردیم. ابو عبیده گفت: ای پیامبر خدا! کسی از ما که اسلام آوردیم و همراهت جهاد کردیم، بهتر هست؟ فرمود: «آری. کسانی که پس از شما هستند و بی آن که مرا ببینند، به من ایمان می‌آورند»^۳.

۱. کمال الدین: ص ۲۸۸ ح ۸، کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۳۶۶، مکارم الأخلاق: ج ۲ ص ۳۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۵ ح ۱۲.

۲. کمال الدین: ص ۳۰۳ ح ۱۴ (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۰۹ ح ۱.

۳. سنن الدارمی: ج ۲ ص ۷۶۴ ح ۲۶۴۲، مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۴۳ ح ۱۶۹۷۴، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۹۵ ح ۶۹۹۲، المعجم الکبیر: ج ۴ ص ۲۲ ح ۲۵۳۷، کنز العمال: ج ۱۴ ص ۴۶ ح ۳۷۸۹۵: الأمالی، طوسی: ص ۳۹۱ ح ۸۵۸، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۰۷ ح ۷.

٩٨٩. الغيبة للطوسي : عنه^١، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمْ، الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ. قالوا: يا رسول الله، نحن كنا معك بديرٍ وأحدٍ وحنينٍ، ونزلَ فينا القرآنُ؟! فقال: إنكم لو تحمّلونَ لما حمّلوا لم تصبروا صبرهم.

٩٩٠. الأمالي للطوسي : بالإسناد^٢، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله :

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ. قالوا: يا رسول الله، أجرُ خمسينَ منا؟! قال: نعم، أجرُ خمسينَ منكم - قالها ثلاثاً -.

٩٩١. المعجم الكبير : حدّثنا عليُّ بن عبد العزيز، حدّثنا سعيدُ بن يعقوب الطالقاني، قال: حدّثنا ابنُ المبارك، حدّثنا عتبة بنُ أبي حكيم، حدّثنا عمرو بنُ جارية اللخمي، حدّثنا أبو أمية الشعباني، قال: أتيتُ أبا ثعلبة الخشني، فقلتُ: يا أبا ثعلبة، كيف تصنعُ في هذه الآية؟ قال: آيةُ آيةٍ؟ قلتُ: قوله: ﴿يَأْيُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾^٣ قال: أما والله، لقد سألتُ عنها خبيراً، سألتُ عنها رسولَ الله صلى الله عليه وآله فقال:

بَلْ (تَأْمَرُوا^٤ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) فَإِذَا رَأَيْتَ شُحّاً مُطَاعاً، وَهَوًى مُتَّبِعاً، وَدُنْيَا مُؤَثَّرَةً، وَإِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ، فَعَلَيْكَ بِخَاصَّةِ نَفْسِكَ. وَدَعِ عَنكَ

١. أي: الفضل بن شاذان.

٢. أي: جماعة عن أبي المفضل، عن محمد بن الحسين بن الحفص الخشمي، عن إسماعيل بن موسى بن بنت السدي الفزاري، عن عمر بن شاعر، عن أهل المصيصة، عن أنس بن مالك.

٣. المائدة: ١٠٥.

٤. في مسند الشاميين «اتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر».

۹۸۹. الغيبة، طوسی - با سندش به نقل از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی پس از شما می آیند که یک مرد از آنان، پاداش پنجاه تن از شما را دارد».

اصحاب گفتند: ای پیامبر خدا! ما در جنگ بدر و أُحُد و حنین همراه تو بودیم و [آیه‌هایی از] قرآن در باره ما نازل شده است! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر بارگرانی که بر دوش آنان است، بر عهده شما نهاده می‌شد، مانند آنان شکیب نمی‌ورزیدید».^۱

۹۹۰. الأملی، طوسی - با سندش به نقل از انس بن مالک - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که شکیبای آنان بر دینش، پاداش پنجاه تن از شما را دارد».

گفتند: ای پیامبر خدا! پاداش پنجاه تن از ما؟! گفتند: «آری، پاداش پنجاه تن از شما» و این را سه بار فرمود.^۲

۹۹۱. المعجم الكبير، طبرانی - با سندش به نقل از ابو امیّه شعبانی - : نزد ابو ثعلبه خُشنی رفتم و گفتم: ای ابو ثعلبه! در باره این آیه چه می‌گویی؟

گفت: کدام آیه؟

گفتم: آیه ﴿ای مؤمنان! خودتان را بپایید، هنگامی که راه را یافتید، گمراهی دیگران، به شما زیانی نمی‌زند﴾.

ابو ثعلبه گفت: هان! به خدا سوگند، از فرد آگاهی سؤال کردی! من در باره این آیه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود: «بلکه باید یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر کنید؛ اما هنگامی که از حرص و بخل اطاعت شود و از هوس پیروی گردد و دنیا ترجیح داده شود و هر صاحب نظری از نظر خودش خوشش بیاید، آن گاه مراقب خودت باش و کار عموم را واگذار؛ چرا که پشت سر شما، روزگار تلخی پیش

۱. الغيبة، طوسی: ص ۴۵۶ ح ۴۶۷ (با سند صحیح)، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۰ ح ۲۶.

۲. الأملی، طوسی: ص ۴۸۵ ح ۱۰۶۱، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۴۷ ح ۱۰.

أَمَرَ الْعَوَامَّ، فَإِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، الصَّابِرُ فِيهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ، لِلْعَامِلِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا. وَزَادَنِي غَيْرُ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي حَكِيمٍ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا مِنَّا أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ: لَا بَلْ أَجْرُ خَمْسِينَ رَجُلًا مِنْكُمْ.

٩٩٢. المحاسن: عنه^١ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْأَشْعَثِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنِ الصَّبَّاحِ بْنِ يَحْيَى الْمُرَزَبِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ، عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عُيَيْنَةَ، قَالَ: لَمَّا قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْخَوَارِجَ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ، قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، طُوبَى لَنَا إِذَا شَهِدْنَا مَعَكَ هَذَا الْمَوْقِفَ، وَقَتَلْنَا مَعَكَ هَؤُلَاءِ الْخَوَارِجَ.

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَقَدْ شَهِدْنَا فِي هَذَا الْمَوْقِفِ أَنَا لَمْ يَخْلُقِ اللَّهُ آبَاءَهُمْ وَلَا أَجْدَادَهُمْ بَعْدُ، فَقَالَ الرَّجُلُ: وَكَيْفَ شَهِدْنَا قَوْمٌ لَمْ يُخْلَقُوا؟

قَالَ: بَلَى، قَوْمٌ يَكُونُونَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، يُشْرِكُونَنَا فِي مَا نَحْنُ فِيهِ، وَيُسَلِّمُونَ لَنَا، فَأُولَئِكَ شُرَكَائُنَا فِي مَا كُنَّا فِيهِ حَقًّا حَقًّا.

٩٩٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ عليه السلام، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَيَغِيْبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي، حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، وَيَشُكُّ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ، فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ، وَلَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ، فَيُزِيلَهُ عَن مِلَّتِي

١. أي: أحمد بن أبي عبد الله البرقي.

می آید که شکبیا در آن روزگار، مانند کسی است که آتش به دست گرفته است. عامل در آن روزگار، پاداش پنجاه مرد را دارد».

راویان دیگر این حدیث، چنین افزوده‌اند: گفته شد: ای پیامبر خدا! پاداش پنجاه مرد از آنان یا از ما؟

پیامبر ﷺ فرمود: «نه؛ بلکه پاداش پنجاه مرد از شما».^۱

۹۹۲. المحاسن - با سندش به نقل از حکم بن عیینه - : هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام خوارج را در جنگ نهران کشت، مردی به سوی ایشان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! خوشا به حال ما که در این موضع، همراه تو بودیم و این خوارج را در رکاب تو کشتیم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «سوگند به کسی که دانه را شکافت و بنی آدم را آفرید، در این موضع، مردمی همراه ما حضور یافتند که خداوند، هنوز پدران و نیاکان آنها را نیافریده است».

مردی گفت: چگونه افرادی که هنوز آفریده نشده‌اند، کنار ما حضور داشته‌اند؟ فرمود: «آری. قومی در آخر الزمان خواهند بود که با ما در این کار (پیکار) شریک اند و در برابر ما [راضی و] تسلیم اند. آنان شریکان حقیقی و به حق ما بر آنچه هستیم، هستند».^۲

۹۹۳. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیه السلام، از امام علی علیه السلام - : پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به کسی که مرا بشارت دهنده به حق برانگیخت، سوگند که قائم از نسل من، مطابق با عهدی بسته شده با من غایب خواهد شد، تا آن جا که بیشتر مردم خواهند گفت: خدا را به خاندان محمد، حاجتی نیست! و برخی دیگر در ولادت او شک می‌کنند. پس هر کس آن روزگار را درک می‌کند، باید به دینش بچسبد و با شکش، راهی به دینش برای شیطان قرار ندهد تا [نتواند] دینش را از

۱. المعجم الكبير: ج ۲۲ ص ۲۲۰ ح ۵۸۷، مسند الشاميين: ج ۱ ص ۴۲۸ ح ۷۵۳.

۲. المحاسن: ج ۱ ص ۴۰۷ ح ۹۲۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۱ ح ۳۲.

وَيُخْرِجُهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنَّ اللَّهَ عز وجل جَعَلَ الشَّيَاطِينَ
أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

راجع: موسوعة معارف الكتاب والسنة: ج ١ ص ٢٢٥ (الفصل الخامس / تجديد مشروع الإخاء الديني في آخر الزمان).

٥ / ٣

فَضْلُ التَّمَسُّكِ بِوَلَايَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام فِي عَصْرِ الْغَيْبَةِ

٩٩٤. كمال الدين: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ السَّمَرَقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ،
قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعَيَّاشِيِّ، عَنْ
جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ، عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيِّ الْبُوفَكِيِّ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ
مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام:
طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِأَمْرِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، فَلَمْ يَزِغْ قَلْبُهُ بَعْدَ الْهُدَايَةِ، فَقُلْتُ لَهُ:
جُعِلَتْ فِدَاكَ، وَمَا طُوبَى؟ قَالَ: شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، أَصْلُهَا فِي دَارِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي دَارِهِ عُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عز وجل:
﴿طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَثَابٍ﴾^١.

٩٩٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، عَنْ
عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ
ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِمَامُ أُمَّتِي، وَخَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي، وَمِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ

دستش بگیرد و او را از دینش بیرون برد، که پیش‌تر، پدر و مادرتان را از بهشت بیرون آورد و خداوند ﷻ شیطان‌ها را اولیای بی‌ایمان‌ها قرار داده است.^۱

ر.ک: دانش‌نامه قرآن و حدیث، ج ۲ ص ۱۷۲ (فصل پنجم / تجدید حیات برادری دینی در آخر الزمان).

۵ / ۳

فضیلت چنگ زدن به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام در روزگار غیبت

۹۹۴. کمال‌الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام جعفر صادق ﷺ فرمود: «طوبی برای کسی است که در غیبت قائم ما، به امر ما چنگ زند و پس از ره یافتن، دلش را به کژراهه نبرد».

به امام گفتم: فدایت شوم! طوبی چیست؟

فرمود: «درختی در بهشت است که ریشه آن در خانه علی بن ابی طالب ﷺ قرار دارد و هیچ مؤمنی نیست، جز آن که شاخه‌ای از شاخه‌های آن در خانه او هست و این، همان سخن خدای ﷻ است که: «طوبی و بازگشت نیکو، از آن آنان است».^۲

۹۹۵. کمال‌الدین - با سندش به نقل از ابن عباس - : پیامبر خدا ﷺ فرمود: «علی بن ابی طالب، امام امت من و خلیفه آنها پس از من است و از فرزندان او، قائم است که انتظارش را می‌کشند و خداوند، زمین را به دست او از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. سوگند به کسی که مرا بشارت دهنده به حق برانگیخت، استواران بر عقیده به او در روزگار غیبتش، کمیاب‌تر از گوگرد سرخ اند».

جابر بن عبد الله انصاری جلوی ایشان برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! آیا قائم از نسلت، غیبتی دارد؟

۱. کمال‌الدین: ص ۵۱ (با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۶۸ ح ۱۰.

۲. کمال‌الدین: ص ۳۵۸ ح ۵۵ (با سند معتبر)، معانی الأخبار: ص ۱۱۲ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۳ ح ۶.

الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلَّتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانٍ غَيْبِيهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ.
فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ؟
قَالَ ﷺ: إِي وَرَبِّي، «وَلِيْمَحِصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ»^١، يَا جَابِرُ،
إِنَّ هَذَا لِأَمْرٌ^٢ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، مَطْوِيٌّ عَنِ عِبَادِ اللَّهِ، فَإِيَّاكَ وَالشَّكَّ فِيهِ؛
فَإِنَّ الشَّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ ﷻ كُفْرٌ.

٩٩٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رضي الله عنه، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمُغِيرَةِ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ رضي الله عنه أَنَّهُ قَالَ:

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغِيبُ عَنْهُمْ إِمَامُهُمْ، فَيَأْتِي طَوْبِي لِلثَّابِتِينَ عَلَى أَمْرِنَا فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، إِنَّ أَدْنَى مَا يَكُونُ لَهُمْ مِنَ الثَّوَابِ أَنْ يُنَادِيَهُمُ الْبَارِيُّ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَقُولُ^٣:
عِبَادِي وَإِمَائِي! آمَنْتُمْ بِسِرِّي، وَصَدَّقْتُمْ بِغَيْبِي، فَأَبْشِرُوا بِحُسْنِ الثَّوَابِ مِنِّي، فَأَنْتُمْ عِبَادِي وَإِمَائِي حَقًّا، مِنْكُمْ أُنْقَبِلُ، وَعَنْكُمْ أَعْفُو، وَلَكُمْ أُغْفِرُ، وَبِكُمْ أُسْقِي عِبَادِي الْغَيْثَ، وَأُدْفَعُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَلَوْلَاكُمْ لَأَنْزَلْتُ عَلَيْهِمْ عَذَابِي.

٩٩٧. كمال الدين: بِهَذَا الْإِسْنَادِ^٤ عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ رضي الله عنه، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، لَقَدْ تَرَكَنَا

١. آل عمران: ١٤١. وَالْمَحْقُ: النقص والمحو والإبطال (النهاية: ج ٤ ص ٣٠٣ «محق»).

٢. في المصدر: «الأمر أمر» والتصويب من بحار الأنوار.

٣. ليس كلمة: «فيقول» في بحار الأنوار وهو الأنسب.

٤. أي المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي، عن جعفر بن محمد بن مسعود، عن جعفر بن محمد (أو جعفر بن

معروف)، عن العمركي بن عليّ البوفكي، عن الحسن بن عليّ بن فضال.

پیامبر ﷺ فرمود: «به خدایم سوگند، خداوند، مؤمنان را پاک و بی‌غش می‌سازد و کافران را نابود می‌کند». ای جابر! این، امری از امور خدا و رازی از رازهای او و پوشیده شده از بندگان خداوند است. مبادا شک کنی، که شک در امر خدای ﷻ، کفر است»^۱.

۹۹۶. کمال الدین - با سندش به نقل از جابر جعفی - : امام باقر ﷻ فرمود: «زمانی بر مردم می‌آید که امامشان از دیدگانشان غایب می‌شود. خوشا به حال استوارگامان بر امرمان در آن زمان، که کمترین پاداششان این است که خداوند باری - که جلالتش باشکوه باد - به ایشان ندا می‌دهد: "غلامان و کنیزان من! به راز من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید. پس شما را به پاداش نیکویم مژده می‌دهم، که شما غلامان و کنیزان حقیقی من هستید. از شما می‌پذیرم و شما را می‌بخشم و شما را می‌آمزم و به خاطر شما باران را برای بندگانم فرو می‌فرستم و بلا را از ایشان دور می‌کنم و اگر شما نبودید، عذابم را بر ایشان فرو می‌فرستادم»^۲.

۹۹۷. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الحمید واسطی - : به امام باقر ﷻ گفتم: خداوند به سامانت دارد! ما در انتظار این امر (ظهور)، بازارهایمان را رها کرده‌ایم.

امام فرمود: «ای عبد الحمید! آیا چنین می‌بینی کسی که خود را برای خدای ﷻ وقف کرده باشد، خداوند، راه خروجی برای او قرار نمی‌دهد؟ چرا، به خدا سوگند،

۱. کمال الدین: ص ۲۸۷ ح ۷، الیقین: ص ۴۹۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۷، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۱، بحار

الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۳ ح ۱۸.

۲. کمال الدین: ص ۲۳۰ ح ۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۵ ح ۶۶.

أسواقنا انتظارا لهذا الأمر.

فَقَالَ عليه السلام: يَا عَبْدَ الْحَمِيدِ، أَتَرَى مَنْ حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ عليه السلام لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا؟ بَلَى وَاللَّهِ، لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُ مَخْرَجًا، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا حَبَسَ نَفْسَهُ عَلَيْنَا، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا، قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ مِتُّ قَبْلَ أَنْ أُدْرِكَ الْقَائِمَ؟

قَالَ: الْقَائِلُ مِنْكُمْ: أَنْ لَوْ أُدْرِكْتُ قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ نَصْرَتُهُ، كَانَ كَالْمُقَارِعِ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسَيْفِهِ، لَا بَلْ كَالشَّهِيدِ مَعَهُ.

٩٩٨. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ السَّنْدِيِّ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام...

ثُمَّ قَالَ عليه السلام: طُوبَى لِشِيعَتِنَا، الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالَاتِنَا وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا، أُولَئِكَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُمْ، قَدْ رَضُوا بِنَا أَيْمَةً، وَرَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً، فَطُوبَى لَهُمْ، ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ، وَهُمْ وَاللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

٩٩٩. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ بِسْطَامِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عليه السلام:

مَنْ ثَبَّتَ عَلَى مُوَالَاتِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا، أَعْطَاهُ اللَّهُ عليه السلام أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأُحُدٍ^١.

١٠٠٠. الغيبة للطوسي: عَنْ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَيَمَانَ بْنِ مُحَرَّرٍ، عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى وَمُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

١. لى في إعلام الورى «وأحد».

خداوند برای او راه خروجی قرار خواهد داد. خداوند بر بنده‌ای که خود را برای ما وقف کند، رحمت می‌آورد. خداوند بر بنده‌ای که امر ما را زنده کند، رحمت می‌آورد».

گفتم: اگر قبل از این که قائم را درک کنم، بمیرم، چه؟

فرمود: «هر یک از شما که بگوید: اگر قائم را درک کنم، او را یاری می‌دهم، مانند شمشیرزن پیش روی او، بلکه مانند شهید در رکاب اوست».^۱

۹۹۸. کمال الدین - با سندش به نقل از یونس بن عبد الرحمان - : بر امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم... ایشان فرمود: «خوشا به حال شیعیان ما، چنگ زندگان به رشته ما، در روزگار غیبت قائم ما؛ استواران بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما! آنان از ما ایند و ما از ایشان هستیم. به امامت ما رضایت دادند و ما به پیرو ما بودن ایشان رضایت دادیم. خوشا به حال ایشان! خوشا به حال ایشان! به خدا سوگند، ایشان روز قیامت در جایگاه ما، با ما هم‌رتبه خواهند بود».^۲

۹۹۹. کمال الدین - با سندش به نقل از عمرو بن ثابت - : امام زین العابدین علیه السلام، سرور عبادت‌پیشگان، فرمود: «هر کس در روزگار غیبت قائم ما، بر دوستی ما استوار بماند، خدای تعالی پاداش هزار شهید از شهیدان بدر و اُحُد را به او می‌دهد».^۳

۱۰۰۰. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از رفاعه بن موسی و معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم خاندانم را درک کند و پیش از قیام او به او اقتدا کرده باشد، و با دوست او دوستی کرده و از دشمنش بیزاری جسته و ولایت امامان هدایتگر پیش از او را پذیرفته باشد! ایشان، همراهان

۱. کمال الدین: ص ۶۴۴ ح ۲. نیز، ر. ک: همین دانش‌نامه: ص ۳۵۰ ح ۹۴۰.

۲. کمال الدین: ص ۳۶۱ ح ۵ (با سند معتبر)، کفایة الأثر: ص ۲۶۵، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۱ ح ۶. نیز، برای دیدن همه حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۳ ص ۱۲۶ ح ۵۲۶.

۳. کمال الدین: ص ۳۲۳ ح ۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۱ و لیس فیہ «وَأُحُد»، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۲، الدعوات: ص ۲۷۴ ح ۷۸۷، بحار الأنوار: ج ۸۲ ص ۱۷۳.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ قَائِمَ أَهْلِ بَيْتِي وَهُوَ مُقْتَدِرٌ بِهِ قَبْلَ قِيَامِهِ، يَتَوَلَّى وَلِيَّهُ وَيَتَّبِعُهُ مِنْ عَدُوِّهِ، وَيَتَوَلَّى الْأَئِمَّةَ الْهَادِيَّةَ مِنْ قَبْلِهِ، أَوْلِيكَ رُفَقَائِي وَذَوُو وُدِّي وَمَوَدَّتِي، وَأَكْرَمُ أُمَّتِي عَلَيَّ. قَالَ رِفَاعَةُ: وَأَكْرَمُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَيَّ.

١٠٠١. كفاية الأثر: حَدَّثَنَا أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، قَالَ أَبُو مُزَاهِمٍ مَوْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ خَاقَانَ الْمُقْرِيَّ بِبَغْدَادَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الشَّافِعِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَمَادِ بْنِ مَاهَانَ الدَّبَّاعُ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ نَبْهَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَيْسَى بْنُ يَقْطَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ مَكْحُولٍ، وَعَنْ وَائِلَةَ بْنِ الْأَشْفَعِ ٢، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - فِي حَدِيثٍ -:

إِذَا عَجَّلَ اللَّهُ خُرُوجَ قَائِمِنَا، يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا. ثُمَّ قَالَ ﷺ: طُوبَى لِلصَّابِرِينَ فِي غَيْبَتِهِ، طُوبَى لِلْمُتَّقِينَ ٣ عَلَى مَحَجَّتِهِمْ، أَوْلِيكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَقَالَ: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ ٤، وَقَالَ: ﴿أَوْلِيكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ٥.

١٠٠٢. الأُمَالِي لِلطُّوسِيِّ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ

١. في بحار الأنوار «عبيد الله».

٢. في بحار الأنوار: «وائلة بن الأشقع».

٣. في بحار الأنوار: «للمقيمين».

٤. البقرة: ٣.

٥. المجادلة: ٢٢.

من و دوستان و دوستان و دوستان و گرامی ترین افراد امتم نزد من هستند».

در نقل رفاعه چنین است: «و گرامی ترین آفریدگان خدا نزد من هستند».^۱

۱۰۰۱. كفاية الأثر - با سندش به نقل از جابر بن عبد الله انصاری، در حدیثی - : پیامبر خدا ﷺ

فرمود: «هنگامی که خداوند، خروج قائم ما را پیش بیاورد، زمین را از عدل و داد پُر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پُر شده است».

سپس فرمود: «خوشا به حال شکیبایان در غیبتش! خوشا به حال استوارگامان^۲ بر

راه روشنشان! آنان کسانی اند که خداوند در کتاب خود، توصیفشان کرده و فرموده

است: ﴿و کسانی که به غیب ایمان می‌آورند﴾ و نیز فرموده: ﴿آنان حزب خدایند. هان که تنها،

حزب خدا رستگاران اند﴾.^۳

۱۰۰۲. الأمالی، طوسی - با سندش به نقل از جابر - : ما گروهی بودیم که پس از ادای

مناسکمان بر امام باقر علیه السلام وارد شدیم. هنگام خداحافظی، به ایشان گفتیم: ای فرزند

پیامبر خدا! سفارشی به ما بکن.

ایشان فرمود: «نیرومندتان به ناتوانتان کمک کند و توانگرتان به نیازمندتان توجه

نماید و هر کدامتان، برای برادرش مانند خودش خیرخواهی کند. رازهای ما را

پوشیده بدارید و مردم را بر گردن ما سوار نکنید و به کار ما و آنچه از سوی ما به شما

می‌آید، چشم بدوزید. اگر آن را موافق قرآن یافتید، بگیرید و اگر آن را موافق

۱. الغیبة، طوسی: ص ۴۵۶ ح ۴۶۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۹ ح ۲۵.

۲. مطابق با نسخه بحار الأنوار - که در پانویشت متن عربی آمده است - ترجمه شد. (م)

۳. كفاية الأثر: ص ۵۶ - ۶۰، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۰۴ - ۳۰۶ ح ۱۴۴.

عَمْرُو بْنُ شِمْرِ، عَنِ جَابِرٍ، قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ عليه السلام وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ بَعْدَ مَا قَضَيْنَا نُسُكَنَا، فَوَدَّعَنَا وَقُلْنَا لَهُ: أَوْصِنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: لِيُعِينَ قَوِيُّكُمْ ضَعِيفَكُمْ، وَلِيُعْطِفَ غَنِيُّكُمْ عَلَى فَقِيرِكُمْ، وَلِيَنْصَحَ الرَّجُلُ أَخَاهُ كَنْصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ، وَاکْتُمُوا أَسْرَارَنَا وَلَا تَحْمِلُوا النَّاسَ عَلَى أَعْنَاقِنَا، وَانظُرُوا أَمْرَنَا وَمَا جَاءَكُمْ عَنَّا، فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُ لِلْقُرْآنِ مُوَافِقًا فَخُذُوا بِهِ، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ مُوَافِقًا فَرُدُّوهُ، وَإِنْ اشْتَبَهَ الْأَمْرُ عَلَيْكُمْ فِيهِ فَاقْفُوا عِنْدَهُ وَرُدُّوهُ إِلَيْنَا، حَتَّى نَشْرَحَ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا شُرِحَ لَنَا، وَإِذَا كُنْتُمْ كَمَا أَوْصَيْنَاكُمْ، لَمْ تَعُدُوا إِلَيَّ غَيْرِهِ، فَمَاتَ مِنْكُمْ مِثْتُ قَبْلِ أَنْ يَخْرُجَ قَائِمُنَا كَانَ شَهِيدًا، وَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ قَائِمُنَا فَقُتِلَ مَعَهُ كَانَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ، وَمَنْ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَدُوًّا لَنَا كَانَ لَهُ أَجْرُ عِشْرِينَ شَهِيدًا.

١٠٠٣. الأُمَالِي لِلْمَفِيدِ: أَخْبَرَنِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ مَا جِيلَوِيهِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الصَّيرَفِيِّ، عَنِ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، عَنِ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ، عَنِ فَضِيلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنِ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، وَقَدْ صَلَّى الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ، فَأَخَذَ بِيَدِي حَتَّى خَرَجْنَا مِنَ الْمَسْجِدِ، فَمَشَى حَتَّى خَرَجَ إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ وَلَا يُكَلِّمُنِي بِكَلِمَةٍ، فَلَمَّا أَصْحَرَ^١ تَنَفَّسَ، ثُمَّ قَالَ: ...

اللَّهُمَّ، بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ، ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ، أَوْ مُسْتَرٍ مَغْمُورٍ، لَيْلًا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، فَإِنَّ أَوْلِيكَ الْأَقْلُونَ عَدَدًا، الْأَعْظَمُونَ خَطْرًا، بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ حَتَّى يُوَدِّعُهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزَرِّعُهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ، فَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ، وَأَنَسُوا

١. أَصْحَرَ: إِذَا خَرَجَ إِلَى الصَّحْرَاءِ (الْهَيْئَةُ: ج ٣ ص ١٢ «صحراء»).

نیافتید، ردش کنید و اگر تشخیص آن برایتان میسر نشد، همان جا بایستید و آن را به ما بازگردانید تا آنچه را که در باره آن برای ما شرح داده‌اند، برایتان شرح دهیم و چون آن گونه باشید که به شما سفارش کردیم و به گونه‌ای دیگر نشوید، هر کدام از شما که قبل از خروج و قیام قائم ما بمیرد، شهید است و هر یک از شما که قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، پاداش دو شهید را دارد و هر کس، یکی از دشمنان ما را بکشد، پاداش بیست شهید را دارد.^۱

۱۰۰۳. الأملی، مفید - با سندش به نقل از کمیل بن زیاد نخعی - : همراه امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد کوفه بودم و نماز عشا را خوانده بودیم که دستم را گرفت و از مسجد بیرون آمدیم. امام علیه السلام رفت تا به پشت کوفه رسید، بی آن که کلمه‌ای با من سخن بگوید و چون به صحرا رسید، نفسی کشید و سپس فرمود: «... خدایا! چنین است که زمین از هر پا دارنده حجّت، خالی نمی‌ماند، آشکار و نمایان و یا پوشیده و نهان، تا حجّت‌ها و دلیل‌های روشن الهی باطل نگردند، که اینان کمترین تعداد و بیشترین منزلت را دارند. خداوند، حجّت‌های خود را با آنان نگاه می‌دارد تا آن را به امثال خود بسپارند و در دل همگان خود بکارند. دانش آنان، به حقایق امور رسیده و یقین در جانشان نشسته و آنچه را نازپروردگان، دشوار دیده‌اند، به آسانی پذیرفته و با آنچه نادانان از آن رمیده‌اند، خو گرفته‌اند. با کالبدهایشان با دنیا همراه گشته‌اند و

۱. الأملی، طوسی: ص ۲۳۱ ح ۴۱۰، بشارة المصطفی: ص ۱۱۳، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۲۲ ح ۵.

بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أرواحها مُتَعَلِّقَةٌ بِالمَحَلِّ الأَعْلَى،
أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ. هَاهُ هَاهُ شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِمْ.

راجع: ج ٥ ص ٢٦٠ ح ٩٥٢ و ح ٩٥٢.

٦ / ٣

الإِسْتِعَانَةُ بِاللَّهِ فِي عَصْرِ الغَيْبَةِ

أ - دُعَاءُ الغَرِيقِ

١٠٠٤. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا،
قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنِ العَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ
مَهْزِيَارٍ، عَنِ الحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنِ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ:

فَكَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا صِرْتُمْ فِي حَالٍ لَا تَرَوْنَ فِيهَا إِمَامًا هُدًى، وَلَا عِلْمًا يُرَى، وَلَا يَنْجُو
مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دُعَاءَ الغَرِيقِ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: إِذَا وَقَعَ هَذَا لَيْلًا فَكَيْفَ نَصْنَعُ؟

فَقَالَ: أَمَا أَنْتَ فَلَا تُدْرِكُهُ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَتَمَسَّكُوا بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَتَّضِحَ
لَكُمْ الأَمْرُ.

١٠٠٥. كمال الدين : بِهَذَا الإِسْنَادِ^١، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: وَجَدْتُ بِخَطِّ جَبْرِئِيلَ بْنِ
أَحْمَدَ: حَدَّثَنِي العُبَيْدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنِ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنِ
عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

١. أي: المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود.

جان‌هایشان از والاترین جایگاه، آویخته است. اینان، جانشینان خداوند در زمین و دعوتگران به دینش هستند. وه که چه مشتاق دیدار آنانم!^۱

ر.ک: ج ۵ ص ۳۶۱ ح ۹۵۲ و ح ۹۵۳.

۶ / ۳

یاری خواستن از خدا در روزگار غیبت

الف - دعای غریق

۱۰۰۴. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الله بن سنان - : من و پدرم بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. فرمود: «شما چگونه خواهید بود هنگامی که در روزگاری قرار می‌گیرید که پیشوای هدایت را نمی‌بینید و نشانه‌ای دیده نمی‌شود و تنها، کسی در آن روزگار نجات می‌یابد که دعای غریق را بخواند».

پدرم به ایشان گفت: اگر این وضعیت در شب اتفاق افتد، چه کنیم؟
فرمود: «توبه آن روزگار نمی‌رسی؛ اما اگر چنین شد، همان را که در دست دارید، بچسبید تا کار برایتان روشن شود».^۲

۱۰۰۵. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الله بن سنان - : امام صادق علیه السلام فرمود: «شبهه‌ای به شما می‌رسد و بدون نشانه قابل رؤیت و یا پیشوای هدایت می‌مانید و جز کسی که دعای غریق را بخواند، نجات نمی‌یابد».

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

فرمود: «می‌گویی: "ای خدا! ای مهرگستر! ای مهربان! ای دگرگون‌کننده دل‌ها!

۱. الأملی، مفید: ص ۲۴۷ - ۲۵۰ ح ۲، الخصال: ص ۱۸۶ ح ۲۵۷، الأملی، طوسی: ص ۲۰ ح ۲۳، بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۴.

۲. کمال الدین: ص ۲۴۸ ح ۴۰ (با سند صحیح)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۹ ح ۴ (با عبارت مشابه با دو سند صحیح).

سَتُصِيبُكُمْ شُبُهَةٌ فَتُبْقُونَ بِلا عِلْمٍ يُرَى، وَلا إِمَامٍ هُدَى، وَلا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْغَرِيقِ، قُلْتُ: كَيْفَ دُعَاءُ الْغَرِيقِ؟

قَالَ: يَقُولُ: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ، يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ، ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. فَقُلْتُ: يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ، يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ. قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ مُقَلَّبُ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ قُلْ كَمَا أَقُولُ لَكَ: يَا مُقَلَّبَ الْقُلُوبِ، ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ.

ب - دُعَاءُ الْمَعْرِفَةِ

١٠٠٦. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَابِ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷻ يَقُولُ: إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قَالَ: قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ -.

ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ، وَهُوَ الْمُنتَظَرُ، وَهُوَ الَّذِي يُشَكُّ فِي وِلَادَتِهِ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ بِلا خَلْفٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمَلُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ وَهُوَ الْمُنتَظَرُ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةَ.

قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ، أَيِّ شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ، إِذَا أَدْرَكَتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ:

اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيِّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

١٠٠٧. الكافي: الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى،

دلم را بر دینت استوار بدار».

گفتم: ای خدا! ای مهرگستر! ای مهربان! ای دگرگون کننده دل‌ها و دیده‌ها! دلم را بر دینت استوار بدار.

فرمود: «خدای ﷻ دگرگون کننده دل‌ها و دیده‌هاست؛ اما همان گونه بگو که برایت می‌گویم: ای دگرگون کننده دل‌ها! دلم را بر دینت استوار بدار».^۱

ب - دعای معرفت

۱۰۰۶. الکافی - با سندش به نقل از زراره - : شنیدم که امام صادق ﷺ می‌فرماید: «جوان، پیش از قیامت غیبتی دارد».

گفتم: چرا؟

فرمود: «از جانش بیم دارد».

سپس فرمود: «ای زراره! او کسی است که انتظارش را می‌کشند و او همان کسی است که در تولدش شک می‌شود. برخی از آنها می‌گویند: پدرش بی‌جان‌ترین در گذشت و برخی می‌گویند: هنوز در شکم مادرش است و برخی می‌گویند: او دو سال پیش از درگذشت پدرش به دنیا آمده و او همان است که انتظارش را می‌کشند، جز آن که خدای ﷻ دوست دارد که شیعه را بیازماید. این هنگام است که باطل‌اندیشان، شک می‌کنند، ای زراره!». گفتم: فدایت شوم! اگر آن زمان را درک کردم، چه کار کنم؟

فرمود: «ای زراره! هنگامی که آن زمان را درک کردی، این دعا را بخوان: "خدایا! خودت را به من بشناسان، که اگر تو خود را به من نشناسانی، پیامبرت را نمی‌شناسم. خدایا! فرستاده‌ات را به من بشناسان، که اگر فرستاده‌ات را به من نشناسانی، حجّتت را نمی‌شناسم. خدایا! حجّتت را به من بشناسان، که اگر حجّتت را به من نشناسانی، از دینم گم‌راه می‌شوم"».^۲

۱۰۰۷. الکافی - با سندش به نقل از زراره بن اعین - : شنیدم که امام صادق ﷺ می‌فرماید: «جوان،

۱. کمال الدین: ص ۲۵۱ ح ۴۹ (با سند معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۸ ح ۷۳.
 ۲. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۷ ح ۵ (با سند معتبر)، الغیبة، طوسی: ص ۳۳۳ ح ۲۷۹، کمال الدین: ص ۲۴۲ ح ۲۴، الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۶ ح ۶ (همه منابع با سندهای معتبر)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۴۶ ح ۷۰.

عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - وَهُوَ الْمُنتَظَرُ، وَهُوَ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمَلٌ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ أَبُوهُ وَلَمْ يُخَلَّفْ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسَنَتَيْنِ. قَالَ زُرَّارَةُ: فَقُلْتُ: وَمَا تَأْمُرُنِي لَوْ أَدْرَكَتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ؟

قال: أدع الله بهذا الدعاء: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفَهُ قَطُّ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي.

قال أحمد بن الهلال: سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مُنْذُ سِتِّ وَخَمْسِينَ سَنَةً^١.

١٠٠٨. مهج الدعوات: نروي بإسنادنا إلى مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُعْفِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالصَّابُونِيِّ، مِنْ جُمْلَةِ حَدِيثِ بِإِسْنَادِهِ، وَذَكَرَ فِيهِ غَيْبَةَ الْمَهْدِيِّ عليه السلام، قُلْتُ: كَيْفَ تَصْنَعُ شَيْعَتُكَ؟ قَالَ: عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ وَانْتَظَارِ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ سَيَبْدُو لَكُمْ عِلْمٌ، فَإِذَا بَدَأَ لَكُمْ فَاحْمَدُوا اللَّهَ وَتَمَسَّكُوا بِمَا بَدَأَ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا نَدْعُو بِهِ؟ قَالَ: تَقُولُ:

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَّفْتَنِي نَفْسَكَ، وَعَرَّفْتَنِي رَسُولَكَ، وَعَرَّفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ، وَعَرَّفْتَنِي نَبِيَّكَ، وَعَرَّفْتَنِي وِلَاةَ أَمْرِكَ، اللَّهُمَّ لَا آخِذَ إِلَّا مَا أُعْطِيَ، وَلَا وَاقِيَ^٢ إِلَّا مَا وَقِيَتْ، اللَّهُمَّ لَا تُغَيِّبْنِي^٣ عَنْ مَنَازِلِ أَوْلِيَائِكَ، وَلَا تُزِعْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي، اللَّهُمَّ اهْدِنِي

١. توفي أحمد بن هلال عام ٢٦٧هـ أي بعد مخالفته النائب الثاني للإمام المهدي عليه السلام. والظاهر أن قوله هذا نقل قبل انحرافه، وبالنتيجة يمكن القول أن أحمد بن هلال سمع هذه الرواية قبل عام ٢١٠هـ، أي في أوائل إمامة الإمام الجواد عليه السلام.

٢. كذا في المصدر وفي بحار الأنوار: «ولا أقي» وهو الأنسب. والأنسب منه: «ولا أوقى»، والظاهر أن الواقع كذلك وصحفت في المتن.

٣. في بحار الأنوار: «تغيبني» بدل «تغيبني».

پیش از قیامش غیبتی دارد».

گفتم: چرا؟

فرمود: «از جانش بیم دارد» و با دستش به دلش اشاره کرد [و فرمود: «او همان است که انتظارش را می‌کشند و او همان است که مردم در تولدش شک می‌کنند. برخی می‌گویند: هنوز در شکم مادرش است و برخی می‌گویند: پدرش بی‌جان‌شین درگذشت و برخی می‌گویند: او دو سال پیش از درگذشت پدرش به دنیا آمده است».

گفتم: فدایت شوم! اگر آن زمان را درک کردم، می‌فرمایی چه کار کنم؟

فرمود: «این دعا را بخوان: "خدایا! خودت را به من بشناسان، که اگر خود را به من نشناسانی، تو را نمی‌شناسم. خدایا! فرستاده‌ات را به من بشناسان، که اگر فرستاده‌ات را به من نشناسانی، هرگز او را نمی‌شناسم. خدایا! حجتت را به من بشناسان، که اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گم‌راه می‌شوم"».

احمد بن هلال می‌گوید: این حدیث را پنجاه و شش سال پیش شنیدم.^۱

۱۰۰۸. مهج الدعوات - باسندش به نقل از محمد بن احمد بن ابراهیم جعفی، معروف به صابونی، در

بخشی از حدیثش در یادکرد از غیبت امام مهدی علیه السلام - : گفتم: شیعه‌ات چه کار کنند؟

فرمود: «دعا کنید و فرج را چشم به راه باشید که به زودی، پرچمی برایتان آشکار می‌شود، و چون برایتان آشکار شد، خدا را سپاس بگذارید و به آنچه برایتان آشکار شده، چنگ زنید».

گفتم: چه دعایی بکنیم؟

فرمود: «می‌گویی: "خدایا! تو خود را به من شناساندی و تو فرستاده‌ات را به من شناساندی و تو فرشتگان‌ت را به من شناساندی و تو پیامبرت را به من شناساندی و تو والیان امرت را به من شناساندی. خدایا! جز آنچه را تو می‌دهی، نمی‌گیرم و جز با آنچه تو

۱. احمد بن هلال: او در سال ۲۶۷ق، و پس از مخالفتش با نایب دوم امام مهدی علیه السلام درگذشت. ظاهراً این حدیث را پیش از منحرف شدن، گفته است. حاصل، این که: می‌توان گفت احمد بن هلال، این حدیث را پیش از سال ۲۱۰ق، یعنی در اوایل امامت امام جواد علیه السلام شنیده است (ر.ک: ج ۴ ص ۱۰ «مدعیان دروغین وکالت»).

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۲ ح ۲۹ (با سند معتبر)، جمال الأسبوع: ص ۳۱۴.

لِوَلَايَةِ مَنْ افْتَرَضَتْ طَاعَتَهُ.

راجع: ص ٥٣١ (دُعَاءُ الْمَعْرِفَةِ).

ج - دُعَاءُ الْعَهْدِ^١

١٠٠٩. مهج الدعوات^٢: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ رِقَاقٍ الْقُمِّيُّ أَبُو جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَاذَانَ الْقُمِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ سَالِمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانَ عَنِ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: مَنْ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ مَرَّةً وَاحِدَةً فِي دَهْرِهِ، كُتِبَ فِي رِقِّ^٣ وَرُفِعَ فِي دِيْوَانِ الْقَائِمِ عليه السلام، فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا نَادَاهُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ، ثُمَّ يُدْفَعُ إِلَيْهِ هَذَا الْكِتَابُ، وَيُقَالُ لَهُ: خُذْ هَذَا الْكِتَابَ، الْعَهْدَ الَّذِي عَاهَدْتَنَا فِي الدُّنْيَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ عليه السلام: «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»^٤ وَادْعُ بِهِ وَأَنْتَ طَاهِرٌ، تَقُولُ:

اللَّهُمَّ يَا إِلَهَ الْآلِهَةِ، يَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا، يَا آخِرَ الْآخِرِينَ، يَا قَاهِرَ الْقَاهِرِينَ، يَا عَلِيُّ

١. ورد قسمان من الأدعية الخاصة بالإمام المهدي عليه السلام تحت عنوان دعاء العهد:

القسم الأول: وهي الأدعية التي تضمنت بيعة الشيعة للإمام المهدي، وهي تحكي استعدادهم لنصرته.
القسم الثاني: وهي الأدعية التي تشير إلى العهد بأصول العقائد، وتهدف إلى استحكام وتقوية الإيمان، وهي بعنوان اتّخاذ العهد عند الله تعالى.

٢. ورد صدر هذه الرواية في الكتاب هكذا: فصل: وجدت في كتاب مجموع بخط قديم ذكر ناسخه وهو مصنفه أن اسمه محمد بن محمد بن عبد الله بن فاطر من رواه عن شيوخه فقال ما هذا لفظه: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ رِقَاقٍ الْقُمِّيُّ... ومنها دعاء العهد: قال:

٣. في بحار الأنوار: «رِقِّ الْعِبُودِيَّة».

٤. مريم: ٨٧.

نگاه می‌داری، نگاه داشته نمی‌شوم.^۱ خدایا! مرا از جایی که اولیایت فرود می‌آیند، غایب مکن و دلم را پس از آن که هدایت نمودی، به کژراهه مبر. خدایا! مرا به پذیرش ولایت کسی هدایت نما که اطاعتش را واجب کرده‌ای."^۲

ج - دعای عهد^۳

۱۰۰۹. مهج الدعوات - با سندش به نقل از جابر بن یزید جعفی - : امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس این دعا را یک بار در عمرش بخواند، جزو بندگان خدا نوشته می‌شود و نامش را به دفتر قائم علیه السلام می‌برند و چون قائم ما قیام کند، او را به نام خود و پدرش صدا می‌زند و این نوشته را به او می‌دهند و می‌گویند: "این نوشته را بگیر؛ همان عهدی را که با ما در دنیا بستنی" و این، همان سخن خدای تعالی است: ﴿مگر کسی که عهدی نزد خدای رحمان برگیرد﴾.

این دعا را در حال طهارت بخوان. می‌گویی: "ای خدا! ای خدای خدایان! ای یگانه! ای یکتا! ای آخر آخران! ای چیره بر چیرگان! ای والا! ای بزرگ! تو والا و والاترینی. از هر بالایی بالاتری. ای سرور من! این عهد من است و تو، انجام دهنده و عدهات به من هستی. ای مولای من! مرا به عهدم برسان و وعده [خود به] من را عملی کن. به تو ایمان آوردم. از توبه [حق] حجاب عربی‌ات و به حجاب غیر عربی‌ات و به حجاب عبری‌ات و به حجاب سریانی‌ات و به حجاب رومی‌ات و به حجاب هندی‌ات،^۴ درخواست می‌کنم که معرفت را با نخستین عنایتت، [در من] استوار بداری؛ که تو خدای نادیدنی هستی و در بالاترین دیدگاه قرار داری.

۱. ترجمه در این عبارت، مطابق با حدس محققانه‌ای است که مؤلفان کتاب، آن را بر نسخه متن و بحار الأنوار ترجیح داده‌اند. (م)

۲. مهج الدعوات: ص ۳۹۵، بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۳۲۶ ح ۶.

۳. برای امام مهدی علیه السلام دو دسته دعای عهد داریم: دسته نخست در بر دارنده بیعت شیعه با امام و آسادگی انسان برای یاری امام است و دسته دوم به گونه‌ای، عهد با خداوند در حفظ باورهای اساسی و ایمان به ارکان دین و استوارسازی آنها را طرح می‌کند که دعای این جا از گونه دوم است.

۴. به گمان فراوان، مقصود از این حجاب‌ها، حجاب‌های نور و پیامبران بزرگ و حاجبان خدایند که در سرزمین‌های گوناگون مبعوث شدند و عبارت پایانی دعا قرینه خوبی برای این گمان است، (م)

يا عَظِيمُ، أَنْتَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى، عَلَوْتَ فَوْقَ كُلِّ عُلُوٍّ، هَذَا يَا سَيِّدِي عَهْدِي، وَأَنْتَ مُنْجِزٌ وَعَدِي، فَصِلْ يَا مَوْلَايَ عَهْدِي، وَأَنْجِزْ وَعَدِي، آمَنْتُ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِحِجَابِكَ الْعَرَبِيِّ، وَبِحِجَابِكَ الْعَجَمِيِّ، وَبِحِجَابِكَ الْعَبْرَانِيِّ، وَبِحِجَابِكَ الشَّرِيَانِيِّ، وَبِحِجَابِكَ الرَّومِيِّ، وَبِحِجَابِكَ الْهِنْدِيِّ^١، وَأَثِبْتَ مَعْرِفَتَكَ بِالْعِنَايَةِ الْأُولَى، فَإِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا تُرَى وَأَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى.

وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِرَسُولِكَ الْمُنذِرِ، وَبِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْهَادِي، وَبِالْحَسَنِ السَّيِّدِ وَبِالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ سِبْطِي نَبِيِّكَ، وَبِفَاطِمَةَ الْبَنُولِ، وَبِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ^٢، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَنِ عِلْمِكَ، وَبِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الَّذِي صَدَّقَ بِمِيثَاقِكَ وَبِمِعَادِكَ، وَمَوْسَى بْنِ جَعْفَرِ الْخَصُورِ الْقَائِمِ بِعَهْدِكَ، وَبِعَلِيِّ بْنِ مَوْسَى الرَّضَا الرَّاضِي بِحُكْمِكَ، وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْحَبْرِ^٣ الْفَاضِلِ الْمُرْتَضَى فِي الْمُؤْمِنِينَ، وَبِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَمِينِ الْمُؤْتَمَنِ هَادِي الْمُسْتَرَشِدِينَ، وَبِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطَّاهِرِ الزَّكِيِّ خِزَانَةِ الْوَصِيِّينَ.

وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالْإِمَامِ الْقَائِمِ الْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ، إِمَامِنَا وَابْنِ إِمَامِنَا، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، يَا مَنْ جَلَّ فَعْظُكُمْ، وَ[هُوَ]^٤ أَهْلُ ذَلِكَ فَعَفَا وَرَحِمَ، يَا مَنْ قَدَرَ فَلَطَّفَ، أَشْكُو إِلَيْكَ ضَعْفِي، وَمَا قَصَرَ عَنْهُ أَمْلِي^٥ مِنْ تَوْحِيدِكَ وَكُنْهِ مَعْرِفَتِكَ،

١. المراد من هذه الحجب، علي الأرجح، حجب النور، والأنبياء العظام و حجاب الله الذين بعثوا في البلدان المختلفة و الجملة الأخيرة من الدعاء قرينة جيدة علي هذا الترجيح.
 ٢. الثنات: جمع تَفَنَّة: ما في ركة البعير و صدره من كثرة تماسه الأرض، وقد كان حصل في جبهته (عج) مثل ذلك، من طول السجود و كثرته (مجمع البحرين: ج ١ ص ٢٤٣ «ثفن».)
 ٣. الأحبار: وهم العلماء جمع حَبْر و حَبْر (النهاية: ج ١ ص ٣٢٨ «حبر».)
 ٤. الزيادة من بحار الأنوار.
 ٥. في بحار الأنوار: «عملي».

و [من] با فرستاده هشدار دهنده‌ات و با علی، امیر هدایتگر مؤمنان - که درودهای خدا بر او باد - و با حسنِ سرور و با حسین شهید، دو نوه پیامبرت، و با فاطمه بتول (از دنیا بریده) و با علی بن الحسین، زیور عابدان و دارای پیشانی پینه‌بسته [از فراوانی سجده]، و محمد بن علی، شکافنده علمت، و با جعفر بن محمد صادق - که بر پیمان و وعده‌اش با تو پابرجا بود - و موسی بن جعفر، خویش‌تندار در برابر خواسته‌هایش و قیام‌کننده به عهدت، و با علی بن موسی الرضا، رضایت‌مند به حکمت، و با محمد بن علی، دانای فاضل و پسندیده میان مؤمنان، و با علی بن محمد، امانت‌دار مورد اعتماد و هدایتگر راهجویان، و با حسن بن علی، پاک پاکیزه و گنجور و صیّان، به تو تقرّب می‌جویم، و نیز با امام عادل منتظر، مهدی علیه السلام، امام ما و فرزند امام ما - که درودهای خدا بر همه آنان باد - به تو تقرّب می‌جویم.

ای که شکوهمند و بزرگی و شایسته شُکوه و جلال و عفو و رحمت هستی! ای که قدرت دارد و لطف می‌کند! ناتوانی ام را به تو شکوه می‌کنم و نیز آنچه از آرزویم در باره یگانگی و ژرفای شناختت نرسیدم، و با نام‌گذاری سپید [و نورانی] و بزرگ‌ترین وحدت - که هر که پشت کرد و روی گرداند، به آن نرسید -، به تو روی می‌آورم. به بزرگ‌ترین حجابت و به والاترین کلمات کاملت - که سرای بلا را از آن آفریدی و کسی را که دوست داشتی، در جنّة المأوی (بوستان‌سرا)^۱ جای دادی -، ایمان آوردم و به پیشی گرفتگان و انسان‌های راستین پایدار، [همان] مؤمنان قرار

۱. برگرفته از ترجمه قرآن جناب آقای موسوی گرمارودی.

وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِالتَّسْمِيَةِ الْبَيْضَاءِ، وَبِالْوَحْدَانِيَّةِ الْكُبْرَى، الَّتِي قَصُرَ عَنْهَا مَنْ أَدْبَرَ
 وَتَوَلَّى، وَآمَنْتُ بِحِجَابِكَ الْأَعْظَمِ، وَبِكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ الْعُلْيَا، الَّتِي خَلَقْتَ مِنْهَا دَارَ
 الْبَلَاءِ، وَأَحَلَلْتَ مَنْ أَحَبَبْتَ جَنَّةَ الْمَأْوَى، وَآمَنْتُ بِالسَّابِقِينَ وَالصَّادِقِينَ، أَصْحَابِ
 الْيَمِينِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا، إِلَّا تَوَلَّيْتَنِي غَيْرَهُمْ، وَلَا
 تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ غَدًا إِذَا قَدَّمْتَ الرِّضَا بِفِصْلِ الْقَضَاءِ، آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَعَلَانِيَتِهِمْ،
 وَخَوَاتِيمِ أَعْمَالِهِمْ، فَإِنَّكَ تَخْتِمُ عَلَيْهَا إِذَا شِئْتَ.

يَا مَنْ أَتَحَفَّنِي بِالْإِقْرَارِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَحَبَانِي بِمَعْرِفَةِ الرُّبُوبِيَّةِ، وَخَلَّصَنِي مِنَ الشُّكِّ
 وَالْعَمَى، رَضِيْتُ بِكَ رَبًّا، وَبِالْأَصْفِيَاءِ حُجَجًا، وَبِالْمَحْجُوبِينَ أَنْبِيَاءَ، وَبِالرُّسُلِ أَدِلَّةً،
 وَبِالْمُتَّقِينَ أَمْرَاءَ، وَسَامِعًا لَكَ مُطِيعًا.

گیرنده در جرگه اصحاب الیمین - که عملشان مخلوطی از شایسته و ناشایسته است -، باور دارم. [از تو می‌خواهم که] غیر ایشان را ولیّ من نکنی و فردا که رضایتت را بر حکم قضایت مقدّم می‌داری، میان من و ایشان جدایی نیندازی، که من به نهان و آشکارشان و فرجام کارهایشان ایمان دارم و تو هر گونه بخواهی، آن را به پایان می‌بری.

ای که اقرار به یگانگی‌اش را تحفه راه من کرده و شناخت ربوبیتش را به من هدیه نموده و مرا از شک و ندیدن، رهایی داده است! به صاحب‌اختیاری تو و به حجّت بودن برگزیدگان و به پیامبر بودن در حجاب‌مانده‌ها و به راه‌نما بودن فرستاده‌ها و به امیر بودن پرهیزگاران، خشنود، و مطیع و گوش به فرمان تو هستم»^۱.

۱. مهج الدعوات: ص ۳۹۸. بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۳۲۷ ح ۸.

فهرست تفصیلی

بخش ششم: دیدار امام مهدی عج و کرامات او

فصل یکم: گروهی از دیدار کنندگان با امام مهدی <small>عج</small> پیش از غیبت	۹
۱ / ۱ حکیمه	۹
۲ / ۱ نسیم و ماریه	۱۰
۳ / ۱ کنیز ابو علی خیزرانی	۱۱
۴ / ۱ ابو نصر ظریف	۱۲
۵ / ۱ احمد بن اسحاق بن سعد	۱۳
۶ / ۱ ابو هارون	۱۴
۷ / ۱ ابو علی بن مطهر	۱۴
۸ / ۱ ابو غانم خادم	۱۵
۹ / ۱ عبد الله سوری	۱۵
۱۰ / ۱ عمرو اهوازی	۱۶
۱۱ / ۱ سعد بن عبد الله قمی	۱۶
۱۲ / ۱ یعقوب بن منقوش	۱۹
۱۳ / ۱ کامل بن ابراهیم	۲۰
۱۴ / ۱ ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری	۲۲

- ۲۴ ۱۵/۱ گروهی از پیروان اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶ ۱۶/۱ مردی از فارس
- ۲۹ فصل دوم: دیدار کنندگان امام علیه السلام در دوران غیبت صغرا
- ۲۹ ۱/۲ ابراهیم بن ادریس
- ۲۹ ۲/۲ ابراهیم بن عبده نیشابوری و خادم او
- ۳۰ ۳/۲ ابو الأدیان
- ۳۳ ۴/۲ ابو سعید
- ۳۷ ۵/۲ ابو عبد الله صالح
- ۳۸ ۶/۲ ابو محمد حسن بن وجناء نصیبی
- ۴۰ ۷/۲ ابو نعیم، محمودی، علان، ابو هیثم، ابو جعفر و علوی
- ۴۸ ۸/۲ احمد بن عبد الله هاشمی
- ۴۹ ۹/۲ ازدی (اودی)
- ۵۱ ۱۰/۲ اسماعیل بن علی نوبختی و عقید
- ۵۲ ۱۱/۲ حسین بن حمدان
- ۵۵ ۱۲/۲ رشیق
- ۵۷ ۱۳/۲ زهری
- ۵۸ ۱۴/۲ سیما
- ۵۸ ۱۵/۲ عثمان بن سعید
- ۶۲ ۱۶/۲ علی بن ابراهیم بن مهزیار
- ۷۴ ۱۷/۲ کابلی
- ۷۵ ۱۸/۲ محمد بن اسماعیل
- ۷۶ ۱۹/۲ محمد بن جعفر حمیری و چند تن از قمیان
- ۷۹ ۲۰/۲ محمد بن عبد الله، بزرگی از قم در مصر

۸۲	۲۱/۲	محمد بن عثمان عمري
۸۳	۲۲/۲	محمد بن علي بن بلال
۸۵	۲۳/۲	يعقوب بن يوسف ضراب غسانی
۸۹	۲۴/۲	يوسف بن احمد جعفري
۹۰	۲۵/۲	مردی از بنی راشد
۹۲	۲۶/۲	و این افراد
۹۹		فصل سوم: دیدار کنندگان امام <small>علیه السلام</small> در روزگار غیبت کبرا و کسانی که کرامتی از او دیده‌اند
۹۹	۱/۳	ابن هشام
۱۰۱	۲/۳	ابن جعفر قیّم
۱۰۲	۳/۳	ابو الحسين بن ابی بغل
۱۰۵	۴/۳	محمد بن علی علوی
۱۰۷	۵/۳	حسن بن عبد الله تمیمی
۱۱۲	۶/۳	سید حسنی جبلی، نایب بالله
۱۱۲	۷/۳	ابو الحسن علی بن محمد علوی
۱۱۳	۸/۳	ابو محمد دعلجی
۱۱۴	۹/۳	زاهد کوفی و عمر بن حمزه
۱۱۵	۱۰/۳	اسکندر دیر پیش
۱۱۶	۱۱/۳	ابو عباس واسطی
۱۱۷	۱۲/۳	اسماعیل بن حسن هرقلی
۱۲۱	۱۳/۳	عطوة علوی
۱۲۱	۱۴/۳	کسانی که سید بن طاووس گزارش کرده
۱۲۳	۱۵/۳	محمد بن ابی رواد رواسی و محمد بن جعفر دهان
۱۲۴	۱۶/۳	مردی صالح به گفته قطب راوندی

- ۱۲۵ ۱۷/۳ مردی صالح به گفته حسن بن حمزه علوی
- ۱۲۶ ۱۸/۳ سید محمد آوهای
- ۱۲۸ ۱۹/۳ تاجر پیر
- ۱۲۹ ۲۰/۳ نجم‌الدین جعفر بن زهدری
- ۱۳۰ ۲۱/۳ حسین مدلل
- ۱۳۱ ۲۲/۳ محمد بن نجم اسود
- ۱۳۲ ۲۳/۳ مردی از کوفه
- ۱۳۳ ۲۴/۳ مردی در راه مصر
- ۱۳۴ ۲۵/۳ شهید ثانی
- ۱۳۶ ۲۶/۳ شیخ حسن عراقی
- ۱۳۷ ۲۷/۳ امیر اسحاق استرآبادی
- ۱۳۹ ۲۸/۳ ملا عبد الرحیم دماوندی
- ۱۳۹ ۲۹/۳ شیخ محمد مشغرائی
- ۱۴۱ ۳۰/۳ میرزا محمد استرآبادی
- ۱۴۱ ۳۱/۳ مردی فلج
- ۱۴۳ ۳۲/۳ حاج علی مکی
- ۱۴۴ ۳۳/۳ زین‌العابدین سلماسی
- ۱۴۶ ۳۴/۳ سید احمد موسوی
- ۱۴۹ ۳۵/۳ سید مرتضی نجفی
- ۱۵۰ ۳۶/۳ سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم قطیفی
- ۱۵۲ ۳۷/۳ مرد سبزی‌فروش به نقل از سید حیدر کاظمی
- ۱۵۴ ۳۸/۳ یاقوت حلّی
- ۱۵۶ ۳۹/۳ اشکانی

۴۲۹	فهرست تفصیلی
۱۵۹	۴۰/۳ حاجی مؤمن
۱۶۱	۴۱/۳ شاگرد محمدتقی تربتی
۱۶۲	۴۲/۳ شفا دادن بیمار به نقل دکتر عبدالحسین تبریزی
۱۶۶	۴۳/۳ شیخ محمد شوشتری کوفی
۱۷۲	۴۴/۳ صبیحة آية الله اراکی
۱۷۳	۴۵/۳ مردی آرایشگر به نقل از شیخ باقر نجفی
۱۷۴	۴۶/۳ پدر ملا فتحعلی سلطان آبادی
۱۷۵	۴۷/۳ همسر شیخ محمد متقی همدانی
۱۷۹	پژوهشی درباره رؤیت امام <small>علیه السلام</small> در روزگار غیبت کبرا
۱۷۹	امکان عقلي رؤیت
۱۸۰	امکان نقلي رؤیت
۱۸۱	دلیل وقوع رؤیت
۱۸۳	اشکالها و پاسخ آنها
۱۸۴	۱. توقیع علی بن محمد سمری
۱۸۵	منابع و سند
۱۸۵	دلالت حدیث
۱۸۵	الف - عبارت میانی
۱۸۸	ب - عبارت پایانی
۱۸۸	۲. روایات ندیدن و نشناختن امام <small>علیه السلام</small>
۱۹۰	۳. توقیع احمد بن خضر
۱۹۲	احادیث عمومی غیبت
۱۹۵	پیامدهای نادرست ادعایی برای رؤیت
۱۹۵	یک. تنافی با فلسفه غیبت و انتظار

۴۳۰ دانش‌نامه امام مهدی <small>علیه السلام</small> / ج ۵
۱۹۵ دو. همسان شدن غیبت کبریا با غیبت صغرا
۱۹۶ آسیب‌ها و پیامدها
۱۹۷ رهنمودهای ارائه شده برای دیدار امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۰۳ فصل چهارم: شماری از عالمان مورد عنایت امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۰۳ ۱/۴ شیخ صدوق
۲۰۵ ۲/۴ شیخ مفید
۲۰۷ ۳/۴ سید ابن طاووس
۲۰۸ ۴/۴ علامه حلی
۲۱۰ ۵/۴ مقدّس اردبیلی
۲۱۱ ۶/۴ مجلسی اوّل
۲۱۶ ۷/۴ شیخ حرّ عاملی
۲۱۷ ۸/۴ وحید بهبهانی
۲۱۹ ۹/۴ شیخ حسین نجف
۲۲۰ ۱۰/۴ ملا محمود عراقی
۲۲۵ ۱۱/۴ سید بحر العلوم
۲۲۹ ۱۲/۴ فقیه بزرگوار، علامه شیخ مرتضی انصاری
۲۳۱ ۱۳/۴ شیخ انصاری و سید علی شوشتری
۲۳۵ ۱۴/۴ میرزای شیرازی
۲۳۸ ۱۵/۴ شماری از مراجع تقلید
۲۴۲ ۱۶/۴ سید محمّد فشارکی
۲۴۳ ۱۷/۴ شیخ علی یزدی
۲۴۴ ۱۸/۴ ملا علی طهرانی
۲۴۷ ۱۹/۴ سید عبدالحسین لاری

۴۳۱ فهرست تفصیلی
۲۴۸ ۲۰ / ۴ آخوند ملا عباس تربتی
۲۵۰ ۲۱ / ۴ حاج شیخ عبد الکریم حائری
۲۵۱ ۲۲ / ۴ سید ابو الحسن اصفهانی
۲۵۲ ۲۳ / ۴ شیخ محمدتقی آملی
۲۵۴ ۲۴ / ۴ حاج آقا حسین بروجردی
۲۵۷ فصل پنجم: خاطراتی از نگارنده
۲۵۷ ۱ / ۵ تشرّف آیه الله بهاء الدینی
۲۵۸ ۲ / ۵ تشرّف آقای عبد الرحیم بلورساز
۲۶۴ ۳ / ۵ توشل بانو نیک صفت
۲۷۰ ۴ / ۵ تشرّف سید کریم پینه دوز
۲۷۱ ۵ / ۵ پاسخ پرسش حیدر آقا معجزه
۲۷۳ ۶ / ۵ تشرّف سید حسن دُرافشان
۲۷۶ ۷ / ۵ تشرّف محمدعلی اربابی
۲۷۷ ۸ / ۵ ارتباط شاگرد میرزا محمدباقر اصطهباناتی
۲۸۱ ۹ / ۵ عنایت امام <small>علیه السلام</small> به سید یحیی حسینی
۲۸۴ ۱۰ / ۵ عنایت امام عصر <small>علیه السلام</small> به مادر شهید
۲۸۶ ۱۱ / ۵ عنایت امام عصر <small>علیه السلام</small> به زائر بیمار
۲۹۰ ۱۲ / ۵ تشرّف در راه مسجد الحرام
۲۹۱ ۱۳ / ۵ امداد غیبی در راه جُحفه
۲۹۴ ۱۴ / ۵ امداد غیبی در راه عرفات
۲۹۷ ۱۵ / ۵ امداد غیبی در عرفات
۲۹۸ ۱۶ / ۵ امداد غیبی در مِنّا
۳۰۰ ۱۷ / ۵ امداد غیبی در بازگشت از جمرات

بخش هفتم: وظایف مردم در روزگار غیبت

- انتظار فرج امام عصر علیه السلام ۳۰۵
- فصل یکم: انتظار فرج ۳۱۵
- ۱/۱ ترغیب به انتظار فرج (گشایش) ۳۱۵
- پژوهشی درباره حدیث «إِذَا رُفِعَ عِلْمُكُمْ» ۳۲۳
- تحلیل مجموعه احادیث ۳۲۵
- ۱/۱ فضیلت انتظار ۳۲۹
- الف- انتظار کشیدن، عبادت است ۳۲۹
- ب- برترین عبادت ۳۲۹
- ج- نخستین عبادت ۳۳۱
- د- برترین عمل ۳۳۱
- ه- محبوب‌ترین عمل نزد خدا ۳۳۵
- و- برترین جهاد ۳۳۵
- ز- انتظار فرج، خود، فرج است ۳۳۵
- ح- از بزرگ‌ترین فرج‌هاست ۳۳۷
- ط- از ارکان دین است ۳۳۹
- ۲/۱ فضیلت منتظر ۳۴۳
- الف- از اولیای الهی ۳۴۳
- ب- به سان پیکارگر پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۳۴۵
- ج- مانند شهید در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۳۴۹
- د- مانند جنگجوی سپاه قائم علیه السلام ۳۵۱
- ه- مانند به خون خود غلتیده در راه خدا ۳۵۵
- و- مانند کسی که در خیمه قائم علیه السلام است ۳۵۵

۴۳۳	فهرست تفصیلی
۳۵۷	ز- پاداش روزه‌دارِ شب‌زنده‌دار را دارد
۳۵۹	ح- برتر از افراد هر زمان
۳۵۹	ط- در زمرة اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> محشور می‌شود
۳۶۱	ی- اشتیاق امیر مؤمنان <small>علیه‌السلام</small> به دیدار او
۳۶۵	فصل دوم: عجله نکردن
۳۶۵	۱/۲ بر حذر داشتن از عجله
۳۶۹	۲/۲ هلاکت تندروان
۳۷۵	۳/۲ با شکیبایی، امید فَرَج می‌رود
۳۷۷	۴/۲ خداوند به خاطر عجله‌بندگان، عجله نمی‌کند
۳۸۱	فصل سوم: استقامت
۳۸۱	۱/۳ سختی دینداری در روزگار غیبت
۳۸۳	۲/۳ گرفتاری پیروان اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> در روزگار غیبت
۳۸۹	۳/۳ کسانی نجات می‌یابند که ایمان در دلشان استوار است
۳۹۵	۴/۳ فضیلت چنگ زدن به دین در روزگار غیبت
۴۰۳	۵/۳ فضیلت چنگ زدن به ولایت اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> در روزگار غیبت
۴۱۳	۶/۳ یاری خواستن از خدا در روزگار غیبت
۴۱۳	الف- دعای غریق
۴۱۵	ب- دعای معرفت
۴۱۹	ج- دعای عهد